



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



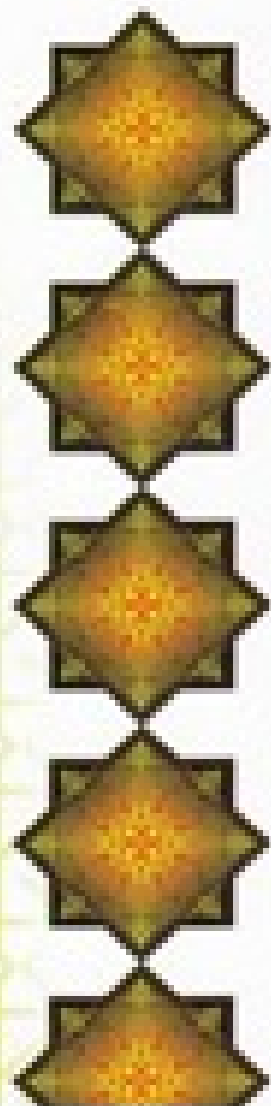
عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

امام خمینی علیه السلام

و

سلوک و تقدیر توحیدی زمانه



اصغر طاهری زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام خمینی (رضوان الله تعالى عليه) و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	امام خمینی (رضوان الله تعالى عليه) و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۳۰	مقدمه
۳۴	مقدمه ی مؤلف
۴۸	جلسه ی اول: بصیرتی در شناخت تقدیر زمانه
۴۸	اشاره
۵۰	معنای بصیرت تاریخی
۵۳	فکری که باید به ظهور آید
۵۹	از تاریخی که در آن هستیم بیرون نیفتیم
۶۲	واقعی ترین تفکر
۶۴	سعادت که با شعور و تفکر همراه است
۶۷	چرا از مسلمانی خود نتیجه ی لازم را نمی گیریم؟
۶۹	تغذیه از چشمه ی جوشان کربلا
۷۱	خصوصیات تاریخی که در آن به سر می بریم
۷۴	کمال آگاهی
۸۲	جلسه ی دوم: نگاهی که اسلام را در حجاب می برد
۸۲	اشاره
۸۴	یک نگاه
۸۵	آرمانی که در حجاب رفت
۹۰	تولد روحی دیگر
۹۲	شروع فرآیند تمدن اسلامی
۹۵	جایگاه موانع در انقلاب اسلامی

- ۹۹ قرائت انقلاب اسلامی در متن مدرنیسم؟!
- ۱۰۱ انقلاب اسلامی و ظهور نسبت های جدید
- ۱۰۳ تقدیری که باید احساس شود
- ۱۰۷ حکمت متعالیه و زیرساخت های فکری تمدن اسلامی
- ۱۰۹ تفاوت عشق مجازی انسانی با عشق مجازی حیوانی
- ۱۱۲ ریشه ی صنعت گری در انسان
- ۱۱۵ چگونگی رجوع به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»
- ۱۱۹ آینده چگونه شکل می گیرد
- ۱۲۴ جلسه ی سوم: نسبت تفکر با زمان خود
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۶ بازگشت به امکان تفکر
- ۱۲۸ هرگز غربی نمی شویم
- ۱۳۱ نسبتی بین تعقل و تقدیر زمانه
- ۱۳۴ الهام اصول کلی تقدیرات زمانه به قلب رهبران
- ۱۳۷ ما در چه عصری زندگی می کنیم؟
- ۱۴۰ وقتی تاریخ جدیدی شروع می شود
- ۱۴۲ نسبت فکر و شناخت زمانه
- ۱۴۳ چگونه فکر به سراغ انسان می آید؟
- ۱۴۶ هنر درک تقدیر زمانه
- ۱۴۸ تفکر، ما را به چه می خواند؟
- ۱۴۹ رهایی بشر امروز از سرگردانی
- ۱۵۱ نمونه ای از عدم تفکر
- ۱۵۴ برکت اصلی نظر به تقدیر زمانه
- ۱۵۶ تقدیری که اشراق شد
- ۱۵۷ عقلی که بتوان با آن انقلاب اسلامی را درک کرد
- ۱۶۱ وضع حضوری ما در جهان هستی

- ۱۶۴ خطر انحراف
- ۱۷۰ جلسه ی چهارم: برکات شناخت تقدیر تاریخی
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۲ حضور با نور عصمت امام معصوم
- ۱۷۴ او راه حل های ملکوتی به میان آورد
- ۱۷۶ خدایی که ظهور کرده
- ۱۷۸ معنای رجوع به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»
- ۱۸۳ مقلد یا متفکر
- ۱۸۹ معنای رابطه ی اشرافی
- ۱۹۳ چگونگی احساس تقدیر تاریخی
- ۱۹۵ مجال فرایند ظهور حقیقت
- ۲۰۱ وظیفه ای برای آینده
- ۲۰۲ انسان مناسب انقلاب اسلامی
- ۲۰۶ تفاهم قدسی
- ۲۰۹ اشرافی مناسب طلب
- ۲۱۳ برکات تغییر رویکردها
- ۲۲۰ جلسه ی پنجم: حضور در متن تاریخ توحیدی امروز ما
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۲ نقطه ی ارتباط با خدا
- ۲۲۵ تفکر به معنای امروزی آن
- ۲۲۹ راه جدایی از غرب
- ۲۳۳ برکات نگاه وجودی به موضوعات
- ۲۳۷ موانع تفاهم قدسی
- ۲۴۲ رجوع وجودی به خداوند
- ۲۴۵ برکات نگاه حُبّی و سیر وجودی
- ۲۴۹ اتحاد بین مُحبّ و محبوب

- ۲۵۱ آسیب های غفلت از تقدیر زمانه
- ۲۵۵ راز استحکام امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»
- ۲۵۷ حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»؛ مظهر اراده ی الهی
- ۲۶۰ محل تفصیل نور امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»
- ۲۶۲ ایستادن در نقطه ای جلوتر از زمان
- ۲۶۵ روحی ماورای نظر به مشهورات
- ۲۷۳ عدول این قرن
- ۲۷۷ موانع حضور در تاریخ توحیدی آینده
- ۲۸۲ جلسه ی ششم: هویت ما در تاریخی که شروع شده
- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۳ فهم شئون تاریخی
- ۲۸۷ راز ریزش ها
- ۲۹۱ آینده ی ما چه آینده ای است؟
- ۲۹۵ نحوه ی ظهور تمدن ها در تاریخ
- ۳۰۰ انسانی که در حال تولد است
- ۳۰۳ چه کسی در دوران خود زندگی می کند؟
- ۳۰۷ عقلی که برای حضور در آینده نیاز است
- ۳۱۱ رابطه ی انقلاب اسلامی با تاریخ سازی حکمت متعالیه
- ۳۱۷ ریشه ی بصیرت تاریخی
- ۳۲۳ ملاک تفکر و بی فکری
- ۳۲۹ جلسه ی هفتم: انقلاب اسلامی؛ حقیقت قدسی تاریخ ما
- ۳۲۹ اشاره
- ۳۳۲ شواهدی بر ظهور اراده ی خاص الهی
- ۳۳۸ برکات زمان شناسی
- ۳۴۰ زبانی در راستای عبور از مدرنیته
- ۳۴۳ راز تقابل تمام قد نظام استکباری با ما

- ۳۴۶ بهترین نگاه به انقلاب اسلامی
- ۳۵۱ وظیفه ی بسیار حساس نیروهای انقلاب
- ۳۵۳ انقلاب اسلامی؛ چهره ی آشنای مردم
- ۳۵۶ انقلاب اسلامی، حقیقتی ذو مراتب
- ۳۵۸ اتحاد شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی
- ۳۵۹ خدای مطلوب عرفا
- ۳۶۲ نظر به انقلاب اسلامی با کدام عقل؟
- ۳۶۴ بهترین نگاه به انقلاب اسلامی
- ۳۶۶ راز ریزش های انقلاب
- ۳۶۸ عبور از رنج بی تاریخی
- ۳۷۰ انقلاب اسلامی و وظیفه ای که در پیش رو داریم
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۳ مهم ترین فداکاری امروز ما
- ۳۷۴ هنوز ما خود را به خطر نینداخته ایم
- ۳۷۵ وظیفه ی بزرگ
- ۳۷۵ نه آن خطر کردنی که از حکمت دور باشد
- ۳۷۶ نه در جزیره ای به نام ایران
- ۳۷۶ انقلاب اسلامی در تار و پود آینده
- ۳۷۷ خطری که گروه های فرهنگی را تهدید می کند
- ۳۷۷ کامیابی قطعی ماوراء آنچه پیش آمده
- ۳۷۸ معنای بی عالمی
- ۳۷۸ تعهدی نانوشته
- ۳۷۹ پرورشی که باید آغاز شود
- ۳۸۰ انتقادی که واجب است
- ۳۸۰ استقبال از خطر
- ۳۸۰ بزرگ ترین وظیفه ی ما

- ۳۸۱ شیعه یعنی راه کار زندگی
- ۳۸۱ آزادی مطلوب
- ۳۸۲ تحولاتی هولناک تر از حمله ی چنگیز
- ۳۸۲ باتلاق گندیده ی آرمان های کوتاه
- ۳۸۳ نگاهی زندگی ساز
- ۳۸۳ زندگی های کاغذی
- ۳۸۴ انسان های کامل، اصول پایدار انسانیت
- ۳۸۵ دیگر بشر نمی خواهد در بستر بزدلی استراحت کند
- ۳۸۶ نقشه ی راه
- ۳۸۷ خطر زمین گیری انقلاب اسلامی
- ۳۸۸ مواظب باش عقب نمائی
- ۳۸۹ تغییر مفهوم نظام بین المللی
- ۳۸۹ ظهور جنبه ی یمینی انسان ها
- ۳۹۰ جوامع ناقص الخلقه
- ۳۹۱ گله های بزدل یا لشکریانی فداکار
- ۳۹۲ وقتی پول جای دین را بگیرد
- ۳۹۲ آنچه تازگی دارد
- ۳۹۳ آینده ای پایدار
- ۳۹۴ رقیب را با چشم رقیب ننگرید!
- ۳۹۵ روحی در میان آمده!
- ۳۹۷ معنای تمدن حقیقی
- ۴۰۰ تمدنی که ما مدّ نظر داریم
- ۴۰۱ این همان جدایی از نیستان است
- ۴۰۲ به اسم تساوی حقوق
- ۴۰۴ کدام دارایی؟
- ۴۰۷ تشکیلات سیاسی و انقلاب اسلامی

- ۴۱۰ نجات از اکنون زدگی -
- ۴۱۱ آثار سقوط غرب -
- ۴۱۲ وقتی شرافت و کیفیت مدّ نظر نباشد -
- ۴۱۴ عبور از خویشتن فریبی -
- ۴۱۷ نشانه ی خاموشی یک تمدن -
- ۴۱۹ عاقبت به خیری در بیهودگی؟ -
- ۴۲۰ آن گاه که دایره ی تصرف دجال تنگ می شود -
- ۴۲۰ مهلتی نداریم تا خسته باشیم -
- ۴۲۳ منابع -
- ۴۲۶ آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده -
- ۴۲۹ درباره مرکز -

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه

مشخصات کتاب

سرشناسه: طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور: امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه / اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر: اصفهان: لب المیزان □ ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۹۸ ص.

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۵۹-۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۹۷] - ۳۹۸.

موضوع: خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۷۹ - ۱۳۶۸. -- نقد و تفسیر

موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ -- رهبری

رده بندی کنگره: DSR۱۵۷۷/ط۱۶الف۱۳۹۳۸

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۱۴۲۸۳

ص: ۱

اشاره

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

مقدمه. ۱۳

مقدمه ی مؤلف... ۱۷

جلسه ی اول، بصیرتی در شناخت تقدیر زمانه. ۳۱

معنای بصیرت تاریخی.. ۳۳

فکری که باید به ظهور آید.. ۳۶

از تاریخی که در آن هستیم بیرون نیفتیم.. ۴۲

واقعی ترین تفکر. ۴۵

سعادت ی که با شعور و تفکر همراه است... ۴۷

چرا از مسلمانی خود نتیجه ی لازم را نمی گیریم؟. ۵۰

تغذیه از چشمه ی جوشان کربلا.. ۵۲

خصوصیات تاریخی که در آن به سر می بریم.. ۵۴

کمال آگاهی.. ۵۷

جلسه ی دوم، نگاهی که اسلام را در حجاب می برد ۶۵

ص: ۵

یک نگاه. ۶۷

آرمانی که در حجاب رفت... ۶۸

تولد روحی دیگر. ۷۳

شروع فرآیند تمدن اسلامی.. ۷۵

جایگاه موانع در انقلاب اسلامی.. ۷۸

قرائت انقلاب اسلامی در متن مدرنیسم!؟. ۸۲

انقلاب اسلامی و ظهور نسبت های جدید.. ۸۴

تقدیری که باید احساس شود. ۸۶

حکمت متعالیه و زیرساخت های فکری تمدن اسلامی.. ۹۰

تفاوت عشق مجازی انسانی با عشق مجازی حیوانی.. ۹۲

ریشه ی صنعت گری در انسان.. ۹۵

چگونگی رجوع به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه». ۹۸

آینده چگونه شکل می گیرد. ۱۰۲

جلسه ی سوم، نسبت تفکر با زمان خود ۱۰۷

بازگشت به امکان تفکر. ۱۰۹

هرگز غربی نمی شویم.. ۱۱۱

نسبتی بین تعقل و تقدیر زمانه. ۱۱۴

الهام اصول کلی تقدیرات زمانه به قلب رهبران.. ۱۱۷

ما در چه عصری زندگی می کنیم؟. ۱۲۰

وقتی تاریخ جدیدی شروع می شود. ۱۲۳

نسبت فکر و شناخت زمانه. ۱۲۵

چگونه فکر به سراغ انسان می آید؟. ۱۲۶

هنر درک تقدیر زمانه. ۱۲۹

ص: ۶

تفکر، ما را به چه می خوانند؟. ۱۳۱

رهایی بشر امروز از سرگردانی.. ۱۳۲

نمونه ای از عدم تفکر. ۱۳۴

برکت اصلی نظر به تقدیر زمانه. ۱۳۷

تقدیری که اشراق شد.. ۱۳۹

عقلی که بتوان با آن انقلاب اسلامی را درک کرد. ۱۴۰

وضع حضوری ما در جهان هستی.. ۱۴۴

خطر انحراف... ۱۴۷

جلسه ی چهارم، برکات شناخت تقدیر تاریخی.. ۱۵۳

حضور با نور عصمت امام معصوم. ۱۵۵

او راه حل های ملکوتی به میان آورد. ۱۵۷

خدایی که ظهور کرده. ۱۵۹

معنای رجوع به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه». ۱۶۱

مقلد یا متفکر. ۱۶۶

معنای رابطه ی اشراقی.. ۱۷۱

چگونگی احساس تقدیر تاریخی.. ۱۷۵

مجال فرایند ظهور حقیقت... ۱۷۸

وظیفه ای برای آینده. ۱۸۳

انسان مناسب انقلاب اسلامی.. ۱۸۵

تفاهم قدسی.. ۱۸۸

اشراقی مناسب طلب... ۱۹۲

برکات تغییر رویکردها ۱۹۶

جلسه ی پنجم، حضور در متن تاریخ توحیدی امروز ما ۲۰۱

ص: ۷

نقطه ی ارتباط با خدا ۲۰۳

تفکر به معنای امروزی آن .. ۲۰۶

راه جدایی از غرب ... ۲۱۰

برکات نگاه وجودی به موضوعات ... ۲۱۴

موانع تفاهم قدسی .. ۲۱۸

رجوع وجودی به خداوند .. ۲۲۳

برکات نگاه حُبی و سیر وجودی .. ۲۲۶

اتحاد بین مُحبّ و محبوب ... ۲۳۰

آسیب های غفلت از تقدیر زمانه . ۲۳۲

راز استحکام امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه». ۲۳۶

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»؛ مظهر اراده ی الهی .. ۲۳۸

محل تفصیل نور امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه». ۲۴۱

ایستادن در نقطه ای جلوتر از زمان .. ۲۴۳

روحی ماورای نظر به مشهورات ... ۲۴۶

عدول این قرن .. ۲۵۲

موانع حضور در تاریخ توحیدی آینده. ۲۵۶

جلسه ی ششم، هویت ما در تاریخی که شروع شده ۲۶۱

فهم شئون تاریخی .. ۲۶۳

راز ریزش ها ۲۶۶

آینده ی ما چه آینده ای است؟. ۲۷۰

نحوه ی ظهور تمدن ها در تاریخ.. ۲۷۴

انسانی که در حال تولد است... ۲۷۸

چه کسی در دوران خود زندگی می کند؟. ۲۸۲

ص: ۸

عقلی که برای حضور در آینده نیاز است... ۲۸۶

رابطه ی انقلاب اسلامی با تاریخ سازی حکمت متعالیه. ۲۸۹

ریشه ی بصیرت تاریخی.. ۲۹۶

ملاک تفکر و بی فکری.. ۳۰۱

جلسه ی هفتم، انقلاب اسلامی؛ حقیقت قدسی تاریخ ما ۳۰۷

شواهدی بر ظهور اراده ی خاص الهی.. ۳۰۹

برکات زمان شناسی.. ۳۱۵

زبانی در راستای عبور از مدرنیته. ۳۱۷

راز تقابل تمام قد نظام استکباری با ما ۳۲۰

بهترین نگاه به انقلاب اسلامی.. ۳۲۳

وظیفه ی بسیار حساس نیروهای انقلاب... ۳۲۸

انقلاب اسلامی؛ چهره ی آشنای مردم. ۳۳۰

انقلاب اسلامی، حقیقتی ذو مراتب... ۳۳۳

اتحاد شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی.. ۳۳۵

خدای مطلوب عرفا ۳۳۶

نظر به انقلاب اسلامی با کدام عقل؟. ۳۳۹

بهترین نگاه به انقلاب اسلامی.. ۳۴۱

راز ریزش های انقلاب... ۳۴۳

عبور از رنج بی تاریخی.. ۳۴۵

انقلاب اسلامی و وظیفه ای که در پیش رو داریم. ۳۴۷

مهم ترین فداکاری امروز ما ۳۵۰

هنوز ما خود را به خطر نینداخته ایم.. ۳۵۱

وظیفه ی بزرگ... ۳۵۲

ص: ۹

نه آن خطر کردنی که از حکمت دور باشد.. ۳۵۲

نه در جزیره ای به نام ایران.. ۳۵۳

انقلاب اسلامی در تار و پود آینده. ۳۵۳

خطری که گروه های فرهنگی را تهدید می کند.. ۳۵۴

کامیابی قطعی ماوراء آنچه پیش آمده. ۳۵۴

معنای بی عالمی.. ۳۵۵

تعهدی نانوشته. ۳۵۵

پرورشی که باید آغاز شود. ۳۵۶

انتقادی که واجب است... ۳۵۷

استقبال از خطر. ۳۵۷

بزرگ ترین وظیفه ی ما ۳۵۷

شیعه یعنی راه کار زندگی.. ۳۵۸

آزادی مطلوب... ۳۵۸

تحولاتی هولناک تر از حمله ی چنگیز. ۳۵۹

باتلاق گندیده ی آرمان های کوتاه. ۳۵۹

نگاهی زندگی ساز. ۳۶۰

زندگی های کاغذی.. ۳۶۰

انسان های کامل، اصول پایدار انسانیت... ۳۶۱

دیگر بشر نمی خواهد در بستر بزدلی استراحت کند.. ۳۶۲

نقشه ی راه. ۳۶۳

خطر زمين گيرى انقلاب اسلامى.. ٣٦٤

مواظب باش عقب نماني.. ٣٦٥

تغيير مفهوم نظام بين المللى.. ٣٦٦

ص: ١٠

ظهور جنبه ی یمنی انسان ها ۳۶۶

جوامع ناقص الخلقه. ۳۶۷

گله های بزدل یا لشکریانی فداکار. ۳۶۸

وقتی پول جای دین را بگیرد. ۳۶۹

آنچه تازگی دارد. ۳۶۹

آینده ای پایدار. ۳۷۰

رقیب را با چشم رقیب ننگرید! ۳۷۱

روحي در میان آمده! ۳۷۲

معنای تمدن حقیقی.. ۳۷۴

تمدنی که ما مدّ نظر داریم.. ۳۷۷

این همان جدایی از نیستان است... ۳۷۸

به اسم تساوی حقوق.. ۳۷۹

کدام دارایی؟. ۳۸۱

تشکیلات سیاسی و انقلاب اسلامی.. ۳۸۴

نجات از اکنون زدگی.. ۳۸۷

آثار سقوط غرب... ۳۸۸

وقتی شرافت و کیفیت مدّ نظر نباشد.. ۳۸۹

عبور از خویشتن فریبی.. ۳۹۱

نشانه ی خاموشی یک تمدن.. ۳۹۴

عاقبت به خیری در بیهودگی؟. ۳۹۶

آن گاه که دایره ی تصرف دجال تنگ می شود. ۳۹۷

مهلتی نداریم تا خسته باشیم.. ۳۹۸

ص: ۱۱

۱- اگرچه مباحث این کتاب به قصد تبیین مطالب کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه» مطرح شده است ولی از آن جایی که بعضی از فرازهای این کتاب با مقدمه ای جدید و رویکردی هرچه زمان شناسانه تر به میان آمده است، می تواند به عنوان یک بحث مستقل جهت دقت هرچه بیشتر در توجه به هویت حقیقی انقلاب اسلامی برای اهل تدبّر مورد توجه قرار گیرد.

۲- هدف از تدوین این کتاب تفصیل تذکری است که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه» به میان آمد، و این یعنی تذکر رجوع به تفکری که باید در این عصر و تاریخ بدان دست یابیم، تا نه تنها از سوء فهم هایی که گرفتار آن هستیم عبور کنیم، بلکه به قلمرو تفکری وارد شویم که تفکر حضور در ذیل اراده ی الهی است و خداوند در این دوران برای ما مقدر فرموده. این جا است که متوجه می شویم از طریق حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی، سنتی خاص به میان آمده است و هرکس نسبت خود را با آن سنت عمیقاً درک کند نسبت به انحطاطی که عالم را فرا گرفته، به بصیرت لازم دست یافته و از ظلمات دوران رهایی می یابد.

۳- صورت مشیت اراده ی الهی جهت هدایت بشر در این زمان در راستای شریعت اسلام، بر قلب حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اشراق شد و آن روحی گشت در کالبد انقلاب اسلامی، مثل حضور نفس در بدن، و لذا در صورت اتحادی خاص با انقلاب اسلامی از طریق سلوک ذیل شخصیت امام خمینی، می توانیم با خداوند به صورتی حضوری مرتبط شویم و راه رجوع به خدا را در مقابل خود بگشاییم. این است آن سلوکِ اِلی الله که امروز خداوند در مقابل ما گشوده است.

۴- تا ما با مشیت الهی در این دوران مرتبط نگردیم نمی توانیم از انس با خدا به معنای واقعی آن سخن بگوییم. راه های رسیدن به خدا به عدد انفاس خلاق است ولی امروز همه ی این راه ها از مسیر انقلاب اسلامی می گذرد که می خواهد دوران نسیان بشر از خدا را پشت سر گذارد. از این جهت تأکید می شود امروز رجوع به حق تنها با انقلاب اسلامی ممکن است.

وقتی انقلاب اسلامی را آینه ی گفتگوی خدا با بشر امروز دیدید -مشروط بر این که انقلاب را در نظام اجرایی محصور ندانید- به مشیت و اراده ای نظر کرده اید که در کالبد انقلاب اسلامی ظهور کرده و در معادلات جهانی در حال تعیین بخشیدن به خویش است و مثل نفخه ی روح در جسم و تعیین روح در حرکات و سکناات انسان که در عین ظهوری محدود در حرکات بدن، نامحدود بودن خود را حفظ می کند و در عضوی محصور نمی شود، انقلاب اسلامی نیز در دولتی محصور نمی گردد بلکه زاینده ی همه ی آن چیزهایی خواهد بود که بشر امروز به آن نیاز دارد.

۵- کافی است برای شما در این کتاب مسلّم شود که انقلاب اسلامی اراده‌ی خاص الهی است که به صورتی اشرافی بر قلب حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تجلی کرده، از آن به بعد در نسبت شما با این انقلاب تحولی اساسی رخ خواهد داد که از یک طرف از تمام پوچی‌های دوران رهایی می‌یابید و از طرف دیگر زندگی در زیر سایه‌ی انقلاب اسلامی و در اتحاد با ملکوت حضرت امام خمینی ظهور خواهد کرد و از این طریق به همه‌ی آن معنایی که باید برسد دست می‌یابید. آری کسی که به دنبال امری سترگ است باید خود را برای آن امر آماده سازد. اتحاد با ملکوت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» کار ساده‌ای نیست و محتوای خاصی را از شما طلب می‌کند و محدودیت‌هایی را در مقابل امیال شما قرار می‌دهد.

۶- حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی می‌باشند، خود را مسئول رسالتی سترگ برای بیان رخدادی بزرگ احساس می‌کنند؛ رخدادی که چون از طرف خداوند اراده شده و عمق ایمان انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده، ریشه در درونی‌ترین سطوح حیات دارد و از این جهت امیدوارانه چشم به آینده دوخته، زیرا جهت گردش زمانه با اندیشه‌ی او هماهنگ است و در این راستا می‌تواند صادقانه خبر دهد «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند».

۷- وقتی ملتی بتواند درست به خود بیندیشد و متوجه جایگاه تاریخی خود شود، دارای تاریخ می‌گردد. ما از طریق امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» توانستیم به خود بیندیشیم و متوجه جایگاه تاریخی خود شویم. آری ما از طریق انسانی بزرگ مثل امام خمینی توانستیم به خود بیندیشیم و بفهمیم

در کجای تاریخ قرار داریم و از رنج بی تاریخی رهایی یابیم. وظیفه ی ماست که از شناخت بیشتر این موضوع غافل نباشیم. شاید کتابی که روبه رو دارید متذکر این امر باشد.

۸- مطالبی را که در این کتاب گرد آمده است می توان در سه بخش عنوان کرد: بخش اول که از جلسه اول تا ششم را در بر می گیرد مجموعه مباحثی است که در شهر مقدس قم برگزار شد. در این بخش، دریچه های نوینی جهت تحلیلی دقیق نسبت به جایگاه هستی شناسانه انقلاب اسلامی گشوده شده است. بخش دوم که تحت عنوان «انقلاب اسلامی، حقیقت قدسی تاریخ ما» در جلسه هفتم آمده، حاصل نشست است که در تهران انجام شد. در این بخش به مخاطبان متذکر می شوند از کدام پایگاه معرفتی باید به انقلاب اسلامی نگاه کرد تا به انقلاب اسلامی در محدوده ی نگاه غربی نظر نکرده و عملاً ابعاد بسیار مهمی از انقلاب را نادیده نگرفته باشیم. بخش سوم، یادداشت های استاد تحت عنوان «وظیفه ای که در رابطه با انقلاب اسلامی در پیش رو داریم» است که نیاز به شرح و تفصیل دارد و البته بعد از مطالعه بخش اول و دوم، می توان نسبت به موضوعات مطرح شده در این بخش به اندیشه نشست و به ابعاد و امکانات پیش روی انقلاب و تمدن نوین اسلامی نظر نمود. به امید آن که در خصوص وظیفه ای که نسبت به انقلاب اسلامی داریم کوتاهی نکرده باشیم.

گروه فرهنگی میزان

۱- وقتی آموزه های دینی، ما را متوجه این امر می کند که مشیت بر انسان ها و تاریخ آن ها حاکم است که از چشم عموم پوشیده است ولی انبیاء و اولیاء متذکر آن هستند، ما بر آن می شویم که بدانیم در هر صورت در زیر سایه ی اولیاء الهی، آن مشیت و سرنوشت باید از طریق ما ظاهر شود و تحقق یابد و گرنه جهت شکوفایی خود، مطابق اراده ی الهی عمل نکرده ایم، همان طور که وقتی حضرت سید الشهداء علیه السلام در رؤیایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن دیدند از حضرت شنیدند که فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا..... إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا» (ترجمه لهوف، ص ۶۵) خداوند می خواهد تو را در این مسیر کشته شده و خانواده ی تو را اسیر ببیند. حضرت امام حسین علیه السلام همه ی اختیار خود را در مسیر اراده ی الهی که از طرف جدشان از آن آگاه شدند، به کار بردند و به عالی ترین شکوفایی ممکن رسیدند.

انبیاء و اولیاء امکانات و خصوصیات تاریخی را که ما در آن به سر می بریم به ما متذکر می شوند تا ما در بستر تاریخ خود به شکوفایی لازم دست یابیم.

یک ملت تنها پس از قرار گرفتن در شرایط تحققِ مشیت الهی در زندگی شان به خودآگاهی و تفکر تاریخی لازم می رسند و عملاً اراده ی خداوند را به ظهور می رسانند. در این صورت این ملت در مقابل همه ی موانعی که اراده های شیطانی دوران ایجاد می کنند می ایستند و پیروز خواهند شد و آینده را از آن خود خواهند کرد.

۲- کافی است به جای آن که گمان کنیم آن چه در تاریخ ما می گذرد اتفاقی است، متوجه شویم همه چیز حکیمانه مدیریت می شود و این اصلی است که نمی توان آن را انکار کرد. اگر تاریخ با نظر به مشیت الهی به اندیشه درآمد درخواهیم یافت که بشر نیز در جریان تحقق اراده ی الهی نقش دارد.

۳- اگر متوجه غلبه ی مشیت الهی بر همه ی قلمرو های حیات انسان ها در طول تاریخ باشیم، در آن صورت مطالعه ی تاریخ، مطالعه ی نحوه ی ظهور متفاوت مشیت خداوند در عالم است و راهی است برای خداشناسی غیر انتزاعی. به شرطی که تنها به شناخت جزئیات محدود نشویم و از شناخت امرِ والا یعنی سنت های جاری در عالم، چشم پوشی نکنیم.

اگر انسان در مرتبه ی احساس بماند به هیچ ادراک کلی نمی رسد تا وارد عالم تفکر شود. آن چه اهمیت دارد تشخیص مصلحت های بزرگ در هر تاریخی و نسبت آن ها با اراده ی الهی است و اعمال انسان های بزرگ

مثل حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بر همین اساس مورد توجه قرار می گیرد. این انسان ها از پندارهای معمولی فراتر رفته اند که می توانند مصلحت های بزرگ زمانه ی خود را تشخیص دهند. (۱)

۴- روح هر ملتی در هر زمانی با اراده ی الهی در آن زمان پیوند دارد و اگر آن ملت آمادگی لازم را از خود نشان دهند هر کاری که از آن ها سر می زند با اراده ی حضرت رب العالمین هماهنگ خواهد بود و آن ملت نمودی از اراده ی الهی هستند. ملت ها به میزانی که متوجه این امر باشند، نقش آفرین خواهند بود و موفق به ساخت جهانی معنوی و دینی خواهند شد که آینده ی تاریخ از آن تغذیه می کند و آن ها بر آینده ی تاریخ فرمانروایی خواهند کرد.

۵- یکی از علائم انحطاط یک ملت ترجیح خواست فردی افراد بر مشیت و اراده ی کلی حضرت حق است - اراده ای که همه باید در ذیل آن قرار گیرند- و مهم ترین کار متفکران جامعه توجه به حضور مشیت الهی و نظر به غایتی است که خداوند برای یک ملت اراده کرده است.

در افراد مختلف کوشش های بسیاری وجود دارد ولی آن کوشش ها وقتی اهمیت دارند که در جهت غایت نهایی یعنی ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشند و از این جهت در این عصر و این زمانه هر حرکتی که در مسیر به نتیجه

ص: ۱۹

۱- - مقام معظم رهبری «حفظه الله» در صحبت خود با نمایندگان مجلس خبرگان در تاریخ ۱۳/۶/۱۳۹۳ فرمودند: ما به مسائل جهانی و مسائل منطقه ای و از جمله کشورمان، باید نگاه کلان و جامع داشته باشیم. این نگاه کلان به ما معرفت و بصیرتی را عطا می کند که اولاً واقعیت خودمان را، جایگاه خودمان را، ایستگاه خودمان را در وضع کنونی بازیابی کنیم و بفهمیم در چه وضعی قرار داریم، بعد هم به ما تعلیم می دهد که برای آینده چه باید بکنیم.

رساندن انقلاب اسلامی باشد حرکتی معنی دار خواهد بود و انسان را از نیست انگاری زمانه رهایی می بخشد و او را از نظر به منافع فردی، به مقاصد بالاتری می برد.

۶- هرکس در ذیل تاریخی که اراده ی الهی برای او رقم زده است می تواند آن چه را در درون دارد به ظهور رساند و در این رابطه عناصر تشکیل دهنده ی یک ملت، دارای سازگاری کاملی خواهند بود و نمی توان عناصر تشکیل دهنده ی یک قوم را با عناصر تشکیل دهنده ی قوم دیگر جابجا کرد و گمان کنیم می شود انقلاب اسلامی راه های برآوردن اهداف خود را در غرب جستجو کند.

۷- رهبران واقعی ملت ها اصول کلی تاریخ خود را در درون خویش به الهام دریافته اند و در صدد تحقق بخشیدن به آن اصول کلی بر می آیند. قدرت رهبران تاریخی ملت ها نتیجه ی پیوند آن ها با مشیت الهی است که به آنان الهام و اشراق شده است و لذا راهی که چنین رهبرانی در تاریخ می گشایند مسیر سایر انسان های آن دوران خواهد بود و آن الهام و اشراق، منشأ تحولات بزرگ خواهد شد، هر چند با رنج های بزرگ همراه باشد ولی آن رهبران بزرگ برای پیوند خود با مشیت الهی به رنج ها و سختی ها اهمیت نمی دهند و خواهند گفت: «خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد...» (۱)

۸- سیاست در هر حال، مبنا و اساس حقیقی می طلبد، اگر سیاست از دیانت و مشیت الهی که در درون ملت جریان دارد، فاصله بگیرد به امری

ص: ۲۰

انتزاعی و غیر واقعی تبدیل می شود و دیگر خواست کلی زمانه و خواست افراد نیست تا هر کس آزادی خود را در همراهی با خواست جمعی که در نظام اسلامی تحقق یافته بنگرد اما با انقلاب اسلامی است که می توان به سیاستی دست یافت که ریشه در حقیقت داشته باشد، چیزی که در شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ملاحظه کردید و در اعلام مهدورالدم بودن سلمان رشدی ظهور کرد.

۹- وظیفه ی اهل تفکر آن است که در تاریخ خود نقش آفرینی کنند و آن چه را که منسوخ است و دورانش به پایان رسیده نشان دهند تا جامعه گرفتار بی فکری و کودنی فرهنگی نشود. کودنی فرهنگی چیزی نیست جز مشغول شدن بر اموری که مربوط به تاریخ گذشته است. وقتی تاریخ جدیدی در حال وقوع است آن کس که هنوز در گذشته زندگی می کند و در نتیجه منزوی می شود، باید خود را در انزوای خود مقصر بداند زیرا نگاه نکرد که اراده ی الهی در این دوران به چه چیز اشاره دارد تا امروز نیز وارد ساحت آگاهی گردد.

۱۰- از آن جایی که هر زمانه ای مسائل خاص خود را دارد، متفکران بزرگ با توجه به آن مسائل متوجه مشیت الهی در آن زمانه می شوند و راه حلی ارائه می کنند که جوابگویی به همه ی مسائل آن زمانه در آن راه حل می گنجند؛ از این لحاظ می گوئیم هر زمانی، متفکر و فکر زمانه ی خود را می طلبد بدون آن که از افقی که متفکران گذشته گشوده اند روی برگرداند.

۱۱- درست است که وقتی به اراده‌ی انسان‌هایی که در مقابل مشیت الهی سربرکشیده‌اند نظر کنیم متوجه می‌شویم رسیدن به جامعه‌ی مطلوب دشوارتر از آن است که در ابتدای امر گمان می‌شد ولی این بدین معنی نیست که برای شکوفایی خود و جامعه راه حلّ دیگری هست بلکه می‌فهمیم خداوند از ما پایداری و مقاومتِ بیشتری را انتظار دارد و می‌خواهد تاریخی را به ظهور برسانیم که بناست اندیشه‌های ژرف در آن ظهور کند.

۱۲- انسان به خود شناخت دارد ولی وقتی این شناسایی در نسبت با شخصی دیگر و یا چیزی دیگر و یا زمان دیگر معنا شود، خود آگاهی پیش می‌آید و در این رابطه خودآگاهی تاریخی، آگاهی انسان است به خودش در نسبت با زمانه و تاریخی که در آن به سر می‌برد.

۱۳- کمال آگاهی انسان با ارتباط با خدا به ظهور می‌رسد و از طرفی خدا در مظاهرش ظهور دارد که از جمله‌ی آن مظاهر، انقلاب اسلامی است و در نتیجه کمال آگاهی ما در امروز تاریخ مان با نظر به انقلاب اسلامی محقق می‌شود زیرا تاریخ، محلّ تحقق عنایت و مشیت ربوبی است، همان طور که طبیعت عرصه‌ی ظهور مشیت خداوند است. آیا می‌توان گفت تفکر، چیزی جز مطالعه‌ی تاریخ است از آن جهت که خدا در آن نمایان شده؟ در این رابطه قرآن می‌فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا» (حج / ۴۶). آیا منکران حقیقتِ نبوی در زمین سیر نکرده‌اند و سرنوشت منکران نبوت را ملاحظه نکرده‌اند تا در اثر آن سیر، قلب‌هایی پیدا کنند که به کمک آن قلب،

تعقل کنند و گوش هایی به دست آورند که به کمک آن ها سخن حق را بشنوند؟

۱۴- اگر با نگاهی وجودی به انقلاب اسلامی به عنوان مظهر اشراق سنت الهی در این دوران بنگریم و مقدمات این نوع نظر کردن را در خود فراهم کنیم، دیگر نیاز نیست که قصد کنیم انقلاب اسلامی را آشکار نماییم، انقلاب اسلامی از طریق نظر به ملکوت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بر ما آشکار می شود.

۱۵- در انقلاب اسلامی و در تاریخی که شروع شده، ارزش و جایگاه دولت ها در نسبت آن ها با اهداف انقلاب فهمیده می شود نه با تعریف و تبلیغی که خود برای خود می کنند.

۱۶- در سوره ی یوسف علیه السلام ملاحظه می کنید وقتی بنا است در هفت سال آینده ملتی را قحطی فرا گیرد چگونه بر کسی که مسئولیت سرنوشت آن ملت را بر دوش او گذارده اند شکل آن قحطی الهام می شود و عزیز مصر مکرر خواب می بیند هفت گاو فربه را، هفت گاو لاغر می خورند و هفت خوشه ی سبز و هفت خوشه ی خشک، و از طرف دیگر بر قلب سالک واصلی مثل حضرت یوسف علیه السلام اشراق می شود که قضیه از چه قرار است. این نشان می دهد که خداوند همواره در هر زمانی متناسب با نوری که اشراق می نماید، سرنوشت آن تاریخ را مدیریت می نماید و انسانی را جهت این امر انتخاب می کند. همه ی شواهد خبر از آن می دهد که آن انسان در این زمان، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است که خداوند در جان او انواری از اسماء الهی را متجلی کرده تا جهان امروز را که از

دریای وجود به خشکی پوچی افتاده بود، به موطن اصلی خود برگرداند و بشر بتواند نسبت خود با حق را بازخوانی نماید. با توجه به این امر می‌گوییم نسبتی بین انقلاب اسلامی و اراده‌ی خاص الهی در این زمان برقرار است و فیض خاصی از این طریق به بشر امروز خواهد رسید تا ما جهت جستجوی وطن، قادر به تفکر بشویم و از بی‌خانمانی این عصر رهایی یابیم. با توجه به این امر می‌گوییم هرکاری وقتی اساسی و نتیجه بخش است که در این مسیر قرار گیرد و جایگاه خود را با انقلاب اسلامی و اراده‌ی الهی روشن نماید و با چنین الهیاتی پیش رود.

۱۷- همه‌ی حرف در نسبت ما با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نهفته است و این نسبت باید بدون هر گونه تقلیدی کشف شود و از آن جایی که خروس خانگی تازه پس از طلوع فجر خواندن را آغاز می‌کند، اهل فکر با نظر به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی می‌توانند تفکر را شروع کنند و به استقبال اراده‌ی الهی در این دوران بروند.

فراتر از انقلاب اسلامی در این زمانه ممکن نیست ولی با فهم انقلاب اسلامی در ذیل شخصیت امام خمینی به دَرُکِ حضورِ مشیت الهی نایل خواهید شد و این بالاترین تفکری است که امروز می‌توان به آن دست یافت. مگر واقعی‌ترین تفکر، تفکر بر واقعی‌ترین واقعیات نیست؟ هرچند ظاهرینان همیشه از دیدن آن محروم اند و مستکبران سعی در ندیدن آن دارند.

۱۸- تفکر به معنای جداسدن از واقعیت نیست، انسان متفکر همیشه باید با واقعیت زندگی کند، اما نه در سطح واقعیت بلکه در گوهر واقعیت

که آن همان مشیت الهی در هر زمان و هر عصر است. پس متفکر، نه در بیرون از زمان زندگی می کند و نه گرفتار زمان زدگی است، تا بتواند به شرایطی ماوراء وضع موجود بیندیشد و گمان نکند خداوند ما را به خود وا گذاشته و هر کس هر طور خواست می تواند عمل نماید، این اوج بی فکری است، زیرا از واقعی ترین واقعیات که سنت الهی در این عصر و زمانه است غفلت شده است.

۱۹- کسی که متوجه مشیت خداوند در عصر خود شد می فهمد که برای هر کاری آزاد نیست و اگر آزادی خود را به محتوای یگانه شدن با خدا نرساند به اسم آزادی، گرفتار سرگردانی شده است. انسان همین که به مشیت خاص الهی در عصر خود روی آورد، محدودیتش آشکار می شود و با تعلق اراده اش به محتوایی خاص می تواند زندگی خود را از روزمرگی و خودسری نجات دهد و سلوک در ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از طریق انقلاب اسلامی همان تعلق اراده است به محتوایی خاص و نجات از میان تهی ماندن اراده و پدیدار شدن هویت انسان در عصر و زمان خود به صورتی بالفعل و نه صرفاً انتزاعی.

۲۰- عمق انقلاب اسلامی و شخصیت حضرت امام با امر الهی پیوند خورده است و سیاست در این حالت، الهی شده؛ سیاست در ذات انقلاب اسلامی ماوراء آن چیزی است که امروز ما گرفتار آن هستیم. در این جا سیاست اداء همان عهدی است که انسان ها با خدا بسته اند و حالا باید در نسبت به همدیگر آشکار کنند و این است مسأله ی اصلی ما در زندگی زمینی برای آن که وفاداری به عهد خود را تحقق بخشیم.

در انقلاب اسلامی، انسانی در حال طلوع و شکوفایی است که سیاست را ادای عهد الهی انسان با خدا می‌داند. و این سیاست قدسی است که می‌تواند چنین انسانی را ایجاد کند، آن هم در زمانه‌ای که خودخواهی‌ها به اوج خود رسیده و همه را از رسیدن به آن چه باید باشند، مأیوس کرده است زیرا خودخواهی و تجاوز را همچون ماکیاول ذاتی بشر می‌داند. ما هیچ راهی جهت برون رفت از مشکلات نداریم جز تأکید هرچه بیشتر بر سیاستی که انقلاب اسلامی متذکر آن است و افق کار فرهنگی خود را در این راستا باید معنا کنیم.

۲۱- انقلاب اسلامی با نوری که به همراه خود آورده نشان داد آن چه در این دوران رفتنی است با همه‌ی مقاومتی که می‌کند، کنار می‌رود و با دفاع مقدس روشن نمود دوران قدرت ابرقدرت‌ها به سر رسیده و روحی در حال دمیدن است که به جای دینِ تقلیل یافته، به دینی بس متعالی نظر دارد که در عین حماسی بودن، شدیداً عرفانی است، این مستلزم آن است که اولاً در فهم زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم تجدید نظر کنیم و ثانیاً: بدانیم امروز جایگاه هر چیزی در رابطه با انقلاب اسلامی قابل فهم است.. «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» ای کاش بشرِ سرگردان هرچه زودتر متوجه این امر می‌شد تا هرچه زودتر از سرگردانی رهایی یابد. انقلاب اسلامی نه تنها ملت فلسطین را از بن بست‌ی که گرفتار آن شدند رهانید و راه رهایی را به آن‌ها نشان داد، بلکه متذکر راه رهایی به همه‌ی جهان سرگردان امروز شد. آری! امروز جایگاه هر چیز در رابطه با انقلاب اسلامی قابل فهم است حتی جایگاه آزادی.

۲۲- با انقلاب اسلامی شکاف و شقاقی که بین خدا و انسان به وجود آمده بر طرف می شود و از آن طریق برکتی به همه ی مردم دنیا می رسد هرچند جهانِ مدرن آن را دشمن بداند ولی بقای انقلاب ریشه در تاریخی دارد که آن تاریخ شروع شده و در آن تاریخ، بشر در زندگی خود با خدا آشتی کرده است و از خدا برای زندگی الهام می گیرد و پاسخ خود را در الهام های الهی می یابد.

۲۳- انقلاب اسلامی در ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از این به بعد، مصالح تفکر آیندگان را تهیه می نماید و اهل فکر هر کاری را که از این به بعد شروع کنند می یابند که حرکات و سکنات امام خمینی بُردبارانه در صدد کمک به آن هاست و گرنه در این زمانه سخنی قابل درک نخواهند داشت. با انقلاب اسلامی فضایی ایجاد شده که هر کس خواست فکر کند، باید نسبت خود را با جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی تعیین نماید و گرنه به معنای حقیقی اهل فکر نیست. (۱)

۲۴- ممکن است گمان کنید ساختن جامعه و تمدنی که مدّ نظر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است دشوارتر از آن است که در ابتدا به

ص: ۲۷

۱- - در جای خود روشن است که فکر با رجوع به «وجود» به میان می آید و مشیت الهی در هر زمانی همان حقیقت وجود است و انقلاب اسلامی صورتِ متعین یافته ی مشیت الهی در این دوران است و لذا هر کس خواست به «وجود» رجوع کند تا فکر به او برگردد، ناگزیر است به انقلاب اسلامی رجوع نماید، ولی نه آنچنان رجوعی که با استیلای چیستی و ماهیت همراه باشد و بپرسد انقلاب اسلامی چیست. بلکه با آن رجوعی که انقلاب اسلامی را ظهور مشیت الهی در این دوران احساس کند.

ذهن می آید ولی نباید فراموش کرد که این تنها راه به معنا رساندن زندگی در این عصر و زمانه است و لذا هر قدمی که جهت زیرساخت های آن هدف برداریم یک قدم به معنا داری خود افزوده ایم و در این رابطه باید متوجه باشید کار نظری به مراتب بیش از کار عملی کارساز است.

۲۵- راستی چه راهی برای درک زمانه ای که در آن هستیم باید بیماییم تا بهترین مواجهه با مسائل زمانه ی خود را داشته باشیم؟ و اساساً ما چه آدمی می خواهیم باشیم تا نظام فکری خود را در آن راستا انتخاب کنیم؟ اگر بخواهیم با این سوالات به صورت جدی برخورد کنیم ناخودآگاه با شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی روبرو خواهیم شد.

۲۶- جز این است که اگر می خواهیم فرزند زمانه ی خویش باشیم باید شهادت حقیقت جویی را در خود نگه داریم و شرافت ذاتی خود را فرو نگذاریم و خود را از مشهورات زمانه رها سازیم؟ آیا در این راستا نباید از خود پرسیم زمانه ی ما چه زمانه ای است؟ تا راه اندیشیدن و تفکر به روی ما باز شود. مگر جز این است که هر متفکری در زمانه ی خویش و در ذیل تقدیری که در آن زمانه جاری است تفکر می کند و راه های جدید را می گشاید؟

۲۷- آیا در این عصر و زمانه شایسته ترین انتخاب آن نیست که سرنوشت خود را به انقلاب اسلامی گره بزنیم و به تفکری مناسب تقدیری که خداوند اراده کرده است نزدیک شویم و امیدوار گشایش راه های جدیدی در مقابل خود باشیم و مواظب باشیم با شرکت در تاریخ تجدد به

اهدافی موهوم دل نیندیم و به راهی پای نگذاریم که سراسر پوچ است و هیچ؟

۲۸- تنها با نظر به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی است که انسان به شهامتی دست می یابد که می تواند به توانایی ها و اندیشه ی خود متکی شود و به یک معنا انقلاب اسلامی آن طور که سرداران بزرگ فهمیدند، توانست شأن انسانیت ما را اثبات کند و روشن کند انقلابی بودن جزء جدایی ناپذیر متفکر بودن است.

۲۹- با انقلاب اسلامی معلوم شد ملکوت خدا دیگر پدیده ای غریب و غیر قابل دسترس نیست تا انسان ها خویشتن را تنها در خواسته های ناچیز دنیایی جستجو کنند بلکه امام خمینی موجب شد تا انسان ساحت قدسی خود را دوباره به دست آورد ولی نه در خانقاه ها بلکه در تحول عظیمی که انقلاب اسلامی به وجود آورد. اگر انقلاب اسلامی زودتر به تاریخ ما می رسید امکان شکوفایی بهتری می یافتیم و زود تر از آن چه در این سال ها واقع شد می توانستیم از منظری ماورای تفکر لیبرال دموکراسی، به مسائل خود بیندیشیم و راهی مناسب تاریخ خود بیابیم.

۳۰- ورود به عالمی که شخصیت اشراقی حضرت امام به آن اشاره دارد بزرگترین تکلیف متفکران و هنرمندان در این دوران است تا بتوانند مظهر بزرگ ترین آفرینندگی ها در عالم انسانی باشند و گرنه در بسط فرهنگ پوچ انگاری دوران اقدام خواهند کرد. مگر نه این است که پیوند زدن بین تقدیری که از طرف خدا اراده شده است با واقعیت کنونی

زمانه، وظیفه‌ی متفکران و هنرمندان است و در ابتدای امر تنها آن‌ها همچون حضرت یوسف علیه السلام می‌توانند آن اراده و تقدیر را دریابند؟

۳۱- ذات و گوهر انقلاب اسلامی از آن جهت که از طرف خدایی حکیم اراده شده، تفکر است و هر کس بیشتر تلاش کند حقیقت آن را درک کند و به آن نزدیک شود، بیشتر به تفکر تاریخی خود نزدیک شده است. نزدیکی به انقلاب اسلامی به عنوان حقیقتی وجودی، با نظر به مناظری که گوهر آن را نشان می‌دهد ممکن است و نه از طریق فهم چستی و ماهیت آن در قالب علم حصولی. کسی که می‌پرسد انقلاب اسلامی چیست؟ بداند هرگز امکان فهمیدن انقلاب اسلامی را نخواهد داشت و انقلاب اسلامی در مقابل این سؤال در حجاب می‌رود. ولی آن کسی که سعی می‌کند حضور انقلاب اسلامی را در جهان امروز و در مظاهر آن بنگرد می‌تواند انقلاب اسلامی را بیابد.

طاهرزاده

ص: ۳۰

جلسه ی اول: بصیرتی در شناخت تقدیر زمانه

اشاره

ص: ۳۱

فکر می کنم در ابتدای امر آنچه مانع ارتباط ما با یکدیگر می شود، غریب بودن موضوعی است که باید با شما در میان بگذارم، از آن جهت که عزیزان ممکن است نسبت به این موضوع سابقه ی ذهنی لازم را نداشته باشند. به همین خاطر از بنده انتظار یک سخنرانی شسته و رفته و منظم نداشته باشید.

وقتی وظیفه ی خود می دانم به نسلی که در مقابل خود دارم از افقی خبر دهم که بیشتر باید با اشاراتی متذکر آن افق شد دیگر انتظار ارائه ی مطالب را با ادبیاتی نداشته باشید که از قبل با آن آشنا بودید.

معنای بصیرت تاریخی

برای روشن شدن عرایض به عنوان مثال شهید مطهری را در نظر بگیرید که آنچه ایشان را از دیگر عالمان شبیه خود متمایز می کند بصیرت شان است. ایشان از یک جهت شبیه دیگر علما، فقه و فلسفه و تاریخ را خوب می دانند و اهل فکر اند؛ و از جهت دیگر بصیرتی دارند که آن بصیرت، او را مطهری کرده است. حال مرحوم مطهری را با یک عالم باسواد و هابی مقایسه کنید که از قرآن و حدیث اطلاعات کافی دارد ولی

بصیرت شهید مطهری را ندارد، به این معنا که مرحوم مطهری در زمان خود می داند در کجای تاریخ قرار دارد و اطراف او چه خبر است ولی آن عالم وهابی هیچ آگاهی نسبت به اطراف خود و زمانه ی خود ندارد. یا یکی از این صوفی های باسواد را در نظر بگیرید که بیرون از حیات اجتماعی اش زندگی می کند، با آن که ممکن است با آثار محی الدین و ملاصدرا هم آشنا باشد ولی نمی داند در اطرافش چه می گذرد، تفاوت او با شهید مطهری در آن است که شهید مطهری زمان خود را می فهمد و می داند در این تاریخ در عالم چه می گذرد و در نتیجه می تواند تاریخ ساز باشد اما آن عالم وهابی و یا آن فرد صوفی از آن چه در عالم می گذرد غافل اند و در نتیجه به آن نوع شکوفایی که مقصد انبیاء و اولیاء بوده نمی رسند. زیرا حقیقت انسان همواره در تاریخی که زندگی می کند شکوفا می شود و به حرکت در می آید.

شهید مطهری به جهت هوشیاری تاریخی خود تصمیم می گیرد از حوزه به دانشگاه برود. حضور شهید مطهری در دانشگاه را ساده و با نگاهی که متجددین به این حرکات می اندازند ننگرید. شهید مطهری به دانشگاه نرفت برای این که دانشگاه مهم تر است؟ خودش خوب می داند هیچ وقت دانشگاه مهم تر از حوزه نیست، اصلاً حکمت در دانشگاه به آن معنای عمیق و دقیقش نمی تواند محقق شود، چون روح دروس دانشگاهی واحدی و ترمی است و فرصت تعمق و ژرف نگری را به دانشجوی نمی دهد. مرحوم مطهری به دانشگاه می رود، چون می داند در اطرافش حوادثی در حال وقوع است که نمی تواند نسبت به آن حوادث بی تفاوت باشد و

براساس آن هوشیاری بود که حضورش در دانشگاه نتیجه داد و مانع شد تا فضای سکولاریته ی آن زمان، نسل تحصیل کرده ی دانشگاهی ما را به کلی به نفع خودش مصادره کند. نتیجه ی کار آن شهید بزرگ تنها آن نیست که شما به صورت ملموس دیدید، بیش از آنچه ملموس بود، شهید مطهری روحی را در دانشگاه جاری کرد که در اثر آن چشم ها و دل ها از تفکر محدود غربی متوجه جایگاه دیگری شد. امثال بنده در زمان خود حاصل شخصیت علمی شهید مطهری را لمس کردیم، چه قبل از دکتر شریعتی و چه با دکتر شریعتی و چه بعد از او، و هنوز هم که هنوز است شهید مطهری را به عنوان یک ذخیره ی فکری در اندیشه ی دانشگاهی خود داریم.

مقایسه ی شهید مطهری با آن دو نفر را از این جهت عرض کردم تا بگویم ما باید ماورای اطلاعات علمی، نگاه دیگری را دنبال کنیم که به کمک آن نگاه می توانیم متوجه روح زمانه ی خود باشیم. شما می فرمایید ما تفسیر می خوانیم برای این که قرآن را بفهمیم. انگیزه ی تفسیرخواندن یک وقت برای این است که روح جاری در عالم را به کمک نور قرآن بشناسیم و یک وقت برای این است که به موضوعات مطرح شده در قرآن دانا شویم. بنده از آن جهت برای المیزان ارزش قائلم که علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» به عنوان انسانی صاحب فکر، روحی را که در عالم جاری است می شناسد و رجوع به قرآن می کند تا بهترین شکل هدایت را در این زمانه بیابد و در فضای آن چه در جامعه ی جهانی می گذرد، هدایت قرآنی را به صحنه بیاورد. و از این جهت اگر با رویکردی صحیح به تفسیر

المیزان رجوع شود به انسان بصیرت می دهد زیرا انسان در ذات خود آماده ی شنیدن سخن خداوند هست و می خواهد مورد خطاب خداوند باشد، باید چنین شرایطی را برای انسان فراهم کرد تا انسان از بصیرت محروم نگردد.

فکری که باید به ظهور آید

به نظرم واژه ی بصیرت جهت آنچه می خواهم عرض کنم واژه ی رسایی باشد، در عین آن که بنده نمی خواهم یک دانایی به دانایی های شما اضافه کنم و اسم آن را بصیرت بگذارم. بودا گفت خدای را! - و با انگشت خود به عالم بالا اشاره می کرد- طرفداران بودا نوک انگشت او را نگاه کردند. چون آن ها نمی توانستند از اشارات، بالاتر از آنچه برایشان محسوس بود، متوجه چیز دیگری شوند. ما باید ارتباطی با همدیگر پیدا کنیم که اشاراتِ همدیگر را متوجه شویم و گرنه امکان حضور در ساحتی بالاتر از آنچه در آن قرار داریم مشکل خواهد شد. ما عموماً موضوعاتِ وجودی را به ماهیت و علم حصولی تبدیل می کنیم و حقیقت موضوعات را در حجاب می بریم. فیلسوف دانمارکی جناب کی یرکگور در همین رابطه گله مند است که چرا اندیشه ی او را به درس تبدیل می کنند زیرا روش او اشاره به حقیقت بود و می خواست حقیقتِ وجودی انسان را مدّ نظرها قرار دهد ولی استادان دانشگاه آن اشارات را به علم حصولی و به اطلاعات تبدیل کردند.

بنده سعی می‌کنم بهانه‌هایی پیدا کنم تا از آن طریق نکته‌هایی را که فکر می‌کنم یک نحوه حضور تاریخی به شما عزیزان می‌دهد طرح نمایم و شما هم سعی کنید با مطالب با رویکرد حضور تاریخی برخورد کنید نه آن که بخواهید مطالب را به اطلاعات تبدیل نمایید، البته برای آن چه می‌خواهم عرض کنم نیاز است شما متوجه اشاراتی شوید که باید بدان توجه شود. مطالبی را می‌خواهم با شما در میان بگذارم که با زبان اشاره بهتر می‌توان ارائه داد. از حضرت صادق علیه السلام داریم که می‌فرماید: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ - عَلَى الْعِيَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ - فَالْعِيَارَةُ لِلْعِيَاةِ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ - وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ»^(۱) کتاب خدا به چهار صورت است. «عبارت» و «اشاره» و «لطایف» و «حقایق» عبارت مخصوص عوام است و اشاره مربوط به خواص است و لطائف مخصوص اولیاء است و حقایق مخصوص انبیاء. و یا از بزرگان اهل عرفان هست: «العاقل یکفیه الاشارة» برای عاقل یک اشاره کافی است تا متوجه موضوع شود. اساساً نوع بحثی که بنا است با همدیگر در میان بگذاریم به خوبی در زبان عبارت نمی‌گنجد به همین جهت تنها خواص می‌توانند مخاطب این نوع مباحث باشند.

وظیفه‌ی اهل تفکر آن است که در تاریخ خود نقش آفرینی کنند و آن چه را که منسوخ است و دورانش به پایان رسیده نشان دهند تا جامعه گرفتار بی‌فکری و کودنی فرهنگی نشود. کودنی فرهنگی چیزی نیست

ص: ۳۷

جز مشغول شدن بر اموری که مربوط به تاریخ گذشته است. وقتی تاریخ جدیدی در حال وقوع است آن کس که هنوز در گذشته زندگی می کند و در نتیجه منزوی می شود، باید خود را در انزوای خود مقصر بداند زیرا نگاه نکرد که اراده ی الهی در این دوران به چه چیز اشاره دارد تا امروز نیز وارد ساحت آگاهی گردد.

قصد بنده در این جلسات تا آنجا که ممکن است اشاره به فکری است که باید به ظهور آید و دوستان به جای اطلاعات از امروز و دیروز، در ساحت آگاهی لازم وارد شوند. ابتدا باید از خود پرسیم امروز تفکر چیست که اگر آن را نداشته باشیم انسان مطلعی هستیم ولی متفکر نیستیم و نیز از خود پرسیم فکری که فکر است به کدام حقیقت اشاره دارد که اگر به آن حقیقت اشاره نکنند فکر نیست. معلوم است که چنین موضوعی به آسانی خود را ظهور نمی دهد، و نیاز به ریاضت و تمرکز مخصوص به خود دارد. در هر موضوعی اطلاعات داشتن کار مشکلی نیست ولی نظر وجودی به موضوعات، کار دیگری است و نیاز به حضوری دارد که بتوانیم با وجود تاریخی آن موضوع روبه رو شویم.

اگر بپذیریم تفکر، نسبتی با زمان دارد می توانیم معنای بی فکری و فکر را در همین رابطه بیابیم. در اوایل انقلاب شخصی که به ظاهر خود را انقلابی و اهل فکر می دانست معتقد بود امام خمینی باید رئیس جمهور شوند و معتقد بود با ریاست ایشان مسائل کشور به سرعت حل می شود. در حالی که اهل فکر می دانستند نه جایگاه حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان رهبر انقلاب و ولی فقیه باید محدود به رئیس دولت شود و نه مشکلات

تاریخی ما آن طور است که چند روزه حل شود. آیا مشکل آن فرد جز آن بود که چون تاریخ خود را نمی شناخت نمی توانست درست فکر کند؟ آن بنده ی خدا آدم کم اطلاعی نبود ولی متوجه نبود که تاریخ ما به چه چیزی اشاره دارد و باید مبتنی بر کدام افق پیشنهاد برون رفت از مشکلات را داد. مگر به زودی افق و هدف اصلی نمازی که هر روز در حال انجام آن هستی ظهور می کند تا گمان کنیم با چند دستور و بخشنامه می توان به زودی به اهداف بلندی که انقلاب اسلامی مد نظر دارد برسیم؟ با این که در نماز اهداف شما فردی است ولی اهداف معنوی انقلاب اسلامی اهداف یک ملت است که باید به صورت «وجودی» ظهور کند و با ایجاد نسبت جدیدی که با عالم پیدا می کنیم عالم ما را تغییر دهد، همچنان که انسان غربی در ابتدای تاریخ تجدد، نسبت جدیدی با عالم پیدا کرد.

ما متأسفانه بر روی حضور تاریخی خود و نحوه ی رسیدن به اهداف فرهنگی معنوی خود در بستر تاریخ، وقت نمی گذاریم تا جایگاه اهل البیت علیهم السلام را به عنوان فرهنگ سازترین انسان ها در تاریخ آینده بشناسیم. از خود نمی پرسید چرا مقام معظم رهبری تا آن جا که ممکن است مستقیماً در امور اجرایی دخالت نمی کنند، آیا به جهت آن نیست که ایشان باید متذکر اهداف بلندی باشند که در مسیر تاریخ آینده باید آرام آرام ظهور کند؟ اگر این نکته را ندانیم که هر آرمانی، تاریخ خاص خود را دارد و باید بستر ظهور آن را در متن تاریخ فراهم کرد، در بی فکری به سر می بریم. با توجه به رابطه ی فکر و زمانه است که می گوئیم آن عالم و هابی هیچ فکری ندارد، هر چند اطلاعات او در فقه و حدیث خودشان بسیار

گسترده باشد و بسیاری از آیات قرآن و روایات را هم حفظ کرده باشد. زیرا فکر چیز دیگری است و با فهم جایگاه تاریخی که در آن هستیم به دست می آید و این که بفهمیم ما در کجای تاریخ هستیم؟

تفکر به معنای جدا شدن از واقعیت نیست، انسان متفکر همیشه باید با واقعیت زندگی کند، اما نه در سطح واقعیت بلکه در گوهر واقعیت که آن همان مشیت الهی در هر زمان و در هر عصر است. پس متفکر، نه در بیرون از زمان زندگی می کند و نه گرفتار زمان زدگی است، تا بتواند به شرایطی ماورای وضع موجود بیندیشد و گمان نکند خداوند ما را به خود وا گذاشته تا هر کس هر طور خواست عمل نماید، که در این صورت به بی فکری دچار شده است، زیرا از واقعی ترین واقعیات که سنت الهی در این عصر و زمانه است، غفلت کرده است.

سلوکی که همراه با شناخت تقدیر الهی باشد اولاً؛ باید در ذیل شخصیت انسان خاصی باشد که مأمور تحقق اراده ی حضرت حق در این زمانه است ثانیاً؛ آن سلوک در این مقطع زمانی باید شبیه سلوک اصحاب امام حسین علیه السلام باشد. اصحاب امام حسین علیه السلام در آن تاریخ در ذیل وجود مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام سلوک کردند و به جهت شناخت درست تاریخی که در آن بودند بیشترین بهره را بردند و بقیه را نیز بهره مند کردند زیرا فهمیدند در آن تاریخ، آن شهادت چه اندازه کارساز است. شما در حال حاضر آن صحنه را از بیرون نگاه می کنید و معتقدید آن ها خیلی زیبا و عالی عمل کردند، چون در پرتو عمل آن ها دینداری شکوفا شد، به

طوری که شما نهایت دینداری را امروز در اصحاب کربلا می بینید.^(۱) این نوع سلوک غیر از آن چیزی است که ما به آن صوفی بازی می گوئیم. صوفی بازی به این معنا است که بیرون از تاریخی که در آن قرار داریم و با غفلت از تقدیری که خداوند برایمان رقم زده، بخواهیم تنها با عبادت فردی خود را متدین بدانیم و متوجه نباشیم چرا آن حال و «وقت» و آن ذکر و فکری که در عرفای گذشته بود به سراغ ما نمی آید. صوفی بازی یعنی آن نوع دینداری که افراد معنای حضور خود را در عالمی که در آن به سر می برند نشانند و نتوانند نسبت حضور خدا با خود را و مشیت او را در تاریخی که در آن به سر می برند درک کنند، هرچند رابطه ی خودشان را با خدا از جهت عبادات فردی قطع نکرده باشند.

آنچه بنده بر روی آن تحت عنوان سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تأکید دارم نه صوفی بازی است به آن شکل که عرض شد و نه مقلدبودن، آن طور که عقل و قلب خود را فروگذاریم و به دنبال حضرت امام راه بیفتیم، زیرا در آن صورت باز از نسبت حضور خدا با تاریخی که در آن به سر می بریم غافل خواهیم بود. هرچند قبول دارم واژه ی «سلوک» این تداعی را به ذهن ها می آورد که نکند ما می خواهیم بساطی به روش عرفان صوفیانه راه بیندازیم با آن سابقه تاریخی که در ذهن ها هست و آن نوع زندگی دینی که افرادش بیرون تاریخ به سر می برند.

ص: ۴۱

۱- - به کتاب «جایگاه تاریخی حادثه ها و هنر اصحاب کربلا در فهم آن» از همین مؤلف رجوع شود.

ما حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را منقطع از امام حسین علیه السلام و سیره ی آن حضرت نپذیرفته ایم تا فرقه ای مثل فرقه ی صوفیه باشیم و همین جا فرصت خوبی است که عرض کنم: این هنر علمای شیعه بوده که به راهنمایی ائمه علیهم السلام در طول تاریخ اسلام، تلاش کرده اند شیعه هرگز به صورت یک فرقه در نیاید، وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام در این امر راهنمای خوبی بوده اند. شما این معما را چطور می خواهید حل کنید که حضرت در جایی از تاریخ قرار دارند که چهار هزار عالم که عموماً از اهل سنت بوده اند، شاگردشان هستند. اگر امروز در جریان وضع فکری مسلمانان مصر و شمال آفریقا باشید نقش حضرت صادق علیه السلام را به خوبی احساس می کنید که چگونه آن حضرت هم اکنون محور فکری علمای آن جاها می باشند. اخیراً رئیس الازهر جناب آقای دکتر احمد طیب مصاحبه ای کرده که انسان عمق حضور فرهنگ اهل البیت علیهم السلام را در آن مصاحبه می یابد که چگونه با این همه تبلیغی که دشمنان اسلام در رابطه با تشیع انجام داده اند، برای شیعه جایگاهی ماوراء یک فرقه قائل است. (۱) اثر

ص: ۴۲

۱- - عین مصاحبه ی دکتر احمد طیب که هم اکنون مفتی الأزهر است با شبکه ی نیل به قرار زیر است: خبرنگاری سؤال کرد آیا به نظر شما عقاید شیعه مشکل ندارد؟ شیخ طیب جواب داد: نه چه مشکلی دارند، ۵۰ سال پیش شیخ شلتوت فتوا داده است که شیعه مانند مذاهب دیگر است. خبرنگار گفت: فرزندان ما در حال شیعه شدن هستند، چه باید بکنیم؟ شیخ جواب داد: خوب بشوند مگر کسی از مذهب حنفی به مالکی برود ما اشکالی به او می گیریم؟ خبرنگار: شیعیان با ما در حال قوم و خویشی هستند و با فرزندان ما ازدواج می کنند. شیخ: چه اشکالی دارد، بین مذاهب ازدواج آزاد است. خبرنگار: می گویند شیعیان قرآنشان فرق می کند. شیخ طیب: این حرف ها خرافه پیرزن ها است. قرآن شیعیان با ما هیچ فرقی ندارد و حتی رسم الخطشان نیز مانند قرآن ما است. خبرنگار: ۲۳ روحانی از یک کشور (عربستان) فتوا داده اند که شیعیان کافرند، رافضی هستند. شیخ: فتوای آن ها اعتباری ندارد. خبرنگار: پس این اختلافاتی که بین شیعه و سنی مطرح می کنند چیست؟ شیخ: این اختلافات، سیاست خارجی است و می خواهد بین شیعه و سنی اختلاف بیندازد. خبرنگار: من یک سؤال جدی دارم: شیعیان که ابوبکر و عمر را قبول ندارند، چگونه می گویند این ها مسلمان هستند؟ شیخ طیب: بله قبول ندارند، اما مگر اعتقاد به ابوبکر و عمر جزو اصول دین اسلام است؟ قصه ابوبکر و عمر یک قصه تاریخی است و تاریخ به اصول اعتقادات ربطی ندارد. خبرنگار که از این جواب جا خورده بود گفت: شیعیان یک ایراد دارند، آن هم این که می گویند امام زمانشان از ۱۰۰۰ سال پیش هنوز زنده است. شیخ پاسخ داد: خوب ممکن است، چرا ممکن نباشد، ولی دلیلی ندارد ما اعتقاد آنان را داشته باشیم. خبرنگار پرسید: آیا ممکن است کودک ۸ ساله امام باشد؟ شیعیان معتقدند کودک ۸ ساله امام شده است. شیخ گفت: وقتی یک طفل در گهواره پیغمبر بشود، این که یک کودک ۸ ساله هم امام باشد عجیب نیست، هر چند ممکن است ما به عنوان اهل تسنن این اعتقاد را قبول نداشته باشیم؛ اما این موضوع به اسلام آن ها صدمه ای نمی زند و آن ها مسلمانند.

کار امام صادق علیه السلام را اگر در تاریخ اسلام درست بشناسیم می فهمیم

ص: ۴۳

سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یک نوع تلاش دینی همه جانبه است تا از تاریخی که در آن هستیم بیرون نیفتیم و اسیر تفرقه ای نگردیم که امکان تحقق تمدن اسلامی را از ما برباید. تمدنی که عالم عرش را با عالم ارض جمع می کند.

هنر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در آن حدّ است که شما امروز ملاحظه می کنید از مالزی تا سراسر آفریقا و سایر کشورهای اسلامی همه امام خمینی را به عنوان شخصیتی که به او نیاز دارند می نگرند، و برای عبور از آن ظلماتی که سکولاریسم ایجاد کرده به ایشان نظر دارند. اخیراً آقای عبدالکریم سروش در شب ۱۵ شعبان در یکی از شهرهای اروپا سخنرانی داشته با این تأکید که بگوید شیعه یک فرقه است و شما شیعیان که دور امامان می چرخید خیلی امید به آینده ی شیعه نداشته باشید. سروش می داند اگر بتواند این را ثابت کند که شیعه فرقه ای بیش نیست، یقیناً عزم تمدن سازی را که شیعه در خود دارد، می میراند و در آن صورت توانسته مثل سایر روشنفکران تاریخ ما، رجوع به مدرنیته را به عنوان یک تمدن، عملی کند. حتماً در جریان صحبت های آقای سروش در مجامع مختلف هستید، او تلاش زیادی می کند تا بگوید در اسلام نظام سیاسی و مدنی وجود ندارد. معتقد است نهایتاً می توان گفت حاکم جامعه اسلامی باید مسلمان باشد و در همین رابطه ولیّ فقیه را به معنایی که باید توسط او احکام اسلام در جامعه ی مسلمانان حاکم باشد به کلی نفی می کند، چون وقتی ولیّ فقیه حاکم باشد یعنی فقاقت حاکم است ولی اگر در فضای فرهنگ مدرنیته، یک فرد مسلمان حاکم جامعه ی اسلامی باشد لازم

نمی آید روابط جامعه در نظام اقتصادی و تربیتی، اسلامی باشد. مگر رئیس بسیاری از دانشگاه های ما مسلمان نیستند در حالی که نگاه غربی در همه جای علوم ما حضور دارد؟ او می داند چه می گوید و ما باید در راستای تحقق تمدن اسلامی نگاهی ماوراء نگاه غربی به عالم و آدم داشته باشیم، نگاهی که جنبه ی سلوکی دارد و محدود به جمع اطلاعات نیست.

واقعی ترین تفکر

وقتی نگاه سلوکی به خود و به جامعه انداختیم و دانستیم هر فکری در هر جایی و در هر تاریخی ظهور نمی کند می پذیریم برای تحقق تمدن اسلامی سلوک خاصی باید در میان آید و این جاست که عرض می کنم نسبت ما با حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» رکن اصلی آن سلوکی است که امروز به آن نیاز داریم. در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه» سعی شده این فکر مدّ نظر عزیزان قرار گیرد که حقیقت اسلام با رویکرد ما به جایگاه تاریخی حادثه ها، خود را نشان می دهد و موجب بصیرت بزرگی برای فهم ما نسبت به تقدیر زمانه می شود. شما سلمان فارسی را در تاریخ نگاه کنید، ابتدا در ایران بود و متدین به دین زرتشت، بعد که گمشده ی خود را در دین زرتشت نمی یابد، مسیحی می شود و به شام یعنی سوریه ی امروز که مرکز مسیحیت آن زمان بوده، می رود، بعد در طلب حقیقتی ماوراء مسیحیت، از سوریه به طرف عربستان حرکت می کند که اسیر می شود و به عنوان غلام او را می فروشند تا آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از هجرت به مدینه، طی مقدماتی او را

خریداری می کنند و آزاد می نمایند. عرض بنده بر روی هوشیاری تاریخی سلمان است که جایگاه تاریخی اسلام را در آن زمان فهمیده بود که تقدیر عالم در آن زمان چه چیزی است و در همین رابطه اسلام و پیامبر اسلام را پیدا کرد. بنده و شما در حال حاضر نماز می خوانیم، حداقل نتیجه اش این است که موجب سعادت فردی ما می شود، به این معنا که این عمل و این اعتقاد نسبت ما را با حيله های دشمنی به نام شیطان تغییر می دهد. شما از طریق نماز نسبتی با این عالم برقرار می کنید که در ذیل آن نسبت، دشمن شما به هر شکلی که بخواهد نمی تواند شما را به سوء عاقبت بکشانند و شما می توانید از پل صراط پر از خطر دنیا عبور کنید. بنده معتقدم در رابطه با این قضیه، هر اندازه نسبت خود را با خداوند جدی تر بگیریم بهتر می توانیم با همدیگر صحبت کنیم و این نسبت را فقط محدود به امور فردی نکنیم تا بتوانیم حضوری خاص نسبت به حقیقت پیدا کنیم و تفکر خود را در همه ی ابعاد اجتماعی شکوفا نماییم. زیرا همه معتقدیم دین اسلام برای ما حضوری خاص در عالم ایجاد می کند و این حضور منجر به تفکر و تصویری خاص از واقعیت می گردد. پس اگر با نگاه اسلامی در تاریخ خود حاضر شویم منشأ تصمیمات بزرگ خواهیم شد.

همه ی حرف در نسبت ما با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نهفته است و این نسبت باید بدون هر گونه تقلیدی کشف شود و از آن جایی که خروس خانگی تازه پس از طلوع فجر خواندن را آغاز می کند، اهل فکر با ظهور انقلاب اسلامی می توانند تفکر را شروع کنند و به استقبال اراده ی الهی در این دوران بروند.

فراتر از انقلاب اسلامی در این زمانه ممکن نیست ولی با فهم انقلاب اسلامی در ذیل شخصیت امام خمینی، به درکِ حضوری مشیت الهی نایل خواهید شد و این بالا-ترین تفکری است که امروز می توان به آن دست یافت. مگر واقعی ترین تفکر، تفکر بر واقعی ترین واقعیات نیست؟ هر چند ظاهر بینان همیشه از دیدن آن محروم اند و مستکبران سعی در ندیدن آن دارند.

سعادت‌ی که با شعور و تفکر همراه است

اگر در شرایط جدید متوجه نسبتی که انقلاب اسلامی با عالم ایجاد کرده است نشویم عملاً در معادلات جدیدی که در عالم هستی ایجاد شده وارد نمی شویم و نمی توانیم نقش آفرینی کنیم و به همان اندازه از سعادت لازم محروم می مانیم، سعادت‌ی که با شعور و تفکر همراه است و می تواند حجاب های بین ما و حقیقتی را که تجلی کرده، برطرف کند. کافی است به جای آن که گمان کنیم آنچه در تاریخ ما می گذرد اتفاقی است، متوجه شویم همه چیز در این عالم، حکیمانه مدیریت می شود و این اصلی است که نمی توان انکار کرد. پس اگر تاریخ با نظر به مشیت الهی به اندیشه در آمد، می پذیریم بشر نیز در جریان تحقق اراده ی الهی نقش دارد.

حرف بنده یک سؤال بیشتر نیست و آن این است که از خود پرسیم: امروز و در عصر حاضر کدام برداشت از اسلام، آن برداشتی است که منجر به رفع حجاب و عامل انس با حق می شود؟ بالا-خره همه ی ما می خواهیم از مسلمانی خود در ذیل نبوت و ولایت امامان معصوم علیهم السلام

بهره مند شویم. نبوت و ولایت در تاریخ امروز چه نوع حضوری را به ما می نمایانند؟ حتماً شنیده اید که مرحوم آیت الله قاضی در زمان و زمانه ی خودش طوری حضور پیدا کرد که توانست به حضرت علی علیه السلام نزدیک شود، حالا اگر ما امروز بخواهیم به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک شویم، اگر به سیره ی مرحوم قاضی که صدسال پیش عمل می کرد عمل کنیم آن نتیجه را می گیریم؟ یا امروز با تفکر و رویکرد دیگری می توان به آن نتیجه رسید؟ مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۹/۷/۹۱ در بجنورد خطاب به علما و روحانیون فرمودند:

«حوزه های علمیه نمی توانند سکولار باشند. این که ما به مسائل نظام کار نداریم، به مسائل حکومت کار نداریم، این سکولار است.»

حوزه ای که همواره منشأ مقابله با سکولار بوده است اگر متوجه وظیفه ی امروز خود نباشد و مثل صد سال پیش که کاری به حاکمیت آن زمان نداشت عمل کند، گرفتار سکولار یا یک نوع معنویت کاذب می شود. در قرآن داریم: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/۱۰۳) تأکید بر واژه ی «جمیعاً» می رساند که اعتصام به حبل الهی به صورت جمعی نتیجه می دهد. و این که در ادامه فرمود «وَلَا تَفَرَّقُوا» برای تأکید است یعنی از آن حالت «جمیعاً» غفلت نکنید تا بتوانید وارد تقدیری شوید که برای آن نسل و آن عصر تقدیر شده است. البته باید مواظب بود به سوسیالیسم یا اصالت جمع، تن ندهیم چون ما اصالت را به «اعتصام بحبل الله» می دهیم، در عین آن که باید آن اعتصام به صورت جمعی باشد. اصل کار ما رجوع الی الله است. این که ملاحظه کردید

جبهه های دفاع مقدس، دین را شکوفا کرد، چون محل حضور جمعی از مسلمانان بود که دغدغه ی حیات دینی و رجوع الی الله داشتند.

بنده معتقدم امروز سلوک واقعی که سلوک به معنای رجوع الی الله است، اگر در شرایط جدید درست درک شود مثل دوران های گذشته نتایج خوبی می دهد و می توان به صورت یک اجتماع دینی در فضایی قرار گرفت که به نتایج تمام دستورات اسلام برسیم. گاهی گفته می شود فلان برنامه ی فرهنگی را طراحی و اجرا کردیم ولی جواب نداد. این طبیعی است که جواب نمی دهد چون می خواهید بدون توجه به شرایط تاریخی، برنامه ای را طراحی و پیاده کنید. برای پیاده کردن دین خدا نیز باید به شرایط تاریخی بلوغ دین فکر کرد. وقتی مناسبات فرهنگِ ظلمانی مدرنیته حاکم است بسیاری از ابعاد دین به حجاب می رود و ظهور نمی کند. با ظهور انقلاب اسلامی است که دین خدا با همه ی ابعادش به تاریخ برمی گردد. قرآن می فرماید: اگر نماز را اقامه کنید، از فحشاء و منکر جدا می شوید. ولی بعضاً ملاحظه می کنید گویا نمازهای ما جواب نمی دهد در حالی که این طور نیست، با این همه باید بپذیریم وقتی زمینه ی ظهور جنبه های آرمانی نماز فراهم نیست چگونه انتظار داشته باشیم آن جنبه ها ظهور کند؟

تأکید بنده این است که اگر بتوانیم با رجوعی که امروز اسلام به آن نیاز دارد، به اسلام رجوع داشته باشیم و فضای تمدن سازی آن را به معنای دقیقش مدّ نظر قرار دهیم و منظور اصلی تمدن سازی اسلام را بفهمیم، ناظر آن شکوفایی موعود خواهیم بود. مقام معظم رهبری قبلاً بحث «تمدن

اسلامی» را طرح کردند، بعد از چند سال بحث را تحت عنوان «تمدن نوین اسلامی» ادامه دادند زیرا احساس کردند اگر بر روی نوین بودن آن تمدن تأکید نکنند عده ای می خواهند چیزی مثل تمدن اموی و عباسی را مدّ نظرها قرار دهند. امروز باید از خود بیرسیم وقتی می گوئیم «تمدن نوین اسلامی»، به کجا اشاره داریم و چه سلوکی را در این رجوع مدّ نظر قرار داده ایم؟

چرا از مسلمانی خود نتیجه ی لازم را نمی گیریم؟

عنایت داشته باشید وقتی روحی که حاکم است، غیر الهی است، راه حل های کوچک به ظاهر مذهبی، بسط همان روح غیر الهی خواهد بود و هرگز آن راه حل های کوچک، راه برون رفت از روح ظلمات حاکم نیست. مثل وقتی که ملائک برتری، ثروت است نه تقوا، اگر آدم ثروتمندی یک خیریه بزند و به مردم کمک کند در عین آن که کار بدی نکرده است ولی گمان نشود ارزش کار او با کسی که تلاش دارد فرهنگ غیر الهی را که بر روابط فردی و اجتماعی مردم حاکم شده است تغییر دهد، برابر است. مسلم آن کسی که امروز متوجه است باید به تمدنی فکر کرد که به کلی معنای زندگی از حالت امانیستی آن تغییر کند و زندگی زمینی به آسمان وصل شود، در زمره ی سربازان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار دارد. سربازانی که در وصف آن ها در روایات داریم: «مَنْ مَيَاتٍ مُنْتَظِرًا لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسَيْطَاتِهِ لَا بَلَّ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الضَّارِبِ بَيْنَ يَدَيْ»

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالسَّيْفِ» (۱) هر کس در حال انتظار حاکمیت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بمیرد مانند کسی است که در خیمه گاه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف با آن حضرت بوده بلکه به منزله ی کسی است که پیشاپیش رسول خدا صلی الله علیه و آله مجاهده کرده است. به همین جهت باز تأکید می کنم وقتی در جامعه روحی غیر الهی حاکم است راه حل های کوچک به ظاهر مذهبی، بسط همان روح غیر الهی است و یا لااقل راه برون رفت از آن نیست. جریان صفوان جمال را همه ی شما می دانید. هارون الرشید شتران صفوان جمال را برای مراسم حج کرایه کرده بود، حضرت امام کاظم علیه السلام، شنیدند، فرمودند: چرا شترها را به یک ستمگر کرایه داده ای؟ جواب داد برای سفر معصیت که نداده ام، برای سفر حج داده ام که سفر عبادت است. ملائک حضرت کاظم علیه السلام را دقت کنید، انتظار دارم جای سخن حضرت را پیدا کنیم. حضرت می فرمایند: به دلت نگاه کن، آیا دوست نداری تا وقتی که او از سفر برگردد و شترها و کرایه ات را بدهد، زنده بماند؟ صفوان به فکر فرو رفت و سری تکان داد و گفت بله. امام فرمودند: همین قدر که راضی به بقای ظالم هستی، گناه کرده ای و اگر توبه نکنی با همان انسان ظالم محشور می شوی. (۲) ملاحظه کنید صفوان جمال مسلمان است و یار امام کاظم علیه السلام می باشد، چه چیزی را در زمان خود گم کرده که امام می فرمایند اگر در این شرایط بمیری، با هارون الرشید محشور می شوی. اگر روی این موضوع خوب فکر کنیم می فهمیم باید به دنبال جامعه ای برای زندگی

ص: ۵۱

۱- - الغیبه للنعمانی، ص ۲۰۰.

۲- - بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۷۶.

دینی باشیم که در آن جامعه هارون الرشیدها حاکم نباشند. وگرنه از مسلمانی خود نتیجه ای را که باید بگیریم نمی گیریم.

ما عموماً تصور می کنیم حساسیت بر روی حیات اجتماعی، جزء دینداری نیست. فکر می کنیم می شود مسلمان باشیم و به عنوان سالک و عارف، هم راه های آسمان به سوی قلبمان باز شود و هم به بقای هارون الرشیدها راضی باشیم. چون به گمان خودمان بودن یا نبودن حاکم جبار ربطی به حوزه ی سلوک ما ندارد و بعد هم می گوئیم چرا دینداری ما آن جوابی را که باید به ما بدهد نمی دهد. سخن امام کاظم علیه السلام، ما را به کجا می برد؟ جز این است که باید همه ی فکر و ذکرمان حاکمیتی باشد با خصوصیات خاص الهی و دائم باید همه ی زاویه های دینداریمان را روی آن حاکمیت ببندیم؟ حاکمیتی که تمام مناسبات زندگی ما را در ذیل یک دین زنده و فعال و جمعی معنا می کند؟

تغذیه از چشمه ی جوشان کربلا

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کربلا وقتی که دیگر فقط روی زانوهای مبارکشان می توانستند بلند شوند، وقتی لشکر عمر سعد به خیمه ها حمله کرد، در آخرین صحبت فرمودند: «وَيَلُكُمُ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، أَنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَلَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ»^(۱) ای پیروان آل ابوسفیان! اگر خدا را نمی شناسید و اگر نگران قیامت خود نیستید و به آن ایمان و اعتقاد ندارید، لااقل در دنیایتان آزاده باشید. ملاحظه کنید

ص: ۵۲

حضرت، جبهه ی مقابل خود را به ابوسفیان منتسب می کنند که به عنوان تمدن اموی یک خط فکری است که وارد اسلام شده است. حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا با این جمله خبر از رویارویی دو تمدن دادند، یک جبهه در صدد بسط تمدن اموی است که ابوسفیان شاخصه ی آن است و یک جبهه هم جبهه ای است که امام حسین علیه السلام می خواهند آن را احیا کنند که بسط تمدن توحیدی اسلام است. به نظر بنده حضرت در آن شرایط تاریخی به عالی ترین صورت، تمدن توحیدی را شکل دادند. اگر شما امروز بحمدالله می بینید که مقاومت در انقلاب ما نهادینه شده و ثمر داده است حاصل حرکت امام حسین علیه السلام در کربلا است. روی این فکر کنید که امام حسین علیه السلام تمام افق آینده را در مقابل خود داشته اند و با توجه به این امر کربلا را شکل دادند تا مردم ما در دفاع هشت ساله شان در ذیل کربلا قرار گیرند و به نتیجه برسند و تاریخ شیعه با چند قرن مقاومت در ذیل کربلا خود را نشان دهد، در حدی که تمام نقشه های چندین ساله ی استکبار که می خواست بر بیداری اسلامی منطقه مسلط شود و در همین حین سوریه را بزند، خنثی شود. هر کجا مقاومتی در مقابل جبهه ی استکبار ملاحظه می کنید از چشمه ی کربلا تغذیه می شود، سعودی ها و قطری ها می خواستند سوریه را بزنند و سرنوشت ما را در منطقه در دست بگیرند ولی مقاومتی که به کمک ایران متذکر فرهنگ کربلا بود در سوریه شکل گرفت و همه چیز را به هم زد و گرنه با حذف سوریه از جبهه ی مقاومت، ایران به حاشیه می رفت. امام حسین علیه السلام جبهه ای را به عالم ارائه فرمود که برای همیشه بشر از حاکمیت ظلم آزاد شود و بحمدالله شیعه پیام امام

حسین علیه السلام را به خوبی گرفت و در همان راستا در صدد است تا تمدنی با روحیه‌ی مقاومت در مقابل استکبار شکل دهد. در راستای چنین تمدنی است که موضوع فلسطین به مقاومت حماس در غزه منتهی شد تا روشن شود تنها با فرهنگ مقاومت باید در مقابل فرزند حرام زاده‌ی استکبار یعنی رژیم صهیونیستی ایستاد. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، امام حسین علیه السلام را وارد تاریخ ما کردند و دیدید که چقدر خوب سیره حضرت سید الشهداء علیه السلام جواب داد. اگر امروز خانم بدحجابی را که در مصاحبه‌ی خود می‌گوید ما در مقابل آمریکا می‌ایستیم، درست بنگرید می‌بینید همان خانم هم از این جهت از امام حسین علیه السلام خط گرفته است و به همین جهت تأکید دارم تنها با تمدنی که امام حسین علیه السلام در مقابل تمدن ابوسفیانی شکل داد کار ادامه می‌یابد. هنر ما باید آن باشد که نگاه تمدنی حضرت حسین علیه السلام را و تقابل آن نگاه با تمدن غرب را به تاریخ مان برگردانیم تا امور کشور از صدر تا ذیل با نظر به اهدافی متعالی جلو رود و گرنه همواره کارها در جای خود قفل می‌شوند.

خصوصیات تاریخی که در آن به سر می‌بریم

بنده چند مسئولیت اجرایی در این کشور داشته‌ام و همه‌ی تلاش‌م آن بوده که آرمان‌های متعالی انقلاب اسلامی را در نظام اداری پیاده کنم ولی هر چه جلوتر آمدم متوجه شدم مدیران کل عملاً در ادارات هیچ کاره‌اند. ابتدا تصورم این بود حالا که انقلاب شده می‌توانیم با حضور در مسئولیت‌های بالای نظام، همه‌ی کارها را در راستای اهداف الهی نظام

اسلامی جلو ببریم، ولی آرام آرام متوجه شدم عملاً مدیران کل در ذیل معاونین قرار دارند و باید از مسیر معاونین دستوراتشان عملی شود و معاونین نیز در ذیل کارشناسان قرار دارند و دستورات آن ها نیز باید از مسیر کارشناس مسئول عملی گردد و نتیجه گرفتم در نظام اداری فقط کارشناسان حکومت می کنند. همین حالت را نیز در وزارت خانه ها احساس کردم که هیچ کاری از آن کارهایی که ما اراده کرده ایم انجام نمی شود، اگر می خواستیم به پست خود دلخوش باشیم کار سخت نبود ولی اگر می خواستیم اهداف انقلاب اسلامی را در اداره ی زیر نظرمان پیاده کنیم عملی نمی شد. فهمیدم مشکل باید از جای دیگر درست شود و آن نهادینه کردن آرمان های انقلاب اسلامی در لایه های پائین ادارات است و از آن دقیق تر نهادینه کردن آرمان های انقلاب در لایه های عموم مردم است و گرنه آنچه مدیران ارشد به دنبال آن هستند صورت عمل به خود نمی گیرد و این شاخصه ی نظام اداری مدرن در سراسر دنیا است. شما فکر می کنید واقعاً اوپاما رییس جمهور آمریکا ابتدا که آمد نمی خواست آن تغییر را که در شعار می گفت عملی کند؟ او می دانست آمریکا نیاز به تغییر دارد ولی آن یهودیانی که فکر ادارات را در اختیار دارند غیر از مدیران ارشد هستند. آن سخنرانی که اوپاما در سازمان ملل کرد و قبول نمود چون در فتوای مقام معظم رهبری تسلیحات اتمی حرام است پس ایران در صدد ساختن بمب اتم نیست را مقایسه کنید با سخنرانی دو سه روز بعدش که از زمین تا آسمان با سخنرانی قبلی اش فرق می کرد. زیرا اوپامای آزاد با اوپامای در اختیار نظام اداری یکی نیست. حاکمان گذشته چه بد و چه

خوب در تاریخ و شرایطی قرار داشتند که حکم آن‌ها تا طبقات پایین نافذ بود ولی در شرایط جدید، در نظام اداری این طور نیست مگر این که رابطه‌ها از حالت اداری خارج شود و مردم با عقایدشان در کنار همدیگر باشند. دو‌یست سال پیش، مردم، نظامی را در بین خود پذیرفته بودند که در آن نظام، حاکم با دستگاه اداری محدود کار خود را می‌کرد و مردم هم با یک دولت نامرئی که در بین خود داشتند کار خودشان را جلو می‌بردند. بنده سعی کرده‌ام در مقدمه‌ی جزوه‌ای که در نقد کتاب حکومت ولایبی آقای کدیور نوشته‌ام در این رابطه عرایضی بیاورم و در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه» هم دوباره به نحو دیگر بر آن تأکید کنم. عرض بنده آن است که بدانید یک زمانی تاریخ این طور بود که مردم خودشان در جمع‌های دینی، دینداری‌شان را می‌کردند و نادرشاه و شاه عباس هم کار خودشان را داشتند. ولی یک مرتبه نظام جدیدی برای اداره‌ی کشورها پیدا شد و نظام اداری فعلی آرام آرام شکل گرفت و لایه‌های کارشناسی به صورت تصمیم‌گیران در نظام اداری ظهور کردند و بنیان‌گذاران صهیونیسم خیلی زودتر متوجه شرایط جدید شدند و تصمیم گرفتند در لایه‌های کارشناسی نظام جدید نفوذ کنند و از آن طریق حاکمان را در کنترل خود بگیرند و بر این اساس امروزه دنیا تقریباً در دست صهیونیسم است. درست است که یقیناً ناکام خواهند بود اما می‌خواستم عرض کنم خصوصیات تاریخی که در آن به سر می‌بریم چگونه است و امروز با وجود این نحوه نظام اداری که در جریان است ما باید در لایه‌های پایین جامعه و در کنار مردم کارهای

فرهنگی خود را شکل دهیم و تصمیم های مهم را از پایین نهادینه نماییم. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» نقش مردم را در تاریخ امروز دنیا به خوبی شناختند و نتایج بزرگی را به صحنه آوردند. به نظر بنده اگر عزیزان این نکته ی مهم را مورد توجه قرار دهند با این سرمایه ی معرفتی که داریم و با نظر به سیره ی امامان معصوم علیهم السلام ، تاریخ آینده را مطابق اهداف توحیدی مدّ نظر انبیاء و اولیاء شکل می دهیم و لابی ها هرچه هم جهت تأثیر بر روح حاکمان برنامه ریزی کنند و بخواهند از بالا کارهای خود را جلو ببرند به مقصودشان نمی رسند.

روش دینی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به بشر امروز پیشنهاد کرد این بود که راه حل های قدسی را جلوی انسان ها بگذاریم تا انسان ها حاکمان را به دنبال خود بکشانند و توجه به این امر، توجه به حقیقتی است که در این تاریخ ظهور کرده است. امروزه نوع کارها طوری است که بدون همراهی مردم عملی نیست. چرا استکبار با تبلیغاتی که راه انداخته مردم را با برنامه های خود همراه کند، چرا شما با سرمایه ی معرفتی و سیره ای که در انسان های معصوم دارید، مردم را با خود همراه نکنید؟

کمال آگاهی

در هر حال، تا فضای پذیرش احکام الهی فراهم نشود، شما به مقاصدی که دین دنبال می کند نمی رسید. به خصوص در این تاریخ که حاکمیت ها در هر شکلی که باشند وابسته به مردم شده اند، حتی یک سرمایه دار اگر بخواهد کالای خود را به فروش برساند نیاز دارد که

سلیقه‌ی مردم را به حساب آورد. قبل از تجدد، خان‌ها و پادشاهان در شرایط ملوک الطوائفی کار خود را می‌کردند و مردم هم در لایه‌های پایین جامعه کار خود را داشتند. ولی در حال حاضر زندگی مردم به نظام حاکم در جامعه گره خورده است و مردم نمی‌توانند نسبت به نظام حاکم بی‌تفاوت باشند. قبلاً عالم دینی در مسجد می‌نشست و قبالة‌ی خانه و سند ازدواج مردم را می‌نوشت، نظام حاکم به این معنا که امروز در جزئیات زندگی‌ها حضور دارد، حضور نداشت و انسان‌ها در کنار هم و بیشتر به صورت جمعی زندگی می‌کردند.

Individualisme یا فردگرایی یکی از دست‌آوردهای زندگی مدرن است، در شرایط جدید هرکس در فردیت خودش معنا پیدا می‌کند. در حالی که تا دیروز افراد خود را در طایفه‌شان معنا می‌کردند. در حال حاضر هنوز در عراق و یمن و امثال این کشورها هویت جمعی بر هویت فردی افراد غلبه دارد و روح حاکم در طایفه، افراد را جلو می‌برد و آنچه طایفه پذیرفته برای افراد مهم‌تر است از آنچه خود فرد می‌خواهد انتخاب کند. و لذا ماهواره‌ها نتوانستند آن‌طور که می‌خواستند در این کشورها نفوذ کنند. استکبار جهانی به افغانستان و عراق امید داشت، و بسیار تلاش کرد تا بدترین صحنه‌ها را از طریق تلویزیون نشان دهد ولی چون اکثر افغانی‌ها و عراقی‌ها هنوز خود را با طایفه‌شان تعریف می‌کنند استکبار آن‌طور که می‌خواست نتیجه نگرفت. زیرا انسان در فضای روح جمعی بهتر از یک فرد تصمیم می‌گیرد، به خصوص اگر روح جمعی از طریق شریعت الهی مدیریت شود. آن‌هم شریعتی که امروز در انقلاب اسلامی به صورت زنده

و روز آمد ظهور کرده و می تواند به جوامع اسلامی آگاهی خاصی بدهد تا بفهمند در کجای تاریخ قرار دارند.

ذات و گوهر انقلاب اسلامی از آن جهت که از طرف خدایی حکیم اراده شده، تفکر است و هر کس بیشتر تلاش کند تا حقیقت آن را درک کند و به آن نزدیک شود، بیشتر به تفکر تاریخی خود نزدیک شده است. نزدیکی به انقلاب اسلامی به عنوان حقیقتی وجودی، با نظر به مناظری که گوهر آن را نشان می دهد ممکن است و نه نزدیکی از طریق فهم چیستی و ماهیت آن در قالب علم حصولی. کسی که می پرسد انقلاب اسلامی چیست؟ بداند هرگز امکان فهمیدن انقلاب اسلامی را نخواهد داشت و انقلاب اسلامی در مقابل این سؤال در حجاب می رود. ولی آن کسی که سعی می کند حضور انقلاب اسلامی را در جهان امروز و در مظاهر آن بنگرد می تواند انقلاب اسلامی را بیابد.

در صد سال اخیر آن فضایی که در اثر آن فضا، رجوع ما به یک حیات جمعی متصل باشد - آن هم در ذیل اسم اسلام - گم شد و اگر ما آن فضا را برنگردانیم، به اهداف اصلی مان که به عنوان جمع مسلمین باید تصمیم بگیریم نمی رسیم. این دینداری که هر کس در گوشه ای دیندار باشد مقصد اصلی اسلام نیست. شما در راستای مسلمانی به چیزهای دیگری نیاز دارید که تنها در حیات جمعی به دست می آید. شما به وسعت حضوری که آن حضور در ذیل نور مقدس حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف محقق می شود، نیاز دارید و باید حیات خودتان را در چنین حضوری معنا کنید. اولین شرطش این است که از خود پیرسید در کجای تاریخ

ایستاده اید و در آن راستا نسبت خودتان را با آرمان هایتان معنا کنید. با توجه به این که هر آرمانی در هر مقطعی از تاریخ قابل تحقق نیست مگر آن که مقدمات و زیرساخت های آن فراهم شود، چقدر ساده انگاری است که کسانی برنامه ای را ارائه می دهند و فکر هم می کنند از فردا می توانند در هر ظرف زمانی آن را عملی کنند. طرف به فرزند وکیل مجلس نظام شاهنشاهی گفته بود پدر من از پدر شما مهم تر است، چون پدر من با اندک پولی که می گیرد قانون پدر شما را زیر پا می گذارد. چرا؟ چون روح تعهد به قوانین مهم تر از وجود قوانین است. چرا بعضی ها متوجه نیستند که هر شرایطی اجازه ی حضور هر فکر و برنامه ای را نمی دهد؟ بنده به جهت تجربه ام در کار اجرایی به شما عرض می کنم بسیاری از اوقات عزیزی که قانون تصویب می کنند و یا بخشنامه صادر می نمایند، خود را بازی می دهند زیرا نمی شود بدون آماده کردن شرایط اجرای یک قانون، قانونی را اجرا کرد. به همین دلیل باید بدانیم در تاریخی که هستیم آن تاریخ چه اقتضائاتی دارد و ظرفیت زمانه ی ما مستعد چه چیزهایی است، از آن ظرفیت ها غفلت نکنیم و گرنه بی تاریخ می شویم چون نمی دانیم در کجای تاریخ خود قرار داریم. انسان متفکر همواره در نسبتی با شرایط تاریخی، اجتماعی خود به اندیشه می پردازد، بی توجهی به آن شرایط موجب خدشه دار شدن امور است و سرچشمه های تفکر را می خشکاند.

دعای ندبه، ذکر تاریخ ما است که از آدم علیه السلام شروع شده و به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ختم می شود، اگر ما خود را در یکی از مقاطع این تاریخ پیدا نکنیم به رنج بی تاریخی گرفتار می شویم. در هر مقطعی از این تاریخ، کار

مخصوص همان مقطع را به عهده داریم. آیا وقتی در سال ۱۳۶۰ سخن امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را شنیدید که شما را دعوت به قیام در مقابل مستکبران کردند، متوجه نشدید امام خبر از ظرفیتی می دهد که در عالم پدیدار شده و گرنه چنین پیامی را نمی دادند؟ حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در سال ۱۳۶۰ در پیام به زائران حج می فرمایند:

«هان ای مسلمانان جهان و مستضعفان تحت سلطه ی ستمگران! بپا خیزید و دست اتحاد بدهید و از اسلام و مقدرات خود دفاع کنید و از هیاهوی قدرتمندان نهراسید که این قرن، به خواست خداوند قادر، قرن غلبه ی مستضعفان بر مستکبران و حق بر باطل است.» (۱)

سخن فوق را یک آدم سیاسی نمی گوید، حکیمی این سخن را می گوید که دارای شعور معنوی فوق العاده ای است و تقدیر زمانه را می شناسد. مثال شهید مطهری را با آن عالم وهابی از آن جهت عرض کردم که آقای مطهری تقدیر زمانه ی خود را شناخت و در نتیجه زحمات او مفید واقع شد و عمر او به ثمره ی لازمش رسید. صحبت مقام معظم رهبری را شنیدید که فرمودند: «این قرن، قرن اسلام است». یعنی تقدیری در این عصر رقم خورده که ما را به تمدن اسلامی می کشاند. حال اگر شما بی تاریخ شوید، در تقدیری که ما را به تمدن اسلامی می کشاند، وارد نخواهید شد و گرفتار بی تاریخی و پوچی می شوید. دکتر شریعتی در کتاب ها و سخنرانی هایی که در مورد حج داشت نکته ی خوبی را به ما آموخت و آن این که غرب در بیماری بی تاریخی دارد نابود می شود. این

ص: ۶۱

را خودش دیده و به خوبی لمس کرده بود. او می خواست به ما بگوید حج؛ حیات جمعی انسان است به وسعت حضور خدا در هستی.

نتیجه ای که می خواهیم بگیریم این است که با حضوری جمعی و مردمی، در ذیل اسلام می توان از حیلہ های این دوران رها شد و به اهدافی که می خواهیم، برسیم، مشروط بر آن که تاریخ خود را درست بشناسیم.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی می باشند، خود را واجد رسالتی سترگ برای بیان رخدادی بزرگ احساس می کنند؛ رخدادی که چون از طرف خداوند اراده شده و عمق ایمان انسان ها را مورد خطاب قرار داده، ریشه در درونی ترین سطوح حیات دارد و از این جهت امیدوارانه چشم به آینده دوخته زیرا جهت گردش زمانه با اندیشه ی او هماهنگ است و در این راستا می تواند صادقانه خبر دهد «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند».

ذات و گوهر انقلاب اسلامی از آن جهت که از طرف خدایی حکیم اراده شده، تفکر است و هر کس بیشتر تلاش کند تا حقیقت آن را درک کند و به آن نزدیک شود، بیشتر به تفکر تاریخی خود نزدیک شده است. باز تأکید می کنم نزدیکی به انقلاب اسلامی به عنوان حقیقتی وجودی، با نظر به مناظری که گوهر آن را نشان می دهد ممکن است و نه نزدیکی از طریق فهم چیستی و ماهیت آن در قالب علم حصولی. کسی که می پرسد انقلاب اسلامی چیست؟ بداند هرگز امکان فهمیدن انقلاب اسلامی را نخواهد داشت و انقلاب اسلامی در مقابل این سؤال در حجاب می رود.

ولی آن کسی که سعی می کند حضور مشیت الهی را در جهان امروز و در مظاهر آن بنگرد می تواند انقلاب اسلامی را بیابد.

إن شاء الله در جلسات آینده در این موارد عرایضی خواهم داشت، که ما چگونه می توانیم به انقلاب اسلامی نظر کنیم که از حضور اراده ی خاص الهی در این زمان غافل نباشیم. همین اندازه بدانید: همان طور که اگر چشم به تفاوت رنگ ها توجه کند، نور را نمی بیند، چشم روح نیز وقتی متوجه موجودات جزئی و کلی شود، خود «وجود» را نمی بیند در حالی که تنها به واسطه ی وجود است که ما با موجودات روبه روئیم. انقلاب اسلامی به عنوان اراده و مشیت خاص خداوند در این عصر یک حقیقت وجودی است و با همان نگاهی که باید با «وجود» روبه رو شد، باید در حضور انقلاب اسلامی قرار گرفت. انسان بیش از آن که از «وجود» سخن بگوید باید بگذارد از طرف «وجود» مورد خطاب قرار گیرد، یعنی بگذارد انقلاب اسلامی با او سخن بگوید تا خداوند از این طریق با ما در این روزگار حرف داشته باشد و این است مواجهه ی فعالی که باید با خدا داشته باشیم و گرنه در سیاهچال روزمرگی ها به فردیت خود مشغول می شویم و دیگر به عنوان انسانی ممتد در هیچ عالمی حضور نداریم، زیرا با وجودی ترین پدیده ی تاریخ امروزمان ارتباط برقرار نکرده ایم. آیا این توصیه ی رهایی از نیست انگاری نیست، آن نیست انگاری که بلای جان بشر امروز شده؟

«والسلام علیکم ورحمهالله و برکاته»

جلسه ی دوم: نگاهی که اسلام را در حجاب می برد

اشاره

ص: ۶۵

یک نگاه

موضوع بحث بنده، مربوط به یک نگاه است، آن هم نگاه به تاریخی که در آن قرار داریم. عنایت دارید وقتی نگاه به چیزی پیش بیاید دیگر نمی توان آن را با یک تعریف تبیین کرد، فقط باید درست به آن موضوع نگاه کنیم به خصوص اگر موضوع مورد بحث، وجودی باشد که دیگر قابل تعریف هم نیست، زیرا برای «وجود» نه تعریف حدی و نه تعریف رسمی ممکن نیست به گفته اهل فلسفه «لاحد له و لا رسم له». شما تنها در جواب سؤال از چیستی چیزی، می توانید با تعریفی که از آن می کنید جواب آن سوال را بدهید، یعنی اگر از ماهیت چیزی سؤال شود می توان جواب داد ولی اگر از «وجود» سؤال شود نمی توانید آن طور که معمولاً برای ماهیات تعریف می کنید، جواب دهید. پس باید در این بحث که می خواهم با شما در میان بگذارم با یک نحوه نگاه، غیر از آن طوری که در جستجوی یک معنا و مفهوم هستید، مطلب را دنبال کنید. در واقع در این موارد باید باب تذکر را باز کرد تا انسان خودش نظر کند و بیابد، در این حالت است که شما با خود حقیقت روبه رو می شوید و نه با تعریف و

مفهوم آن. روشن است که «مفهوم»، ما را با وجود حقیقت روبه رو نمی کند بلکه خبر از آن می دهد و بعضاً حجابی خواهد بود بین ما و حقیقت، و این در حالی است که ما با درک مفهوم حقیقت گمان می کنیم با نور حقیقت و وجود آن مرتبط هستیم.

در برخورد با انقلاب اسلامی و شخصیت اشراقی حضرت امام جهت سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، ضروری است بین این دو نوع نگاه فرق بگذاریم؛ نگاهی که ما را با حقایق روبه رو می کند و نگاهی که تعریفی از حقایق را با ما در میان می گذارد بدون آن که ما را با حقایق مرتبط کند.

هدف ما در این سلسله مباحث، تفصیل تذکری است که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» به میان آمده تا وارد قلمرو تفکری شویم که آن تفکر، تفکر حضوری در ذیل اراده ی الهی در این دوران است و برایمان معلوم شود مشیتی خاص از طرف حضرت حق در این دوران به میان آمده که هر کس نسبت خود را با آن مشیت از طریق انقلاب اسلامی، عمیقاً درک کند از انحطاطی که عالم را فرا گرفته با بصیرت کامل عبور می کند.

آرمانی که در حجاب رفت

حتماً مستحضرید که شروع سلسله ی صفویه مصادف است با شروع رنسانس در غرب، به طوری که عده ای ظهور سلسله ی صفویه را ظهور

ولی ما صفویه را ادامه ندادیم و یا به هر دلیلی نگذاشتند و یا نتوانستیم ادامه دهیم و سلسله ی صفویه از طریق سلسله ی قاجار و سلسله ی پهلوی در حجاب رفت.(۲)

ظهور سلسله ی صفویه ظهور یک آرمان بود. به همین دلیل مرحوم شیخ بهایی و میرفندرسکی و محقق کرکی و امثالهم به حضور دولت صفوی در آن تاریخ دل می بندند زیرا می دانستند در آن فضا ملاصدراها ظهور خواهند کرد و تمدن اسلامی شروع می شود.

بنده نمی خواهم وارد این بحث بشوم ولی خوب است عزیزان روی این موضوع وقت بگذارند که چرا ما بعد از صفویه نتوانستیم آن حضور تاریخی را ادامه دهیم تا امروز تمدنی در شأن مکتب اسلام، در مقابل تمدن غربی داشته باشیم. در اروپا در آن زمان دکارت شروع به کار کرد و نظرات فرانسیس بیکن را به صورت تئوریک و به شکل علمی در آورد ولی ما ملاصدرا را در همان زمان تبعید کردیم.

در زمانی که تمدن جدید در غرب شروع شد، در شرق نیز در عرض آن تمدن، زمینه ی ظهور یک تمدن با نگاهی دیگر به عالم و آدم فراهم گشت، تحجر از یک طرف و توطئه ی مستشرقین که به دربار صفوی رفت

ص: ۶۹

۱- به سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر رهدار در دوره ی آموزشی طرح ولایت در دانشگاه های استان آذربایجان غربی رجوع شود.

۲- مقام معظم رهبری می فرمایند: «این جانب بر خلاف کسانی که صفویه را در چشم ها ضد ارزش کردند، تأکید می کنم که صفویه بزرگ ترین حق را به دانش فقهت و کلام شیعی دارند، زیرا آن ها بودند که راه را باز کردند و علمای شیعه را در این سطح پرورش دادند». در دیدار اعضای شورای عالی کنگره بزرگداشت علامه مقدس اردبیلی در تاریخ ۳۰/۳/۱۳۵۷.

و آمد داشتند، از طرف دیگر، امکان ظهور آن تمدن را از ما گرفت. در حالی که از آثار ملاصدرا به خوبی برمی آید که کاملاً زمینه ی ایجاد تمدنی بسیار ارزشمند فراهم بوده است.

با توجه به تجربه ی گذشته ی تاریخ خود باید به فکر فرو رویم که برای تحقق یک آرمان باید در صدد ایجاد زیرساخت های فکری و فرهنگی لازم آن باشیم و گرنه زندگی، تکرار شب و روز بی آینده و بریده از گذشته می شود و عملاً مسائل و مشکلات خود را چنان که باید در نمی یابیم و کارهای فکری و فرهنگی را سهل می پنداریم و متوجه نمی شویم هر کار و فکری را باید با مقدمات لازم در یک جامعه به ظهور آورد و تاریخ ظهور آن را فراهم نمود. همین طور که اگر کسی نگران عدم رعایت احکام شریعت است باید بکوشد شرایطی فراهم شود که در آن شرایط حق پرستی، قلبی شود. در سایر امور فکری و فرهنگی نیز باید فکری خاص که نظر به «وجود» دارد ظهور کند.

با ظهور انقلاب اسلامی، طلیعه ی جبران عقب افتادگی فکری، ظهور کرده و انقلاب اسلامی در قامت یک تمدن در عرض تمدن غربی، در حال قد کشیدن می باشد و عصبانیت غرب نیز از همین جهت است که انقلاب اسلامی برای ادامه ی خود ادعای تمدنی دیگر با رویکردی دیگر دارد. عصبانیت غرب از ما به جهت آن است که ما به عنوان یک کشور با آن ها مذاکره نمی کنیم بلکه به عنوان یک تمدن با ساختارهای فرهنگی مخصوص به خود با آن ها وارد مذاکره شده ایم؛ و شکستن شیشه ی عمر

تمدن غربی در همین یک کلمه نهفته است که آن تمدن به عنوان یک تمدن جهانیِ تمامیت خواه پذیرفته نشود.

دنیا چه بخواهد و چه نخواهد فرآیند تمدن اسلامی با ظهور انقلاب اسلامی و گشوده شدن راه رجوع به خدا به صورتی حضوری، شروع شده است و از آن جایی که ظهور یک تمدن تا رسیدن به اهدافش چندین دهه طول می کشد ما نباید به دنبال نتیجه ی سریع باشیم. با توجه به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی است که معتقدیم این انقلاب حتماً به تمدن اسلامی منتهی می شود و بی حساب نیست که مقام معظم رهبری «حفظه الله» می فرمایند: «ما می توانیم تمدن نوین اسلامی را بر پا کنیم و دنیایی بسازیم که سرشار باشد از معنویت که با کمک اسلام و هدایت معنوی راه برود و به توفیق الهی هم عملی می شود»^(۱). مشروط به این که از خود بپرسیم زیرساخت های فکری و فرهنگی در تاریخ امروز ما کدام است که باید آن زیرساخت ها را به صورتی بالفعل به صحنه آوریم و به آن ها رجوع کنیم؟

اگر در باره ی رنسانس در غرب مطالعه کنید متوجه خواهید شد فرآیند شروع آن تا ظهور آن تمدن کم تر از ۲۰۰ سال نبوده است. این را بدین جهت عرض می کنم تا بتوانیم بفهمیم فرآیند ظهور تمدن اسلامی اگرچه با موانع طولانی در دوره ی قاجار و پهلوی همراه بوده است، ولی متوقف نشده است. ملاصدرا با طرح حکمت متعالیه در عرض فلسفه ی دکارت، در تحقق تمدنی که باید از غرب عبور کند، موضوع رجوع به وجود و اصالت وجود را مطرح می کند؛ و حضرت امام با حیرت از عظمت این

ص: ۷۱

تفکر می فرمایند: «و ما ادراک ما الملاصدرا». در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه» تا حدی روشن شده چرا حضرت امام می فرمایند «و ما ادراک ما الملاصدرا» و ریشه ی این حیرت از کجاست؟(۱)

شما ابتدا باید از عالمی که با رنسانس در غرب شروع شده تصور درستی داشته باشید تا روشن شود چگونه خداوند در آن زمان راه برون رفت از خطری را که غرب برای جهان بشری ایجاد کرده بود از طریق ملاصدرا به ما نشان داد. به نظر بنده اگر نسبت به تقدیری که خداوند در این قرن از طریق حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برای ما مقدر کرده، درست فکر کنیم، به عظمت کار صدرالمتهلین و نقش تاریخی او پی می بریم که خداوند چگونه او را برای چنین روزی پرورانده است. در این راستا؛ هم به عظمت حضرت امام پی خواهید برد و هم به عظمت ملاصدرا.

ص: ۷۲

۱- - بنده گمان نمی کنم به یک معنا حکمت متعالیه ادامه ی فلسفه ی مشاء و اشراق باشد که در حالت متافیزیکی، «وجود» را در حجاب می برند بلکه حکمت متعالیه اشراقی است بر قلب ملاصدرا جهت نظر به «وجود»، آن هم نه نظر به مفهوم وجود که متأسفانه بعد از ملاصدرا باز در مراکز رسمی فلسفه بدان پرداخته شد، بلکه نظر به وجودی که دارای شدت و ضعف است و حالت ظهور و خفاء دارد و از نگاه متافیزیکی رها شده و با این نوع نگاه به وجود است که می توان تاریخ ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را مدّ نظر آورد و از تاریخ غیبت «وجود» به تاریخ ظهور «وجود» در جمال واسطه ی فیض وارد شد و حیرت امام از ملاصدرا می تواند از این جهت باشد.

سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آن گاه معنای خود را می نمایاند که بین ظلماتی که موجب به نتیجه نرسیدن اسلام و انقلاب می شود با گناہانی که تنها به فرد آسیب می رساند، تفاوت قائل شد. در حاکمیت روح غربی - به عنوان نگاهی که اسلام را به حجاب می برد- نوع نگاه ما به عالم و آدم تغییر می کند و در این نگاه دیگر دین و شریعت الهی به عنوان امری فَعَال در زندگی بشر تأثیر گذار نیست. تنها وقتی دین در امور فردی و به خصوص در امور اجتماعی به عنوان امری فعال و تأثیر گذار ظاهر می شود که از نگاه غربی به خود و اجتماع آزاد شویم و جنبه ی تمدن سازی اسلام را مدّ نظر قرار دهیم. راه کار رفع مشکلات در این رابطه فشار آوردن به خود و به دیگران نیست و این که گله مند باشیم چرا افراد نصیحت پذیر نیستند و گمان کنیم اگر جوانان توصیه ها و نصیحت ها را بپذیرند مشکلات فکری و فرهنگی ما مرتفع می شود. تجربه های گذشته به ما گوشزد می کند برای نظر به حقیقت اسلام، لازم است روح دیگری حاکم شود، روحی که تنها با نظر به تمدن اسلامی متولد می شود و امروزه همه چیز خبر از آن می دهد که وقت ظهور تمدن اسلامی و تاریخ شروع آن به صحنه آمده است. وقتی آن روح بر عزم های ملت ما حاکم شد، همه ی دست ها و زبان ها و فکرها به جای دیگری غیر از آنچه تمدن غربی مدّ نظرها قرار داده، می افتد. بنده وظیفه دارم متذکر شوم وقت ظهور آن روح فرا رسیده است، نگذارید مدرنیته به شما القاء کند که هنوز هم ادامه ی تفکر لیبرال دموکراسی است.

با انقلاب اسلامی معلوم شد ملکوت خدا دیگر پدیده ای غریب و فرادستی نیست تا انسان ها خویشتن را تنها در خواسته های ناچیز دنیایی جستجو کنند بلکه امام خمینی موجب شد تا انسان ساحت قدسی خود را دوباره به دست آورد ولی نه در خانقاه ها بلکه در تحول عظیمی که انقلاب اسلامی در این تاریخ به وجود آورد. راستی چرا انقلاب اسلامی زودتر به تاریخ ما نرسید تا زودتر از این امکان شکوفایی می یافتیم؟ و زودتر از این ماورای تفکر لیبرال دموکراسی، به مسائل خود می اندیشیدیم و راه مناسب تاریخ خود را می یافتیم؟

مشکل تفکر امثال آقای کدیور و آقای سروش دقیقاً در همین جا است که گمان کرده اند اوج بلوغ بشر همین تفکر لیبرال دموکراسی است و معتقدند هرکس باید خود را در تمدنی که با فکر لیبرال دموکراسی ظهور کرده، پیدا کند، و این نقطه ی اصلی انفصال دو جریانی است که در کشور ما هست؛ یکی به تمدن اسلامی نظر دارد و رهنمودهای رهبری انقلاب را مدّ نظر قرار داده و دیگری کمال خود را در تمدن غربی جستجو می کند و عنوان تکنوکرات عنوان مناسبی برای این طرز فکر است. حتی می توان گفت آقای سید حسین نصر و امثال ایشان هم با این که بر حکمت خالده تأکید دارند و از جهتی غرب را نفی می کنند، آن طور که شایسته است با رویکرد به تمدن اسلامی غرب را نفی نمی کنند، بلکه اکثراً راه کار زندگی دینی ذیل غرب را در نظر دارند و با طرح حکمت خالده یک نوع سلوک فردی را مدّ نظر افراد قرار می دهند، هر چند تمدن دینی را بر تمدن غربی ترجیح می دهند. در حالی که انقلاب اسلامی با مبنای فرهنگ مهدوی، نظر

به تمدنی دارد که ماهیتاً غیر از تمدن غربی است. احترامی که آقای نصر به حضرت امام می گذارد، احترام به یک شخص قدسی است که می تواند از نظر شخصیت مورد احترام باشد. از این بحث ها نمی خواهم نفی تفکر آقای نصر و یا نفی آثار ایشان را که در جهت نقد غرب زحمت کشیده اند، نتیجه بگیرم. در جای دیگر باید روشن شود که اگر توانستیم جایگاه تمدن اسلامی را نشان دهیم و تصور درستی از آن ارائه دهیم، جایگاه بسیاری از افراد و اندیشه های آن ها در آن جا روشن می شود و فکر می کنم تمدن اسلامی آن اندازه وسعت دارد که در راستای اهداف خود، بسیاری از این افراد خود را متعلق به آن بدانند. بنده مکرراً به رفقا عرض کرده ام بگویید کجا می خواهید بروید تا بگویم جای هرکسی نسبت به آن هدفی که در نظر دارد، کجاست. در حال حاضر مشکل ما این است که هنوز معلوم نیست کجا می خواهیم برویم به همین جهت در تعیین جایگاه افراد و اندیشه های آن ها دچار اشتباه می شویم و ممکن است افرادی که خودی هستند، غیر خودی بگیریم و آن هایی که خودی نیستند را خودی به حساب آوریم.

شروع فرآیند تمدن اسلامی

با در میان آوردن نقش عالم ملکوت در عالم ناسوت، فرآیند تمدن اسلامی شروع شده است؛ به عنوان نمونه حداقل ۴۰۰ سال است تحت تأثیر رنسانس گفته اند بناست بشر بر اساس مدیریت ناسوتی و دنیایی زندگی کند و مسائل سیاسی و اقتصادی و تربیتی خود را حل کند و عملاً

با این مبنا اراده کرده است خواسته یا ناخواسته بشر در جامعه، خدایی کند و دین، تنها یک امر فردی و شخصی شود. ولی یک مرتبه ملاحظه می کنید پس از ۴۰۰ سال که مدرنیته گمان داشت همه ی افکار بشر را در اختیار دارد، جریانی، به خصوص در کشورهای اسلامی ظهور کرده که حرف اصلی اش آن است که خدا باید در امور سیاسی جامعه حاکم باشد و از این جهت مطمئن باشید این درگیری یک درگیری اساسی است که بین ما و غرب ظهور کرده است. و این منحصر به ایران و انقلاب اسلامی نیست، بلکه با همه ی تفاوت هایی که در کشورهای مختلف به چشم می خورد این تحولی است که نه تنها تا کشورهای شمال آفریقا بلکه تا عمق کشورهای غربی جلو خواهد رفت، زیرا نگاه دیگری به میان آمده، هرچند باید متوجه بود این یک فرآیند است و به مرور به شکل های مختلف جای خود را در تاریخ باز می کند.

هگل معتقد به تاریخ و حضور افراد و افکار مخصوص در تاریخ خاص خودشان است، البته به نحوه ای خاص از حضور روح کلی. (۱)

آن طور که بنده و شما اعتقاد داریم حضرت حق مطابق شرایط خاص، مقدرات خاصی را اراده می کند. مارکس هم تحت تأثیر هگل برای تاریخ نقش

ص: ۷۶

۱- - هگل در کتاب «پدیدارشناسی روح» نشان می دهد که عقل وقتی می تواند واقعی باشد که به صورت جوهر جمعی یک جامعه ی واقعی درآید که در نتیجه موجب پیدایش صورت جدیدی از آگاهی طبیعی می گردد که هگل آن را روح می نامد. (به کتاب «هگل» از دکتر علی اصغر مصلح، صفحه ی ۱۳۶ تا ۱۴۲ رجوع شود).

قائل است با این تفاوت که اصالت را به اقتصاد می دهد و دوره های متفاوت تولید را عامل حرکت تاریخ می داند.

در هر حال نباید از این نکته غفلت کرد که هر تاریخی بنا به مشیت الهی اقتضای ظهور تقدیری را دارد و ملاحظه می فرمایید که امروز عملاً نگاه ها به حضور خداوند است و این که حاکمیت ها باید به وسیله ی آموزه های دینی ادامه پیدا کنند و به یک اعتبار خدا به تاریخ ما برگشته است. نیچه که در آن زمان به معنای خاص خودش گفت «خدا مرده است» اگر امروز بود به سخن دیگری معتقد می شد، حتماً می دانیم منظور نیچه آن خدایی نیست که شما وجودش را در کتاب های درسی اثبات می کنید، منظورش این است که حضور خدا در مناسبات بین افراد از بین رفته است. حرف او به خصوص نسبت به فرهنگ غرب، صحیح است و عرض بنده این است که امروز با در میان آوردن نقش عالم ملکوت در عالم ناسوت، فرآیند تمدن اسلامی و حضور خدا در مناسبات بشر شروع شده است. در این راستا می توان گفت اگر انسان ها در این شرایط، معنای سلوک انسان از ناسوت به ملکوت را نفهمند، جایگاه تاریخی حجاب هایی را که جامعه را از تحقق تمدن اسلامی محروم می کنند، نمی فهمند و به زیرساخت های فکری و فرهنگی که باید تقدیر الهی را در این تاریخ ظهور دهند فکر نخواهند کرد تا آن را بیابند.

درست است که وقتی به اراده ی انسان هایی که در مقابل مشیت الهی سربرکشیده اند نظر کنیم متوجه می شویم رسیدن به جامعه ی مطلوب دشوارتر از آن است که در ابتدای امر گمان می شد ولی این بدین معنی

نیست که برای شکوفایی خود و جامعه راه حل دیگری هست بلکه می فهمیم خداوند از ما پایداری و مقاومت بیشتری را انتظار دارد و می خواهد تاریخی را به ظهور برسانیم که اندیشه های ژرف بناست در آن ظهور کند.

بنده نگران یأسی هستم که ممکن است در شما ایجاد شود و از خود بپرسید چرا با تحقق انقلاب اسلامی و تأکید بر آموزه های اسلام کار جلو نمی رود، در حالی که باید متوجه شد خداوند با ظهور انقلاب اسلامی و وجود حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» راهی را در جلو ما گذاشته است که باید آن را شروع کنیم. گفت:

صدانداختی تیر و هر صد خطاست

اگر هوشمندی یک انداز و راست

جایگاه موانع در انقلاب اسلامی

وقتی رویکردها به سوی توحید بود و جامعه در این راستا به تحقق تمدن اسلامی نظر کرد، مطمئن باشید کارها به شدت جلو می رود زیرا در آن صورت اهداف برای همه مشخص است و هر کس جای خود را نسبت به جامعه ی آرمانی که مد نظر دارد مشخص می کند، هر چند امروز هنوز خود را برای آن فضا آماده نکرده باشد، ولی می داند آن جامعه ای را که می خواهد و در آن فضا بهتر می تواند زندگی کند، تمدن اسلامی است. شما در انواع انتخاباتی که در کشور ما واقع می شود ملاحظه می کنید چگونه بعضی ها از یک طرف دستورات مذهبی را در ظاهر رعایت نمی کنند ولی از آن طرف می گویند از اروپا آمده ایم تا به دستور مقام

معظم رهبری در انتخابات شرکت کنیم؛ این ها خود را عضوی از اعضای انقلاب اسلامی می دانند و حاضر نیستند بپذیرند بیرون از انقلاب هستند، هرچند خود را از بعضی جهات هنوز آماده نکرده اند که مطابق آرمان های جامعه ی اسلامی عمل کنند، ولی آرمانشان همان آرمان های نظام اسلامی و تمدن اسلامی است، با رویکردی که آن تمدن به سوی توحید دارد. عرض بنده آن است که شناخت چنین تاریخی بسیار مهم است و گرنه در کلاف سر درگم انواع تضادها هلاک می شویم، باید بر روی رویکرد توحیدی جهان بیش از این فکر کرد. از آن جایی که هر زمانه ای مسائل خاص خود را دارد، متفکران بزرگ با توجه به آن مسائل متوجه ی مشیت الهی در آن زمانه می شوند و راه حلی ارائه می کنند که جوابگویی به همه ی مسائل آن زمانه در آن راه حل می گنجد؛ از این لحاظ می گوئیم هر زمانی متفکر و فکر زمانه ی خود را می طلبد بدون آن که از افقی که متفکران گذشته گشوده اند روی برگردانیم.

این روایت را همه ی عزیزان شنیده اند که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ» (۱) آن کس که نسبت به زمانه ی خود دانا است، گرفتار امور اشتباه انگیز نمی شود. حضرت در این روایت می خواهند ما را متوجه این امر مهم بکنند که اگر تحلیل درستی از آنچه در زمانه می گذرد داشته باشید با بروز و ظهور حوادث غیر عادی غافل گیر نمی شوید و می دانید امور در چه مسیری در حال حرکت است. همچنان که علی علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنْ

ص: ۷۹

الِاسْتِعْدَادِ» (۱) آن کس که زمان را می شناسد، از حوادث و رویدادهای آن غافل نمی شود. باز آن حضرت در جای دیگر می فرمایند: «أَعْرِفُ النَّاسَ بِالزَّمَانِ مِمَّنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ» (۲) آگاه ترین مردم به زمان، کسی است که از تحولات آن به شگفت نیاید و به خوبی متوجه مسیر و نهایت هر حادثه ای باشد. وقتی انسان از تحولات زمانه به شگفت نمی آید که متوجه است اقتضای آن زمان و آن شرایط چنین است که با انواع حجاب ها روبه رو شود و همچنان به جلو حرکت کند و لذا بر اساس شرایطی که در تاریخ او واقع شده برنامه ریزی می کند و جایگاه خود را نسبت به آرمان هایی که دارد تنظیم می نماید. اگر انسان بفهمد در چه زمانه ای قرار دارد نه تنها از ظهور حوادث خسته نمی شود بلکه برای برخورد با آن ها برنامه دارد و می داند این نوع حوادث نشانه ی حضور تاریخی انقلابی است که باید با تقابلی با آن موانع، حضور خود را در عالم استحکام بخشد، همان طور که دفاع مقدس هشت ساله ی ما جایگاه انقلاب اسلامی را در عالم تثبیت کرد و حضرت امام فرمودند جنگ هشت ساله ریشه های انقلاب را محکم کرد. در قرآن هست که عده ای از مؤمنین در صدر اسلام وقتی با احزاب، که عبارت بودند از مجموعه ی جریان های کفر جزیره العرب، روبه رو شدند، خود را باختند؛ «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» (احزاب/۱۰) به خداوند گمان های ناروا بردند که نکند به کلی با این محاصره ای که پیش آمده دشمن بر ما پیروز شود، چون جایگاه

ص: ۸۰

۱- - آمالی الصدوق، ص ۳۲۱.

۲- - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸۰.

تاریخی اسلام را نمی شناختند و تحلیل درستی از تقابل جبهه ی کفر با جبهه ی توحید نداشتند. ولی قرآن در وصف عده ای دیگر می فرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا» (احزاب / ۲۲) و چون مؤمنان لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همانی است که خدا و رسولش به ما وعده داده، و خدا و رسولش راست گفته اند!» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود. چون این ها تحلیل درستی از زمانه ی خود و مشیت الهی داشتند.

نمونه ی کسانی که موضوعات را درست تحلیل می کنند، مقام معظم رهبری «حفظه الله» است و در همین رابطه متوجه هستید که ایشان برای هر حادثه ای برنامه دارند. هر حادثه ای که در این تاریخ رخ دهد لایه های وجودی دارد که ممکن است از منظر ما پنهان باشد ولی همه ی آن حوادث طی تقدیری واقع می شود. در حالی که تقدیر الهی یک اراده ی «وجودی» است. به واژه ی «وجودی» دقت بفرمایید؛ «وجود» خود را از طریق مظاهر و حوادث ظاهر می کند ولی خودش به صورت حوادث ظاهر نمی شود، همه چیز به سبب او ظاهر و حادث می شود اما خودش در ساحتی دیگر حاضر است. می دانید این دیوار روبه رو وجود دارد اما چطور می خواهید به خود وجود رجوع کنید، نمی توان از همان ساحتی که پدیده را می بینید، با «وجود» روبه رو شوید. باید از خود بپرسید چه رویکردی باید داشته باشیم تا جنبه ی وجودی پدیده ها را احساس کنیم؟ این شبیه نور است که نمی توانید آن طور که دیوار را می بینید، نور را ببینید، ولی با

خودتان و از طریق نفسِ ناطقه تان وجود نور را احساس می کنید بدون آن که بتوانید به آن اشاره نمایید. بنده معتقدم معرفت نفس برای به فعلیت آوردن احساسی که انسان «وجود» را احساس کند، شروع خوبی است زیرا در معرفت نفس با وجودِ خودتان روبه رو می شوید، به شرطی که آن را تبدیل به یک مفهوم نکنید. معرفت نفس یک کار انتزاعی نیست، یک عمل عرفانی است. وقتی بعضی از رفقاء از حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» پرسیده بودند عرفان را از کجا شروع کنیم؟ فرموده بودند: جلد هشتم و نهم اسفار را بخوانید، با همان روحی که اسفار دارد؛ زیرا روح اسفار در این دو جلد شدیداً عرفانی است و به همان معنایی که حکمت متعالیه مدّ نظر دارد عقل و قلب را جمع می کند. به همین جهت باید سعی کرد اسفار در همان فضای حکمت متعالیه در حوزه های علمیه تدریس شود تا جنبه ی انتزاعی صِرف، بر نگاه وجودی آن غلبه نکند. با احساس «وجود»، تقدیری را که در آن قرار داریم احساس می کنیم و جایگاه انقلاب اسلامی و جایگاه تاریخی موانع انقلاب برایمان معلوم می شود.

قرائت انقلاب اسلامی در متن مدرنیسم!؟

عرض شد هر حادثه ای در تاریخ لایه های «وجودی» دارد که از منظر ما پنهان است، اگر بخواهیم در تاریخی که در زمان ما شروع شده حاضر شویم باید جایگاه تاریخی حادثه ها را درک کنیم و موانع حضور در تاریخ را نیز بشناسیم و گرنه مرعوب جبهه ی مخالف می شویم و به

شکوفایی لازم دست نمی یابیم در حالی که شرایط شکوفایی فراهم است. بعضی از دوستداران انقلاب - در عین علاقمندی به انقلاب و اهداف آن - تاریخ خودشان را گم می کنند، طلبه ها خصوصاً باید مواظب باشند حضور تاریخی خود را در شرایطی که هستند گم نکنند، وگرنه دچار همان نوع گرفتاری هایی می شوند که برای امثال آقای سروش پیش آمد. امثال آقای سروش نتوانستند بفهمند تاریخ جدیدی و پیرو آن حیات جدیدی پیش آمده و نباید انقلاب اسلامی را در متن مدرنیسم قرائت کرد. این آقایان علاوه بر این که دین را به ذوق مدرنیسم یک حال شخصی می دانند که لازم نیست از طرف خدا باشد، معتقدند می توان در فضای لیبرال دموکراسی، دین داری کرد. انقلاب اسلامی آمده است بگوید این ممکن نیست. زیرا حضرت حق در ذیل شریعت الهی، در هر عصر و زمانی با مشیتی خاص ظهور می کند و مسیر ارتباط با خداوند با نظر به مشیتی که در آن عصر ظهور کرده است ممکن است و کمالات هر کس با رجوع به خدا از طریق اراده ها و مشیت هایش به فعلیت می رسد. اساساً هر کس در ذیل تاریخی که اراده ی الهی برای او رقم زده است می تواند آن چه را به عنوان استعداد در درون دارد به صورت بالفعل به ظهور رساند و تنها در این رابطه عناصر تشکیل دهنده ی یک ملت، دارای سازگاری کاملی خواهند بود و هرگز نمی توان عناصر تشکیل دهنده ی یک قوم را با عناصر تشکیل دهنده ی قوم دیگری جابجا کرد و گمان کنیم می شود انقلاب اسلامی، راه های برآوردن اهداف خود را در غرب جستجو کند. این آن اشتباه بزرگی است که امثال دکتر سروش و ملی مذهبی ها دارند.

اگر تعریف درستی از تمدن اسلامی داشته باشیم با بسیاری از افرادی که غرب را نپذیرفته اند نه تنها رقابتی نخواهیم داشت، بلکه نسبت به همدیگر به سوی همزیبانی قدم برمی داریم، در این حالت است که جایگاه افراد و افکاری که حجاب انقلاب هستند نیز مشخص می شود، زیرا تنها تقابل انقلاب اسلامی با افرادی است که حجاب انقلاب اسلامی هستند، این ها فرق می کنند با آن هایی که آرمان شهرشان تمدن اسلامی نیست ولی در تقابل با انقلاب اسلامی هم نیستند و ممکن است در نهایت به فضایی که انقلاب اسلامی ایجاد می کند رجوع نمایند. خلاصه وقتی نسبت ها تغییر کرد و با نظر به تمدن اسلامی نسبت ها تعریف شد، همه چیز عوض می شود.

انقلاب اسلامی و ظهور نسبت های جدید

در زیارات، به خصوص در زیارت جامعه در محضر ائمه ی معصومین علیهم السلام عرضه می دارید: «بَابِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أُسْرَتِي» یعنی من می خواهم همه ی نسبت هایی را که با بقیه دارم رها کنم و تنها نسبت خود را با شما اهل بیت معنا کنم. خیلی فرق است که امام معصوم در منظرتان باشد و همه ی نسبت هایتان را با امام معصوم معنا کنید، با این که نسبت هایی را برای خود در رابطه با بقیه ی افراد و عناوین شکل دهید و خود را در رابطه با آن ها معنا نمایید، در آن صورت هرگز نمی توانیم در کنار امام معصوم ادعا کنیم: «إِنِّي سَيِّدٌ لِمَنْ سِوَا الْمَكُّمِ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُم» زیرا برای خود شخصیتی جدا از شخصیت امام معصوم تعریف کرده ایم و

در این رابطه دوست و دشمن ما عین دوست و دشمن امامان نیست تا بتوانیم با دوستان آن ها دوستی و با دشمنان آن ها دشمنی کنیم.

معنای جمله ی «إِنِّي سَأَلْتُ لِمَنْ سِوَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ» در صحنه ی کربلا آن بود که همه ی اصحاب در ذیل وجود مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام خود را یافته بودند و لذا عملاً همان دشمنی که می خواهد حضرت را شهید کند باید بفهمد آمده است آن اصحاب را نیز شهید نماید. یاران امام حسین علیه السلام در دستگاه سلوک دینی و در فرهنگ حبّ اهل البیت علیهم السلام نسبت خودشان را با حضرت به یگانگی تعیین کرده بودند و در همین رابطه شهدا و سرداران دفاع مقدس توانستند نسبت خود را با حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» معنا کنند و تاریخ ساز شوند.

روح هر ملتی در هر زمانی با اراده ی الهی در آن زمان پیوند دارد و اگر آن ملت آمادگی لازم را از خود نشان دهد هر کاری از آن ها سر می زند با اراده ی حضرت رب العالمین هماهنگ خواهد بود و نمودی از اراده ی الهی هستند. ملت ها به میزانی که متوجه این امر باشند، نقش آفرین خواهند بود و موفق به ساخت جهانی معنوی و دینی خواهند شد که آینده ی تاریخ از آن جهان تغذیه می کند و از آن طریق بر آینده ی تاریخ فرمانروایی خواهند کرد.

انقلاب اسلامی بستر ظهور ارتباط ها و نسبت های جدیدی است. وقتی نسبت ها برای حضور در تاریخ آینده تغییر کرد، وظایف ما شکل دیگری به خود می گیرد و روش های قرب الهی نیز تغییر می کند، زیرا امروز نور توحید از منظر دیگری به صحنه آمده است و باید مطابق این شرایط که

متأثر از سیره و سنتی است که اهل البیت علیهم السلام متذکر آن هستند، در صحنه‌ی زندگی دینی حاضر شویم. بر این اساس همه‌ی نهادهای فکری و فرهنگی به خصوص حوزه‌های علمیه، باید خود را بازتعریف کنند تا تأثیر اسلام را در همه‌ی عالم شاهد باشیم. از یک طرف این انقلاب اسلامی است که می‌تواند عالم را فتح کند و از طرف دیگر همه‌ی امید باید به حوزه‌های علمیه باشد، در حالی که هنوز حوزه نتوانسته است جای خود را در انقلاب اسلامی به طور کامل بازتعریف کند ولی بحمدالله کار شروع شده است.

تقدیری که باید احساس شود

مقام معظم رهبری «حفظه الله» در صحبت خود با فرماندهان سپاه پس از آن که روشن کردند هویت دشمنی‌ها با انقلاب اسلامی از چه جنسی است و چون هویت انقلاب اسلامی «لا- تَظْلِمُونَ وَ لا- تُظْلَمُونَ» است، حتماً انقلاب اسلامی آینده‌ی روشنی دارد، فرمودند: «نه به معنای یک دل خوش کنک، بلکه به معنای ملاحظه‌ی همه‌ی آنچه جلو چشم ما است...؛ البته این آینده زود باشد یا دیر باشد به دست شماست».(۱)

حتماً مستحضربید همان طور که «وجود» دارای شدت و ضعف است، حقایق وجودی نیز مرتب ظهور و خفاء دارند مثل ظهور و خفای حاکمیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. گاهی به ظهور آن حضرت نزدیک می‌شویم و تجلیات نور وجود مقدس حضرت در جامعه احساس می‌گردد و گاهی ظهور به تعویق می‌افتد. امروز حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ «سَبَبُ الْمُتَّصِلِ بَيْنَ

ص: ۸۶

الأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» هستند. حضرت باقر علیه السلام فرمودند چندین بار ممکن بود که ما صاحب امر بشویم و عالم را دست بگیریم، اما چون شیعیان نتوانستند زبانشان را حفظ کنند آن امر به تعویق افتاد(۱).

ظهور و خفاء برای حقیقت مهدوی به آن شکل است که گاهی نور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با ظهور شدیدتری در عالم جاری می شود و گاهی آن نور در خفاء می رود تا این شاء الله آن ظهور نهایی محقق شود. اگر شما رجوع وجودی به عالم نداشته باشید، این ظهور و خفا را نمی فهمید. این تعبیر آیت الله بهجت «رحمه الله علیه» که چند سال گذشته فرمودند: ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را پیرمردها هم می بینند؛ راست بود و در همین رابطه ملت ما نور ظهور حضرت را یافتند، ولی متأسفانه دوباره آن نور در خفاء رفت. اگر ادبیات ظهور و خفای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بفهمیم متوجه می شویم آیت الله بهجت به خطا نرفتند.

عنایت فرمودید مقام معظم رهبری به فرماندهان سپاه فرمودند: «البته این آینده زود باشد یا دیر باشد، به دست شماست». تا جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را نفهمیم این سخن مقام معظم رهبری را نمی فهمیم. انقلاب اسلامی ظهور یک حقیقت در این عالم است؛ آن هم ظهور وجودی حقیقت و تا شرایط پیش آمده درست شناخته نشود معنای سخن ایشان معلوم نمی شود. سؤال جدی بنده این است که این نوع احساس که مقام معظم رهبری نسبت به آینده دارند، از چه جنسی است؟ از کجا یقین به پیروزی انقلاب اسلامی در آینده دارند؟ آیا می خواهند دل ما را خوش

ص: ۸۷

کنند؟ یا متوجه اند آن چه به نام انقلاب اسلامی در عالم واقع شده است، یک پدیده نیست بلکه حضور تقدیر الهی است که برای درک آن نیاز به احساسی داریم که «وجود» را در جمال اراده‌ی خاص الهی درک کند، در این حال متوجه حضور حقیقتی می‌شویم که در عالم طلوع کرده است و چون آن حقیقت «وجودی» است قابل اشاره نیست ولی قابل احساس هست، مثل آن که خود را احساس می‌کنید. به «تن» می‌شود اشاره کرد، اما به «نفس ناطقه» نمی‌توان اشاره کرد، چون نفس ناطقه یک حقیقت وجودی است. ما باید با نظر به «وجود» برسیم به جایی که *إن شاء الله* حقایق وجودی را احساس کنیم و در آن رابطه تقدیری را که در عالم جاری شده است احساس نماییم. شواهدی برای احساس چنین تقدیری جلو چشم ما هست، مثل ناکامی‌های نظام استکباری در تقابل با نظام اسلامی. مگر شما برای احساس حضور خدا پس از آن که آثار حضور او را مشاهده کردید، آماده نمی‌شوید که با جان خود یعنی با جنبه‌ی وجودی خود، خدا را عبادت کنید؟ همین مسیر باید برای احساس تقدیر الهی در عالم طی شود. و علت تأکید بنده به مباحثی مثل معرفت نفس به همین جهت است که از این طریق راه احساس وجودی سایر حقایق نیز گشوده می‌شود.

اگر متوجه غلبه‌ی مشیت الهی بر همه‌ی قلمروهای حیات انسان‌ها در طول تاریخ باشیم، در آن صورت مطالعه‌ی تاریخ، مطالعه‌ی نحوه‌ی ظهور متفاوت مشیت خداوند در عالم است و راهی است برای خداشناسی غیر انتزاعی. به شرطی که تنها به شناخت جزئیات محدود نشویم و از شناخت امر *والا* یعنی سنت‌های جاری در عالم، چشم پوشی نکنیم.

اگر انسان در مرتبه‌ی احساس جزئیات بماند به هیچ ادراک کلی وجودی نمی‌رسد تا وارد عالم تفکر شود. آن چه اهمیت دارد تشخیص مصلحت‌های بزرگ در هر تاریخی و نسبت آن‌ها با اراده‌ی الهی است و اعمال انسان‌های بزرگ مثل حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بر همین اساس مورد توجه قرار می‌گیرد. این انسان‌ها از پندارهای معمولی فراتر رفته‌اند که می‌توانند مصلحت‌های بزرگ زمانه‌ی خود را تشخیص دهند.

عرض شد سلسله‌ی قاجار و پهلوی مانع ادامه‌ی تمدنی شدند که با سلسله‌ی صفوی شروع شد و به همین جهت ملاحظه می‌کنید چرا مقام معظم رهبری نسبت به سلسله قاجار انتقاد اساسی دارند. حضور قاجار و پهلوی در تاریخ ما موجب شد تا ما هنوز هم نتوانیم به آن حالتی برگردیم که با سلسله‌ی صفویه شروع شد، در آن فضا، رویکردی از عزم تفکر تمدن‌سازی شیعه به صحنه آمد و ما در آن فضا داشتیم به تمدنی رجوع می‌کردیم که مطلوب اهل البیت علیهم السلام بود. آقای دکتر شریعتی موضوع تشیع صفوی و تشیع علوی را در فضایی بیرون از تاریخ مطرح می‌کند، اگر ایشان نگاه تمدنی به صحنه می‌انداخت نظر دیگری داشت. ایشان شاه عباس و دربار را نگاه کرده است، در حالی که شاه عباس نسبت به اراده‌ی که در آن تاریخ به صحنه آمده بود چیزی نبود، و علمای ما با بصیرت تاریخی که داشتند به خوبی نظر آقای دکتر شریعتی را نقد کردند. بنده و امثال بنده آن روز نفهمیدیم علماء از چه زاویه‌ی سخن آقای دکتر شریعتی را نقد می‌کنند. آن‌ها آن روحی را که در آن تاریخ ظهور کرد تأیید می‌کنند، نه شخص شاه عباس را. روحی حاکم بود که این روح را

شیخ بهائی ها تشخیص دادند. مثل امروز که عده ای متوجه نیستند چه جریانی از طریق انقلاب اسلامی در تاریخ در حال وقوع است. از این لحاظ که شما امروز باز به ملاصدرا نظر دارید ادامه ی صفویه ای هستید که در آن تاریخ با رویکرد تمدنی به صحنه آمد و آثار آن رویکرد را نه تنها در شهر اصفهان بلکه در همه ی نقاط کشور ملاحظه می کنید. حکمت متعالیه حاصل نبوغ ملاصدرا و اساتید بزرگ او چون میرداماد و شیخ بهائی و شرایط اجتماعی خاصی بود که در زمان ملاصدرا ظهور کرده بود و ملاصدرا نیز فلسفه ی خود را حاصل یک تلاش جمعی و تاریخی در آن زمان می داند.

حکمت متعالیه و زیرساخت های فکری تمدن اسلامی

مسلم حکمت متعالیه یک تفکر فردی از یک دانشمند اسلامی نیست، هرچند نبوغ و پشت کار ملاصدرا در تدوین حکمت متعالیه نقشی اساسی دارد ولی نمی توان تأثیرات فضای تاریخی و اجتماعی و روندی که فلسفه و عرفان اسلامی در تاریخ خود داشته از یک طرف و تأسیس دولت شیعه ی صفوی از طرف دیگر و حضور مستشرقین حسی مسلک در دربار صفوی را از سومین طرف، نادیده گرفت. علامه طباطبایی و شهید مطهری و امثال این بزرگان نشان دادند نظام حکمت متعالیه استعدادهای زیادی جهت جوابگویی به پرسش های دنیای معاصر دارد و بهترین نظام فکری جهت اسلام شناسی به شمار می آید. قابلیت های حکمت متعالیه اولاً: در نظام سازی آن است که یک منظومه ی منسجم معرفتی است و دارای

زیرساخت های مشخصی مثل اصالت وجود و تشکیک وجود است. ثانیاً: قابلیت آن در وسعت و گستردگی آن است و امکان آن هست که به عنوان یک دستگاہ فکری بسیار گسترده و عظیم مطرح شود، گستردگی نظام حکمت متعالیه ملاصدرا را با مسائل فرهنگی جامعه و تمدنی مرتبط می سازد، به خصوص در موضوع انسان شناسی و معرفت نفس قابلیت های فراوانی در مواجهه با پرسش های روزگاران دارد. و ثالثاً: توانا در ایجاد زبان خاصی است که آن ظرفیت ارائه ی مفاهیم خود را بدون بیان واژه های پیچیده دارا می باشد و همین امر موجب شد تا حکمت صدرایی به جامعه کشیده شود و از قلمرو افراد خاص خارج گردد و رابعاً: به موارث فکری ما در گذشته نظر دارد اما با تحول عظیمی که از مفهوم «وجود»، به حقیقت «وجود» نظر انداخته شد تا سرمایه ای فکری برای آینده ی جهان اسلام باشد.

برای درک درست جایگاه تاریخی خود و فهم حضور تمدنی که از جهتی با صفویه شروع شده لازم است حکمت متعالیه را با دقت مدّ نظر قرار دهیم. عنایت دارید که عرفان صدرایی شدیداً عقلانی است، اگرچه او کشف و شهود را به لحاظ مرتبه ی فهم و ادراک از درک عقلانی بالاتر می داند اما از لحاظ میزان سنجش و تفکیک درست از نادرست، عقل را مقدم می شمارد. ملاصدرا معتقد است در جامعه ای که در کنار الهیات و اخلاقیات، ریاضیات و طبیعیات و همچنین فنون و صنایع و هنرها و یا به تعبیر او صنایع لطیفه، رواج داشته باشد و اهل آن جامعه به تعلیم و تعلّم آن ها اهتمام داشته باشند، عشق ها پاک تر هستند و کم تر دچار آلودگی

می شوند. در این راستا از نظر ملاصدرا بین عشق و به کمال رسیدن انسان و بین مجموعه ی علوم و فنون و هنر از یک سو و زیبایی شناسی در عشق از سوی دیگر رابطه ای وجود دارد و از همین جا است که ملاصدرا در راستای تمدنی که باید مدّ نظر باشد، ضرورت پرداختن به همه ی علوم و فنون و هنرها را برای ایجاد بیشترین زمینه ی رستگاری و نجات در یک جامعه تبیین و تحلیل می کند و لذا لازم است جهت نگاه صحیح به تمدنی که در پیش رو باید داشته باشیم با حوصله ی بیشتری به موضوع عشق و زیبایی که ملاصدرا مطرح می کند بپردازیم.

تفاوت عشق مجازی انسانی با عشق مجازی حیوانی

در رابطه با زیرساخت های فکری تمدن اسلامی و تفاوت آن با تمدن های غیر الهی به عنوان نمونه نگاه ملاصدرا را نسبت به عشق، مدّ نظر عزیزان قرار خواهم داد. ملاصدرا عشق انسانی را به دو نوع حقیقی و مجازی تقسیم می کند. متعلق عشق حقیقی را خداوند و صفات و اسماء و افعال الهی می داند و بر این اساس عشق حقیقی دارای مراتبی است که از محبت افعال الله شروع می شود و به محبت اسماء الله و بالاخره به ذات الله می انجامد. اما عشق مجازی انسان ها نیز به دو نوع تقسیم می شود: یکی عشق مجازی حیوانی و دیگری عشق مجازی انسانی. از نظر ملاصدرا نقش و جایگاه علوم و فنون و آداب حسنه و انواع هنرهای زیبا، در تفاوت بین مبدأ عشق مجازی و مبدأ عشق حقیقی نمایان می شود. عشق مجازی حیوانی ریشه در غریزه ی شهوانی جنسی دارد و مبدأ آن لذاتی است که

بین انسان و حیوان مشترک است و متعلق این نوع عشق، ظاهر معشوق و اعضاء بدنی او است و آن از مقتضیات نفس اماره ی انسان می باشد و در این حال قوای عقلانی انسان تحت استیلا ی قوای حیوانی او قرار می گیرند و در نتیجه خیال و وهم بر عقل او سلطه می یابند. اما مبدأ و ریشه ی عشق مجازی انسانی، در گوهر حقیقت انسانی نهفته است و نه در نفس اماره ی او و متعلق چنین عشقی شمائل معشوق است و لازم نیست که معشوق، تنها انسان باشد، بلکه از مظاهر طبیعی، شامل معشوق می شوند تا معماری های زیبا. به تعبیر ملاصدرا: «وَ یكونَ اکثرَ اعجابہ بشمائل المعشوق» و بیشترین عامل جذبه ی عاشق به جهت شمائل معشوق است. در این عشق قوای حیوانی و شهوانی در استخدام قوای عقلانی قرار دارند و عقل بر وهم غلبه دارد و زیبایی های شمائلی در مقابل زیبایی های شکلی و ظاهری است و عاملی می شود برای خلق زیبایی هایی که یک تمدن به آن نیاز دارد و شما با آثار آن در شهر اصفهان در هر کوی و برزن روبه رو هستید.

از نظر ملاصدرا طلب لذایذ شهوانی و طلب زیبایی های شکلی و بدنی، باید در حدّ معمول و عادی باشد و نباید تشدید شود و به حدّ عشق که محبت مفرط است برسد، زیرا از نظر ملاصدرا اکثر این گونه عشق ها، با فسق و فجور و حرص مقارن است. چنین عشق هایی باعث افراط در ارضای غریزه ی جنسی می شوند و همین جا است که عشق یک بیماری مهلک و یک مرض خطرناک می گردد که بلای جان عاشق و معشوق خواهد شد. اما عشق به زیبایی ها که حس زیبایی شناسی انسان را ارضاء کند و محبت شدید به زیبایی های ظاهری و باطنی را رقم زند، هر قدر هم

بر شدتش افزوده شود، جنبه‌ی افراط و تفریط پیدا نمی‌کند و انسان را از مسیر تکاملی خود خارج نمی‌سازد. نگاه ملاصدرا به انواع هنرهای زیبا در اثر عشق به زیبایی‌ها است که در انسان پدید می‌آید. و اساساً غایت عشق چنین است که خداوند عشق به زیبایی‌های گوناگون ظاهری و شکلی و نیز باطنی و معنوی و کمالی را در انسان‌ها به ودیعه نهاده تا جریان تعلیم و تعلّم این علوم و فنون و هنرها، جریانی برقرار، مستدام و پا برجا باشد.

بسیار جالب است که ملاصدرا از حدود چهارصد سال پیش این نکته را مطرح می‌کند که تعلیم و تربیت، فقط جنبه‌ی فردی ندارد و جنبه‌های اجتماعی آن در سطح جامعه نیز باید مورد توجه قرار گیرند. می‌گویند در جوامعی که برای فضائل و کمالات علمی و فنی و هنری ارزش قائل‌اند و آن‌ها را مورد تعلیم و تعلّم قرار می‌دهند، انسان‌ها ظریف‌تر و لطیف‌تر و اخلاقی‌تر می‌شوند و بیشتر به زیبایی‌ها رو می‌آورند و عشق پیدا می‌کنند و در حقیقت زیبایی‌های شمائلی بیشتر از زیبایی‌های شکلی برایشان لذت بخش می‌شود که حاصل آن را در معماری دوران صفویه در اصفهان و یا مدرسه‌ی خان در شیراز که محل تدریس ملاصدرا است، ملاحظه می‌کنید. در حقیقت، در چنین جوامعی، زیبایی‌های شمائلی درک می‌شوند و بیشتر به چشم می‌آیند و ویژگی‌های ذهنی، قلبی، طبعی و روحی و نفسانی انسان‌هایی که در چنین جوامعی زندگی می‌کنند، از همه‌ی جهات متعالی خواهد بود. بنابراین از نظر ملاصدرا علوم و فنون و هنرها ارزش ذاتی دارند و دستاوردهای خودشناسی و خداشناسی و زیبایی‌شناسی انسانی و الهی را به ارمغان می‌آورند و سلامتی حیات فردی

و اجتماعی انسان ها را تضمین می کنند و معنای تمدن سازی حکمت متعالیه از جهتی در این نگاه نهفته است و در افقی که ما در تمدن نوین اسلامی مدّ نظر داریم از این نگاه غافل نخواهیم بود.^(۱)

ریشه ی صنعت گری در انسان

از نظر ملاصدرا و در راستای تحقق تمدنی که باید مدّ نظر باشد، این که انسان می تواند سازنده و صنعت گر باشد و دست به اکتشاف و اختراع بزند، همه ریشه در مقام خلیفه اللّهی انسان دارد. چون خلیفه ی خدا روی زمین است و چون مظهر همه ی اسماء جمال و جلال الهی است، این توانمندی های علمی و صنعتی را داراست. در حقیقت انسانِ مخترع و همچنین انسانِ صنعت گر یا انسان فنی، جمال الهی را در افعالش به تجلی در می آورد و در آینه ی حرفه یا صنعتی که دارد به ظهور می رساند. ملاصدرا می فرماید: «کل واحد من أفراد البشر ناقصاً أو كاملاً كان له نصيب من الخلافة بقدر حصه إنسانیه، لقوله تعالى: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ»، مشيراً إلى أن كل واحد من أفاضل البشر و أراذلهم خلیفه من خلفائه فی أرض الدنيا».^(۲) جانشینی و خلیفه‌الله بودن انسان در حقیقت مظهریت انسان در همه ی اسماء الهی است و به واسطه ی همین مظهریت، او خلیفه ی خداوند است در همه ی آن تجلیات و تصرفات. اما

ص: ۹۵

۱- به کتاب «سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا» اثر دکتر مهدی امامی جمعه رجوع فرمایید.

۲- ملاصدرا، اسرارالآیات، ص ۱۰۹.

از آن جا که آن مظهریت و خلافت مراتب دارد، پس این تجلیات و تصرفات هم مراتبی دارند. (۱)

حال در نظر بگیرید اگر با این نگاه آن تمدن که در دوران صفویه شروع شد ادامه پیدا می کرد چگونه با تمدن غربی که بر مبنای نفس اماره ادامه یافت تفاوت ماهوی خود را نشان می داد.

ما معتقدیم همان طور که اخلاق انسانی انسان مرآت اخلاق خداوند است صنایع و حرف انسان و اختراعات و ابتکارات او نیز اگر با اُنس با عالم عقل همراه باشد مرآت زیبایی های صنایع الهی است و اگر در انسان توانایی اکتشاف و اختراع نمی بود و انسان قدرت ساخت و ساز و صنعت گری نداشت، در مقام خلیفه اللّهی قرار نمی گرفت و اسم هایی چون صانع، خالق، مُبدع، کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ، و ... که از اسمای حسنیای الهی به شمار می آیند، در انسان مظهري پیدا نمی کرد. این یک نگاه کاملاً مثبت به علوم و صنایع و فنون و حرفه ها است که ملاصدرا آن را بر اساس مبانی فلسفی و عرفانی خود پرورانده و از آن به عنوان بُعدی از ابعاد حکمت متعالیه در کتاب اسرارالآیات و نیز جلد هفتم اسفار، پرده برداری کرده است و راز تأکید و نظر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به ملاصدرا را باید در این وجوه نیز جستجو کرد.

جامعه ی به شدت عوام زده و خرافی و علمایی که دارای مسلک اخباری گری بودند و تفسیری جمودگرایانه و قشری مآبانه از دین را حاکم کرده بودند، عرصه را بر ملاصدرا سخت تنگ کرده و مجال تأثیرگذاری را از او گرفته بودند با این همه او در آن شرایط بسیار سخت، در همان

ص: ۹۶

مدت محدودی که مجال مدیریت یک مدرسه ی علمیه را پیدا کرد، برای مبارزه با چنین فضایی، علاوه بر علوم نقلی و عقلی، علوم ریاضی و طبیعی و پزشکی را در برنامه ریزی درسی مدرسه گنجانده و سعی کرد به آن صورت، نظام سازی را شروع کند.

ملاصدرا به ما می گوید این همه اصرار و تأکید من بر فلسفه و حکمت و معرفت شناسی فلسفی و پرداختن به مبانی نظری و عقلانی وجودشناسی، به این جهت است که انسان ها دچار نارسایی های فکری نشوند. از نظر حکمت متعالیه؛ غرب امروز، اگرچه از جهت علوم تجربی و فلسفه های علمی پیشرفت قابل توجهی کرده اما از جهت وجودشناسی بسیار عقب مانده است.

این که هنرها در فرهنگ غرب اسباب فساد شده اند و به جای این که به قول ملاصدرا؛ زمینه ساز عشق های مجازی انسانی گردند، باعث گسترش عشق های مجازی حیوانی شده اند و اساس نظام خانواده را دچار بحران نموده اند، به جهت غفلت از «وجود» و بریدگی هنر از انکشافی است که هنرمند باید در رابطه با وجود ظهور دهد. این راه حلی است که انقلاب اسلامی از طریق حکمت متعالیه از چهار قرن پیش برای شروع فرآیند تمدن اسلامی، فراروی خود دارد و تحلیل کاملاً مثبتی از فرایند گسترش علوم و صنعت در راستای مقام خلیفه الهی انسان است، به طوری که علوم و صنعت مظهر استعدادهای نهفته ی طبیعت خواهند بود که تنها به تبع تفکری دیگر، ماوراء نگاه غربی، به ظهور می آیند، آن گاه که «وجود»، ماوراء نگاه مفهومی به آن، برای بشر طلوع کند و اشاره اش به امور قدسی

باشد. در این حال در مقایسه با چنین تمدنی همه ی تمدن ها قدرت خود را از دست خواهند داد.

ملاصدرا، یک فیلسوف بحران شناس در زمانه ی خود بود و حجاب تحقق تمدن اسلامی را به خوبی می شناخت و بسیار گویا و رسا، بدون محافظه کاری در کتاب های «سه اصل» و «کسر الاصنام الجاهلیه» به زبان فارسی سلیس به گوش همگان رساند و به مردم هشدار داد صید عده ای نشوند که از فهم زمانه محروم اند، زیرا تمدنی شروع شده که تحقق آن نیاز به تفکر دارد و آن هم تفکری که عقل و قلب را به میدان بیاورد، یعنی تفکری که حکمت متعالیه نشان داد، هرچند آن زمان فریادش را جدی نگرفتند. (۱)

چگونگی رجوع به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

در راستای ایجاد زیرساخت های فکری و فرهنگی در این زمان در کنار تفکر صدرایی ما نیاز به سیره ای در این تاریخ داریم که مظهر اراده و تقدیر الهی در این زمان است و در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، بحثی تحت عنوان سلوک ذیل شخصیت اشراقی و نظام ساز امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به میان آمده است. (۲) در این عنوان یک موضوع اعتقادی نهفته است مبنی بر این که شخصیت امام، اندیشه ی

ص: ۹۸

۱- در رابطه با ظرفیت تمدن سازی حکمت متعالیه می توانید به کتاب «سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا» از آقای دکتر مهدی امامی جمعه رجوع فرمایید.

۲- به کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، صفحه ی ۲۳ از همین مؤلف رجوع شود.

منسجمی است که اگر ما آن را به همدیگر متذکر شویم، در عالم آن اندیشه و آن شخصیت وارد می گردیم. به عنوان مثال؛ مثنوی مولوی پر از قصه است، ولی اگر دقت کنید می بینید مولوی در این قصه ها، افقی را در نظر گرفته و دائم با طرح آن قصه ها ما را متذکر آن افق می کند. مثنوی از اول تا آخر - با این که به ظاهر پراکنده است - یک فکر و یک تذکر است. شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» غیر از شخصیت یک پزشک یا یک زمین شناس است که علم شان از شخصیت شان جدا باشد. ما در علم زمین شناسی در رابطه با هدفی خاص، نگاه خاصی به زمین می اندازیم و حاصل آن نگاه و تحقیقاتی را که پیرو آن انجام می دهیم تحت عنوان علم زمین شناسی مطرح می کنیم. اما اگر به «وجود» رجوع کردیم، «وجود» چه در شدت و چه در ضعف، یک حقیقت است. تشکیکی بودن وجود به معنای آن است که چه در مرتبه ی بالا و شدید آن و چه در مرتبه ی پایین و ضعیف آن، در هر حال «وجود» در منظر شما است و نه چیز دیگر و از آن جایی که علم و حیات مربوط به ذات وجود است، «وجود» در هر مرتبه ای همه ی این کمالات را دارا است؛ تفاوت فقط در شدت و ضعف است. شخصیت منسجم امام، شخصیت وجودی اوست و رجوع به امام از این لحاظ، رجوع به عالم معنا است و رجوع به حضوری است که در عالم وجود در منظر ایشان است، به همین جهت ملاحظه می کنید کتاب ولایت فقیه شان - به عنوان یک نگاه سیاسی به عالم - مانند کتاب شرح دعای سحرشان - به عنوان یک نگاه عرفانی - هر دو شما را در محضر حق می برد. البته در این قسمت ممکن است با هم همزبان نباشیم زیرا تفکری که از مدرنیته

گرفته ایم ما را نسبت به این نگاه در حجاب برده است و تا مسئله مان را با نگاه مدرن حل نکنیم، نمی توانیم این نوع نگاه را که به همه چیز به جنبه ی وجودی آن می نگرد، بفهمیم. حضرت امام در تفسیر سوره ی حمد به زیبایی این نگاه را در اختیار ما قرار دادند، در آن نگاه به راحتی می توانید با نظر به حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» نظر به شخصیت وجودی او بکنید و رابطه ای حُبی برقرار نمایید، همان رابطه ای که به صورتی متعالی تر باید با امامان معصوم برقرار نمایید. (۱)

عرض بنده آن است: همین طور که شما الحمد لله معتقدید ائمه ی ما علیهم السلام «علم ما کان و ما یکون» نزدشان است و در همه ی عالم، حضور وجودی دارند، اولیای الهی که ذیل امام معصوم خود را پرورانده اند چنین حضوری نسبت به زمانه ی خود دارند و چون نگاهشان نگاه وجودی است، با حقیقت عالم در این زمان مرتبط اند و ما را نیز به چنین نگاهی دعوت می کنند که اگر توانستیم به این نگاه وارد شویم نزدیکی خاصی با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» خواهیم داشت، چیزی که در مقام معظم رهبری «حفظه الله» و در سرداران شهید و شهداء، به خوبی مشاهده می شود. به نظرم این نکته با شواهدی که آورده شده روشن است.

غرب در بین ابعاد مختلف هنری و اقتصادی و صنعتی، دارای هماهنگی لازم می باشد و مشکل غرب در جهت گیری کلی آن است، (۲)

ص: ۱۰۰

۱- در رابطه با نگاه حُبی به اهل البیت علیهم السلام و ارتباط با ملکوت آن ذوات مقدس می توانید به شرح مؤلف از کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام» رجوع فرمایید.

۲- به کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» صفحه ی ۲۴ از همین مؤلف رجوع شود.

در حالی که ما به جهت غفلت از فرهنگ خاص خود، هنرمان و اقتصادمان و علوم انسانی مان هرکدام یک راهی می روند. گمان نکنیم با نزدیکی به غرب مشکل ما حل می شود زیرا نگاه ما به هنر و اقتصاد و صنعت یک نگاه دیگری است و باید با رجوع به فرهنگ خودی آن انسجامی را که نیاز داریم شکل دهیم. ما باید خودمان را درست بشناسیم که چه موقعیتی داریم و چکار می توانیم بکنیم. به گفته ی دکتر داوری: «جهان جدید قوامی دارد که با عقل و فهم جدید مناسبت دارد»^(۱)

و ما اگر خواستیم مشکل خود را حل کنیم باید عقل متناسب فرهنگ خودمان را به صحنه بیاوریم تا معلوم شود کجا ایستاده ایم و به کجا می خواهیم برویم. بالاخره باید افقی را که مناسب تقدیر تاریخی خودمان است مدّ نظر خود قرار دهیم تا از این پریشان حالی در آئیم و یقیناً نمی توانیم با نزدیکی به غرب از این پریشان حالی خارج شویم. ملت ما به عنوان ملتی که تاریخ مخصوص به خود را دارد و زندگی را به صورتی دیگر معنا کرده و نظر به انسان های معصوم یعنی ائمه علیهم السلام دارد، نمی تواند با غرب هماهنگ شود، تاریخ این مملکت نیز این را نشان داده است، حالا آقای تقی زاده در زمان رضاخان هرچه می خواهد برای غربی کردن ما تلاش کند، عمامه اش را بردارد و بگوید باید از فرق سر تا نوک پا غربی شویم، ملاحظه کردید که نشد. چقدر رضاخان را تقویت کردند که با فشار هم که شده ما را غربی کند ولی نتیجه نداد. این یکی از نکات ظریف در تاریخ ملت ما است تا بدانیم ما به قدر توانایی های تاریخی خود از عهده ی کارها برمی آئیم و این به

ص: ۱۰۱

۱- - به سرمقاله ی مجله ی «سوره ی اندیشه» شماره ی ۷۶ و ۷۷ رجوع شود.

شرطی است که بتوانیم توانایی های تاریخی خود را درست بشناسیم و بدانیم برهوت از کدام سو گسترش یافته است. برهوت ما از غربی نشدن ما گسترش نیافت، برهوت ما در غفلت از نگاه وجودی به انسان های قدسی گسترش یافت.

آینده چگونه شکل می گیرد

درست است که در حال حاضر در شخصیت افراد جامعه ی ما ترکیبی از عادت غربی و سنت های اسلامی به چشم می خورد ولی امروز تقدیر دیگری برای ما رقم خورده است. در همین رابطه خداوند حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را پرورانده است تا جنبه ی غربی ما مغلوب جنبه ی الهی ما شود و تحقق تمدن اسلامی به دست ما پایه ریزی گردد، و تا ما متوجه شرایط پیش آمده نباشیم و عزم به درآمدن از احوالات غربی در ما ایجاد نشود، هر برنامه ای بریزیم، پریشان حالی خودمان را اضافه می کنیم، زیرا خداوند راه دیگری را برای ما تقدیر کرده است و بحمدالله مردم آماده ی ورود به همان راهی هستند که خداوند اراده کرده است. در همین رابطه بنده هیچ وقت نسبت به ادامه ی انقلاب مایوس نیستم ولی امیدوارم مسئولان اجرایی هرچه زودتر رویکردشان را در راستای تحقق تمدن اسلامی قرار دهند تا روز به روز شاهد به نتیجه رسیدن کارهایشان باشند. مقام معظم رهبری تلاش می کنند تا آرام آرام این افق برای مردم جامعه ی ما ظهور کند. بهترین راه هم همین است که یک ملت آرام آرام برسند به این که باید از خود شروع کنند و سرمایه های درونی خود را به ظهور برسانند تا با تمدنی روبه رو شوند که انعکاس آرمان های خودشان است. حضرت امام در همین رابطه مکرر توصیه می کردند از خود باید شروع کنید و مقام معظم رهبری در مقابل دشمنی های آمریکا می فرمایند: «علاج مقابله با این دشمنی هم فقط یک چیز است و آن، تکیه به اقتدار ملی و به توان داخلی

ملّی و مستحکم کردن هرچه بیشتر ساختار درونی کشور»^(۱). رهبری انقلاب به این صورت ملت را به تمدن اسلامی نزدیک می کنند و تأکید دارند:

«اگر چنانچه ما بر روی توان خودمان تکیه کنیم، استقامت آنها در هم خواهد شکست؛ این را بدانند. تا وقتی که ما چشممان به دست دیگران باشد، دنبال این باشیم که کدام مقدار از تحریم ها کم شد، کدام مقدار چنین شد، فلان حرف را فلان مسئول آمریکایی گفت یا نگفت - تا وقتی دنبال این حرف ها باشیم - به جایی نمی رسیم. ما یک کشور بزرگ هستیم، یک ملّت قوی هستیم، ملّت با فرهنگی هستیم، ملّت با استعدادی هستیم، ثروت خدادادی هم إلی ماشاءالله داریم»^(۲)

تأمل بر نحوه ی ظهور سنت های بزرگ در تاریخ می تواند مقدمه ی مناسبی باشد برای آن که بدانیم چگونه شکل می گیرد. این که شاه به عنوان مظهر خودباختگی یک ملت نسبت به تفکر غربی، رفت و این که در حال حاضر آمریکا هر تصمیمی که با روحیه ی استکباری اش می گیرد موفق به انجام آن، آن طور که او تصمیم می گیرد، نمی شود و این که روح مردم جهان به سوی معنویت گرایش پیدا کرده؛ حکایت از آن دارد که خداوند تقدیر دیگری را برای ما رقم زده، هرچند برای حاکمیت آن تقدیر باید فرایندی طی شود. بنده نمی گویم آنچه در حال وقوع است بدون تفکر در منظر دید همگان قرار می گیرد تا شما بفهمید چرا در همگان قابل رؤیت نیست. مگر آن زمانی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «شاه رفتنی است» در ظاهر جامعه چیزی نمایان بود؟ یا وقتی از

ص: ۱۰۳

۱- - مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۸/۱۱/۹۲.

۲- - مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۸/۱۱/۹۲.

شکست مارکسیسم لنینیسم خبر دادند از ظاهر حرکات کشور شوروی و مردم آن کشور، می شد چنین شکستی را دید؟

همه چیز گواه بر آن است که خداوند برای عبور از پریشانی فرهنگی که فعلاً ما گرفتار آن هستیم و رسیدن به انسجام فرهنگی، لطفی به ما کرده و شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را در منظر ما قرار داده است و ارتباط با این شخصیت در این عصر و زمانه تنها راه حلی است که جامعه ی ما برای رسیدن به آرمان هایش به او نیاز دارد. باز باید از خود پرسید زیرساخت های فکری و فرهنگی مورد نیاز برای تحقق تمدن اسلامی چه چیزهایی می تواند باشد. عرض کردم از نظر تفکر، حکمت صدرایی و رجوع به «وجود» است و در رابطه با نظر به مظهری که تعین تقدیر الهی است، شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» باید مورد توجه باشد.

لازم است با نظر به معارفی که فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در اختیار ما قرار داده متوجه رابطه ی وجودی و اشراقی با شخصیت هایی مثل حضرت امام بشویم تا معنای آن که گفته می شود حضرت امام یک راه حل بود، معلوم گردد. آن هایی که آماده ی رابطه ی اشراقی با حضرت امام شدند و توانستند آن رابطه را برقرار کنند، در عمل همان سردارهای دفاع مقدس بودند که به صورت نازله ی شخصیت امام، به میدان آمدند و بر این اساس بنده عرض می کنم؛ «شهید چمران، همان حضرت امام است در جبهه»، به نظر می رسد این جامعیت و کلیت و این شعورهای عجیب و غریب که در امثال شهید چمران ها بود را باید در این راستا تحلیل کرد.

ص: ۱۰۴

اساسی ترین بحثی که باید با شما عزیزان در میان گذاشته شود این نکته است که روشن گردد ما در حال حاضر در تاریخ بی فکری هستیم و به همین جهت نمی توانیم در یک تفاهم متعالی به تمدن اسلامی فکر کنیم. ملت ایران قبل از انقلاب فهمید آن فکری که انسان را گرفتار زندگی آمریکایی می کند فکر نیست و به همین جهت توانست به تحقق انقلاب اسلامی چشم بدوزد و یک دل و یک زبان با تفکری مناسب تحقق انقلاب اسلامی، به میدان آمد، ولی در ما هنوز فکری که مناسب تحقق تمدن اسلامی و عبور از فرهنگ غربی باشد ظهور نکرده است. آن فکر با رجوع وجودی به شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ظهور می کند زیرا از یک طرف راهی را که باید طی کنیم در آن شخص احساس کنیم و از طرف دیگر از بستر ظلماتی که غرب با تحریک نفس اماره برای ما قرار داده، با اسوه قرار دادن ایشان، نجات یابیم. این کاری است که تنها با زیرساخت های فکری فرهنگی خاصی ممکن است که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مد نظر باشند.

عقلی که بتواند زهر تجدد را احساس کند یک عقل قدسی و روحانی است و هر اندازه روحانیت آن عقل بیشتر باشد، روح تجدد کم تر در آن نفوذ می کند. تاریخ گواه است کم ترین نفوذ تجدد مآبی در میان علمای دینی و اندیشمندان حوزوی بوده، حوزه هایی که از حیات فعال دینی و میراث های معنوی تاریخی و حکمی خود جدا نشدند. و برعکس، بیشترین نفوذ تجدد مآبی را در میان کسانی مشاهده می کنید که از بهره های معنوی و روحانی واقعی برخوردار نبودند. از این لحاظ با نظر به حضرت امام و

سیره ی خاص ایشان متوجه راه حلّی می شویم که به دنبال آن هستیم. معنای این حرف این است که باید به یک نوع فکر دیگری رجوع کنید، ماورای فکری که ما را در محدوده ی علم حصولی نگه می دارد و امکان احساس تقدیر تاریخی را از ما می گیرد، یعنی رجوع به «وجود». زیرا از این طریق تفکر شروع می شود و تا تفکر شروع نشود، ما نمی توانیم اشراقی را که در تاریخ ما ظهور کرده است به زندگی خود وصل کنیم، این فکری است که با حبّ اهل البیت علیهم السلام به ما برمی گردد و نه با فکر حصولی صّرف. فکر حصولی در جای خود به عنوان مقدمه ی تفکر، محترم است، ولی آرمان ما چیز دیگری است که با نوع دیگری از فکر در منظر ما قرار می گیرد و دست و زبان ما را برای رسیدن به آن متحد می کند. به امید طلوع فکری که در نتیجه ی آن فکر، حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در منظر ما قرار گیرد و در سایه ی شخصیت اشراقی او معنای تمدن اسلامی به خوبی ظهور نماید و ما نیز معنای خود را پیدا کنیم. إن شاء الله.

«والسلام علیکم و رحمہا لله و برکاتہ»

ص: ۱۰۶

جلسه ی سوم: نسبت تفکر با زمان خود

اشاره

ص: ۱۰۷

بازگشت به امکان تفکر

بنده بدون مقدمه به سراغ اصل بحث می روم به این امید که بتوانیم از متنی که از کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی»^۱ رضوان الله تعالی علیه» در روبه رو داریم به گشایش تفکری نایل شویم که به دنبال آن هستیم. در کتاب سلوک عرض شده تفکر حضرت امام دارای انسجام خاصی است که اگر توانستیم با سلوک ذیل شخصیت ایشان در آن تفکر وارد شویم به شعور لازم جهت هماهنگی تاریخی امروزمان دست می یابیم.^(۱) عرض شد این انسجام را شما در تفکر غربی ها هم می بینید منتها اشکال تفکر غربی در رویکرد آن است نه در انسجامش. انسجام یک تفکر به این معنا است که همه ی ابعادش با هم هماهنگی دارند، هنرش با فلسفه اش و فلسفه اش با تکنیکش و تکنیکش با بقیه سبک های زندگی اش همه هماهنگ است. و عرض شده مشکل ما آن است که در تاریخی قرار داریم که عادت های غربی با ترکیبی که با سنت های اسلامی پیدا کرده ما را از تفکر باز داشته است و راه کار عملی برای نجات از این ناهماهنگی را رجوع به شخصیت

ص: ۱۰۹

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» دانستیم تا از آن طریق امکان برگشت به تفکر را در جامعه ی خود فراهم کنیم، زیرا حضرت امام یک فرد نیست با اطلاعات زیاد، بلکه یک مکتب است با تجسم عینی در سیره ی یک شخص.

در اینجا بحثی به میان می آید که تفکر چه موقعی تفکر است؟ چون ما عموماً تفکر انتزاعی را به عنوان تفکر می شناسیم و حرف اشتباهی هم نیست زیرا بسیاری از موضوعات را به کمک تفکر انتزاعی می توان به دست آورد، ولی باید بدانیم در تفکر انتزاعی بسیاری از حقایق به حجاب می روند مگر آن که بتوانیم بین تفکر انتزاعی و شهود قلبی جمع کنیم. بسیاری از دعوایی که قبل از حکمت متعالیه بین فیلسوفان و عرفا به چشم می خورد به جهت همین بود که تفکر انتزاعی با شهود قلبی با هم جمع نمی شدند. در حالی که با جمع این دو وجه از شخصیت انسان می توانیم به تفکری برسیم که در زیر سایه ی آن به تحقق تمدن اسلام امیدار باشیم و ضعف های تمدن غربی را نیز بشناسیم. در کتاب سلوک در همین رابطه می خوانید «ملت ایران قبل از انقلاب فهمید آن فکری که انسان را گرفتار زندگی آمریکائی می کند فکر غلطی است»^(۱).

زیرا ملت ایران در تاریخی که با حضرت امام خمینی ظهور کرد در فضایی سیر نمود که افق نگاه او به آرمانی متعالی تر از آرمان شهر غربی جلب شد. در جلسه ی گذشته عرض شد؛ مطمئن باشید ملت ما هیچ وقت غربی نمی شود و چند نفر روشنفکر رضاخانی با آرمان هایی که برای خود شکل داده اند،

ص: ۱۱۰

غیر از ملت ایران هستند که نظر به اهل البیت علیهم السلام دارند. البته این عرض بنده به این معنا نیست که اگر غربی نشویم به راحتی و بدون راه کار لازم به تمدن اسلامی نظر خواهیم کرد.

هنگز غربی نمی شویم

دوستان سؤال کرده بودند به چه دلیل می گوئید ما غربی نمی شویم. بنده دلایل مختصری را یادداشت کرده ام تا نسبت به این مطلب بتوانیم فکر کنیم. یکی از علت هایی که عرض شد ملت ما غربی نمی شود؛ مستورنبودن روح اسلام در باطن مؤمنین است زیرا عملاً سیره ی اهل البیت علیهم السلام به خصوص نهضت حضرت سید الشهداء علیه السلام در باطنی کردن روح اسلامی ما نقش مؤثر داشته است. دوباره تأکید می کنم آرمان آن عده انسان های اشرافی که عموماً از زندگی دینی بیرون بودند و شخصیت شان بیشتر در دربار قاجار شکل گرفته بود و بعد با تحصیل در اروپا تحت عنوان روشنفکر به ایران برگشتند و فرهنگ ما را در سینما و تئاتر و دانشگاه در دست گرفتند، آرمان ملت ایران محسوب نمی شود. این ها زمینه ساز حرکات رضاخان بودند که زنان محجبه را تعقیب می کرد تا چادر از سر آن ها بردارند و اروپایی شوند. چون شیعه نظر به حقیقت دارد و شریعت را از حقیقت جدا نمی داند، قراردادهای اعتباری غرب نمی تواند در این ملت نفوذ کند. در حالی که متأسفانه سایر مسلمانان جهان اسلام، اسلام را صرفاً امری اعتباری می دانند که خداوند اعتبار کرده و به همین جهت خلفا به خود اجازه دادند به بهانه ی «مصلحت وقت» بعضی از

خیلی فرق می کند که یک مسلمان تصور کند احکام الهی صرفاً اعتباری است یا این که متوجه باشد احکام الهی دستوراتی است که ریشه در حقیقت دارد و با تغییر آن احکام، رابطه ی ما با نظام تکوین عالم به هم می خورد، چون احکام الهی به نفس الامر متصل است و یک حقیقت نوری است با باطنی خاص. از آیات قرآن می توان متوجه شد قرآن باطن دارد و باطنش در قلب کسانی است که با طهارت خود می توانند با حقیقت قرآن تماس بگیرند، می فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه/۷۷ تا ۷۹) آن قرآن - که شما با الفاظ آن روبه روئید - قرآن بلندمرتبه ای است در کتابی پنهانی، کسی نمی تواند با آن تماس داشته باشد مگر مطهرون. وقتی دین را و دستورات آن را اعتباری بدانیم به خود جرأت می دهیم اعتبار دیگری را به جای اعتبارات شریعت بگذاریم. ولی وقتی با تذکرات اهل البیت علیهم السلام، دین را حقیقت بدانید باطن خود را جهت ارتباط با حقیقت دین آماده می کنید و از این جهت روح اسلام مستور نمی شود تا روح غربی بتواند به جای آن بنشیند.

دومین دلیل بر این که ما هرگز غربی نخواهیم شد عدم تعارض مردم با روحانیون است. روحانیت شیعه در طول تاریخ نشان داده همیشه زبان تبیین طلب مردم بوده و از دل همین مردم به جهت حساسیت بیشتری که به دین الهی دارند، وارد این مسئولیت شده تا دین خدا را که مردم به دنبال آن هستند تبیین کند. تلاش زیادی می شود تا روحانیت را طبقه ای جدا از

ص: ۱۱۲

مردم معرفی نمایند و بگویند روحانیون چون نان مردم را می‌خورند حرف مردم را می‌زنند. آیت الله جوادی در جواب آقای سروش فرمودند این مکتب است که روحانیت را اداره می‌کند و مردم به حکم الهی خمس و زکاتشان را می‌دهند و یک تحقیق میدانی هم این را روشن می‌کند که نوعاً روحانیت سوز دین دارند. و از این جهت نه تنها تعارضی بین روحانیون و مردم نیست بلکه مردم، روحانیت را از خودشان می‌دانند و این بسیار با آنچه در کلیساها جریان دارد متفاوت است. وقتی روحانیت حرف دین خدا را زد و وقتی دین خدا ضد استکباری است پس حتماً مردم با فرهنگ غربی احساس نزدیکی نمی‌کنند.

سومین دلیل که تا حدی در دلیل دوم روشن شد، سلامت نسبی روحانیت شیعه است نسبت به روحانیت کلیسا و این موضوع را محققین غربی نیز تأیید کرده‌اند.

چهارمین دلیل بر این که ملت ما هیچ وقت غربی نمی‌شود، تعارض ذاتی فرهنگ شیعه با فرهنگ لائیک مدرنیته است که فکر می‌کنم برای عزیزان روشن باشد.

پنجمین دلیل پیوند علم و صنعت با استعمار است به گفته آقای پروفیسور ویلیام چیتیک، مشکل غرب در دنیا این بود که با تکنیک می‌خواست افکار را تسخیر کند (۱) و در کشورهای اسلامی تکنیک با استعمار همراه شد و به همین جهت شیعه در ایران مواظب بود به نام تکنیک گرفتار حاکمیت استعمارگران نشود. در عین آن که با تکنیک

ص: ۱۱۳

۱- - به کتاب «علم جان، علم جهان» از ویلیام چیتیک رجوع شود.

درگیر نشد، حتی تجار متدین ما، کارخانه وارد کشور کردند ولی ماورای نقشه ای که غرب در سر داشت.

ششمین دلیل؛ ضعف علمی و فلسفی و دینی روشنفکران بود. زیرا کسانی می خواستند ما را به غرب نزدیک کنند که از همه جهات با مردم بیگانه بودند.

آخرین نکته در این که ما هرگز غربی نمی شویم، دشمنی استعمار با اسلام است که موجب می شود ملت ایران سخت نسبت به برنامه ی استعمارگران حساسیت نشان دهند. تنها جایی که روشنفکرانش هیچ ربطی با مردم ندارند در کشورهای اسلامی، به خصوص در ایران است. در فرانسه درست بر عکس است در آنجا روشنفکران دغدغه ی مردم را دارند و مقابل حاکمان می ایستند. ولی روشنفکران ما عموماً ساخته و پرداخته ی فرهنگ دینی و سنتی ما نیستند و مشکل آمریکا در محاسباتش نسبت به ما نیز در این است که مشاورینش روشنفکران ایران هستند، در حالی که روشنفکران ایران ملت ما را نمی شناسند تا تحلیل درستی به استراتژیست های آمریکایی بدهند. به همین جهت تئوری هایی که در رابطه با ما به آن ها می دهند در میدان عمل جواب نداده و نمی دهد.

نسبتی بین عقل و تقدیر زمانه

دشمنی استعمار با اسلام، تقابل تمدنی ما را با غرب، تاریخی و ریشه ای کرده و عملاً هر روز یک نوع تقابل با غرب در تاریخ ما ظهور می کند. البته این که ملت ما فرهنگ غربی را نمی پذیرند همه ی کار نیست. اگر

نتوانیم تمدنی مقابل تمدن غرب برای خود تعریف کنیم و آن را شکل بدهیم و به صحنه بیاوریم، عملاً ما نتوانسته ایم تاریخ خود را جلو ببریم. تاریخ ما از بعد از صفویه تاریخ پریشان حالی است و اولین قدم جهت برون رفت از این پریشان حالی، ورود در سلوکی است که تفکر را به ما برمی گرداند، آن هم تفکری که در ذیل آن از کثرت به وحدت سیر کنیم، در زیر سایه ی چنین تفکری تقدیر زمانه ی خود را خواهیم شناخت و در آن صورت است که می توانیم احساس کنیم خداوند در بستر این زمان چه چیزی را برای ما اراده کرده است تا خود را در مسیر اراده ی الهی پیورانیم.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: در حکمت داود هست: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِلسَّانِهِ»^(۱) بر عاقل است که زمانه اش را بشناسد و براساس شأنش با زمانه اش برخورد کند و زبان خود را از هرگونه سخن گفتن که مطابق زمانه اش نیست باز دارد. عاقل یعنی کسی که صاحب تفکر است و حضرت می فرمایند اگر کسی واقعاً صاحب عقل و تفکر است باید نسبت به زمانه خود عارف باشد و بفهمد زمانه اش چه اقتضائی دارد. یعنی نسبتی بین تعقل و زمانه شناسی هست و اگر کسی زمانه را درست بشناسد دیگر نمی تواند هر حرفی را که به ذهنش آمد بر زبان جاری کند زیرا وارد عالم تفکر شده و می فهمد، درست است آدمی موجود مختاری است اما هرکاری که بخواهد نمی تواند انجام دهد، بلکه باید شئون تاریخی خود را درک کند و بداند

ص: ۱۱۵

مردمان به قدر توانایی های تاریخی خود از عهده ی کارها برمی آیند و انسان متفکر کسی است که این را می فهمد. کسی که وارد تفکر شده آن هم تفکری که سیرش از کثرت به وحدت است، حافظ زبان خود است. این تفکر غیر از تفکر انتزاعی است، تفکر انتزاعی، تفکر غیر تاریخی است در فضای ذهنی. وقتی در فضای غیر تاریخی قرار داشته باشیم و متوجه زمانه ی خود نباشیم گمان می کنیم هر تصویری را می توانیم به زندگی و روزگار خود تحمیل کنیم زیرا به امکانات تاریخی خود نظر نداریم که خداوند در این زمان چه تقدیری را برای ما اراده کرده است تا تاریخ خود را مطابق آن تقدیر بسازیم. در ذهن خود تصور می کنیم که هر مسیری را که خواستیم می توانیم طی کنیم در حالی که واقعیت امر چیز دیگری است. آموزه های دینی ما را متوجه این امر می کند که مشیتی بر انسان ها و تاریخ آن ها حاکم است که عموماً این امر از چشم اکثر مردم پوشیده است ولی انبیاء و اولیاء متذکر آن هستند و لذا ما را بر آن می دارند که بدانیم در هر صورت آن مشیت و سرنوشت باید از طریق ما ظاهر شود و تحقق یابد و گرنه مطابق اراده ی الهی عمل نکرده ایم.

حضرت سید الشهداء علیه السلام در رؤیایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن رؤیا ملاقات کردند، از حضرت شنیدند که فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا..... إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا» (ترجمه لهوف / ۶۵) خداوند می خواهد تو را در این مسیر کشته شده و خانواده ی تو را اسیر ببیند. حضرت امام حسین علیه السلام از آن جایی که می خواهند مشیت و اراده ی الهی در آن تاریخ از طریق ایشان ظاهر شود، همه ی اختیار خود را در مسیر ص: ۱۱۶

تحقق اراده ی الهی که از طرف جدّشان از آن آگاه شدند، به کار بردند و به عالی ترین شکوفایی ممکن رسیدند.

انبیاء و اولیاء امکانات و خصوصیات تاریخی را که ما در آن به سر می بریم به ما متذکر می شوند تا ما در بستر تاریخ خود به شکوفایی لازم دست یابیم و از پوچی دوران نجات یابیم.

یک ملت تنها پس از قرار گرفتن در شرایط تحققِ مشیت الهی در زندگی شان به خودآگاهی و تفکر تاریخی لازم می رسند و عملاً اراده ی خداوند را به ظهور می رسانند. در این صورت این ملت در مقابل همه ی موانعی که اراده های شیطانی دوران ایجاد می کنند می ایستد و پیروز خواهد شد و آینده را از آن خود خواهد کرد.

اگر اموری را که امروز برای ما فراهم شده است نادیده بگیریم به هیچ یک از آرمان های خود نمی رسیم. زیرا مسیری را که باید در آن حرکت کنیم گم کرده ایم و اسیر یک نوع بی تاریخی شده ایم، با هویتی سرگردان.

الهام اصول کلی تقدیرات زمانه به قلب رهبران

قبل از هر چیز ما باید موقعیت کنونی خود را تشخیص دهیم تا صورت مسئله ی خود را تشخیص داده باشیم، در آن صورت است که مجبوریم فکر کنیم آیا راهی بهتر از زندگی در ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» هست که ما را به مقاصد بزرگ مان برساند؟ آیا چند دهه ی اخیر این راه به بهترین شکل جواب نداده؟ این که حضرت

صادق علیه السلام می فرماید کسی که عارف به زمانه اش می باشد «حَافِظًا لِللِّسَانِ» زبانش را حفظ می کند، یعنی با توهماتش زندگی نمی کند، براساس شأن تاریخی اش با موضوعات برخورد می کند چون زمانه ی خود را و ظرفیت های زمانه اش را شناخته و می فهمد فعلاً چه کار باید انجام دهد. برعکس بعضی ها که حتی در امور فرهنگی خیلی کار می کنند ولی در عمل هیچ کاری نکرده اند و سخنانشان هیچ گره ای را نمی گشاید، چون به راهی که خداوند برایشان گشوده است نظر ندارند و می خواهند ذهنیات خود را پیاده کنند. اگر انسان زمانه شناس شد برخوردش با موضوعات طور دیگری خواهد بود. در روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام هست: «لَيْسَ عَلَى الْعَاقِلِ اعْتِرَاضُ الْمَقَادِيرِ إِنَّمَا عَلَيْهِ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي حَقِّهِ» (۱) در شأن انسان عاقل نیست که به تقدیری که در عالم جاری شده اعتراض کند زیرا آن تقدیر قرار گرفتن هرچیز است در جای خود. با این دید بر انسان عاقل لازم است به جای اعتراض به تقدیرات جاری در عالم متوجه جایگاه حادثه ها باشد.

زیرا هر چیزی جایی دارد و او باید در بستر همان تقدیر بیند چکار باید بکند.

بنده مکرراً عرض کرده ام اگر ما بتوانیم این نکته را با دوستانمان در میان بگذاریم که جای افکار و افراد را نسبت به انقلاب پیدا کنیم می توانیم جریان ها را درست تحلیل کنیم. اگر خداوند تقدیر ما را انقلاب اسلامی قرار داده و قلب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را محل تجلی آن تقدیر گذاشته، به جای آن که بخواهیم خود را در جای دیگری جستجو کنیم، باید خود

ص: ۱۱۸

را در ذیل شخصیت امام جستجو نماییم. این عاقلانه ترین موضعی است که ما باید در این تاریخ اخذ کنیم و تجربیات چند دهه ی گذشته نشان داده که هر وقت این طور عمل کرده ایم نتیجه گرفته ایم. با نظر به بستری که انقلاب اسلامی فراهم کرده باید به آرمان های خود فکر کنیم، در چنین بستری باید فاصله خود را با آرمان هایمان پر کنیم و ملت خود را جلو ببریم تا متوجه باشند مثلاً می توانند با اقتصادی ماورای اقتصادی که جهان مدرن تعریف کرده، اقتصاد دیگری را برای خود شکل دهند. کاری که مقام معظم رهبری «حفظه الله» در نهایت دلسوزی و حکمت تحت عنوان اقتصاد مقاومتی متذکر آن هستند.

رهبران واقعی ملت ها اصول کلی تاریخ خود را در درون خویش به الهام دریافته اند و در صدد تحقق بخشیدن به آن اصول کلی بر می آیند. قدرت رهبران تاریخی ملت ها نتیجه ی پیوند آن ها با مشیت الهی است که به آنان الهام و اشراق شده است و لذا راهی که چنین رهبرانی در تاریخ می گشایند مسیر سایر انسان های آن دوران خواهد بود و آن الهام و اشراق، منشأ تحولات بزرگ خواهد شد، هر چند با رنج های بزرگ همراه باشد ولی رهبران بزرگ برای پیوند خود با مشیت الهی به رنج ها و سختی ها اهمیت نمی دهند و خواهند گفت: « خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد...» (۱).

ص: ۱۱۹

باید از خود پرسیم آگاهی ما از عصری که در آن زندگی می‌کنیم چه اندازه است و چرا می‌گوییم انقلاب اسلامی تحول عظیمی است در تاریخ ما و چرا می‌گوییم خداوند تاریخی را بر روی ما گشوده که تنها با نظر به شخصیت اشراقی حضرت امام می‌توانیم از این تحول عظیم به نفع خود بهره برداری کنیم؟ روایتی که عرض شد می‌فرماید باید بتوانیم مطابق تقدیر زمانه‌ای که در آن هستیم عمل کنیم و همه چیز خبر از آن می‌دهد که در پرتو شخصیت حضرت امام این گشایش تاریخی جواب می‌دهد که نمونه‌ی بارز آن دفاع مقدس بود و آن رزمندگان که با حضرت امام رابطه‌ای اشراقی برقرار کردند. معلوم است که این استعداد در ذات انقلاب اسلامی نهفته است که حتماً از غرب عبور کند ولی باید دید فعلاً در کجای تاریخ خود هستیم تا نه مأیوس شویم و نه مغرور. ما در جنگ با صدام چون در ذیل شخصیت امام و با نظر به راهنمایی‌های ایشان، تقدیر دیگری غیر از تسلیم در برابر دنیای استکبار برای خود شناختیم، شکست‌های اولیه منجر نشد تا تسلیم شویم. مردم این را احساس کرده بودند. وقتی حضرت امام می‌فرمایند سازمان ملل غلط می‌کند به بهانه‌ی تجاوز صدام به سرزمین ما بیاید و دخالت کند و صدام را در سرزمین ما نگهدارد، فهمیدند بنا است ماورای اراده‌ی ابرقدرت‌های آن زمان تصمیم بگیریم و چقدر خوب مردم این را فهمیدند و پذیرفتند. جریان این بود که صدامی‌ها از یک طرف آمدند تا پشت دروازه‌های شهر اهواز و از غرب تا استان لرستان جلو آمده بودند، حالا بنا بود سربازان سازمان ملل بیایند در

سرزمین های ما و بین لشکر صدام و ما حائل شوند! معنی اش این بود که فعلاً آن سرزمین ها در اختیار عراق باشد تا بعد. مثل بلائی که در ارتفاعات جولان بر سر مردم سوریه آورده اند. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» که متوجه تقدیر الهی بودند این نقشه ی شیطانی را قبول نکردند و دیدید که بر خلاف تصور همه ی مردم جهان، جهان استکباری را در نقشه اش ناکام گذاردند. زیرا متوجه بودند تاریخ دیگری شروع شده و خداوند حضور دیگری را در دنیا برای ما رقم زده است، حتی فرمودند: «اگر من هم برگردم ملت اسلام بر نمی گردد. اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی کند».(۱)

ما حضرت امام را پذیرفتیم و تاریخ خود را شروع کردیم و با همین روش می توانیم آن را ادامه دهیم تا از یک عمر بحران و پریشان حالی در آئیم. در صورتی که در ابتدای حمله ی صدام خیلی ترسیده بودیم و شرایط به طور طبیعی چنین ترسی را اقتضا می کرد. ولی چون فهمیدیم باید براساس نگاه حضرت امام مسئله را ببینیم به کلی سرنوشت خود را تغییر دادیم. امام در همان روزهای اول که صدام حمله کرده بود فرمودند: «یک دزدی آمده است یک سنگی انداخته و فرار کرده، رفته است سر جایش. دیگر قدرت این که تکرار بکند ان شاء الله ندارد».(۲)

این روحیه ای که بتوانیم جای هر حادثه ای را در تاریخ خود بشناسیم چیز مهمی است، وقتی به برکت روح تقدیرشناس امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

ص: ۱۲۱

۱- صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲- صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۲۳.

فهمیدیم این قرن، قرن نابودی ابرقدرت‌ها است، هر تجاوزی را که با نقشه‌های استکبار صورت گیرد، وسیله‌ای جهت نزدیک شدن ابرقدرت‌ها به نابودی‌شان می‌دانیم و نه وسیله‌ای برای نابودی خودمان. برای اولین بار بود که در تاریخ صدهای اخیر، متجاوزان از سرزمین ما بیرون رانده شدند، همیشه می‌آمدند قسمتی از سرزمین ما را می‌گرفتند و در آنجا می‌ماندند. افغانستان و قفقاز را مگر همین طور از ما نگرفتند؟ در حالی که اگر در همان زمان به دنبال عالمی که خدا برای شکوفائی تاریخ ما پرورانده بود می‌رفتیم معلوم نبود کار به این جاها می‌کشید. آن روزی که ارتش سرخ شوروی شمال کشور را اشغال کرد مگر جز این بود که روس‌ها با پایداری مرحوم شهید مدرس مجبور شدند عقب‌نشینی کنند؟ مدرس بود که به میدان آمد و فرمود: از ترس مرگ نباید خودکشی کرد. تأکید می‌کنم کلام حضرت علی علیه السلام در روایت فوق را ساده نگیرید، برای شرح ابعاد آن روایت نیاز به فرصت دیگری داریم. حضرت می‌فرمایند: عاقل آن کسی است که مقادیر را بشناسد و به جای اعتراض به آن‌ها بداند در آن شرایط آنچه باید واقع شود همان است که واقع شده منتها می‌تواند

از آن شرایط بستری برای تعالی خود بسازد، کاری که ما با تجاوز صدام برای خود رقم زدیم. معنای شناخت زمانه این است که انسان بستر حرکت خود و جامعه‌اش را بشناسد و گمان نکند هر طور خواست می‌تواند عمل کند و از بستری که باید در آن حرکت کند غافل باشد. ما از جمله‌ی حضرت که می‌فرمایند: «لَيْسَ عَلَى الْعَاقِلِ اعْتِرَاضُ الْمَقَادِيرِ إِنَّمَا عَلَيْهِ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي حَقِّهِ» این طور می‌فهمیم که اگر به دنبال سرنوشتی

متعالی هستید از بستری که خداوند برایتان فراهم کرده به بهترین شکل بهره مند شوید. همین قدر می توان فهمید که یک نوع خردورزی در شناخت تقدیرات الهی در میان است و گرنه مثل پلنگی که بالای کوه می رود تا به ماه چنگک بزند و از کوه پرت می شود، زندگی خود را در ناکجاآبادها تمام می کنید و به اسم انقلابی بودن خودزنی می نمایید. با شناخت تقدیرات جامعه و تاریخ خود است که عقل متناسب با فهم زمانه برای حل مسائل، ظهور می کند و بهترین راه کارها پیدا می شود. این جاست که انسان می بیند ظهور تقدیرات الهی براساس شرایط جدیدی که افقی از توحید را گوشزد می کند قابل درک است، مشروط بر این که نسبت به حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» توجه کاملی داشته باشید.

وقتی ملتی بتواند درست به خود بیندیشد و متوجه جایگاه تاریخی خود شود، دارای تاریخ می شود. ما از طریق امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» توانستیم به خود بیندیشیم و متوجه جایگاه تاریخی خود بشویم. آری ما از طریق انسانی بزرگ مثل امام خمینی توانستیم به خود بیندیشیم و بفهمیم در کجای تاریخ قرار داریم و از رنج بی تاریخی رهایی یابیم. وظیفه ی ماست از شناخت بیشتر این موضوع غافل نباشیم.

وقتی تاریخ جدیدی شروع می شود

وقتی آمریکا و روسیه در مقابل همدیگر هستند تاریخ جدیدی ظهور نمی کند زیرا در تقابل آن دو ابر قدرت افقی از توحید در مقابل بشر قرار نمی گیرد. به همین جهت باید گفت: جنگ سرد، جنگ دو جریان

شرک آلود است که هیچ کدام بر دیگری رجحان ندارند ولی هر وقت جبهه ی توحید با جبهه ی استکبار در مقابل همدیگر قرار می گیرند حتماً تاریخ جدیدی شروع می شود و انسان ها وارد معنای جدیدی از خود می شوند. از این لحاظ تأکید می کنم ما در حال حاضر وارد تاریخ جدیدی شده ایم که مقام رهبری «حفظه الله» به یک معنا در خصوص حرکت های شمال آفریقا آن را به پیچ تاریخی تعبیر کرده اند. زیرا رویکرد مردم، دیگر آن رویکردی نیست که با هرچه بیشتر نزدیک شدن به غرب، معنای خود را جستجو نمایند بلکه برعکس، می خواهند با حاکمیت اسلام، خود را معنا کنند و اگر هم در شناخت مصداق به خطا روند، خطای در مصداق پایدار نیست. اگر یک روز مردم ما - کم یا زیاد- گرفتار یک نوع تجدد مآبی شدند و در سایه روشن توهم فرهنگ مدرن قرار گرفتند، امروز در شرایطی هستیم که تجدد آگاهی جای تجدد مآبی را گرفته و ساختارهای فرهنگ تجدد با نظر به فرهنگ بومی مورد تحلیل قرار می گیرد و نگاه های واقع بینانه به تجدد و غرب مدرن انداخته می شود. هر چند هنوز کشش های تجدد مآبانه در شرق هست ولی با نظر به فرهنگ دینی و میراث های فرهنگی خود بالاخره جبهه ی تقابل استکبار و ایمان شروع شده است. به همین معناست که ملاحظه می کنید رویکردها در مجموع، رویکردهای قدسی است و خردمندی اقتضا می کند برای عبور از رویکرد ناسوتی متوجه این شرایط باشیم. این دیگر اراده ی خداوند است که شخصی مثل حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را پروراند تا حضور توحیدی خود را در این عالم به ما متذکر شود.

عرض کردم بنده می خواهم مقداری در مورد تفکر صحبت کنم. در کتاب سلوک می خوانید: شناخت مبادی در هر زمانی کار آسانی نیست و به راحتی انسان ها نمی توانند به مشهورات و عادات زمانه ی خود آگاهی پیدا کرده و مشهورات را از آن مبادی که باید داشته باشند تفکیک کنند. (۱)

گاهی آنچنان گرفتار مشهورات زمانه خود هستیم که به هیچ وجه به آنچه انجام می دهیم فکر نمی کنیم. انسان های عادی عموماً به مشهورات و عادات زمانه ی خود، خود آگاهی نمی یابند. ولی با این همه می خواهم تأکید کنم ما چاره ای نداریم جز این که برای فکر کردن در مورد زمانه ی خود، مبادی خود را پیدا کنیم و براساس آن مبادی به سوی مقصود خود سیر نمائیم. هر فکری مبادی خود را می خواهد، چه فکر حصولی و چه فکر حضوری. در رابطه با مبادی فکر حصولی می گوئید:

الفِکْرُ حَزَکَةٌ إِلَى الْمَبَادِی

وَ مِنْ الْمَبَادِی الِی الْمُرَاد

فکر حرکتی است به سوی مبادی و به کمک نظر به مبادی، به مراد و مقصود خود نظر می اندازیم و آن را می یابیم.

در رابطه با تفکر حضوری هم می گوئید:

تفکر رفتن از باطل سوی حق

به جز اندر بدیدن کلّ مطلق

در این جا یعنی در تفکر حضوری، شما با نظر به حق می توانید باطل را بشناسید و از باطل عبور کنید و از امور جزئی و محدود، به حضرت حق

ص: ۱۲۵

که وجود مطلق است سیر کنید و مبادی خود را برای خود از اجمال به تفصیل در آورید.

با توجه به هر دو تعریفی که برای تفکر داریم می‌خواهم عرض کنم تفکر یک نحوه ارتباطی با زمان دارد و حق را باید در متن زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنید جستجو کنید. مبادی شما در علم حصولی همان احساسی است که به صورت حضوری از حقیقت دارید و سعی می‌کنید براساس همان احساس، فکر را حرکت دهید به آن مقصودی که به دنبال آن هستید و در این مسیر، عقل، بستر هدایت و راهنمای شما است تا تفصیل احساس و مقصد خود را با وهم و خیال مخلوط نکنید، ولی در هر حال نمی‌توان از حضور عقل در تاریخ و هر عقلی در هر تاریخی غفلت کرد. در علم حضوری نیز شما در آینه‌ی عالمی که با آن روبه‌رو هستید حق را می‌یابید و از موانع ظهور آن روی می‌گردانید تا آن حقیقت مطلق را در آینه‌ی مخلوقات بیابید و همان‌طور که عرض کردم از اجمال به تفصیل در آیید.

چگونه فکر به سراغ انسان می‌آید؟

در رابطه با ارتباط تفکر با زمانه در نظر بگیرید اگر کسی در حال حاضر که ۳۵ سال از انقلاب اسلامی گذشته معتقد باشد سلطنت به کشور برمی‌گردد، می‌گوئید این فرد بی‌فکر است. یعنی اگر کسی مطابق این زمان فکر نکند عملاً عین بی‌فکری است و فکر ندارد. این یعنی بین شناخت زمانه و فکر نسبتی هست و اگر کسی زمانه‌ای را که در آن هست

نشناسد عملاً. نمی تواند فکر کند. اوایل انقلاب عده ای از پیر مردها می گفتند انقلاب اسلامی، کار انگلیسی ها است. ما تعجب می کردیم چه چیزی باعث این نوع فکر در این ها شده که این اندازه بیرون از واقعیات هستند، وقتی تاریخ را واکاوی کردیم متوجه شدیم این فکر در زمان خودش درست بوده است. زیرا مشروطه ای که سر کار آمد مطلوب شیخ فضل الله نبود، اجازه ی آن مشروطه را سفیر انگلیس از مظفرالدین شاه گرفت و تقریباً در آن دوران همه چیز دست انگلیس بود. سید ضیاء و رضاخان را هم آن ها آوردند، حال اگر در آن زمان کسی می گفت آوردن سید ضیاء و رضاخان کار انگلیس است، نشان می داد که فکر داشته است. ولی اگر کسی فکری را که مربوط به آن زمان است بردارد و بیاورد در زمانی که انقلاب اسلامی در حال وقوع است و بگوید این انقلاب کار انگلیس است، معلوم است که شما او را بی فکر می دانید. زیرا چنین کسی بیرون از زمانه ی خودش زندگی می کند و او در این رابطه، فکر ندارد. این جاست که می توان گفت تفکر یک نحوه ارتباطی با زمان و زمانه دارد. یعنی اگر زمانه و عصر خود را درست شناسید گرفتار بی فکری می شوید و در بی فکری زندگی می کنید. چون فکر تنها با نظر به تقدیر زمانه ای که هر کس در آن زندگی می کند به سراغ انسان می آید و در آن حالت، انسان در آن زمان دارای بهترین تصور نسبت به آنچه در حال جریان است خواهد بود و اهل البیت علیهم السلام که عالمان واقعی هر زمانی هستند و نسبت به آنچه در زمان خودشان می گذرد صحیح ترین تصور را دارند همان هایی

هستند که می فرمایند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ»^(۱) ما نسبت به وقت و زمان عالم ترین هستیم. در همین نگاه حضرت عسکری علیه السلام می فرمایند:

«اذْفَعِ الْمَسْأَلَةَ مَا وَحَدَّتِ التَّحُمُّلُ يُمَكِّنُكَ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ رِزْقًا جَدِيدًا وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِلْحَاحَ فِي الْمَطَالِبِ يَسْلُبُ الْبَهَاءَ وَيُورِثُ التَّعَبَ وَالْعَنَاءَ فَاصْبِرْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَكَ بَابًا يَسْهُلَ الدُّخُولُ فِيهِ فَمَا أَقْرَبَ الصَّنِيعِ مِنَ الْمَلْهُوفِ وَالْأَمْنِ مِنَ الْهَارِبِ الْمَخُوفِ فَرُبَّمَا كَانَتْ الْغَيْرُ نَوْعًا مِنْ أَدَبِ اللَّهِ وَالْحُظُوظُ مَرَاتِبُ فَلَمَّا تَعَجَّلَ عَلَى ثَمَرِهِ لَمْ تُدْرِكْ وَ إِنَّمَا تَنَالُهَا فِي أَوَانِهَا وَاعْلَمْ أَنَّ الْمِيدَبْرَ لَكَ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ الَّذِي يَصِلُحُ حَالُكَ فِيهِ فَتَقْ بِخَيْرَتِهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ يَصِلُحُ حَالُكَ وَ لَمَّا تَعَجَّلَ بِحَوَائِجِكَ قَبْلَ وَقْتِهَا فَيَضَيِّقَ قَلْبَكَ وَ صَدْرَكَ وَ يَخْشَاكَ الْقَنُوطُ»^(۲)

جلوی سؤال و درخواست را تا موقعی که تحمل برایت امکان دارد بگیر، زیرا هر روز را رزق جدیدی است. و بدان که التماس، ارزش را از میان می برد و موجب رنج و خستگی می شود. پس صبر کن تا خداوند دری را بگشاید که به آسانی وارد آن شوی. چقدر نیکی، به گرفتار نزدیک است و چقدر آسایش به بیمناک ترسان نزدیک می باشد. گاهی ممکن است تغییر زندگی نوعی ادب کردن از جانب خدا باشد و بهره مندی مراتبی دارد، پس نسبت به ثمره و حاصلی که به تو نرسیده عجله نکن، چون هرگاه وقتش برسد، بدان خواهی رسید. بدان آن کس که کارگردان تو است بهتر می داند که چه وقتی برای تو

ص: ۱۲۸

۱- بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۲۴.

۲- عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۳۵.

مناسب تر است، بنابراین، به اختیار و انتخاب او در تمام کارهای اعتماد کن تا حالت اصلاح شود و در حاجات خود، قبل از رسیدن زمانش، تعجیل ننما که در این صورت، قلب گرفته و سینه ات تنگ خواهد شد و ناامیدی تو را در بر می گیرد.

آن «وقت» که عرفا به آن نظر دارند و خود را به حالت انتظار در حضور حق قرار می دهند تا حضرت حق تجلیات لازم را بر قلب آن ها مرحمت کند، یک نحوه با نظر به تقدیری که خداوند برای ما مقدر کرده نزدیک است و اگر کسی «وقت» خود را بشناسد توانسته است بهترین رابطه را با خداوند برقرار کند. امام معصوم به ما فرموده است: پروردگار تو بهتر می داند چه وقتی برای تو مناسب تر است، پس قبل از رسیدن آنچه باید به تو برسد عجله نکن تا نسبت به آینده ناامید شوی زیرا در آن صورت از زمانه ی خود و مشیتی که در آن جاری است غفلت کرده ای.

هنر درک تقدیر زمانه

اگر کسی نسبت به وقت و تقدیر زمانه ی خود آگاهی لازم را نداشته باشد مثل کسی است که می خواهد میوه را قبل از رسیدن آن بچیند. این آدم چه با سواد باشد و چه بی سواد و چه از اطلاعات خوبی برخوردار باشد و چه بی اطلاع باشد، چون از آنچه در حال جریان است تصور غلطی دارد در بی فکری به سر می برد. سردار اسماعیل کوثری مسئول کمیته دفاعی کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس می گوید: چند ماه پیش، تیمی از کمیسیون، به سوریه و لبنان رفتیم و با بشّار اسد و مسئولین سوریه و سپس با سیدحسن نصرالله دیدار داشتیم. سیدحسن نصرالله در این

جلسه به ما گفت: «حدود ۹ ماه بعد از شروع حوادث سوریه، دیدیم اوضاع خراب و کار تقریباً تمام است. به همراه تعدادی از مسئولین، خدمت مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» رفتیم و گفتیم فکری به حال سوریه و بشار اسد کنید. ایشان تمام صحبت های ما را گوش دادند و در پایان فرمودند شما اشتباه می کنید، بروید کارتان را انجام دهید، تدبیر و برنامه ریزی کنید، هم سوریه می ماند و هم بشار اسد.»^(۱)

کسی که تقدیر زمانه خود را بشناسد و اراده ی الهی را در آینه ی آن تقدیر بنگرد و زمینه ی تحقق آن اراده را نیز ببیند از جریان هایی که می خواهند به زعم خود مدیریت جهان را در دست بگیرند منفعل نمی شود. این هنر کسی است که در درک تقدیر زمانه موفق است و برخلاف تصور آمریکایی ها که فکر کردند می توانند به بهانه ی حرکت هایی که در خاورمیانه و شمال آفریقا پیش آمده، حرکاتی در سوریه راه بیندازند و کار را به نفع خود تمام کنند، مقام معظم رهبری می فهمند سمت و سوی حرکت ها به طرف دیگری است. آمریکائی ها فکر کردند امور در دست آن ها است و می توانند زمانه را برای خودشان مدیریت کنند، همان اشتباه محاسباتی که صدام نسبت به ایران و یا اسرائیلی ها نسبت به حزب الله و مردم غزه انجام دادند. در صورتی که اگر کسی از یک طرف متوجه ی تقدیر زمانه ی خود باشد و از طرف دیگر تصور درستی از اطراف خود داشته باشد در محاسبات گرفتار این نوع اشتباهات نمی شود. مقام معظم رهبری دلایل تفاوت موضوع سوریه با مصر

ص: ۱۳۰

و تونس را در موضع گیری سوریه در مقابل اسرائیل و به نفع مردم فلسطین و ضد آمریکائی بودن آن می دانستند که در عمل نیز روشن شد دولت سوریه در عین آن که نیاز به اصلاحات دارد با رژیم های دیکتاتور عربی فرق دارد.

در جامعه، به خصوص در جامعه ی روشنفکری ما به جهت غفلت از فهم زمانه، ذکر و فکر به حاشیه رفته است. آری هم ذکر و هم فکر. چون این دو با هم هستند، ما در اسلام ذکر منهای فکر و فکر منهای ذکر نداریم. ما فکر را رجوع به اراده ی حضرت حق می دانیم که برای ما افق آینده را روشن می کند و این به خودی خود یک نوع ذکر را به همراه دارد زیرا به یک معنا این نوع فکر رجوع به حق می باشد.

تفکر، ما را به چه می خواند؟

این سؤال همواره باید مدّ نظر عزیزان باشد که تفکر چیست و تفکر، ما را به چه می خواند؟ اگر با هیدگر همسخن شویم که تفکر نوعی افتتاح و رسیدن به فضایی گشوده است که «وجود» برای ما پدیدار می کند، بحث از تفکر را نباید تا حد «ذهن گرایی» یا «معرفت شناسی» تنزل داد. از این جهت این دو سؤال، سؤالاتی نیست که شما از کسی بپرسید و انتظار داشته باشید جواب بگیریید بلکه باید با نظر به «وجود» و تقدیری که در این رابطه احساس می کنید جواب آن را نه در ذهن که در جان خود احساس کنید. انسان باید همواره از خود بپرسد تفکر چیست و ما را به چه می خواند تا در حضور تقدیر الهی قرار گیرد، همان طور که خود را باید احساس کنید و

نسبت به خود در حضور روید. اگر از یک نفر پرسید من کی ام؟ هرگز به جواب سؤال خود نمی رسد مگر آن که خودتان متذکر وجود خود شوید و به کمک آن توجه، به حضور آید. نهایتاً آن فرد می تواند به شما بگوید: تو همانی که می گویی من کی ام. در واقع او شما را به خودتان برمی گرداند. ما امروز باید اولاً: از خود پرسیم فکر چیست و ثانیاً: ما با این فکر به کجا می رویم و ما را به چه چیز می خواند. عنایت داشته باشید در شرایطی که باید خوب فکر کرد بسیار خطرناک است اگر فکر نکنیم ولی زیاد بدانیم، اگر عصر، عصر انقلاب اسلامی است و تفکر با زمانه رابطه دارد، پس امروز تفکر با نظر به انقلاب اسلامی و جایگاه تاریخی آن ظهور می کند و لاغیر و در این رابطه می یابید فکر چیست و ما را به چه می خواند.

رهایی بشر امروز از سرگردانی

انقلاب اسلامی با نوری که به همراه خود آورده نشان داد آن چه در این دوران رفتنی است با همه ی مقاومتی که می کند، کنار می رود و با دفاع مقدس روشن نمود دوران قدرت ابرقدرت ها به سر رسیده و روحی در حال دمیدن است که به جای دینِ تقلیل یافته، به دینی بس متعالی نظر دارد، دینی که در عین حماسی بودن، شدیداً عرفانی است. این مستلزم تجدید نظر اساسی در فهم زمانه ای است که در آن زندگی می کنیم و این که امروز متوجه شویم جایگاه هر چیزی در رابطه با انقلاب اسلامی قابل فهم است. «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» ای کاش بشر سرگردان هرچه زودتر متوجه این

امر می شد تا هرچه زودتر از سرگردانی رهایی یابد. انقلاب اسلامی نه تنها ملت فلسطین را از بن بستی که گرفتار آن شدند رهانید و راه رهایی را به آن ها نشان داد، بلکه متذکر راه هایی شد که همه ی جهان سرگردانِ امروز جهت رهایی به آن نیاز دارند. آری! امروز جایگاه هرچیز در رابطه با انقلاب اسلامی قابل فهم است حتی جایگاه آزادی.

بنده فکر می کنم می توانیم با همدیگر تا اینجا تفاهم داشته باشیم که اگر نتوانیم نسبت به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و چگونگی آن به نحو حضوری فکر کنیم، بخواهیم و یا نخواهیم در بی فکری خواهیم ماند. زیرا تفکر واقعی آن نوع مفهومات ذهنی و آن عقل جزئی نیست که تصور کنیم در عصر ارتباطات و توسعه ی اطلاعات به دست آمده است، حقیقتاً مجموعه ی اطلاعات و این نوع ارتباطاتی که امروز در دنیا وجود دارد هیچ ربطی به فکر ندارد. همان طور که عرض شد؛ فکر، سیر از «جزء» به «کل» و از «واقعیت» به «حقیقت» و از «وجود» به «وجود» و از «آگاهی» به «خودآگاهی» و از «ظاهر» به «باطن» است و از همه مهم تر، فکر احساس تقدیری است که عالم را فرا گرفته است. درک تقدیر زمانه توسط چنین فکری قابل احساس است زیرا روحی در عالم جاری شده که با احساسی خاص می توان آن را درک کرد. آگاهی به زمانه به ما کمک می کند تا با راه حلّی کلی برای حضور در تاریخ خود آماده شویم و از راه حلّی که خداوند برای ما اراده کرده است غافل نمائیم و بدانیم همان طور که هر اندیشه ای یک پدیده ی تاریخی است، خودآگاهی به تاریخ، اندیشه را به میان می آورد و از این جهت نمی توانیم اندیشه ی خود را به زمانه گره

نزنیم. و اگر امروز ما سرنوشت خود را به انقلاب اسلامی گره نزنیم - آن طور که شهداء گره زدند- مجبوریم آن سرنوشت را به امور روزمره متصل نماییم و گرفتار بی هویتی شویم و این نتیجه و حاصل غفلت از روحی است که در امروز تاریخ ما حضور یافته تا راه های برون رفت از مشکلات تاریخی مان را نمایان سازد و این با خودآگاهی تاریخی ممکن است.

آری انسان به خود شناخت دارد ولی وقتی این شناسایی در نسبت با شخصی دیگر و یا چیزی دیگر و یا زمان دیگر معنا شود، خود آگاهی پیش می آید و در این رابطه خودآگاهی تاریخی، آگاهی انسان است به خودش در نسبت به زمانه و تاریخی که در آن به سر می برد. و این نوع آگاهی، عامل برون رفت ما از بن بست خواهد شد.

نمونه ای از عدم تفکر

امروزه نسبت بین علوم روز که در مقام آگاهی ظاهری است، با خودآگاهی حکمی به معنای حقیقی آن قطع شده است به همین جهت به جای پرسش از حقیقت وجود، هر چه بیشتر به موجودات و اعتبارات نسبی و ظاهری توجه می شود، از این رو امکان تفکر با این مبانی اعتباری و نسبی وجود ندارد. شما امروز نمونه ای از عدم تفکر در غرب مدرن را در سیاست های جاری کشورهای غربی ملاحظه می کنید و توجه به این موضوع قدم مهمی در فهم زمانه است و تفکر با این توجه شروع می شود. این نوع فکری که امروز در دنیا به عنوان فکر مطرح است؛ شبیه کار آن جادوگری است که با انواع فنون توانست غول را از شیشه در آورد و حالا

آن غول، خودِ جادوگر را اسیر خود کرده است، مثل فکری که مبنای تکنولوژی شد و حالا تکنولوژی، بشر امروز را اسیر خود کرده و روز به روز بزرگ و بزرگ تر می شود و بر روح و روان بشرِ مدرن فرمان می راند.

به نظرم به راحتی می توان گفت امروز تفکر، عبارت است از پرسش از ماهیت و حقیقتِ تفکر جدید، تفکر جدیدی که مبنای مشکلات بشر امروز شده و می توانید قدرت چنین تفکری را که پرسش از ماهیت و حقیقت دنیای مدرن است با خود آگاهی نسبت به تقدیر زمانه به دست آورید و این تنها به کمک نگاهی است که با سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به دست می آید. در این رابطه می توان از ماهیت اومانیسم پرسش کرد و این که اومانیسم نظر به محوریت انسان دارد، آن هم انسانی که میل خود را اصیل می داند. با حضور امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در تاریخ جدید پرسش از اومانیسم و برگشت به خدا توجه بشر امروز را به خود جلب کرده و این نشان می دهد افق تاریخ دارد عوض می شود، این آن چیزی است که حضرت امام تحت عنوان بندگی خدا در مناسبات اجتماعی بشر امروز به صحنه آورد. (۱) تا دیروز بحث بر

ص: ۱۳۵

۱- - نشریه ی «فاران افروز» منتسب به شورای روابط خارجی امریکا، اخیراً دو کتابی را که در مورد ایران و انقلاب اسلامی توسط محققین غربی نوشته شده، بررسی می کند. از زبان «جیمز بوچان» محقق غربی، حضرت امام را به عنوان یک رادیکال مادام العمر، یک سیاست مدار بسیار تهاجمی در میان روحانیتی عمدتاً سکوت پیشه ترسیم می کند... می گوید: «خمینی پرزور و سازش ناپذیر بود هیچ چیز را قربانی خوش رویی، آداب دیپلماتیک، یا در نهایت، خواسته های نرم مردم خویش نکرد. در غرب، ما که مدت هاست متون دینی اسکولاستیسیم (مدرسی گرای) را پشت سر گذاشته ایم، نمی توانیم بفهمیم مردی را که می تواند این قدر بداند و در عین حال هیچ نداند - به زعم آن ها که دانایی را فقط در عقل غربی جستجو می کنند - نوشته های عرفانی او بخار از سرمان بلند می کند در حالی که بیانیه های سیاسی او حتی لایق توجه هم نیستند».

سر این بود که بشر باید با خرد خود جامعه را مدیریت کند و حالا گرایش ها به این طرف آمده است که باید با عقل قدسی زندگی خود را مدیریت کنیم. این نشان می دهد هر مسئله ای که زمانی پنهان شده باشد بالاخره روزی سر باز می کند و عبرت از بحران های موجود در عالم غربی خبر از آن دارد که تنها با فکر و ذکر می توان جلو رفت، فکر و ذکر می باشد که مبتنی بر درک تقدیرات زمانه باشد و گرنه تقابل با تقدیرات حاصلی جز بحران در بر ندارد.

از آن جایی که بشر در عصر جدید، خود را خدای عالم می پنداشت. لزومی نمی دید که در امر حکومت و مدیریت به آموزه های قدسی نظر کند. ولی حال که نظرها به حکومت و مدیریت دینی افتاده این به معنای شروع دوره ای بعد از دوره ی مدرن است. از این جهت عصر تزلزل اومانیزم و سکولاریته شروع شده و طی فرایندی خاص شما در آینده ای نه چندان دور با دنیای دیگری روبه رو هستید و این معنای نظر به تقدیری است که با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ظهور کرد. ولی هر کسی نمی تواند در حال حاضر به درستی به آن نظر کند. هر چند همه نسبت به تفکر زمانه ی خود تکلیفی داریم که باید اداء کنیم و آن درست نشان دادن تقدیری است که با آن روبه رو هستیم. مردم ما در باطن خود، یک نوع خودآگاهی نسبت به تقدیرشان پیدا کرده اند، به همین جهت علی رغم

تنگناهایی که دشمن برایشان ایجاد می کند تعلق خود را از انقلاب بر نمی کنند.

برکت اصلی نظر به تقدیر زمانه

نظر به تقدیر زمانه؛ نظر به «وجود» است و مقابل وجود، وَهْم است، حال اگر بتوانیم به عالم و آنچه در صحنه است رجوع وجودی داشته باشیم جواب بسیاری از سؤالاتمان را خواهیم گرفت. ولی از آن جهت که ما بالأخره ماهیت زده ایم این تقدیر به راحتی برای ما رخ نمی گشاید. حتی در فلسفه هم که باید به «وجود» نظر کنیم به معنا و مفهوم وجود مشغول می شویم و به جای آن که متوجه باشیم «وجود» است که صورت های مختلف به خود گرفته و در نتیجه اصالت را به وجود بدهیم، ماهیات را اصل می گیریم و در محاوره ها به جای این که با مبنای اصالت دادن به وجود متوجه باشیم: «هست، اسب است»، فکر می کنیم «اسب هست». وقتی می گوییم: اسب هست، اصالت را به اسب داده ایم یعنی آن اسب دارای وجود است. در صورتی که وقتی متوجه باشیم: «هست، اسب است» متوجه ایم هستی است که به صورت اسب ظاهر شده است. این سایه های ذهنی نمی گذارد به راحتی به «وجود» رجوع داشته باشیم ولی با این حال با ظهور حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و با قرائتی که ایشان از حکمت متعالیه دارند، در عالمی واقع شده ایم که اقتضای آن تولد انسانی است که می خواهد عالم را با روح قدسی ببیند و این تولد جدید در حال وقوع است هر چند وقوع آن آسان نیست. بشری که متذکر شد عالم در حال

ص: ۱۳۷

قدسی شدن است و نسبت به مدرنیته به خود آگاهی رسیده، آماده ی تجلیات اشراقی می شود و معنای «وجود» برایش ظهور می کند. او می فهمد با رجوع به عالم کثرت، رجوع به بقاء برایش پیش نیامده، زیرا ذات عالم کثرت، محدودیت و ناپایداری است لذا وقتی خواست به بقا نظر کند حتی اگر خواست بقای خود را برای خود تعریف کند این سؤال برایش پیش می آید که با چه ساختاری شروع کنم؟ در این حالت چیزی جز «وجود» را در منظر خود نمی یابد. زیرا با رویکرد به بقاء، نظر خود را مدیریت کرده است و در این حالت تفکر شروع می شود چرا که رابطه ای تنگاتنگ بین «تفکر» و «وجود» هست و اگر تقدیر هر زمانه ای را ظهور اراده ی حق در آن زمانه بدانیم و متوجه باشیم اراده ی حق امری است وجودی، رابطه ی احساس تقدیر الهی و تفکر به خوبی معلوم می شود.

اگر بخواهیم به «وجود» رجوع کنیم باید خود را از آن ذهنی که با نظر به «ماهیات»، می خواهد با حقیقت روبه رو شود آزاد کنیم. به عنوان مثال، شما خیلی راحت می توانید دیواری را که در مقابل تان است ببینید ولی هوا را به این راحتی نمی توانید ببینید مگر این که به طریقی وجود هوا را حس کنید، مثل آن که از نسبت خودتان با کمبود هوا و تنگی نفس متوجه عدم وجود هوا می شوید. در رجوع به مبادی نیز باید رویکرد ما وجودی باشد زیرا تنها مبادی وجودی است که به ما فکر می دهد همان طور که فکر وقتی وجودی شد به مبادی نظر می کند.

بعد از این مقدمات امیدوارم توانسته باشم این نکته را با عزیزان در میان آورم که اگر در این زمانه بخواهیم تقدیر خود را درست احساس کنیم و

وارد حیات توحیدی خود شویم، لازم است به شخصیت امام «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مبادی تفکر خودمان نظر کنیم تا در نتیجه به آن فکری برسیم که حقیقتاً فکر است و حاصل آن تفاهمی است که ما برای جامعه ای متعالی و تمدن اسلامی سخت به آن تفاهم نیاز داریم. زیرا در آن صورت از ماهیات که عامل کثرت ها است عبور کرده ایم و می توانیم با نظر به صورت متعین تقدیر زمانه، یعنی شخصیت اشراقی حضرت امام، فکر را به جامعه ی خود برگردانیم و این نتیجه ی اصلی نظر به تقدیر زمانه است.

تقدیری که اشراق شد

در سوره ی یوسف علیه السلام ملاحظه می کنید وقتی بنا است در هفت سال آینده ملتی را قحطی فرا گیرد چگونه بر کسی که مسئولیت سرنوشت آن ملت را بر دوش او گذارده اند شکل آن قحطی الهام می شود و عزیز مصر مکرر خواب می بیند هفت گاو فربه را، هفت گاو لاغر می خورند و نیز هفت خوشه ی سبز را و هفت خوشه ی خشک را می بیند، و از طرف دیگر بر قلب سالک و اصلی مثل حضرت یوسف علیه السلام اشراق می شود که قضیه از چه قرار است. این نشان می دهد که خداوند همواره در هر زمانی متناسب با نوری که اشراق می نماید، سرنوشت آن تاریخ را مدیریت می نماید و انسانی را جهت این امر انتخاب می کند. همه ی شواهد خبر از آن می دهد که آن انسان در این زمان، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است که خداوند در جان او آن انواری از اسماء الهی را متجلی کرده که به نور آن اسماء، جهانی را که امروز از دریای وجود به خشکی پوچی افتاده، به

مواطن اصلی خود برگرداند و بشر نسبت خود با حق را بازخوانی نماید. با توجه به این امر می‌گوییم نسبتی بین انقلاب اسلامی و اراده‌ی خاص الهی در این زمان برقرار است و فیض خاصی از این طریق به بشر امروز خواهد رسید تا ما جهت جستجوی وطن، قادر به تفکر بشویم و از بی‌خانمانی این عصر رهایی یابیم. با توجه به این امر می‌گوییم هرکاری در صورتی اساسی و نتیجه‌بخش است که در این مسیر قرار گیرد و با چنین الهیاتی پیش رود.

عقلی که بتوان با آن انقلاب اسلامی را درک کرد

باید از خود پرسید آیا می‌توان شخصیت اشراقی و وجودی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را به عنوان مبادی تفکر خود انتخاب کرد؟ در ابتدای انقلاب در آن فضایی که همه‌ی ملت ایران خود را در شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» جستجو می‌کردند این را تجربه کردیم و یگانگی غیر قابل تصویری را بین مردم احساس نمودیم. حتماً شنیده‌اید که مردم در آن شرایط از چند چیز راحت گذشته بودند، یکی از تفاوت بین ثروتمند و فقیر. بنده قبل از انقلاب در شهری تدریس می‌کردم که هنوز خان‌ها برو و بیایی داشتند. هنوز انقلاب پیروز نشده بود ولی همه‌ی نظرها به حضرت امام بود، یک روز صبح در خانه را زدند، رفتم دیدم دختر یکی از خان‌ها با شوهرش آمده و یک مشت طلا آورده است و می‌گوید: شنیدم می‌خواهید به تبعیدی‌ها سر بزنید این‌ها هدیه من به آن‌ها است. در همان زمان‌ها باز یک شب در خانه را زدند و خانم بنده رفتند و برگشتند گفتند

فلانی - دختر یکی دیگر از خان های آن شهر بود- آمده با شما کار دارد. حالا این خانم اصلاً چادر برایش معنی نمی داد و به همان حالت بدون چادر و بدون روسری آمده بود با بنده در رابطه با انقلاب صحبت کند، این اندازه فرهنگ ها متفاوت بود ولی چون آن خانم نیز می خواست در تاریخی که شروع شده حضور داشته باشد بالأخره چادری به ایشان داده شد و آمدند در رابطه با انقلاب و خاستگاه و اهداف آن صحبت کردیم، آنقدر شرایط آماده بود که به خوبی مطالب را تصدیق می کرد و تحت تأثیر قرار گرفت و در حال حاضر یکی از بهترین اساتید می باشند و در خارج از ایران هم با همسرشان برای فعالیت های دینی و برای انقلاب سرمایه گذاری می کردند. عرض کردم ما در ابتدای انقلاب از چند چیز گذشتیم، یکی از تفاوت بین فقیر و ثروتمند و از همه مهم تر که اصل سخن بنده را تشکیل می دهد، درک همدیگر و تفاهمی که نسبت به همدیگر داشتیم، در عین سلاقی مختلف. همه متوجه فهم و شعور همدیگر می شدند، کسی به عنوان نفهم در بین جامعه در آن فضا، معنا نداشت چون هرکس جایگاه آن شخص دیگر را درک می کرد. و در واقع هرکس دیگری را ذیل شخصیت حضرت امام درک می نمود و همه در فضای شخصیت حضرت امام اهل فکر بودند و هیچ کس بی فکر نبود.

در همین چهارباغ اصفهان کمونیست های تحصیل کرده می آمدند و با ادعای طرفداری از حقوق کارگران، وارد بحث های مخصوص به مکتب فکری خودشان با مردم می شدند. کارگری را دیدم که فکر می کنم سه کلاس هم درس نخوانده بود، دستانش را که پر از پینه بود نشان داد و به

عنوان یک کارگر با آن‌ها که ادعای طرفداری از کارگران را داشتند، مثل یک دانشجوی کارآموده بحث می‌کرد و آن‌ها را محکوم می‌نمود، زیرا آن کارگر در ذیل شخصیت حضرت امام نظر به افقی داشت که ماورای علوم رسمی به او شعور تاریخی داده بود. آنچنان فکرها اوج گرفته بود و دوگانگی‌ها همه به یگانگی تبدیل شده بود که هیچ چیزی را بالاتر از آن فضای فرهنگی نمی‌توانستید تصور کنید. در دفاع مقدس هم شما دیدید چگونه مردم عادی به شعوری رسیدند که شب زنده داران، حسرت آن شعور را می‌خوردند. و امام فرمودند: آن‌ها ره صد ساله‌ای که اهل عرفان و سلوک می‌خواستند طی کنند یک شبه طی کردند. (۱)

تا این را حس نکنید برایتان حل نمی‌شود چرا عرض می‌کنم در ذیل شخصیت حضرت امام گوهر تفاهم به جامعه برمی‌گردد. همه‌ی ما از مرگ می‌ترسیم ولی این در جبهه‌های دفاع مقدس حقیقتاً برعکس بود. این موضوع را آقای مهدیقلی رضایی در خاطرات خود در کتاب «لشکر خوبان» با صداقت کامل ترسیم نموده است. شما می‌بینید واقعاً شب‌های حمله در راستای طلب حیات برین از طریق شهادت و ایثار، یگانگی فوق‌العاده‌ای در میان رزمندگان حاکم بود. شب شهادت شهید باکری در این کتاب خواندنی است که چگونه یک فرمانده در جایگاه یک بسیجی ساده وارد خط می‌شود.

یکی از فرماندهان می‌گوید به میدان مین رسیدیم هیچ راهی نداشتیم جز این که چند نفر داوطلب شوند و جلو بروند و شهادت را انتخاب کنند تا دسته از میدان مین عبور کند، هرکس اصرار داشت خودش وارد میدان

ص: ۱۴۲

مین شود، تا این که کار به قرعه کشی کشید. یکی از پیر مردها جلو می آید و می خواهد که هر کدام از افراد نام خود را روی تکه کاغذی بنویسند و بدهند به او تا بپردازد در کیسه و نام چند نفر را در آورد، بعد دیدند نام خودش و دو فرزندش در آمد، نگو سه تا از کاغذها را در کف دستش نگه داشته بود که نام خودش و دو فرزندش در آن نوشته شده بود، و خودش و دو فرزندش رفتند و شهید شدند. از این نمونه ها باید متوجه شویم توسط انقلاب اسلامی چه شرایطی در تاریخ امروز ما پیش آمده که هیچ کس در آن شرایط به فکر خودش نبود. این حادثه ها فکر ما را باید متوجه چه موضوعی بگرداند؟ آیا غیر از آن است که دین حقیقی با نظر به تقدیری که در زمانه ظهور کرده به صحنه می آید، این رزمندگان حضرت امام را چگونه می دیدند که برای او این چنین ایثارها کردند؟

وقتی می گوئیم به دنبال مدینه ی فاضله ی واقعی هستیم، شرطش آن است که نسبت مان را با حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» درست کنیم و این موضوع یک موضوع احساساتی نیست، احساسات تا اینجاها جواب نمی دهد. از طرفی هم با یک عقل عادی ریاضی هیچ وقت نمی توانیم درباره این موضوع با همدیگر سخن بگوئیم. به گفته یکی از دانشجویان خطاب به آقای صادق زیباکلام: ما معتقدیم با این عقلِ علومِ سیاسیِ موجود نمی شود انقلاب اسلامی را فهمید، اصلاً دعوا نداریم ما دو نوع عقلیم. عقلی که بتواند انقلاب اسلامی را درک کند یک جنس دیگری است. مقداری از مشکلاتمان همین است که نتوانسته ایم آن عقلی را که می تواند نظر به تقدیر زمانه بکند ظهور دهیم. شما بحمدالله خیلی جلوتر از

بنده هستید اما چون بنده می خواهیم این مطلب را به صورت رابطه ای علمی نشان دهم به زحمت می افتم. ما به نوعی عادت به تفکر داریم ولی تفکر این دوران را هنوز نتوانسته ایم احیا کنیم. بنده امیدوارم عزیزان انتظار نداشته باشند موضوعی که مربوط به عالمی است که در آن زندگی می کنیم، با تفکر انتزاعی تعریف شود. عالمی به وجود آمده است که باید تلاش کنیم آن را حس کنیم و در پرتو چنان احساسی، نسبت خود را با عالم و آدم مجدداً تعریف نمائیم. عرض کردم شهدا نشان دادند می شود نسبت ها را عوض کرد و اول انقلاب هم ما دیدیم نسبت ها عوض شد زیرا توانستیم نسبت خود را با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» معنا کنیم و تقدیر خود را در نسبت با ایشان فهمیدیم. عرض بنده در حال حاضر این است که آیا می توان آن راه را به صورت سلوکی و کاربردی ولی در همان فضای حضوری به جامعه برگرداند؟ با توجه به این که بنا است در جستجوی آن نوع مبادی باشیم که همچون هوا روح ما را در بر می گیرد و احساس ما را شکل می دهد. سخن بنده آن است که همه ی این ها را با سلوک ذیل شخصیت اشرافی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می توان به دست آورد مشروط بر آن که بدانیم سلوک ذیل شخصیت اشرافی مردان الهی چگونه است.

وضع حضوری ما در جهان هستی

کافی است برای شما در این کتاب مسلّم شود که انقلاب اسلامی اراده ی خاص الهی است که به صورتی اشرافی بر قلب حضرت امام

ص: ۱۴۴

خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تجلی کرده، از آن به بعد در نسبت شما با این انقلاب تحولی اساسی رخ خواهد داد که از یک طرف از تمام پوچی های دوران رهایی می یابید و از طرف دیگر زندگی در زیر سایه ی انقلاب اسلامی و در اتحاد با ملکوت حضرت امام ظهور خواهد کرد و از این طریق به همه ی معنایی که باید برسید دست می یابید. آری کسی که به دنبال امری سترگ است باید خود را برای آن امر آماده سازد. اتحاد با ملکوت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» کار ساده ای نیست و محتوای خاصی را از شما طلب می کند و محدودیت هایی را در مقابل امیال شما قرار می دهد.

امیدوارم تا این جا روشن شده باشد که مبانی یک جامعه و یک تمدن، آن حالتی است که ریشه در وضع حضوری آن جامعه در جهان هستی دارد. از طریق مبادی می رسیم به حالتی که یک نوع حضور خاصی را در هستی برای خود و جامعه احساس می کنیم و مبتنی بر آن مبادی می توانیم فکر کنیم. اگر مبادی ما وهمی باشد سراسر افکار ما وهمی خواهد بود، در نتیجه وضع حضوری ما در جهان هستی، به هیچ حقیقتی نظر نخواهد داشت. مثل آن وضع حضوری که فرانسیس بیکن در منظر غربی ها قرار داد و فرهنگ غرب با شور و شوق وهمی شروع شد و همچنان ادامه یافت. مشکل آن فرهنگ این بود که به حقایق قدسی نظر نداشت و در نتیجه کارشان به مرور از یک طرف به یأس و از طرف دیگر به لذت گرایی بیشتر کشیده شد. در ابتدا به امید آن که به حیاتی برین دست می یابند شور و شوقی داشتند و لذا در مسیر رسیدن به آن آرمان، فداکاری هایی هم برای جامعه از خودشان نشان دادند تا آن جایی که آن

خبرنگار می گوید وقتی هواپیماهای متفقین، مرکز آلمان را با خاک یکسان کردند، دیدم خانمی که همراه خانواده اش تازه به شهر برگشته بود و در قسمتی از خانه شان که خراب نشده بود زندگی می کردند، در بین خرابه ها حرکت کرد و سطل زباله را در جایی خاص خالی کرد. از او می پرسد چرا زباله ها را در بین همه ی خرابه ها این جا خالی کردی؟ می گوید: این جا قبل از جنگ، محل زباله های شهر بوده، شهر ساخته می شود و باز همین جا محل زباله ها است! تا این حد مقید به ساختن شهر و اجتماع خود بودند. ممکن است تعجب کنید چرا آقای بازرگان و امثال ایشان برای غرب یک نوع احترام قائل اند، چون این ها غربی را می شناسند که هنوز در فضای امید به آینده به سر می برده است و آن غرب غیر از این غربی است که امروز بی آیندگی خود را احساس می کند و از تعادل لازم خارج شده است. بعضی ها نمی توانند تفاوت بین این دو غرب را ببینند، غربی که امید داشت به بهشتی که انبیاء وعده داده بودند برسد و غربی که امروز گرفتار هزاران بحران شده است. راسل می گوید ما فکر می کردیم بهشتی را که انبیا وعده دادند، می توانیم در اروپا ایجاد کنیم، و حالا با وقوع دو جنگ جهانی و کشته شدن بیش از ۵۰ میلیون نفر یک مرتبه به جهنمی رسیدیم که فکر آن را هم نمی کردیم. علت این که آن شور به یأس تبدیل می شود و آرام آرام انواع دغلكاری ها ظهور می کند را در عدم رجوع به مقصد قدسی باید جستجو کرد. انواع خودخواهی ها دیگر جایی برای ایثار و امید نمی گذارد.

وقتی روشن شد مبادی یک جامعه نه می تواند موضوعات و همی باشد و نه مفاهیم انتزاعی غیر قدسی، و در نظر به مبادی باید با حقایق متعین روبه روشد و به مظاهر تقدیر و اراده ی الهی نظر انداخت، متوجه می شویم در این عصر و در تاریخی که با ظهور توحیدی خاص این دوران شروع شده باید به شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» نظر کرد و لا غیر، تا تفکر به همان معنایی که عرض شد به جامعه برگردد. این که بنده اصرار دارم عزیزان تمدن غرب را خوب بشناسند یکی به دلیل آن است که سابقه ی تاریخی یک تمدن را بشناسید و دیگر این که وقتی می خواهید از غرب عبور کنید معنای عبور از غرب برایتان روشن باشد تا گمان نکنید این کار، کار آسانی است و بدون آن که اجمال را به تفصیل در آوریم عملی می شود.

خطر انحراف

تا روح زمانه ی خود را درست نشناسیم نمی توانیم تفکر کنیم و متوجه مبادی خود شویم و از آن مبادی به تفکری روشن تر دست یابیم. در روایت مشهوری از امام صادق علیه السلام از قول رسول الله صلی الله علیه و آله هست که فرمودند: در هر زمانی بنده ای از این امت می آید، او از عدولی است که دین را تصحیح می کند. (۱) عرض بنده آن است: همان طور که خدا را باید حس کرد - مثل آن کسی که وقتی کشتی اش غرق شده است خدا را حس می کند و از آن خدا تقاضای کمک می نماید- باید حضور آن مرد الهی و تاریخی را که او در

ص: ۱۴۷

آن حضور می یابد حس کنیم. همان طور که ملاحظه فرمودید چگونه مردم متدین ما امام «رضوان الله تعالی علیه» را حس کردند.

برای شروع تفکر در زمانه ی خود و تفاهم همراه با تفکر در زمان خاص، باید با توجه به تاریخی که در آن قرار داریم با نظر به تقدیر الهی، تفکر توحیدی را به جامعه برگردانیم و این با نظر به عدولی که خداوند پرورنده عملی می شود. اینجا بود که عرض شد شخصیت امام به ما قدرت تفکر می دهد چون مبادی وجودی ما را در تاریخی که در آن قرار داریم به ما برمی گرداند، همچنان که نظر به خدای وجودی، وجود را برای ما ظهور می دهد و از توهم و وهمیات و اصالت دادن به ماهیات آزاد می کند.

خطر انحراف در این دوران آن است که جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را درست نشناسیم، در این صورت بخواهیم و یا نخواهیم از مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» فاصله می گیریم زیرا ایشان نشان دادند تقدیر زمانه را در ذیل شخصیت حضرت امام به خوبی می شناسند و لذا از این پایگاه و بر این اساس خوب فکر می کنند و جامعه را نیز به تفکر دعوت می نمایند. ولی اگر کسی از نظر مبادی به ایشان نزدیک نباشد بالأخره نمی تواند نظرات ایشان را تصدیق نماید. اگر نسبت مقام معظم رهبری را با امام درست بسنجیم می بینیم رهبر انقلاب «حفظه الله»، حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را به عنوان مبادی تفکر این دوران قبول کرده اند، با توجه به این امر می توانیم برسیم به این که امروز اگر بخواهیم خوب فکر کنیم به همان روشی که مقام معظم رهبری عمل کردند، ما هم باید شخصیت امام را مبادی تفکر

خود قرار دهیم. رهبر انقلاب در تاریخ ۱۴/۳/۹۰ صحبتی دارند که جایگاه تفکر خود را از این طریق نشان می دهند. می فرمایند:

«مکتب امام به عنوان راه روشن و خط روشن حرکت عمومی و همگانی ملت ایران است، یک راهنمای نظری و عملی است که کشور و ملت را به عزت و پیشرفت و عدالت می رساند. مکتب امام یک مکتب کامل است، یک مجموعه است، دارای ابعاد است، این ابعاد را باید با هم دید، با هم ملاحظه کرد. دو بُعد اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، بُعد «معنویت» و «عقلانیت» است.»^(۱)

در جای دیگر می فرمایند:

«واقعاً امام «رضوان الله تعالی علیه» انسان عجیبی بود اصلاً پیدایش و وجود این انسان با آن ابعاد، هیچ قابل تحلیل نیست جز این که بگوییم تفضّل الهی بود برای این که چرخشی در تاریخ و در حرکت قافله ی عظیم

بشری به وجود آورد، دستی باید از غیب ظاهر می شد، خدای متعال این دست را ظاهر کرد.»^(۲)

ایشان متذکر می شوند حضور حضرت امام در این تاریخ یک تفضّل الهی بوده تا چرخشی در تاریخ به سوی توحید ایجاد شود و درک احساس این موضوع، درک تقدیر زمانه است که موجب تفکر به معنای واقعی آن می شود.

ادعای ما این است که رهبر معظم انقلاب مبادی فکری شان را از حضرت امام دارند و در این سخنانی که ملاحظه کردید به خوبی این را

ص: ۱۴۹

۱- - سخنان مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۴/۳/۹۰.

۲- - سخنان مقام معظم رهبری در تاریخ ۱/۳/۶۹.

روشن می کنند با توجه به این که سخن فوق را در سال ۶۹ که حضرت امام تازه رحلت کرده بودند ایراد کردند، در تمام طول این مدت دائماً نظرشان به سیره حضرت امام است و با نظر به سیره و شخصیت ایشان عمل می کنند. همین طور که در سومین نشست اندیشه های راهبردی در مورد خانواده می فرمایند: «اصلاً نمی شود نقش زن را محاسبه کرد و من اقرار می کنم، اعتراف می کنم اولین کسی که این نقش را فهمید امام بزرگوار ما بود. مثل خیلی چیزهای دیگر که اول او فهمید. در حالی که هیچ کدام از ماها نمی فهمیدیم.» (۱)

به نظر شما با توجه به آن نکته ای که مقام معظم رهبری در رابطه با «زن» فرمودند و توجه دادن امام به این امر را بیان کردند، امروز تاریخ ما به این فکر رسیده است که در رابطه با جایگاه زن فکر کند؟ در مقاله ای عرض کردم: «زن، اصلی ترین گم شده در انقلاب اسلامی است». و مقام معظم رهبری برعکس بسیاری، به خوبی می فهمد که مسئله، مسئله ی بسیار دقیق و حساسی است و تازه می فرمایند: امام عزیز ما فهمید و ما براساس این که امام فهمید می خواهیم فکر کنیم. این یک مثال بود تا روشن شود این که متوجه اید مقام معظم رهبری تقدیر زمانه را می شناسند از آن جهت است که نسبت شان را با امام نسبتی اشرافی قرار دادند و به امام به عنوان یک ولی خدا نظر دارند که بلاشک خداوند متعال لمعه ای و لمحه ای از انوار طیبه ی نبوت ها را در وجود او قرار داده. (۲)

بنده احدی را در این

ص: ۱۵۰

۱- - مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۴/۱۰/۹۰.

۲- - به سخنان مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۱/۱۱/۹۰ رجوع شود.

کشور و زیر این آسمان نمی شناسم که نسبت اش با امام مانند نسبتی باشد که مقام معظم رهبری با امام دارد و در همین راستا نیز احدی را نمی شناسم که از این زمانه و این عصر فهم و تصور صحیحی در حدّ حضرت آیت الله العظمی خامنه ای داشته باشد. البته این را هم می دانم که وقتی هنوز زبان این نوع تفکر تدوین نشده تا به طور عادی با همدیگر صحبت کنیم، مجبورم شاهد بیاورم و این کار برای نظر به موضوعاتِ حضوری، کار خوبی است تا شما حقیقت را در مظاهرش بنگرید. امیدوارم توانسته باشم نسبت به حضرت امام، زمینه ی تفکر را برای عزیزان فراهم کنم.

شخصی گفته بود که این کتاب «سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی» (رضوان الله تعالی علیه) «، شاهد است، دلیل کو؟ تصور کرده در این موارد هم لازم است بنده استدلالی سخن بگویم. اگر دلیل استدلالی بیاورم که نشان می دهد هنوز ما در همان کف نشستیم. بنا شد در تاریخ حضور پیدا کنیم. نظر به مبادی یعنی حضور در وقتی که تاریخ شروع شده است. إن شاء الله توانسته باشم کاری کنم که وقتی از این جلسه به بیرون تشریف بردید، به جای این که روی حرف های بنده فکر کنید، ببینید چه احساسی نسبت به تاریخی که در آن زندگی می کنید دارید. بسیجی ها در شب های حمله با احساسی خاص از همدیگر برای شهادت سبقت می گرفتند تا تاریخ جدید را بسازند.

خدا به حقیقت نور امام حسین علیه السلام و به عظمت خون شهدا به ما کمک کند تا تاریخی که آن ها ساختند را درست بنگریم و بفهمیم چگونه می شود ماورای این دنیای ظلمانی، حیات برینی را احیا کرد.

«والسلام عليكم ورحمته وبركاته»

ص: ۱۵۲

جلسه ی چهارم: برکات شناخت تقدیر تاریخی

اشاره

ص: ۱۵۳

در جلسه ی گذشته عرض شد تفکر یک نحوه ارتباطی با زمان و زمانه دارد و به اندازه ای که جامعه ای تقدیر تاریخی خود را بشناسد اهل فکر می شود. از آن طرف عرض شد که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با جبهه ی توحیدی که در مقابل استکبار در این تاریخ ظهور دادند، عملاً ما را وارد زمانه ای کردند که اگر ما درست وارد آن بشویم، تفکر به تاریخ ما برمی گردد و از گسست تاریخی که تاریخ بی فکری ماست، آزاد می شویم. امیدوارم رفقا در این مسئله با توجه به آنچه در جلسه ی گذشته مطرح شد راحت تر بتوانند در این جلسه بنده را همراهی کنند.

حضور با نور عصمت امام معصوم

در جوامع روایی ما روایتی هست که به ما کمک می کند تا روشن شود چرا می گوئیم حالا که بنا است به انقلاب اسلامی - به عنوان تقدیر تاریخی ما که تقابل توحید و شرک است - رجوع نماییم باید به شخص امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» رجوع کنیم؟ روایت از حضرت صادق علیه السلام است که می فرماید: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقَالِيمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ عَهْدُكَ فِي كَفِّكَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَ لَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ

فِيهِ فَانظُرْ إِلَى كَفِّكَ وَاعْمَلْ بِمَا فِيهَا» (۱) وقتی قائم قیام کند به هر ناحیه از نواحی زمین، کسی را می فرستد و می گوید تعهد و پیمانت - دستورالعمل تو - در کف دست تو است، چون امر مهمی به تو روی آورد که تو آن را ندانی و در انجام آن سرگردان شوی، به کف دستت بنگر و تصمیم خود را بگیر و عمل کن. حضرت صادق علیه السلام با توجه به این که تاریخ آینده را می شناسند و از قواعدش خبر دارند به ما خبر می دهند: وقتی وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به صحنه آمدند و برنامه شان را پیاده کردند جهت رتق و فتق امور به هر شهری و اقلیمی کسی را می فرستند و به او می گویند: عهد تو در کف دست تو است هر وقت در مسئله ای وارد شدی که «لَا تَفْهَمُهُ وَلَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ»، تحلیل درستی از آن نداشتی و جایگاه آن را نمی دانستی، «فَانظُرْ إِلَى كَفِّكَ وَاعْمَلْ بِمَا فِيهَا» کف دستت را نگاه کن و طبق آن عمل کن. معلوم است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرستاده ی خود را به امور وَهْمی و غیر واقعی دعوت نمی کنند.

شما به راحتی از این روایت می فهمید مردانی در زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند که در ذیل وجود مقدس آن حضرت می توانند مطابق نظر امام معصوم عمل کنند. یعنی آخر الزمان شرایط طوری است که عده ای ذیل وجود مقدس امام با نور عصمت امام رابطه دارند. این از جمله معارف خوب شیعه در رابطه با برکات حَبِّ اهل البيت عليهم السلام است. فعلاً در اینجا می خواهم افق مطلب را نشان بدهم، تفصیل بحث در جای دیگر است.

ص: ۱۵۶

سؤال بنده از شما این است آیا همان نسبتی که یاران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند داشت و به نور عصمت آن امام عمل می کنند، در این عصر همان نسبت بین حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف برقرار نشده است؟ و در همین راستا نسبت شما با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نمی تواند همان نسبتی باشد که حضرت امام با امام معصوم داشتند؟ این را به عنوان یک دستگاہ بگیرید تا موضوع به مرور خود را از اجمال به تفصیل نشان دهد. همین اندازه معلوم است که می شود در طول تاریخ و در ذیل وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف انسان هایی باشند که به نور عصمت امام در زمان خود و در اقلیم خود با تصرفات ربّانی، در امت عمل کنند.

اوراه حل های ملکوتی به میان آورد

اجازه دهید با همدیگر باز بر روی این موضوع تأمل بیشتر کنیم که برای حضور در تاریخی که شروع شده و برای نجات از بی فکری تاریخی باید مبادی فکر خود را در سیره و سلوک حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» قرار دهیم که در ذیل اسلام و تشیع، تاریخ جدیدی را مطابق آنچه امروز ما باید در مسلمانی خود انجام دهیم، به صحنه آورده است. آنچه بسیار مهم است و باید به صورتی جدی به آن نظر کرد، رسیدن به این نکته است که وقتی مبادی خود را شخصیت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» قرار دادیم، فکر شروع می شود، فکری که منجر به تحقق جامعه ای می گردد که افراد آن جامعه زبان همدیگر را می فهمند، مشروط بر این که بدانیم ما در حال حاضر در

تاریخ بی تفاهمی قرار داریم و هیچ راهی برای برون رفت از این چندگانگی ها وجود ندارد مگر آن که مبانی مشترکی پیدا کنیم و آن مبانی مشترک در سیره ی شخصی که متعین و قابل درک و قابل اشاره می باشد، قابل دریافت است.

کسی که روشنایی و تاریکی و شادی ها و رنج های دوران خود را با ملاک های آسمانی می بیند و ارزیابی می کند، اوست که منجی دوران معاصر ما است و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نشان داد نسبت ما را با گذشته و آینده مان به خوبی می شناسد، بدون آن که همرنگ ظلمات زمانه شود، نشان داد در عین آن که همرنگ ظلمات زمانه نیست، منزوی و بی توجه به آنچه در جهان اسلام می گذرد هم نیست بلکه سخت خود را مسئول می داند. او بدون آن که مسئولیت را به گردن دیگران بیندازد، بار دوران خود را همچون رسولان به تنهایی بر دوش کشید چون زمان خود را می شناخت و مسئولیت را به جامعه ای که نسبت به وظیفه ی خود غافل شده بود، متذکر شد و اخلاق را به جهانی که گرفتار بی اخلاقی گشته بود، برگرداند.

برای آن که بدانیم در تاریخی که به سر می بریم چه کسی می تواند ما را به حیات توحیدی مان برگرداند باید به افعال افراد بزرگ توجه کنیم، به افعال کسانی که در زمان خودشان زندگی می کنند و تاریخ خود را می فهمند و شهادت حقیقت جویی و ایمان به قدرت خداوند در آن ها به رشد کامل رسیده و در این تاریخ مصداق چنین اوصافی را می توانید در حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بیابید. انسانی که فرزند زمان خویش بود و

برای زندگی در این تاریخ راه حل های ملکوتی به میان آورد، و چون به زمانه و مسائل آن فکر کرد خداوند راه اندیشیدن در آن مسائل را به او نمایاند و معلوم کرد تا وقتی اندیشه ی علماء دین برآمده از مسائل جامعه نباشد، دین، حقیقت خود را به جهانیان نمی نمایاند. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اندیشه ی خود را به تمامه به سرنوشت زمانه ی خود گره زد و لذا شایسته ی اشراقی شد که راه حلّ تمام ابعاد جهان امروز در آن نهفته است و راز خوش بینی و امیدواری به راهی که با انقلاب اسلامی گشوده شده است در این نکته می باشد.

خدایی که ظهور کرده

می دانید که عرفای بزرگ همه به ملاقات حضرت حق نایل شده اند و هر کدام حق را درست می یابند و می نمایانند ولی از آن جایی که حضرت حق همیشه در ظرف زمان ها و تاریخ های مختلف مطابق آن تاریخ جلوه ی خاصی دارد، ما در جلوه هایی که آن بزرگان می نمایانند اختلاف می یابیم. آن ها همه درست می گویند و حقیقتاً همه به ملاقات خدا رفته اند و گزارش ملاقات خود را مطابق تاریخ و زمانه ی خویش به تاریخ بشریت تابانده اند. حال باید دید امروز ما در کدام بستر می توانیم به ملاقات خدا برویم و چگونه دوران خود را مطابق توحید الهی شکل دهیم تا خداوند نیز به ملاقات ما بیاید و خدایی را جستجو نکنیم که به ملاقات عرفای

بزرگ در گذشته رفته است و گرنه تنها با مفهوم خدای آن‌ها به سر خواهیم برد. (۱)

بحث در انوار مشترک ملاقات‌هایی نیست که عرفا داشته‌اند، در مورد پیامبران هم با همه‌ی تفاوتی که هر کدام در دوران خود داشته‌اند، می‌توانیم بگوئیم: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (بقره/۲۸۵) پس بحث در جلوه‌های خاص این دوران است تا سرمایه‌های مشترک توحیدی را در صحنه‌ی امروز تاریخ مان به ظهور آوریم.

اگر همه چیز با حضور حق سنجیده می‌شود باید ببینیم امروز حضرت حق در چه فضایی از تفکر و رویکرد، حضور می‌یابد و ظهور می‌کند؟ آیا همه‌ی شواهد نشان نمی‌دهد حضور توحید در این تاریخ در بستر شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عالی‌ترین شکل ظهور کرده است؟ (۲)

عقل انتزاعی، موضوعات را غیر تاریخی می‌نگرد ولی با نظر به واقعیت تاریخی که در آن قرار داریم و با نظر به تقدیری که با حضور حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» با آن روبه‌رو شدیم، در می‌یابیم امکان تاریخی ما آن

ص: ۱۶۰

۱- آیا عزیزان به فکر فرو نمی‌روند که چرا با آمدن دین جدید، آن دینی که تا دیروز راه ارتباط با خدا را در جلو بشر قرار می‌داد، منسوخ و باطل می‌شود و همه موظف‌اند با دین جدید به خدا رجوع کنند؟

۲- توحیدی در این عصر ظهور کرده که دست پرورده‌های آن در جبهه‌ها با انتخاب شهادت تا وادی توحید ذاتی و فنای در فنا جلو رفتند، آن وقتی در وادی توحید ذاتی حاضر شدند که سبقت می‌گرفتند تا در میدان مین وارد شوند و سایر رزمندگان پا بر روی جسد مبارک آن‌ها بگذارند و از میدان مین به سلامت عبور نمایند.

چیزی است که ایشان متذکر آن هستند و ما می توانیم در آن قرار بگیریم و با همه ی موانع تاریخی که در جلو خود داریم، چشم از آن برنداریم، از چیزی که ناگفتنی است ولی قابل شهود است و با نظر به آن به مرحله ی جدیدی از آگاهی و تفکر می رسیم.

معنای رجوع به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

اگر علت بی فکری و بی تفاهمی تاریخی خود را بفهمیم، عزم رجوع به شخصیت حضرت امام در ما ظهور می کند و چنین رجوعی را رجوع مبارکی خواهیم یافت. آنچه باید بر آن تأکید شود شکل رجوع است و معنای قرار گرفتن در ذیل شخصیت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» که یک رابطه ی وجودی است و نه رابطه ای حصولی و انتزاعی که با شخصیت های علمی برقرار می کنیم. نمونه ی ارتباط وجودی با امام را شما در تاریخ خودتان در بسیجیان دفاع مقدس تجربه کرده اید. اگر متوجه شویم این ارتباط از همان نوع ارتباطی است که شیعه در جایگاه اصلی آن با امامانش برقرار می کند و در تاریخ امروز با زمینه ای آنچنانی می تواند با حضرت روح الله برقرار کند؛ اولاً: می توانیم زبان همدیگر را با مبانی قابل اعتماد بفهمیم. ثانیاً: عزم عبور از تمدن ظلمانی غرب در ما شروع می شود. ثالثاً: در همین راستا متوجه حاکمیت قدسی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می گردیم و از بن بست تاریخی که مدرنیته برای ما ایجاد کرده خارج خواهیم شد و می فهمیم چرا حضرت امام در آخرین پیام خود در دوم فروردین سال ۶۸ به انقلاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارند و می فرمایند: «انقلاب مردم ایران

نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فداه - است» (۱).

حتماً از خودتان می پرسید چه چیز موجب می شود که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» معتقد باشند این انقلاب ظرفیت ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم کرده است؟ بنده در جمع بندی خود معتقدم حضرت امام راهی روشن در عمل و آثاری از نظر فکری و فرهنگی در کنار نگاه سیاسی خود بر جای گذاشتند که در نهایت زمینه ی ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم می کند. انقلاب اسلامی در بعضی از مراحل خود چنین توانایی را از خود نشان داد، مثل همان اخوتی که ابتدای انقلاب پیش آمد و نسبت مردم با هم، نسبت دیگری شده بود، ماورای نسبتی که مردم به طور معمولی در دنیا داشتند. حقیقتاً ثروت دنیا از ارزش افتاده بود و تجملات دنیا بسیار حقیر می نمود و در آن زمان عزم جدیدی که شبیه دوران حاکمیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود، ظهور کرد. انقلاب اسلامی و شخصیت حضرت امام امکان ایجاد چنین یگانگی هایی را دارد که در آن هرگونه تبختری مضمحل شود. نمونه ی دیگرش را در جبهه های دفاع مقدس داشتیم که حقیقتاً نباید تا قیام قیامت این جبهه ها را فراموش کنیم زیرا به تعبیر حضرت امام:

ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدانمان فاصله ی طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان، آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون

ص: ۱۶۲

شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است و خدا می داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.^(۱)

حرف در این مورد که شهدا راه نظر به تاریخِ قدسی ما را به ما نشان دادند خیلی بیش از این است که فعلاً بتوانیم از آن سخن بگوئیم، همان حداقلی که بنده و شما عزیزان فعلاً در این تاریخ با آن روبرو هستیم کافی است که ادعا کنیم از طریق رجوع به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مبادی شخصیت خودمان، می توانیم یگانگی دوران مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در آینده ی خود بیابیم.

بیرون از این که ممکن است موضوع رجوع به شخصیت حضرت امام را با نگاه احساسی و سیاسی بنگریم، سعی کنید به عنوان یک بحث علمی به موضوع نگاه شود که مبنای هم فکری یک ملت چه باید باشد تا آن ملت همدیگر را بفهمند و با همفکری به آرمان های خود نظر کنند؟ عرض شد مگر بصیرت مقام رهبری «حفظه الله» که توانسته اند جامعه را از بحران ها نجات بدهند و بهترین موضع گیری ها را به ظهور برسانند. در نظر به شخصیت امام - به عنوان مبادی فکری خود- در جلو چشم ما نیست؟ و مگر خود ایشان ادعا نمی کنند امام خمینی یک حقیقت در تاریخ ما بود؟ و دائم هم می فرمایند امام بزرگوار ما این چنین کردند، ما نیز مطابق ایشان

ص: ۱۶۳

این چنین می کنیم، امام بزرگوارمان به زورگویان باج ندادند ما هم در فتنه ۸۸ باج نمی دهیم؟ ایشان اذعان دارند رجوع به امام، ما را در عرصه های گوناگون جلو می برد. (۱)

شما می توانید در یک نتیجه گیری علمی متوجه شوید همین طور که انسان ها بر مبنای یک فکر انتخاب های خود را انجام

ص: ۱۶۴

۱- - اخیراً در تاریخ ۱۹/۱۱/۹۲ باز در راستای راه کار ادامه ی انقلاب فرمودند: «آن چیزی هم که می تواند استقلال را تأمین بکند برای انقلاب اسلامی ما، تکیه ی صریح و شفاف بر مبنای انقلاب است؛ اصول انقلاب، مبنای انقلاب، ارزشهای انقلاب، به شکل صریح و شفاف مورد تکیه باید قرار بگیرد. همچنان که امام بزرگوار این جور بود؛ امام از اول شروع نهضت، همه ی حرف خود را صریح، بدون ابهام بیان کرد. از اول، امام رژیم طاغوتی موروثی استبدادی سلطنتی را نفی کرد، ملاحظه نکرد؛ از اول معلوم بود که امام دنبال یک نظام و یک تشکیلات مردمی است. سلطنت موروثی، مردود؛ نظام استبدادی، مردود؛ نظام فردی و متکی به اراده ی فرد، مردود؛ اینها را امام صریح بیان کرد؛ پرده پوشی نکرد. امام به صراحت بیان کرد که نظام اسلامی - نظامی بر مبنای اندیشه ی اسلام و ارزش های اسلامی - باید سر کار بیاید؛ پرده پوشی نکرد. امام در قضیه ی مقابله ی با شبکه ی صهیونیستی خطرناکی که بر دنیا می خواهد حکومت بکند، هیچ ملاحظه ای نکردند، حرفی را پوشیده نگذاشتند، صراحتاً در مقابل صهیونیسم موضع گرفت. امام در مقابل رژیم صهیونیستی که یک رژیم جعلی و غاصب است که بر منطقه ی فلسطین مظلوم حکومت می کند، صریحاً موضع گرفت؛ هیچ ملاحظه و پرده پوشی نکرد؛ ببینید این ها اصول و پایه ها است. امام در این که ما با نظام سلطه مخالفیم، هیچ پرده پوشی نکرد. نظام سلطه یعنی آن نظام بین المللی ای که متکی است به تقسیم دنیا به سلطه گر و سلطه پذیر؛ امام قاطعاً این را رد کرد. آن نظام سلطه هم در شکل کامل خود تجسم و تجسد پیدا می کند در رژیم و دولت کنونی ایالات متحده ی آمریکا؛ لذا امام صریحاً در مقابل آمریکا موضع گرفت. موضع گیری ما در مقابل آمریکا به مناسبت این نیست که این ها یک ملتی باشند که ما با این ملت مخالف باشیم یا خصوصیات نژادی تأثیری داشته باشد؛ مسئله این ها نیست؛ مسئله این است که منش و ذات و رفتار دولت ایالات متحده ی آمریکا، مداخله گری و سلطه گری است؛ امام در مقابل این، موضع صریح و شفاف گرفت. برای همین است که شما می بینید انقلاب بعد از گذشت ۳۵ سال بر اصول و مبنای و بر ریل حقیقی خود استوار و پابرجا است.»

می دهند و عمل می کنند، اگر مبنای فکر خود را سیره ی شخصیتی مثل حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» قرار دهید بر آن مبنا انتخاب می کنید و عمل می نمائید. با نظر به شخصیت ایشان فکر به سراغ شما می آید زیرا زبانی در میان می آید که متذکر معنویت است و وَهَم را به حاشیه برده و وقتی یک جامعه چنین شخصی را پذیرفت همفکری و همزیستی در زیر سایه ی یک نمونه ی قابل پذیرش در بین افراد آن جامعه شروع می شود.

توجه بر این که امکان همفکری با نظر به شخصیت های قدسی پذیرفته شده بیشتر است را در توصیه ی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بنا است ابن عباس با خوارج مواجه کند، می یابید. حضرت به ابن عباس می فرمایند: «لَا تُخَاصِمَهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ وَ لَكِنْ حَاجَّهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا»^(۱) از طریق قرآن با آنان مواجه نکن، که قرآن تاب معانی گوناگونی را دارد، لیکن به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان گفتگو کن، که ایشان راهی جز پذیرفتن آن ندارند. زیرا انسان ها با نظر به نمونه ی عملی یک فکر راحت تر می توانند به تفاهم برسند. در کنار یک تئوری بزرگی به نام قرآن، شخصیتی مطابق آن تئوری نیاز است تا بتوان قرآن را کاربردی نشان داد، ملاحظه کنید که در آن زمان حضرت علی علیه السلام بر روی شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سیره ی ایشان جهت رفع تخاصم و اتحاد بین مسلمین، تأکید می کنند و بر همین اساس بنده نیز عرض می کنم باید شخصیت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را مبنای تفکر امروز خود قرار دهیم تا سوء تفاهم ها به تفاهم تبدیل شود.

ص: ۱۶۵

این گمان باطلی است که گمان کنیم می توان بی قید و شرط در راهی که دیگران جلو ما گذاشته اند قدم گذاشت و به آرمان هایی که به دنبال آن هستیم دست یابیم و از سهل انگاری و ندانم کاری و سوء تفاهم تاریخی خود آزاد شویم. ما باید در امر خروج از مشکلاتی که در درون تاریخ ما لانه کرده اند راه کاری عملی داشته باشیم تا آن راه کار، مردم ما را به حرکت آورد و افقی مناسب روح آن ها بگشاید. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» نشان داد می تواند چنین توانی را به ملت بدهد تا حقیقت پوشیده شده از جلو ما، کنار رود ولی اگر چنین انسانی مدّ نظر ملت قرار نگیرد عقل عمومی به مصالح جزئی مشغول می شود و از رسالت تاریخی خود باز می ماند و هر ملتی که از رسالت تاریخی خود بازماند و ندانست در کجای تاریخ قرار دارد و در مسیر آینده روی به کجا باید داشت، گرفتار افراط می شود چون فهمی از وضع تاریخی خود ندارد و لذا به آسانی دست به هرکاری می زند و بی مهابا دیگران را انکار می کند و همیشه در ابتدای جاده ای که گم کرده است سرگردان است.

مقلد یا متفکر

حال با توجه به نکاتی که عرض شد از خود باید پرسید به کدام مبادی باید رجوع کرد تا عقل و قلب جامعه مان را به میان آوریم و بر آن اساس تفکر را شروع کنیم، آیا راهی جز نظر به شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در پیش داریم؟ آیا راز این همه حکمت که همه اقرار می کنند در گفتار و تصمیم گیری های مقام معظم رهبری «حفظه الله» هست

به جهت آن نیست که ایشان جایگاه امام «رضوان الله تعالی علیه» را به عنوان یک حقیقت اشراقی درست درک کرده اند و در نتیجه به چنین بصیرت و حکمتی رسیده اند؟

ممکن است این سؤال پیش آید که آیا این نوع رجوع به حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» انسان را مقلد بار نمی آورد؟ در جواب باید عرض کنم همان طور که قرآن به ما کمک کرده و به ما می فرماید در آن تدبر کنیم تا به عنوان یک متفکر متوجه سنت های جاری در عالم شویم، باید همان طور به مکتب حضرت امام و شخصیت او رجوع نمود و چون در این نوع از رجوع، عقل و قلب به میان می آید انسان در پرتو شخصیت حضرت امام اهل فکر و ذکر می شود. زیرا وقتی با به صحنه آوردن عقل و قلب، ذیل شخصیت امام «رضوان الله تعالی علیه» قرار بگیرید و در مبادی عقلی و فکری که حضرت امام متذکر آن است، فکر کنید مطابق تقدیر زمانه فکر کرده اید. این نوع رجوع موجب می شود انسان در تفکر خود اصول پیدا کند و با واقعیاتی که در زمانه جاری است مرتبط باشد، و بیرون از تاریخ خود در توهم به سر نبرد. شاخصه ی مکتب امام «رضوان الله تعالی علیه» تفکر عقلی و قلبی است، ایشان در عین آن که فقیه بودند نسبت خود را با امامان معصوم علیهم السلام به کمک معارف خاص عرفانی و سلوک عملی، نسبتی قلبی قرار دادند و ما در پرتو چنین شخصیتی در زمان خودمان می توانیم اهل فکر و ذکر گردیم و به تفاهمی که جامعه ی ما شدیداً به آن نیازمند است برسیم. اساس نیاز به شخصیت امام به جهت عبور از دوگانگی ها است.

یکی از چیزهایی که بنده فکر می‌کنم در جامعه‌ی شیعه‌ی ما غریب است نحوه‌ی ارتباطی است که باید با امامان معصوم علیهم السلام داشته باشیم، ارتباطی قلبی و سلوکی. این که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ جَاءَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَاتَيْنِ وَ قَرْنَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ»^(۱) حقیقت این است که هر کس به خاطر خدا و رسولش صلی الله علیه و آله حبّ ما را داشته باشد در قیامت با ما خواهد بود مثل این دو انگشت که در کنار هم هستند و دو انگشت سبابه شان را در کنار هم قرار دادند. یعنی با محبت به امام، در ذیل شخصیت ملکوتی امام معصوم، یک نوع همسخنی قلبی با امام پیدا می‌کنید، البته به این معنا نیست که شما در عرض امام قرار می‌گیرید بلکه مثل نور بالایی که نسبت به نور پایینی دارای یک نحوه یگانگی است، به همین صورت باید با حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» ارتباط برقرار کرد، همان طور که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با امامان معصوم علیهم السلام رابطه‌ی قلبی و سلوکی پیدا کرد و در کتاب‌ها و آثار باقی مانده از ایشان این رابطه به خوبی مشهود است.

ص: ۱۶۸

یکی از چیزهایی که امید دارم در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه» به خوانندگان کتاب عرضه شده باشد همین بود که روشن شود چه معارفی نیاز است تا رابطه مان با امام معصوم آن طوری باشد که در روایات به ما تذکر می دهند. بحث این نوع سلوک به صورت تفصیلی و کاربردی در کتاب «مبانی نظری و عملی حب اهل البیت علیهم السلام» آمده است و معتقدم مباحثی که در کتاب حب اهل البیت علیهم السلام شد، شروعی بود که برای ادامه ی کار نیاز به معارف مهمی دارد. معارف بسیاری در رابطه با حبّ به اهل البیت علیهم السلام در حاشیه رفته است. یکی از آن معارف کشف نسبت زعیم عصر با ائمه علیهم السلام است و ارتباط ما با امام معصوم از طریق حضور در تاریخی که زعیم دین ظاهر کرده است. ما در اندیشه و در آثار حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نکات بسیار ارزشمندی در رابطه با رجوع به اهل البیت علیهم السلام داریم. سخنان حضرت امام خمینی در رابطه با امامان معصوم را مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار حضرت امام جمع آوری نموده و تحت عنوان «امامت و انسان کامل» چاپ کرده اند، نکات دقیقی دارد، می توانید ببینید حضرت امام از چه زاویه ای با امامان معصوم علیهم السلام ارتباط دارند. ارتباطی که گفته می شود باید با امام معصوم به صورت قلبی داشت. حال سؤال این است که آیا متوجه هستیم رابطه ی قلبی یعنی رابطه ی وجودی و نه رابطه ی مفهومی؟ رابطه ی مفهومی که قلبی نمی شود و از طریق مفهوم که با حقیقت آن ذوات مقدس انس برقرار نمی گردد. چه راهکاری نیاز داریم تا رابطه مان با امام معصوم قلبی بشود که می فرماید اگر حبّ ما را داشته باشید در قیامت با ما هستید و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن همه بر

حَبِّ اَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَصْرَارُ دَارِنْد و زَمَخْشَرِي دَر تَفْسِيرِ كَشَافِ ذِيْلِ آيَةِ «قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری/۲۳) از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا، اَلَا- وَ مَنْ مَيَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا، اَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتٌ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْاِيْمَانِ» هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود شهید مرده است. بدانید که هر کس بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده است. توجه کنید هر کس بر محبت آل محمد بمیرد با توبه از دنیا رفته است، هر کس بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل از دنیا رفته است، و بعد در مقابل چنین حُبِّی حضرت صلی الله علیه و آله می فرمایند: «اَلَا- وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، اَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا، اَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ» آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد بمیرد، روز قیامت در بین دو چشمش نوشته شده است، مأیوس از رحمت خدا و هر کس با بغض آل محمد بمیرد، کافر مرده است، و هر کس با بغض آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشامش نمی رسد.

همه ی تأکید بنده این جا است که ملاحظه فرمایید حَبِّ یعنی رابطه ی قلبی و رابطه ی وجودی، پس باید یک نوع یگانگی با امام در میان باشد زیرا در آن صورت تفاوت ها تنها در شدت و ضعف است و این از نکات بسیار دقیق در فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است. شما در رابطه و نظر به نور

بالایی نسبت به نور پایینی نتیجه می‌گیرید نور پایین صورت نازله ی آن نور بالایی است بدون آن که جزیی از آن باشد، یعنی نور بی رنگ نازله، نصف نور بی رنگ عالیه نیست بلکه همه ی کمالات آن نور بی رنگ را دارد منتها به نازله، برعکس نور سبز که شش نور دیگر را ندارد، اما نور بی رنگ نازله، همه ی آن هفت رنگ را دارد منتها به نازله. حال کسی که رابطه اش را با امام معصوم رابطه ای قلبی و وجودی کرده و در ذیل وجود نورانی امام معصوم قرار گرفته، متذکر همه ی کمالات امام معصوم می‌باشد با این تفاوت که به بالاتر از خود اشاره دارد. حال با آن احاطه ای که شما در کتاب های حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» نسبت به مقام ائمه علیهم السلام ملاحظه می‌کنید متوجه می‌شوید رابطه ی وجودی بی نظیری بین آن مرد و امامان معصوم باید برقرار بوده باشد که این چنین سخن می‌گوید و اینچنین عمل می‌کند. بنده با مختصر اطلاعاتی که دارم احدی را نمی‌شناسم که به این جامعیت توانسته باشد رابطه ی انسان را با انسان کامل در آثارش مدون کند. شاید بفرمایید محی الدین بن عربی در کتاب های متعدد و یا قونوی در مفاتیح الغیب و یا ابن فناری در مصباح الانس از انسان کامل سخن ها گفته اند، درست است اما ظریفی را در آثار حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در این رابطه ملاحظه می‌کنید که منحصر به خود ایشان است. علتش هم این است که در آثار امام فرهنگ ناب شیعه همراه با آن سلوک عرفانی جمع شده است و در مجموع یک چیز فوق العاده ای ساخته است که نیاز امروز و فردای ما است.

حرف این است که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چه نسبتی توانسته با امام معصوم پیدا کند و ما باید با چه نگاهی به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نگاه کنیم؟ عرض کردم حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در عین این که فقیه بودند نسبت خود را با امامان معصوم تنها یک نسبت فقهی صرف قرار ندادند. بلکه به کمک معارف خاص عرفانی، نسبتی قلبی با امامان معصوم برقرار کردند و از انوار اشرافی آن ذوات مقدس بهره مند شدند. امروز اگر کسی خواست از حضرت امام خمینی به عنوان مبادی تفکر خود بهره ببرد باید در ذیل اسلام و نور اهل البیت علیهم السلام با ملکوت حضرت امام خمینی رابطه‌ی اشرافی برقرار کند تا وارد تقدیری شود که خداوند برای این ملت اراده کرده است. حضور در چنین تاریخی ظرف وجودی خاصی را می‌طلبد که انسان از یک طرف متوجه ضعف‌های تاریخی که ما در آن هستیم باشد و از طرف دیگر نظرش جهت عبور از آن ضعف‌های تاریخی به شخصیت اشرافی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» معطوف شده باشد و بتواند رابطه‌ی ای حبی و ملکوتی با آن شخصیت برقرار کند، که این ملاک و مبادی تفکر در عالمی است که سراسر گرفتار بی‌فکری است. روزگار ما با حضرت امام خمینی و با ظهور انقلاب اسلامی وارد تاریخی شده که دوران بی‌پناهی و سرگردانی بشر را به او متذکر می‌شود و راه برون رفت را به او نشان می‌دهد.

در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه» بحث شد (۱). باید با ملکوت حضرت امام رابطه برقرار کرد آن طور که سرداران شهید دفاع مقدس توانستند آن رابطه را برقرار کنند، همین اندازه هم که از حرکات و سکنات شهدا به ما گزارش شده معلوم است که آن ها توانسته اند رابطه ای وجودی با حضرت امام برقرار کنند. این اساسی ترین حرف بنده است که باید رابطه ای اشرافی با ملکوت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» برقرار کرد تا شعور تاریخی خاصی را که منجر به تفکری از جنس تفکر شهید چمران ها می شود، نصیب خود کنیم. یکی از موضوعاتی که هنوز نتوانسته ایم درست تبیین کنیم تصور درستی است که باید عزیزان از رابطه ی وجودی داشته باشند زیرا ناخود آگاه موضوع را با تفکر انتزاعی و علم حصولی دنبال می کنیم. در حالی که از شما محیین اهل البیت که با اهل البیت علیهم السلام رابطه ای قلبی برقرار کرده اید انتظار هست تصور و درک درستی از ارتباط وجودی داشته باشید و گرنه در نظر و ارتباط با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان واسطه ی فیض در عالم هستی، نیز دچار مشکل خواهید شد. اگر کسی نتواند وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به آن صورت درک کند که آن حضرت واسطه ی وجودی بین عالم مُلک و ملکوت هستند، چطور می تواند قبول کند یک انسان واسطه ی چنین فیضی باشد؟ مگر آن که نظر به حقیقت وجودی آن حضرت بیندازد. این که چطور می شود با ملکوت حضرت امام خمینی رابطه برقرار کرد نیاز به پیش زمینه های سلوکی دارد و گرنه با تفکر انتزاعی و علم حصولی تا

ص: ۱۷۳

اینجاها نمی توان جلو آمد و مثل شهدا مطلوب قلبی خود را دنبال کردن منویات و نیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» قرار داد.

باید به دنبال رابطه ای وجودی بود. مکرر عرض کرده ام شما صدبار هم بگویید آب و چند روز هم در رابطه با آن فکر کنید و مرطوب بودن آن را تصور نمائید، یک ذره هم به تری نمی رسید. اما اگر با یک قطره آب رابطه وجودی پیدا کنید به همان اندازه به تری می رسید.

تا «وجود» مدّ نظر ما نیاید و رابطه ی وجودی با عالم پیدا نکنیم تنها با تصورات خودمان نسبت به عالم زندگی می کنیم بدون آن که راهی به سوی خدا در مقابل خود بگشاییم. این راه، در صورتی در مقابل ما گشوده می شود که به اراده ی الهی در این عصر یعنی به انقلاب اسلامی، نگاه وجودی بیندازیم زیرا حقیقتاً با انقلاب اسلامی شکاف و شقاقی که بین خدا و انسان به وجود آمده بود برطرف شد.

به خوبی می توان احساس کرد تاریخی که ما در آن قرار گرفته ایم، تاریخ عجیبی است و در دل این تاریخ خداوند حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را پرورانده تا ما را وارد چنین تاریخی بکند. همان طور که ملاصدرا را در زمان خود در مقابل دکارت پروراند تا بتواند با تأکید بر اصالت وجود، تاریخ خطرناک سوژکتیویته ی دکارتی را خنثی کند. جایگاه تاریخی آن اصالت وجودی که ملاصدرا می گوید چنین جایگاهی است و این غیر از اصالت وجودی است که در کتاب و درس و به صورت مفهوم وجود مورد توجه عزیزان است. ملاصدرا در زمان خود یک پارچه عشق و شور و حیات و انقلاب است، یک آدم فوق العاده زنده ای است. کتاب های سه

اصل و کسر الاصل نام او شاهد این مطلب است، ببینید چطور بر سر متحجرین و اخباریون و آن‌هایی که تحت تأثیر مستشرقین غربی اصالت را بر حسّ می دهند، فریاد می زند، عین همان نوع فریادی که حضرت امام بر سر آمریکا می زند و می فرماید: آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.

ملاصدرا می فرماید با این جهالت‌ها و تحجرها می خواهند تاریخ امامتی را که در آن زمان شروع شده بود در حجاب ببرند. آری درست است که همان جهالت‌ها و تحجرها موجب شد تا او تبعید شود و امثال میرفندرسکی‌ها هم به حاشیه رانده شوند و متحجرین به میدان بیایند و اخباریون و مستشرقین کارها را در دست بگیرند و نتیجه اش این شد تا تمدنی که می توانست با سرمایه‌ی فکر شیعی، ما را در سقف آسمان قرار بدهد، کارش به حاکمیت شاه سلطان حسین بکشد و اشرف افغان چند روزه اصفهان را تصرف کرد و طومار سلسله‌ی صفویه را در هم پیچید، ولی عبرتی و تجربه‌ای شد برای ما تا بفهمیم وقتی رابطه‌ی خود را با چنین عالمانی زمان شناس قطع کنیم بهره‌ی چندانی از تاریخ و تقدیری که پروردگاران جهت تعالی ما برایمان مقدر کرده است، نخواهیم برد.

ملاصدرا در آن روز اصالت وجود را برای ورود در تاریخی که شروع شده بود مطرح کرد ولی عده‌ای از هم عصرانش جایگاه سخن او را نفهمیدند و دعوای بین اصالت وجود و اصالت ماهیت را راه انداختند. در حالی که اصالت وجودی که ملاصدرا می گوید به خوبی با اصالت ماهیت میرداماد و شیخ اشراق و جناب محی‌الدین قابل جمع است. حرف ملاصدرا تذکر به یک حیات تاریخی است نه یک ادعای فلسفی صرف.

همین بلا را ممکن است بر سر انقلاب اسلامی و ولایت فقیه بیاوریم و حقیقت آن را در مباحث کلامی متوقف کنیم.

چگونگی احساس تقدیر تاریخی

این که می بینید بنده اصرار دارم معرفت نفس را رها نکنید و عرض کردم این راه را حضرت امام به ما نشان دادند به جهت آن است که در بستر معرفت نفس نظرمان به «وجود» می افتد و با نگاه «وجودی» می توانیم تقدیر تاریخی خود را احساس کنیم و بفهمیم چه تقدیری از طرف پروردگاران در حال وقوع است. بعد از انقلاب اسلامی وقتی حضرت امام به قم تشریف آوردند رفقای ما رفتند خدمتشان که آقا ما می خواهیم عرفان بخوانیم چه کنیم؟ - چون متوجه ذوق عرفانی حضرت امام شده بودیم - امام فرموده بودند جلد هشتم و نهم اسفار را مطالعه کنید. در همین رابطه بنده با بضاعت کمی که داشتم شروع به ترجمه ی جلد هشتم و نهم اسفار کردم و آن را درس دادم و ترجمه ی جلد ۸ و ۹ اسفار تحت عنوان «معرفتِ نفس و حشر» چاپ شد. باید بتوانیم از طریق معرفت نفس، «وجود» را احساس کنیم و این یک احساس است و نه یک تفکر حصولی، وقتی وجود به میدان آمد می فهمیم در چه تاریخی قرار داریم زیرا درک تقدیر الهی تنها با درک حضوری و وجودی ممکن است و امام صادق علیه السلام با توجه به این امر همچنان که در جلسه ی قبل عرض شد، می فرمایند: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ» (۱). بر عاقل

ص: ۱۷۶

است که زمانه ی خود را بشناسد و بر اساس شأنش با آن روبه رو شود و از آن استقبال کند.

حیات فعال دینی بدون معارفی که جناب ملاصدرا در شروع تاریخ شیعه به ما ارائه داده است کار مشکلی است. تاریخ جدید با حکمت متعالیه می تواند از ظلمات غرب عبور کند. به گفته ی آیت الله جوادی آملی ما در تاریخ امروزمان یک سیاست متعالیه ای می خواهیم که در حکمت متعالیه نهفته است، چون در حال حاضر طرح این مباحث به حاشیه رفته، تصورش برایمان مشکل است که سیاست متعالیه یعنی چه، ولی کسی که تاریخ شروع شده را درست بشناسد می داند حکمت متعالیه جزء لاینفک تاریخ جدید است و در همین رابطه مقام معظم رهبری «حفظه الله» با آن بصیرتی که دارند می فرمایند: «به گمان ما فلسفه ی اسلامی در اسلوب و محتوای صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه ی انسان این روزگار می جوید و سرانجام خواهد یافت».^(۱)

همان طور که یک روح، جسمی می خواهد تا خود را با تدبیر آن جسم شکوفا کند، حکمت متعالیه روحی است در کالبد تاریخ شیعه ای که با صفویه ظهور کرد و از طریق ملاصدرا به ما عرضه شد و همچنان جلو می آید تا جای خود را در انقلاب اسلامی پیدا کند و در ظرف این دوران ظهور نماید و شکوفا و حقیقتاً انقلاب اسلامی شرایط ظهور آن روح است و بدین لحاظ عرض می کنم حکمت متعالیه جزء لاینفک تاریخ جدید است که با انقلاب اسلامی ظهور کرد.

ص: ۱۷۷

از عرض بنده غفلت نفرمایید که معرفت نفس تنها به روش صدرایی که اصالت را به وجود تشکیکی می دهد و قدرت رجوع به وجود را به ما می بخشد، این غیر از معرفت نفس به آن شکلی است که در اکثر کتاب های اخلاق مطرح است که جنبه ی حضوری موضوع در آن کتاب ها عموماً مدّ نظر نیست، در آنجا می خواهند روشن کنند نفس ناطقه، موجود مجردی است که باید به فضائلی که مدّ نظر علم اخلاق است دست یابد. اما معرفت نفسی که ملاصدرا در جلد هشتم و نهم اسفار مطرح می کند یک نحوه حیات حضوریِ فعالی را به شما می دهد تا از طریق خودتان «وجود» را احساس کنید، به همین جهت ملاصدرا بحث نفس را بعد از بحث الهیات قرار داد.

مجال فرایند ظهور حقیقت

در تاریخی که عقل عملی و اجتماعی آن اصالت را به سوژه و اراده ی انسان می دهد و مصالح بشر را تنها در محدوده ی خیالات بشر مدیریت می کند و ما را تا آن جا گرفتار می کند که در عین ادعای اخلاقی بودن، در بی اخلاقی سقوط خواهیم کرد، چاره ی کار چیست؟ آیا جمع بین سوژکتیویته و اخلاقی بودن جمع ناسازگاری نیست و تبعات آن همین بحران هایی نیست که در روبه روی خود داریم؟ آیا راهی جز رجوع به حقیقت در پیش رو داریم؟ و آیا حقیقت جز به معنای آشکار شدن «وجود» است؟ آیا جز این است که تأکید بر اصالت وجود به صورتی

حضور، مجال ظهور حقیقت را فراهم می کند و ما را متوجه ملکوت شخصیت اشراقی حضرت امام می نماید؟

عرض بنده این است که برای حضور در تاریخ جدید و اتصال به عالم ملکوت نیاز است به تمدنی فکر کنیم که باید در دل این تاریخ جدید ظهور کند و بر این معنا باید جایگاه تمدنی را که امروز با آن روبرو هستیم تحت عنوان تمدن غربی بشناسیم تا بفهمیم چگونه یک تمدن به وجود می آید و این تمدن دارای چه مبادی بوده که امروز ما با آثار آن روبروئیم.

هر تمدنی در ابتدای امر با روحیه ای حضوری شروع می شود و مردم اروپا در همین رابطه با شور و شوق تمام شروع کردند و پایه های آرمان شهر خود را شکل دادند و از آن به بعد فکری مناسب تحقق آن آرمان شهر ظهور کرد و این یک فرایند است. جناب استاد شهریار زرشناس در رابطه با این که هر انقلابی طی یک فرایند تاریخی شکل می گیرد، در مورد ادوار تاریخی مدرنیته می فرماید:

«عهد مدرن که تقریباً از اواخر قرن چهاردهم میلادی آغاز شده است در تاریخ بسط و تطور خود ادواری را طی کرده است. این مراحل را می توان این گونه فهرست کرد: دوره اول: آغاز مدرنیته یا دوران رنسانس، زمان تقریبی آن از نیمه قرن ۱۴ تا نیمه ی قرن ۱۶ میلادی است. دوره دوم: دوران بسط رفرماسیون مذهبی و تکوین فلسفه مدرن است که زمان تقریبی آن از نیمه قرن ۱۶ میلادی تا نیمه قرن هفدهم که مصادف با رحلت دکارت می باشد. دوره سوم: دوران مهم کلاسیسیسم و عصر روشنگری و آغاز انقلاب صنعتی است و زمان تقریبی آن از نیمه ی قرن هفدهم تا آغاز قرن نوزدهم یعنی تا سال

ص: ۱۷۹

۱۸۰۰ است. دوره چهارم: دوره ی اعتراض رمانتیک به عقل گرایی و کلاسیسیسم عصر روشنگری است که زمان تقریبی آن از آغاز قرن نوزدهم تا نیمه قرن نوزدهم یعنی سال های ۱۸۵۰ - ۱۸۰۰ می باشد. دوره پنجم: روزگار بروز بحران های گسترده ی اقتصادی - اجتماعی و بسط انقلاب صنعتی در اروپا و گسترش آن به ایالات متحده و ظهور زندگی و تولید صنعتی - شهری مدرن به عنوان وجه غالب معاش و سلوک مردمان در غرب و آغاز تردیدها نسبت به مبانی مدرنیته است که زمان تقریبی آن از ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ می باشد. دوره ششم: آغاز زوال مدرنیته و سرعت گرفتن سیر انحطاطی آن و بسط وضعیت پست مدرن به عنوان نحوی خود آگاهی نسبت به بحران است که از آغاز قرن بیستم تا حدود سال ۱۹۸۰ میلادی است. دوره هفتم: عصر موسوم به فراصنعتی، تداوم و تعمیق رویکرد پست مدرن، قدرت گیری نئولیبرالیسم راست گرا در کشورهای اصلی غربی و گسترش دامنه و نفوذ رویکرد معنوی در جوامع غربی است و زمان تقریبی آن از ۱۹۸۰ میلادی است تا به امروز.

در قرن پانزدهم و باشکوفایی رنسانس در ایتالیا، «لورنزو واللا» (۱۴۵۷)، «نیکولای کوزایی» (۱۴۶۴) و به ویژه «پیکودلا میراندولا» (۱۴۹۴) و «مارسیلیو فیچینو» (۱۴۹۹) هر یک به طریقی شؤونی از روح اومانستی رنسانس را با خود جلوه گر ساخته اند. «لورنزو» داعیه دار لذت طلبی جسمانی و دنیوی و «هدونیسیم» فارغ از قیود اخلاقی و دینی بود. «مارسیلیو فیچینو» روح سیطره جویانه بشر مدرن را در رساله «الهیات افلاطونی درباره جاودانگی روح» منعکس کرده و آشکارا از بشر سالاری نام می برد. در نگاه «فیچینو» بشر، سالار هستی بود و

مصدق بشر نیز در این زمانه بیشتر در اشراف و به ویژه بورژواهای اروپایی جستجو می شد. این نگرش خودبنیادانه به آدمی به عنوان دایره مدار عالم به نحوی دیگر در «پیکودلا میراندولا» خودنمایی می کند. نیکولای کوزائی اگرچه گرایش های پررنگ نوافلاطونی داشت اما با اهمیت ویژه ای که برای «عقل» و «حس» و تفسیر «نومینالیستی» مفاهیم «کلی» قائل بود و نیز تأکیدی که بر دور کردن فلسفه از صبغه دینی و بخشیدن صبغه طبیعی بدان داشته است از پیشروان تفکر مدرن غربی است. پیکودلا میراندولا، مارسلیو فیچینو و به ویژه نیکولای کوزایی هیچ یک آشکارا ملحد نبودند و حتی ظاهری مذهبی و مسیحی داشتند اما تفسیری که از عالم و نسبت بشر با خود و جهان و جایگاه و حقیقت بشر ارایه می دادند (به ویژه فیچینو و میراندولا) به گونه ای بود که نحوی خودبینانه ی نفسانی در آن غلبه داشت و این چیزی نبود مگر بیان روح عهد مدرن. در این میان هنرمندانی چون «لئوناردو داوینچی» {۱۵۱۹}، «رافائل» {۱۵۲۰} و «میکل آنژ» {۱۵۶۴} در گستره نقاشی و پیکره سازی به ارائه تصویری بشرانگارانه از آدمی و حتی موضوعات و روایت های مذهبی پرداختند. لئوناردو داوینچی به ویژه تفسیری ریاضی و کمی اندیشانه از طبیعت داشت و نگاه او به شدت تکنیکی بود. مارتین لوتر روح فرد گرایی بورژوایی رنسانس را به حوزه تفکر مسیحی وارد کرد. در واقع ژروتستانتیسیم او نحوی تداوم روح رنسانس در قالبی به ظاهر مذهبی تر در اروپای شمالی بود. اگر کاتولیسیم مذهب مطلوب قرون وسطای غرب و مورد حمایت و پذیرش فئودال ها، پادشاه و روستاییان تنگدست بود، پروتستانتیسیم،

صورتی از مذهب مدرن شده ای بود که مورد حمایت و استقبال شاهزادگان و بورژواهای نوظهور آلمانی بود.

دوره ی دوم از تاریخ تطور غربِ مدرن را می توان دوره ی پیدایی فلسفه مدرن دانست. بزرگ ترین نماینده و سخنگوی اصلی و پدر معنوی این فلسفه جدید رنه دکارت است که روح عصر جدید و افق مدرنیته بیش از هر فیلسوف این دوره در آراء او به صورت یک دستگاه منسجم فلسفی ارائه گردیده است. هرچند می توان از «مونتینی» (۱۵۹۸) و «جوردانو برونو» (۱۶۰۰) نیز به عنوان چهره هایی که پیشتاز و نماینده برخی افق های فلسفه جدید بوده اند نام برد. اما فلسفه سیاسی مدرن در آغاز قرن شانزدهم و با «نیکولو ماکیاولی» آغاز گردیده است. ماکیاولی به بیان اجمالی مبانی اندیشه سیاسی غربِ مدرن در دو کتاب معروف «شهریار» و «گفتارها» پرداخته است. به راستی جالب است که در بحث هایی که ماکیاولی در خصوص مفاهیمی نظیر «آزادی»، «وحدت ملی» و «قدرت سیاسی» کرده است، به روشنی گرایش های سلطه طلبانه و امپریالیستی و نفسانیت مدار مشهود است. با ماکیاولی، فلسفه سیاسی غرب مدرن برای خود ماهیت و مبنایی غیردینی و غیراخلاقی تعریف می کند و تفکر سیاسی در این افق سیر می کند. دوره ی سوم: کلاسیسیسم و عصر روشنگری تدوین جهان بینی مدرن از نیمه قرن هفدهم میلادی در تاریخ غرب مدرن آغاز می شود و تا قرن نوزدهم ادامه دارد و «عصر روشنگری» و دوران غلبه ی کلاسیسیسم نامیده می شود، شاید مهم ترین مقطع در پی ریزی بنای تمدن مدرن بوده است. این دوران از چند نظر اهمیت دارد: اولاً از نظر تدوین جهان بینی مدرن و این که اصالت عقل منقطع از وحی

خود بنیادِ نفسانیت مدارِ ابزاری و در عبارت کوتاه تر «عقل گرایی اومانستی» یا «راسیونالیسم دکارتی» در عصر روشنگری از صورت معرفت شناختی و مابعدالطبیعی خارج شده و در هیأت اندیشه ها و تئوری های سیاسی و نظریات اقتصادی و نظام های حقوقی، بسط و تفصیل می گیرد. در این دوره مبانی نظری لیبرالیسم در آراء «جان لاک» و «منتسکیو» تدوین می گردد و «فرانسوا ماری ولتر» درباره تساهل و تسامح لیبرالی و سکولاریسم و ضدیت با تفکر دینی به بحث می پردازد و «ژان ژاک روسو» با طرح نظریه «اراده اجتماعی» خود، مبانی تئوریک دموکراسی های مدرن را بیش از پیش بسط می دهد. جهان بینی روشنگری تفسیری مکانیکی از عالم ارایه می کرد و با تکیه بر روش شناسی تجربی - حسی طرح شده توسط بیکن و جان لاک و دیوید هیوم، ارکان تئوریک علوم جدید، به ویژه بر پایه فیزیک نیوتونی، تدوین گردید.». (۱) (پایان سخنان آقای زرشناس)

در مورد فرایندی بودن انقلاب اسلامی نسبت به مسیری که باید به اهدافش برسد، نیز نباید غفلت کنیم، مگر یک تمدن یک شبه به دست می آید؟ بنده معتقدم حرکت ما به سوی اهدافی که باید با آن روبه رو شویم خیلی خوب بوده و وعده های رهبری در رابطه با نزدیکی اهداف متعالی انقلاب، یک واقعیت انکارناپذیر است. به همان صورتی که خداوند به رسولش در سوره ی نصر وعده داده است که «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر/۱ و ۲) مثل فرآیند رشد یک کودک که در ابتدا حتی نمی تواند دست خود را به سوی

ص: ۱۸۳

دهان خود هدایت کند ولی در مسیر بلوغ خود تا آنجا همه ی اعضایش با هم هماهنگ می شود که در یک لحظه ده ها عضو او به کار است، در حالی که در ابتدا که راه رفتن را شروع کرده بود اگر شما او را صدا می زدید و او روی خود را به طرف شما برمی گرداند، زمین می خورد.

وظیفه ای برای آینده

وقتی در آینده ای نه چندان دور، مردم دل از فرهنگ مدرنیته کنند و با تمام وجود به سوی انقلاب اسلامی و وعده های آن روی نمودند اگر ما زیرساخت های درستی از نظر فکری و فرهنگی نداشته باشیم آن وقت است که مردم حیران و سرگردان می شوند. همین طور که اگر ما آثار شهید مطهری را نداشتیم کمونیست ها در ابتدای انقلاب، انقلاب را به نفع خود مصادره می کردند و جوانان را تحت تأثیر افکار خود قرار می دادند، اگر بعد از پشت کردن به غرب، مردم جهان با تمدنی روبه رو نشوند که جواب گوی همه ی نیازهای مادی و معنوی آن ها باشد عده ای فرصت طلب از زحمات شما به نفع خود بهره می گیرند و باز تحقق تاریخ توحیدی به عقب می افتد. با توجه به این امر است که بنده تأکید دارم در آینده ای نه چندان دور که منحنی رجوع به غرب تغییر خواهد کرد، اگر ما شخصیت عرفانی امام را در صحنه نداشته باشیم و اگر معنای زندگی با جنبه ی ملکوتی امام، به عنوان یک راه کار عملی، نهادینه نشده باشد، کم می آوریم و آن انقلابی که باید آماده بشود تا به مهدی علیه السلام ختم گردد به زحمت می افتد. رهبری عزیز «حفظه الله» در جمع فرماندهان سپاه فرمودند:

«ما تردیدی نداریم که آینده‌ی روشنی داریم؛ البته این که این آینده زود باشد یا دیر باشد، دست من و شما است: اگر خوب حرکت کنیم، آینده زودتر خواهد رسید؛ اگر چنانچه تنبلی و کوتاهی و خودخواهی و دنیاپرستی و دل دادن به این ظواهر، چشم ما را یک قدری پُر کند، ما را ساقط کند، در درون خودمان ریزش - چه ریزش شخصی در درون، چه ریزش اجتماعی - پیدا بکنیم، البته دیرتر به دست خواهد آمد؛ اما بدون تردید به دست خواهد آمد و این به برکت مجاهدت‌ها و فداکاری‌ها است.» (۱)

این‌ها حرف‌هایی نیست که یک آدم احساساتی بزند. حقیقت این است که تاریخی با رویکرد توحیدی شروع شده که دارد جلو می‌رود و موحدین را یاری می‌کند.

این که تأکید می‌شود تمدن غرب را بشناسید چون باید بدانیم هر تمدنی با مبادی مخصوص به خودش در تاریخ ظهور می‌کند. حال سؤال می‌شود تمدن اسلامی با کدام مبادی می‌تواند ظهور یابد؟

انسان مناسب انقلاب اسلامی

در کتاب سلوک روشن شده با نظر به شخصیت و سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» می‌توان به مبادی تمدن اسلامی دست یافت و در بستر آن مبادی، عقلی قدسی که مناسب انقلاب اسلامی است طلوع می‌کند، عقلی که به «وجود» نظر دارد. این عقل نه عقل ریاضی صرف است که تمدن غرب بر آن بنا شده و نه عقل انتزاعی است

ص: ۱۸۵

که ما را در محدوده‌ی مفاهیم متوقف کند. در کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» عرض شد: رنسانس، انسان مناسب خود را ظهور داد که همان انسان ابزارساز است. انسان ابزارساز امروز همان تکنوکرات‌ها هستند که برای زندگی زمینی شما انواع وسایل راحتی را می‌سازند تا در اعتقاد به ابزار برتر در زندگی دنیایی، در بندگی ابزارها و تکنیک‌ها متوقف باشید. به عنوان مثال می‌بینید نفت را می‌فروشند و برایتان هواپیما می‌خرند. به همین جهت گفته می‌شود اصالت دادن به تکنیک حتی در زیر لوای جمهوری اسلامی، بسط غرب است. زیرا انسانی که به حقایق قدسی رجوع دارد و با عقل قدسی به سر می‌برد انسان دیگری است. در انقلاب اسلامی اگر انسان‌هایی ظهور کردند که مبادی شخصیت‌شان را حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» قرار دادند خیر از آن می‌دهد که انقلاب می‌تواند انسان مناسب خود را بیوراند و بدین لحاظ فرهنگ دفاع مقدس را باید بسیار جدی بگیریم، ادامه‌ی حیات ما مطابق تاریخی که شروع شده است با توجه کامل به فرهنگ دفاع مقدس و سیره‌ی شهداء عملی خواهد بود.

انسان مناسب انقلاب اسلامی به «وجود» نظر دارد، زیرا نظر به «وجود» و تفکر را تفکر وجوددانستن، مقتضی احساس دائمی در راه بودن است و اساساً نظر داشتن به وجود، نظر داشتن نظر به حقیقتی است که سراسر پر از رمز و راز است و ما تنها بر اساس آن نظر، قادر به تفکر واقعی یعنی تفکر حضوری می‌شویم که در آن صورت عقل و قلب هر دو در صحنه‌اند. روح انسانی به واسطه‌ی نحوه‌ی وجود داشتنش، با «وجود» خویشاوند است و می‌تواند آماده باشد تا حقیقت، او را مورد خطاب قرار دهد، در آن

صورت از فضای متافیزیک که «وجود» را به حجاب می برد و فرهنگ حضوری اهل البیت علیهم السلام را نامفهوم می نماید، رهایی می یابد. بدین لحاظ به گفته ی هایدگر: تأکید بر «وجود»، تأکید بر یک واژه نیست بلکه با نظر به حقیقت وجود سرنوشت دیگری برای ما رقم می خورد و ما وارد گستره ی دیگری می شویم که آن گستره، دریافت نسبت وجود و ذات انسان در افقی جدید است، افقی که انسان در انکشاف وجود واقع می شود و عرصه ی تفکر ظاهر می گردد. (۱)

در این حالت یعنی در ظهور امکان تفکر، ذات انسان برای انسان معنای خود را می یابد و خود را دارای نسبتی خاص با انسان های ملکوتی احساس می کند و از این جهت نسبت دو طرفه ای بین حقیقت شما و ملکوت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این عصر ظهور می کند. دیگر فرق نمی کند که با نظر به شخصیت اشراقی امام خمینی به حقیقت خود نظر کنید و یا با نظر به حقیقت خود با ملکوت حضرت امام رابطه برقرار نمایید. زیرا هر بار به آنچه خویشتن می نامیم رجوع کنیم، در آن خویشتن، آثاری از خویشتن والای خود را که با آن نسبتی خاص داریم، می یابیم و در نهایت به عالی ترین وجه انسانی یعنی انسان کامل رجوع خواهیم کرد و از این جهت این انقلاب حتماً به انقلاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ختم می شود.

وقتی می گوئیم انسانی باید به صحنه آید که به «وجود» نظر دارد توجه ما نظر به جایگاه تکوینی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و معتقدیم تنها راه

ص: ۱۸۷

۱- - به کتاب «پرسش از حقیقت انسان» از آقای دکتر اصغر مصلح، صفحه ی ۳۴۰ رجوع شود.

رجوع به حضرت مهدی علیه السلام با نظر به «وجود» ممکن است. زیرا مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مقام واسطه ی فیض است که در یک شخص ظاهر شده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» (۱) در این روایت، ایشان ذهن ها را متوجه مقام واسطه ی فیض بودن خود کردند تا بفهمیم در هر زمانی حجت خدا در چنین مقامی است. عقلی که نظر به «وجود» دارد و ما تحت عنوان عقل قدسی از آن نام می بریم، عقلی است که از عقل ریاضی و نظر به کمیت ها و اصالت دادن به آن ها عبور کرده است و می تواند به حقیقت وجود نظر کند. غرب با عقل ریاضی شروع شد. گاليله با نگاه ریاضی گونه به همه چیز غرب جدید را پایه گذاری کرد، حتی می گفت: کتاب مقدس با تفکر ریاضی نوشته شده است و معتقد بود؛ «ریاضی زبانی است که خدا با آن جهان را آفرید». مرحوم دکتر محمد مددپور در کتاب «تاریخ یونان زدگی ما» این مطلب را به خوبی روشن کرده است. آری درست است که ما نباید از عقل ریاضی فاصله بگیریم. اما باید متوجه بود در ذیل عقل قدسی می توانیم از عقل ریاضی به طور صحیح برخوردار شویم. ولی زبان عقل قدسی زبان دیگری است و به ساحت دیگری اشاره دارد که از تنگنای دنیای مدرن آزاد است. اگر خدا امیدی به این ملت نداشت و استعدادی در این ملت و در این دوران نمی دید امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را به این ملت نمی داد. باید سعی کنیم دوران عبور از ظلمات همه جانبه را احساس کنیم آن هم با احساس نفس ناطقه به صورت حضوری که منجر به احساس «وجود» شود.

ص: ۱۸۸

در جمع بندی بحث *إن شاء الله* روشن شده باشد: رجوع به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» وقتی با عقلی باشد که آن عقل از قلب جدا نبود و به جای تقلید، تفکر را به صحنه آورد، حتماً گوهر تفاهم در بین افراد و جریان های موجود در جامعه به صحنه می آید و در کتاب سلوک تحت عنوان «راز تفاهم حقیقی» از آن سخن به میان آمده است (۱).

و روشن می شود با پذیرفتن فکر منسجم امام خمینی است که اصول گرایی حقیقی خود را می نمایاند و تاریخ جدید ما شروع می شود و از رنج بی تاریخی و گسست تاریخی رها می شویم. حتماً در بین خود تجربه کرده اید که چرا بعضاً فکر دو شخص متعهد را که هر دو در یک موضوع سخن درستی می گویند، نمی توانیم جمع کنیم و هر کدام بر وجه درست سخن خود تأکید دارند بدون آن که متوجه وجه درست سخن طرف مقابل خود بشوند و در سخن طرف مقابل هم فکر کنند. بنده بعضاً تأسف می خورم که چرا بعضی از مؤمنین و انقلابیون چطور حرف خود را می فهمند اما صحت حرف طرف مقابل را نمی فهمند. حتی در این حد هم به توحید نرسیده اند که بتوانند وجوه مختلف یک حقیقت را جمع کنند در حالی که در توحیدی که ما همه به آن معتقدیم آیه ی «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» (حدید/۳) هست که می گوید او هم اول است و هم آخر به آن صورت که از همان جهت که اول است، از همان جهت آخر است. خدا توفیقمان بدهد تا به

ص: ۱۸۹

این مرحله برسیم، این نوع توحید به سلوک نیاز دارد، سالک به جایی می رسد که در نظر به حضرت حق از همان جهت که او اول است او را آخر می بیند و درست از همان جهت که ظاهر است او را باطن می بیند. توحید تا این جاها انسان را در جمع اضداد جلو می برد حالا دو انسانِ موحد در اندیشه هایی که با همدیگر متضاد هم نیستند سخن همدیگر را نمی فهمند. ما نیاز به تفاهم قدسی داریم تا ابعاد نورانی اندیشه های همدیگر را احساس کنیم و از این ظلمات بزرگ آزاد شویم که اندیشه های افراد را در ماهیات مختلف نگاه می کنیم و نه در وجودی که دارای ظهورات مختلف است و در عین شدت و ضعف داشتن، سراسر وجود است. ماهیت ها منشأ کثرات اند و با هم جمع نمی شوند، «وجود» است که به عنوان یک حقیقت بدون هرگونه کثرتی در صحنه است. اگر دو سخن و دو اندیشه در ذیل توحید قرار داشته باشد و نتوانید آن دو سخن را جمع کنید به موحد بودن خود شک داشته باشید و بدانید از حقیقتِ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات/۱۰) بیرون هستید زیرا «الْمُؤْمِنُ مِرَاتُ الْمُؤْمِنِ» یعنی هر مؤمنی آینه ی ایمان مؤمن دیگری است و هر کدام باید حقیقت را در آینه ی وجود دیگری ببیند، زیرا مؤمنین حقیقی به جای نظر به ماهیات و کثرات، به «وجود» نظر دارند. گاهی از بعضی از عزیزان تعجب می کنم که می پرسند در این موضوع خاص علامه طباطبایی درست می گویند یا حضرت امام؟ طوری حرف می زنند که معلوم می شود در اسارت ماهیات اند. مگر می شود اندیشه ی علمائی که در ذیل توحید سخن

می گویند و نظر به حق دارند، جمع نشود؟ همان طور که اول و آخر و ظاهر و باطن در توحید حضرت حق جمع می شود.

عرض بنده با توجه به موضوع فوق این است که در پذیرفتن فکر منسجم حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به اصولگرایی حقیقی می رسیم و عقل ها و قلب ها در ذیل شخصیت حضرت امام، آینه ی همدیگر می شوند و می بینند که هر کدام متذکر وجهی از حقیقت اند و همه با هم می توانند در کنار هم منشأ تمدنی باشند که جواب گوی همه ی ابعاد انسان ها است. (۱)

مقام معظم رهبری با مسئولان و کارگزاران نظام، بیاناتی تحت عنوان: «شاخصه های اصولگرایی» داشتند، اگر بخواهیم بدانیم در کدام مرتبه از حیات معنوی هستیم باید نسبت خود را با رهنمودهای ایشان ارزیابی کنیم. با نظر به صحبت های ایشان افق بسیار بلندی در رابطه با راز تفاهمی که باید در ذیل شخصیت حضرت امام به دست آورید در مقابل تان گشوده می شود و ما را متوجه آن نوع اصولگرایی می کند که به کمک آن از بی تاریخی و گسست تاریخی نجات یابیم. مقام معظم رهبری «حفظه الله» در تبیین اصول گرایی حقیقی می فرمایند:

«ایمان و هویت اسلامی و انقلابی روشن بینانه، دوری از خرافه و سست اندیشی و تمنای دائمی عدالت از یک سو و ایمان به آینده، برخورداری از روحیه ی مجاهدت علمی، اعتقاد به آزاداندیشی و کرامت انسانی، به کارگیری اصل تصحیح روش ها در مدیریت و

ص: ۱۹۱

۱- - می توان زیربنای توصیه های مکرر حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را نسبت به وحدت جامعه ی اسلامی در مبنای فوق که مبنایی است توحیدی جستجو کرد.

تلاش برای شکوفایی اقتصادی اجتماعی کشور، ایمان به مردم، ایمان به خود، ایمان به استقلال و وحدت ملی از سوی دیگر، از مهم ترین شاخص ها در اصول گرایی است» (۱).

امیدوارم طی چند جلسه ای که گذشت توانسته باشم اشاراتی را که در جلسات اول و دوم کتاب سلوک طرح شده است بهتر تبیین کنم و جدی بودن سلوک ذیل شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برای دوستان روشن شده باشد. بنده عرایضم را همین جا با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد تمام می کنم.

اشراقی مناسب طلب

سؤال: به صورت ثبوتی همه ی شیعیان به نحوی با امامان معصوم علیهم السلام ارتباط وجودی دارند، فرق ارتباط وجودی با امام خمینی و ائمه علیهم السلام در چیست و چرا نمی فرمائید باید با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ارتباط علمی داشت و از نظر فقهی از آن جهت که ایشان حاکم جامعه ی اسلامی هستند از حکم ایشان پیروی کرد؟

جواب: ابتدا باید این قاعده روشن شود که هر کس به صورتی قلبی و وجودی به حضرت حق رجوع کرد و یا به همان صورت نظر به نور امامان معصوم نمود، با همان ظرفیتی که رجوع می کند نور حضرت حق و یا نور امامان بر جان او منعکس می شود. در کتاب «آنگاه که فعالیت های

ص: ۱۹۲

فرهنگی پوچ می شود» عرض شد که حتی اگر یک معلم که دغدغه اش آن است که می خواهد معارف حقی را به محصلانش برساند، با آن دغدغه به حضرت حق رجوع کرد، مطابق استعداد و آمادگی هایش نوری در ازای طلب اش بر قلب او تجلی می کند. باز تأکید می کنم به اندازه ای که آن معلم طلب کرده و دغدغه داشته است نوری بر قلبش تجلی می کند. در کتاب سلوک عرض شد که حضرت امام با توجه به تاریخی که در آن به سر می برند دغدغه ی نجات اسلام از دست حاکمیت فرهنگی را داشتند که موجودیت اسلام را تهدید می کرد. (۱) حضرت امام شهادت شیخ فضل الله نوری و نیز زمان مرحوم شهید مدرس را به خوبی درک کرده اند و بعد در فعالیت های آیت الله کاشانی حضور داشته اند و زمان مرحوم شیخ عبدالکریم حائری و تقابل رضاخان با حوزه ی قم و سپس تلاش های آیت الله بروجردی را تماماً با گوشت و پوست خود چشیده اند و دیدند شاه با راه انداختن جریان انجمن های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۱ چگونه می خواهد به کلی قرآن را از صحنه ی تاریخ ایران به حاشیه براند و به خوبی متوجه هستند از طریق غلبه ی فرهنگ مدرنیته، اسلام به کلی از صحنه ی تاریخ ما کنار می رود. حتماً می دانید که حرف فرهنگ مدرنیته آن است که مذهب مربوط به دوره ی قبل از مدرن بوده و مربوط به دوران گذشته است. آنچه ما سعی کردیم در کتاب سلوک روشن کنیم تبیین

ص: ۱۹۳

۱- - حضرت امام در سال ۱۳۴۳ که لایحه ی کاپیتولاسیون در مجلس شاهنشاهی تصویب شد می فرمایند: «ای سران اسلام، به داد اسلام برسید. ای علمای نجف، به داد اسلام برسید. ای علمای قم، به داد اسلام برسید؛ رفت اسلام» (صحیفه ی امام، ج ۱، ص ۴۲۰)

دغدغه‌ی حضرت امام بود و این که این دغدغه از چه جنسی است. هرکس در راه حق قدم بزند و ذهن و ذکر خود را متوجه حاکمیت حق در جامعه نماید حتماً خداوند مناسب دغدغه‌ای که دارد او را هدایت می‌کند و اشراقی مناسب طلب اش بر قلب او متجلی می‌شود. و از آن جایی که جنس دغدغه‌ی امام دغدغه‌ی تقابل تمدن غربی است با اسلام، اشراقی مناسب همین دغدغه به حضرت ایشان متجلی می‌شود و بنده فکر می‌کنم استاد ایشان یعنی مرحوم آیت الله شاه آبادی در توجه به این امر نقش داشته است. زیرا خود مرحوم شاه آبادی نیز نشان داده اند که نسبت به حاکمیت فرهنگ مدرن و تحقق تمدن اسلامی در مقابل تمدن غربی، حساس بوده اند. این ها متوجه بودند تمدنی دارد می‌آید تا اسلام را نفی کند و جایگاهی برای حضور تمدن اسلامی در آینده‌ی تاریخ باقی نگذارد. شاگردان حضرت امام می‌فرمودند حتی آن زمانی که ایشان در قم فقه درس می‌دادند نگاهشان به موضوعات فقهی نگاه حکومتی بود. اکثر فقها معتقدند اگر در جامعه‌ی اسلامی یک مسیحی با یک مسیحی دیگر اختلاف کردند می‌توانند هم به قضات خودشان رجوع کنند و هم به قضات مسلمان، ولی نظر حضرت امام آن بوده که باید به قضات اسلامی رجوع کنند. آقای احمد احمد در خاطرات خود می‌نویسد:

«بعد از آن که مرحوم نواب را شهید کردند و آیت الله بروجردی به رحمت خدا رفتند و آوازه‌ی حضرت امام خمینی به عنوان مرجعی آگاه به زمانه مطرح شد، خدمت ایشان رسیدیم تا از نوع فعالیت های خود در رابطه با مبارزه‌ی ای که با مبلغین مسیحی در پیش گرفته ایم گزارشی بدهیم، چون شاه هم بدش نمی‌آمد که مسیحی ها را رشد

بدهد تا شیعه را ضعیف کند و لذا دست مبلغین مسیحی را باز گذاشته بود. یک گونی کتاب در رابطه با تبلیغ مسیحیت آوردیم خدمت امام و عرض کردیم آقا چه نشسته اید، اسلام رفت. آقای احمد احمد می گوید حضرت امام کتاب ها را یکی یکی نگاه می کردند و می فرمودند: دیده ام ولی باورمان نمی شد که این همه کتاب را دیده باشند، حتی یکی از آن ها را هم نگفتند ندیده ام. بغض گلویمان را گرفته بود، وقتی عناوین همه ی کتاب ها را دیدند، فرمودند دو تا کتاب دیگر هم هست و اسامی آن دو را هم ذکر کردند و در باره ی آن ها صحبت کردند، ما جا خوردیم، و بعد فرمودند؛ این کارها را رها کنید، کار از سرچشمه خراب است، باید فکری برای حاکمیت کرد.»(۱)

عرضم آن است که عنایت داشته باشید حضرت امام چه نگاهی و چه نوع دغدغه ای داشته اند؛ این است که عرض می کنم اشراقی که به حضرت امام می شود متناسب با دغدغه ی ایشان است و آن اشراق، جواب دغدغه ی تمدن سازی را به همراه دارد. ما که نمی گوئیم از اساتید بزرگ اخلاق و سلوک نباید استفاده کرد، عرض ما آن است اگر می خواهید وارد تاریخی بشوید که آن تاریخ، تفکر مناسب خود را می طلبد، باید در ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام به آن تفکر برسید، در عین احترام به بقیه ی بزرگان اسلام و بهره مندی از برکات آن ها. و نظر به چنین جایگاهی برای حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» غیر از آن است که صرفاً در یک ارتباط علمی -

ص: ۱۹۵

۱- کتاب «خاطرات احمد احمد»، به کوشش محسن کاظمی، ص ۶۸.

آن هم به صورت حصولی - از ایشان پیروی کرد. عرض بنده در جلسه ی گذشته آن بود که همان رابطه ای که اولیاء الهی در ذیل امامان معصوم علیهم السلام با امامان دارند و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نیز آن رابطه را با ائمه علیهم السلام دارا می باشند، در این تاریخ اگر ما بخواهیم تاریخ حضوری و وجودی خود را بسازیم ضروری است همان رابطه را در ذیل امامان معصوم با حضرت امام خمینی داشته باشیم.

برکات تغییر رویکردها

ما قبل از انقلاب باید تلاش می کردیم تا به مردم بفهمانیم می شود کشور شاه نداشته باشد. تلاش بسیاری لازم بود تا این فکر جای خود را باز کند. همین مسئله که شما امروز به این راحتی پذیرفته اید و به کلی از نظام شاهنشاهی عبور کرده اید سال ها طول کشید تا ملت به آن رسید، حدوداً از سال ۴۲ تا سال ۵۶ طول کشید ولی همین که مردم رسیدند که می شود مملکت شاه نداشته باشد، در عرض شش ماه همه چیز عوض شد. در روایت در رابطه با ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از حضرت جواد علیه السلام داریم: «خدای سبحان کار او [قائم] را یک شبه اصلاح می کند و اوضاع را به نفع او تغییر می دهد، چنان که کار موسی علیه السلام را یک شبه اصلاح کرد. او برای گرفتن پاره ای آتش برای خانواده اش رفت، ولی هنگام بازگشت به شرافت رسالت و افتخار نبوت نایل شده بود. (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۶) ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از انتظاری است که مسلمانان در فرایندی چشم گیر طی می کنند. در مورد عبور از مدرنیته این مشکل ما است که

ص: ۱۹۶

هنوز نمی دانیم چه تعریفی باید از خودمان داشته باشیم و چگونه نسبت خودمان را با مدرنیته تعریف کنیم. مقام معظم رهبری با آن بصیرت خوب تاریخی که دارند هرگز نظرشان این نیست که از فردا می توانیم به مدرنیته پشت کنیم، تعبیر خودشان این است که اصلاح موضوعات فرهنگی مثل تعمیر کشتی روی آب است که باید به مرور موضوعات را جایگزین کنیم در عین آن که هدف به حاشیه نرود. مشکل ما در بعضی موارد آن است که نتوانستیم افق خود را که تحقق تمدن اسلامی است درست تعریف کنیم تا در راستای تحقق آن هدف قدم برداریم، ایشان با نظر به آن هدف، بحث سبک زندگی را مطرح کردند و اگر ما تمدن اسلامی را درست تعریف می کردیم کار به اینجا کشیده نمی شد که بسیاری از بحث هایی که در باره ی سبک زندگی می شود بسط مدرنیته باشد. در حال حاضر مشکل ما در تصویری است که باید نسبت به تمدن اسلامی داشته باشیم تا با ایجاد زمینه ی لازم فکری به شرایطی برسیم که کارها به سرعت جلو رود. اگر زمینه های لازم فکری فراهم شود چیزی نمی گذرد که با چشم خود خواهیم دید چقدر خوب به نتیجه ای که می خواستیم رسیدیم. بنده خودم در مورد نقد غرب این تجربه را دارم، روزی که برای اولین بار نقد غرب را در بین بعضی از دبیران دبیرستان ها شروع کردم بسیار نگران بودم که با سوء برداشتی که ممکن است پیش آید نتیجه برعکس شود، پیش خود می گفتم ممکن است تصور کنند ما آن ها را به ارتجاع دعوت می کنیم، حتی یکی از همان دبیران رفته بود کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی» را از یکی از کتاب فروشی های اصفهان بخرد، فروشنده به

او گفته بود این کتاب به ما می گوید از این به بعد باید سوار خر بشویم، ولی با همه ی این جو سازی ها، آن جلسه نقطه ی شروعی شد برای تفکر بیشتر روی موضوع غرب شناسی در حدی که اگر در حال حاضر بگوئید ما از مدرنیته می توانیم عبور کنیم به خوبی سخن شما قابل فهم شده است. اجمالاً می خواهم عرض کنم نمی توانیم بگوئیم چند سال طول می کشد تا ما به شرایط مطلوب برسیم اما می توان گفت اگر با حوصله و با تصویری درست معنای سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام را دنبال کنید به راحتی از ظلمات غرب عبور خواهیم کرد و افق نظر به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می کند. ما حقیقتاً روی مردم در این رابطه حساب نکردیم و در ارائه ی معارف اصیل دینی کم کاری نمودیم، اگر بتوانیم غرب را درست ببینیم و بفهمیم چگونه در فرهنگ غربی، انسان از حضور در ساحات متعالی عالم وجود بیرون رانده می شود و از این طرف اگر تصور درستی از تمدن اسلامی ارائه دهیم، مطمئن باشید به خوبی به نتیجه ی مطلوب خواهیم رسید. بنده تلاش کردم در کتاب «تمدن زایی شیعه» تصور مختصری در رابطه با تمدن اسلامی و روح تعامل عالم ناسوت با عالم ملکوت ارائه دهم. اگر ما توانستیم این دو کار را شروع کنیم - تصور صحیح از فرهنگ غربی از یک طرف و نگاه درست به تمدن اسلامی از طرف دیگر - در حیات معنوی جامعه مان نقش بزرگی را ایفاء کرده ایم و حقیقتاً بعد از مدتی خواهید دید یک مرتبه رویکرد مردم عوض می شود، وقتی رویکردها عوض شد حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شروع خواهد شد. البته در این رویکرد موضوع «وجود» که فکر و ذکر را به صحنه می آورد،

همواره باید مدّ نظر باشد که در آثار ملاصدرا و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می توانید آن را دنبال کنید. ملاصدرا خیلی خوب در جمع بین ذکر و فکر کمک می کند، به خصوص در الهیات به معنی الاخص یعنی از جلد پنجم اسفار به بعد و آثار حضرت امام موجب می شود تا بفهمیم چگونه آن اندیشه را در زندگی وارد کنیم. مشکل ما در آثار امام این است که امام نیامدند مباحث را از آسان به مشکل شروع کنند، سعی کردند حقایقی را که در عرفان اسلامی مطرح است به خوبی مطرح نمایند. مثلاً همین کتاب «چهل حدیث» را که مطالعه می فرمائید می بینید بحث های عرفانی بسیار سنگینی را مطرح کرده اند، خودشان می فرمایند کتاب «آداب نماز» را برای عوام نوشته اند در حالی که در همین کتاب بحث های عرفانی نابی مطرح است که باید با مبانی عرفان نظری آشنا باشید تا مقصود نویسنده را متوجه شوید. اگر بشود عزیزان بر روی نگاه عرفانی «محمی الدین بن عربی» وقت بگذارند و یا حداقل فصوص الحکم محمی الدین را کار کنند آماده می شوند تا آثار امام را بهتر متوجه شوند، البته اگر استادی دارید که عرفان محمی الدین را می شناسد، هر کدام از کتاب های حضرت امام را که درس بدهد معارف بسیار ارزشمندی را به شما خواهد داد حتی شرح سوره ی حمدشان که در تلویزیون مطرح شد حاوی معارف بسیار بلندی بود. خودشان اعتقاد داشتند این معارف باید به میدان بیاید، تعبیرشان این بود بگذارید این کفریات به گوش مردم برسد. به حضرت امام اعتراض کرده بودند چرا

دوباره باب مباحث عرفانی را در حوزه‌ها باز کردید ایشان در آخرین جلسه در تفسیر سوره ی حمد فرمودند:

«نباید از این برکات مردم را دور کرد، باید مردم را به این سفره پهن الهی که قرآن و سنت و ادعیه باشد، دعوت کرد؛ تا هر کس به اندازه خودش استفاده بکند... نگوئید که این تعبیرات را شما آوردید دوباره در میدان، مثلاً دوباره [تعبیرات] عرفا [را آوردید]. خیر، باید بیاید! مرحوم آقای شاه آبادی - رحمه الله - برای عده‌ای از کاسب‌ها [که] می‌آمدند آنجا، مسائل را همان طوری که برای همه می‌گفت، برای آنها هم می‌گفت. من به ایشان عرض کردم: «آخر این‌ها [که سنخیتی ندارند!]

گفت: «بگذار این کفریات به گوششان بخورد!» خوب، ما یک چنین اشخاصی داشتیم؛ حالا به سلیقه‌ی من درست در نمی‌آید، که نمی‌شود گفت که این‌ها اشتباهات است.»^(۱)

نمی‌دانم چه حکمتی بود که حضرت امام مریض شدند و نتوانستند تفسیر سوره ی حمد را ادامه دهند، علت عدم ادامه‌ی تفسیرشان به خاطر این بود که قلبشان بیمار شد و گرنه اعتراضات آن عده‌ی معدود ایشان را متوقف نکرد.

آنچه باید متوجه بود این نکته‌ی مهم است که از نظر اسلام کسی باید در امور سیاسی وارد شود که موضوعات عرفانی را آن طور که باید و شاید بشناسد تا تمدنِ قدسی مدّ نظر اسلام پایه‌ریزی شود و چنین حیاتی شروع شده است. شما سعی کنید خود را وارد آن حیات بکنید تا مثل بسیجیان در

ص: ۲۰۰

۱- - تفسیر سوره ی حمد امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، جلسه ی پنجم.

شب های عملیات بفهمید کار بزرگی را می توانید انجام دهید، مثل شهدای کربلا که می فهمیدند دارند تاریخ بزرگی را ایجاد می کنند و در ازاء چنین بصیرتی آن شور نصییشان شد. اگر ما وارد چنین فضایی شدیم که انقلاب اسلامی ایجاد کرده و رجوعمان هم به حضرت امام، رجوعی اشرافی شد به شما قول می دهم زیباترین حیاتِ ممکن را در این تاریخ برای خودتان رقم زده اید و آن را حس خواهید کرد، إن شاء الله.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ»

ص: ۲۰۱

جلسه ی پنجم: حضور در متن تاریخ توحیدی امروز ما

اشاره

ص: ۲۰۳

در جلسات گذشته حرف این بود که تاریخی شروع شده که اولاً: باید بتوانیم آن را حس کنیم. ثانياً: جای خود را در آن پیدا نماییم. در این موضوع ممکن است هنوز ابهاماتی باشد که اولاً: به چه دلیل تاریخ جدیدی شروع شده است. ثانياً: چرا می‌گوییم باید آن را حس کرد، چه خصوصیتی دارد که باید آن را حس کنیم، چرا نمی‌گوییم باید آن را فهمید. ثالثاً: معنی این که گفته می‌شود باید سهم خود را در آن تاریخ پیدا کنیم چیست؟

نقطه‌ی ارتباط با خدا

در ادامه‌ی بحث به این سؤالات جواب داده می‌شود تا تصور صحیحی از معنای حضور در تاریخ به دست آید، این به شرطی است که از مباحث گذشته غفلت نشده باشد و عزیزان بتوانند با نظر به مباحثی که انجام شد بنده را همراهی کنند.

وقتی می‌گوییم تاریخی شروع شده، منظورمان از تاریخ به معنای مجموعه‌ی حادثه‌هایی نیست که بر ما گذشته، بلکه منظور هویتی است که در زمانه برای ما پیش می‌آید و آن تاریخ با تفکر رابطه‌ی تنگاتنگ دارد،

هویتی که با نظر به اراده‌ی پروردگار به سوی ما می‌آید تا ما را متذکر وظایفی در زمانه‌ی خود بگرداند و اگر در انجام آن وظایف کوتاهی کنیم می‌توانیم از خود بیرسیم چرا در زمانه‌ی خود مطابق اقتضائات آن زمان عمل نکردیم. انسان از این جهت باید عارف به زمانه‌اش باشد و غفلت نکند در چه زمانی زندگی می‌کند و برای رجوع به خدا در آن زمان چه وظیفه‌ای دارد تا ندای خدا را شنیده باشد و آن بشود که باید بشود. عرض بنده این بود که اراده‌ی الهی به صورتی خاص که مربوط به این دوران است، به سوی ما آمده و ما می‌توانیم دریافتی از آن اراده و ندا داشته باشیم زیرا نقطه‌ی ارتباط انسان با خدا در هر زمانی از همان جایی شروع می‌شود که تاریخش شروع شده است.

خداوند در هر زمانی مطابق آن زمان و در دل حادثه‌هایی که پیش می‌آید با ما سخن می‌گوید و این ما هستیم که به دلیل اسارت در روزمَرگی‌ها و برقراری نسبت‌های سودجویانه‌ی دنیایی و به جهت اراده‌ی معطوف به قدرت، گوش‌هایمان را بر ندای خدا می‌بندیم. در حالی که در همین زمان شهداء و سرداران در دل صحنه‌های دفاع مقدس متوجه ندای خدا گشتند و وارد تاریخی شدند که برای حاکمیت توحید در مقابل کفرِ زمانه مقدر شده بود.

همان‌طور که انبیاء ما را به گوش سپردن به ندای خداوند دعوت کردند و خودشان زبان حقیقت شدند، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این عصر ما را دعوت به ندای خداوند نمود، ندایی که حضرت حق در این زمان اراده کرده بود. قبلاً عرض شد با نظر به چنین حضوری در تاریخ،

تفکر شروع می شود زیرا در آن صورت خود را در معرض خطاب الهی قرار داده ایم و عملاً وارد وظیفه ای می شویم که مناسب امروزمان است و آن وظیفه نقطه ی ارتباط ما با خدا می شود و در نتیجه، آن رزق کریمی که شامل شهداء شد برای ما نیز ظهور می کند.

از مباحث گذشته می توان به این نتیجه رسید که چرا حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» با تأملاتی که از سال های ۱۳۴۱ نسبت به آن روزگار داشتند در جستجوی راهی برای ادامه ی اسلام در زمانی بودند که به وضوح ملاحظه می شد اسلام در حال هضم شدن در ذیل فرهنگ مدرنیته است و در همین رابطه به اشراق انقلاب اسلامی که به ایشان رسید منور شدند و از این لحاظ تاریخ جدید شروع شد و حضرت الله به نور محمد و آل محمد عليهم السلام در آینه ی وجود حضرت روح الله ظهور کرد تا اسلام نه تنها آزاد از فرهنگ مدرنیته بلکه برای مقابله با آن فرهنگِ ظلمانی، باقی بماند.

معلوم است که هرگز یک فرد نمی تواند به خودی خود مبدأ یک تاریخ باشد بلکه او فقط می تواند برای هدایت طالبان حق در آن زمان مظهر اراده ی الهی گردد و از این جهت بود که مؤمنین صدای حضرت امام را انعکاس اراده ی الهی در جان خود احساس کردند و این بود که شما ملاحظه می کنید چگونه بسیاری از مردم آمادگی شنیدن دعوت امام «رضوان الله تعالی علیه» را داشتند. زیرا آن دعوت، دعوتی اشراقی بود و ما به کمک آن اشراق در تاریخی قرار گرفتیم که آن تاریخ، بسط و تفصیل آن اشراق شد و مؤمنین و به خصوص شهداء توانستند آن اشراقِ روحِ الهی را بسط و تفصیل دهند.

ص: ۲۰۷

اراده ای از طرف خداوند شروع شده و تاریخی ظهور کرده تا توسط شماها اشراق روح اللّهی از اجمال به تفصیل در آید و شما را معنا بخشد و نقطه ی ارتباط با خداوند را به شما در این زمان نشان دهد. فکر در این بستر ظهور و معنای خاص خود را دارد، نه شبیه تفکر انتزاعی آکادمیک است که بیشتر متعلق به مفاهیم می باشد و نه شبیه تفکر روشنفکران گرفتار مدرنیته است که به نظر بنده در بیرون تاریخ به سر می برند، بلکه فکری است که می خواهد ما را از باطل به سوی حق سیر دهد و حرکتی در اساس هستی ما ایجاد کند تا با حقیقت، نسبتی حضوری و فعال پیدا کنیم. مشروط بر این که بدانیم بیش از آن که با نگاه علم حصولی به موضوع بنگریم باید با نگاهی حضوری به آن نظر کنیم. از این جهت می یابیم انقلاب اسلامی برای ما موضوعی است بسیار آشنا که البته وقتی از چیستی آن سؤال شود، رخ بر می بندد و با ما بیگانه می شود ولی وقتی از غلبه ی ذهنی که به دنبال چیستی ها است آزاد شدیم، خود را چون آشنایان بر ما آشکار می کند.

تفکر به معنای امروزی آن

تفکر امروزی به این معنا است که شما در ذیل ملکوت حضرت روح اللّهِ «رضوان اللّهُ تعالی علیه» به جایی برسید که قلب شما مورد خطاب الهی قرار گیرد تا در این تاریخ حضور یابید. همان طور که تاریخ انبیاء ابراهیمی علیهم السلام همه با حضرت ابراهیم علیه السلام شروع شد و همه ی آن ها رجوع به او دارند تا آن جایی که خاتم رسولان صلی اللّهُ علیه و آله که کامل ترین دین را برای بشریت آورده مأمور است

بگوید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران/ ۶۸) سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده اند از همه سزاوارترند به نزدیکی با ابراهیم؛ و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است. به همان صورت که همه ی انبیاء ابراهیمی به شخصیت خاص حضرت ابراهیم علیه السلام رجوع دارند، ما در این تاریخ در ذیل اسلام و فرهنگ اهل البیت علیهم السلام باید به حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» رجوع داشته باشیم.

در بحث های گذشته تأکید شد که اگر بخواهیم تاریخ خود را به عنوان ظهور اراده ی خدا در بستر این زمان، حس کنیم باید با نگاهی خاص وارد این صحنه شویم. مشکل این است که این نگاه خاص چون بیرون از نگاه فرهنگ مدرنیته است، کمتر به فهم عمومی نزدیک است و به همین جهت ما را متهم می کنند که انقلاب اسلامی هنوز نتوانسته است برای جامعه ی خود راه کار بدهد. این ها انتظارشان این است که انقلاب اسلامی راه کاری از جنس تاریخ گذشته بدهد که عملاً این ادامه و بسط فرهنگ مدرنیته خواهد بود. (۱)

ص: ۲۰۹

۱- - مشکل دیگری که بنده با آن روبه رو هستم انتقاد دوستان به این مباحث است که می فرمایند مباحث مبهم است. در حالی که به نظر می رسد این عزیزان هنوز به دنبال مفهومی هستند که با مباحث این چینی در ذهن آن ها ایجاد شود. غافل از آن که باید خود را از این ساحت آزاد نمایند تا خود را در متن تاریخ جدید احساس کنند.

بشر گذشته عموماً با مبانی علم حصولی می توانست تا صحنه ی عمل به آنچه اعتقاد داشت جلو برود و این از افلاطون تا فارابی و از ابن مسکویه تا مرحوم محمد مهدی نراقی صاحب جامع السعادات، قابل ملاحظه است. این بزرگان علم و اخلاق در فضایی از تاریخ خود حضور دارند که دانایی برای آن ها، حتی دانایی به صورت حصولی عین عمل خواهد بود. همین که به موضوعی علم داشتند آن دانایی برای عمل کافی بود. اگر امروز گفته می شود «عمل، تابع علم است» و حرف اشتباهی هم نیست ولی عنایت داشته باشید ما زمانی را و عالمی را پشت سر گذاشته ایم که در آن عالم، حکمت نه فقط راهنمای عمل بلکه همان عمل بوده است، فضایی و تاریخی حاکم بود که در آن فضا دانایی منجر به عمل می شد. این گمشده ی امروز ما است که از خود پیرسیم چرا دانایی های ما منجر به عمل نمی شود و بدانیم نظر به عرفان برای برگشت به آن فضا است، زیرا روح عرفانی عرفا همیشه چنین حالی را داشته که سعی می کردند با تأکید بر علم حضوری و رجوع به وجود، فضای اتحاد علم و عمل را در تاریخ حفظ کنند و شاخصه ی عرفان دینی این بود که خطر جدایی علم و عمل را به بقیه گوشزد کند. فضای اخلاق ناصری خواجه ی طوسی یا تحفهالعراقین ابن مسکویه را که ملاحظه می کنید می بینید همین که در ممدوح بودن فضائل اخلاقی دلیل می آوردند و افراد از نظر علمی قبول می کردند این صفت ممدوح است دست به کار عملی می شدند که موافق آن صفت بود تا متخلّق به آن صفت بشوند. عرفا از همان زمان سعی کردند در راستای تخلّق به اخلاق الهی هدفی را در منظر افراد قرار دهند

که خود را در آن هدف اخلاقی احساس کنند و برای حضور در آن مقام روحانی، خود را پیروانند که اصطلاحاً به آن علم حضوری می گویند. علمی که علم و اخلاق در آن، جدا نیست بلکه سالک آنچه می داند عین وجودش می باشد. فلسفه که آمد بحث علم حصولی و حضوری مطرح شد و مفاهیم هر کدام را مشخص نمود. با این همه در فضایی که اخلاق ناصری یا تحفه العراقین و یا جامع السعادات مطرح است، هنوز در تاریخی قرار داریم که علم و عمل جدا از هم نیستند تا آن که غرب در زمان قاجار در افکار مردم ما جا باز کرد و تاریخی با روح غربی شروع شد و تا انقلاب اسلامی ادامه یافت. (۱)

درست است که فرهنگ غربی در بین علمای ما که با سنت و با فضای دینی مانوس بودند، نتوانست آن طور که می خواست نفوذ کند اما بالاخره در کلیت جامعه نفوذ کرد و جدایی علم و عمل به عنوان یک فرهنگ وارد تاریخ ما شد و از آن طرف علمای دینی به فکر می افتند در یک بازخوانی تاریخی این مشکل را بررسی و حل کنند. این بازخوانی چه خصوصیتی باید داشته باشد که اتحاد بین علم و عمل دوباره به زندگی ها برگردد و از تاریخ غربی جدا شویم؟ با این که برای رهایی از این مشکل کارهای زیادی کرده ایم اما هنوز نتوانسته ایم راه کار مناسبی را برای رهایی

ص: ۲۱۱

۱- - وقتی کانت نسبت بین اخلاق را از واقعیت جدا کرد، عمل اعم از اخلاقی و غیر اخلاقی به خودی خود اصالت پیدا کرد و رابطه ی بین دانایی و عمل از بین رفت، زیرا در نگاه کانت ما تنها با فنومن ها سر و کار داریم بدون آن که بدانیم در نفس الامر چه چیزی واقعیت دارد و بدین معنا عالم ساخته ی ذهن ما است و عقل انسان در خودش حرکت می کند بدون آن که لازم باشد عمل با دانایی که ریشه در نفس الامر داشته باشد مرتبط باشد.

از این مشکل که با جدایی از غرب فراهم می شود نهادینه کنیم و به همین جهت من و شما در ارائه ی تصورات خود به همدیگر در زحمت هستیم. نه شما از عرایض بنده راضی می شوید و نه بنده از طرز صحبت خود با شما راضی هستم و این بدین معنا نیست که راهی هست و باید با مطالعه ی بیشتر آن را در میان آوریم، ابداً از این فکرها نکنید که این خودش حجابی می شود تا مشکل مخفی بماند و هیچ چیز شروع نگردد. عمده آن است که بدانیم منتظر چه فضایی باید باشیم که آن فضا متذکر تاریخی باشد که باید شروع شود. متفکر حقیقی در این نگاه غیر از متفکری است که فرهنگ مدرنیته و علم حصولی به ما شناسانده است.

راه جدایی از غرب

از جمله کسانی که به نظرم می خواهد ما متوجه امر جدایی از فرهنگ و تفکر غربی شویم آقای دکتر سید احمد فرید است که از زاویه ای مخصوص به این موضوع نظر دارد، همان طور که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را می یابید که به صورتی گسترده و همه جانبه نظر به تحقق فضایی دارند که دیگر غرب امکان نفوذ در زندگی ها را از دست می دهد. به همین جهت دکتر فرید با ظهور انقلاب اسلامی به حضرت امام رجوع کرد آن هم رجوعی خاص. رجوعی که در حرکت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» طلوع تمدنی را دید که آن تمدن دیگر تمدن غربی نیست.

ص: ۲۱۲

واژه ی «پس فردایی» که دکتر فردید برای انقلاب اسلامی و در نهایت برای انقلاب مهدوی استفاده می کند نظر به نکته ی خاصی دارد. خوب است روشن شود فردید در رابطه با این واژه و در پشت این واژه چه تصویری دارد که می گوید ما باید وارد تاریخ پس فردا بشویم. بعضی ها ما را متهم می کنند که شما فردیدی هستید؛ در حالی که ما به دنبال فکری هستیم که امروز و فردای ما را درست تعریف کند و تاریخی را که در آن هستیم به ما بنمایاند. فکر نمی کنم اگر ما از واژه هایی مثل جوهر و عرض استفاده کنیم ارسطویی شده باشیم با این که می دانیم با این واژه ها می توانیم حالات جهان ماده را به نحوی که قابل قبول عقل باشد تعریف و تبیین کنیم. هرچند قبول دارم اگر از واژه هایی مثل جوهر و عرض استفاده کردید در همان افقی فکر می کنید که ارسطو فکر کرد ولی این فکر از سر تقلید نیست بلکه یک نوع همفکری با ارسطو است. در هر صورت امثال فردید چه می خواهند بگویند که انقلاب اسلامی را «پس فردایی» تعبیر می کنند و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را «پس فردایی» می دانند ولی فلان دانشمند را پس فردایی نمی دانند؟ چون سخنان آن دانشمند متذکر فضایی ماورای فرهنگ مدرنیته نیست.

در نگاه فردید حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس فردایی است و ما را در فضایی ماوراء فضایی که فرهنگ مدرنیته در آن قرار دارد می برد، همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله به همین اعتبار پس فردایی است و شما در همین رابطه در دعای ندبه اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ وَ نَحْنُ عَبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَى وَ لِيِّكَ الْمَذْكُورِ بِكَ وَ بِنَبِيِّكَ خَلَقْتَهُ لَنَا عَضِيمَةً وَ مَلَاذًا» ای خدا! ما بندگان تو، مشتاق ظهور ولی

توایم که او مدگر تو و رسول توست. تو او را آفریده ای برای عصمت و نگاهداری و پناه دین و ایمان ما. شما از طریق این فراز از دعا، حضور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آینده ی تاریخ را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشته، پیوند می زنید.

همه ی حرف آن است که تاریخی شروع شده ماورای نگاهی که فرهنگ مدرنیته به عالم و آدم دارد و به عالم و آدم می نگرد و از این جهت پس فردایی است. تاریخی که شروع شده، تاریخی است حضوری، تاریخ تفاهم به معنای رجوع به «وجود» و عبور از علم حصولی است و از این جهت فردایی نیست. به تعبیر دکتر فردید فردا ادامه ی همین تاریخی است که تحت عنوان مدرنیته فعلاً در آن قرار داریم و ما را به توسعه ای می خواند که ادامه ی مدرنیته است و نه به پیشرفتی که مقام معظم رهبری بر آن تکیه دارند و در افقی دیگر باید به دنبال آن بود. «پس فردا» دیگر از جنس فردا نیست و در افقی دیگر باید آن را دنبال کرد و به این معنا حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» جنس پس فردایی است، یعنی از جنس عبور از عالم غربی است، عالمی که هنوز هست و فردا هم ادامه دارد.

این که عرض کردم حس جدیدی باید به صحنه آید تا تاریخ مهدوی را درک کنیم به این معنا است که باید با حس حضوری در فضای ملکوت اولیاء معصوم قرار بگیریم و این با سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ممکن است، این حالت با تفکر حصولی و علم بیرون از عمل حاصل نمی شود. باید از فضایی که دکارت با جمله ی «من فکر می کنم پس هستم» مطرح کرد، آزاد شد تا بلکه متوجه شویم

همان احساسی که با علم حضوری به خودمان داریم، فکر است. مشهور است که نفسانیت در فلسفه ی غرب با دکارت آغاز شد و با عبارت «من می اندیشم، پس هستم» انسان محور شد. چرا که تا آن زمان اصالت با حقایق غیبی بود و انسان به عالم بالا- توجه داشت ولی با این جمله انسان محور شد و اصالت هم به فهم حصولی انسان داده شد. با این جمله شهود قلبی و معارف حاصل از تزکیه تماماً دفن می شود. بنده انتظار ندارم در حال حاضر بتوان این مسائل را با افکار عمومی در میان گذاشت زیرا افکار عمومی طوری با این سخنان برخورد می کنند که ویتگنشتین با حرف های هگل برخورد کرد. می گویند ویتگنشتین نظرات هگل را خوانده بود و در جواب کسانی که نظر او را در مورد هگل خواسته بودند، گفته بود: تا حالا آدم ها در دیوانه خانه ها این حرف ها را می زدند و حالا- در دانشگاه ها هم از این حرف ها می زنند. ولی با توجه به این نوع نقدهایی که به سخنان هگل می شد صاحب نظران می گویند تاریخ غرب با هگل یک معنای دیگری پیدا کرده و هنوز هم عموماً فیلسوفان به هگل رجوع دارند. در هر حال باید از فضایی که دکارت با آن جمله ی مشهورش تاریخ مدرنیته را به صحنه آورد، آزاد شویم تا به جای آن که بگوییم «من فکر می کنم پس هستم» متوجه باشیم هست ما همان علم و فکر است منتها علم و فکر حضوری که با احساس نسبت به تاریخی که در آن هستیم ظهور می کند.

تاریخ «پس فردایی»، تاریخی است ماورای امروز و فردا و با فکری که امروز و ادامه ی امروز یعنی فردا را می توان تصور کرد و فهمید، نمی توان آن را درک کرد. برای درک آن باید ماورای این نوع فکرها، احساس ماورای تاریخی داشت، فکری که عموم ما می شناسیم، همانی است که دیروز و امروز و فردا را می فهمد و تنها در این فضا می تواند تعقل کند در حالی که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» تحت عنوان «بی توجهی به نهادهای دنیای مدرن توسط حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» عرض شد جنس نگاه اشراقی حضرت امام، نگاه به تاریخی است ماورای تاریخی که مدرنیته در آن ظهور و بروز دارد. به همین جهت بنده تأکید می کنم از خود پرسید چه چیزی را در امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باید ببینیم؟ آیا قاعده ای برای دیدن حضرت امام داریم تا او را به عنوان تقدیر زمانه ی خود مد نظر قرار دهیم، به عنوان کسی که می خواهد تاریخ جدیدی ایجاد کند با هویتی خاص؟ و آیا در این موضوع به ربط شخصیت امام «رضوان الله تعالی علیه» و فرهنگ امامان معصوم علیهم السلام به اندازه ی کافی فکر شده است؟ آنچه باید دقیق و همه جانبه زاویه های مختلف این حضور تاریخی را که به صورت کثیر الاضلاع به صحنه آمده است، بررسی کرد که غفلت از هر ضلع آن موجب غفلت از همه ی آن می شود، شبیه «يُؤْمِنُ بَعْضٌ وَ يَكْفُرُ بَعْضٌ» خواهد بود که عملاً موجب کفر به همه ی آن است و آن نتیجه ای را که می توانیم از آن ببریم از دست

می دهیم. نتیجه ای که تنها با حضور جمعی در تحقق نظام توحیدی به دست می آید.

بنده سخن خود را این طور یادداشت کرده ام که: «تنها در تفاهم قدسی است که تفکر حقیقی ظهور می کند، تفکری که به "وجود" نظر دارد». مقدمه ی این سخن را در جلسات قبل ملاحظه فرمودید، به نظرم روشن شد وقتی موضوعی با تفکر حصولی دیده می شود و به جنبه ی وجودی آن نظر نمی شود و اصلاً مفاهمه ای صورت نمی گیرد و هر کس با مفهومی که در ذهن خود از آن موضوع یا پدیده دارد زندگی می کند. در حالی که مفهوم یک پدیده هرگز خود آن پدیده نیست. حقیقت هر پدیده ای، مرتبه ای از وجود است و وجود در عینی که شدت و ضعف برمی دارد مثل ماهیات کثرت بر نمی دارد. حال اگر هر کدام از ما توانستیم به وجود نظر کنیم و موضوعات و پدیده ها را در حقیقت وجود بنگریم، دیگر کثرت به معنایی که هر چیزی کاملاً از چیز دیگری جدا باشد و عالم انبار پدیده های متکثر باشد، در منظر ما نیست.

آن جایی ما همدیگر را نمی فهمیم و به تفاهم نمی رسیم که بنده یک وجه از یک موضوع را می نگرم و شما وجه دیگر آن را. یعنی با نظر به کثرات است که نمی توانیم با همدیگر تفاهم داشته باشیم. اما با نظر به جنبه ی وجودی هر موضوعی نگاه هر کدام از ما به آن موضوع، نگاه به همه ی آن موضوع است و سخن هر کدام تذکری است به دیگری تا از مرتبه ی بالاتر موضوع غافل نشود. در نگاه وجودی به عالم و آدم، عملاً همه با کلّ موضوع روبه رو هستند هر چند بعضی به صورتی اجمالی به آن

موضوع نظر دارند و با تذکری که دیگران می دهند، نگاه اجمالی آن ها به تفصیل در می آید و نظر دیگران را در آن فضا تصدیق می کنند. این جاست که معلوم می شود چرا فرموده اند: «المؤمنُ مرآتُ المؤمن» هر مؤمنی آینه ای است برای مؤمنی دیگر. زیرا در این حالت است که انسان ها نسبت ایمانی با همدیگر برقرار می کنند و هر کدام وجوهی از حقیقت را در آینه ی وجود مؤمن دیگر می نگرند.

شما در نظر به «ماهیت»، چیزی از آن موضوع نمی بینید تا بخواهید با کلّ آن موضوع روبه رو شوید. این که فیلسوفان می گویند: ماهیت حدّ وجود است، چون می فهمند ماهیت مرزهایی است که وجود در آن محدوده دیگر ادامه نیافته، و آن مرزها عدم ادامه ی وجود را می نمایاند. چطور ما با وجوه عدمی یک پدیده می خواهیم آن پدیده را بشناسیم؟ می فرمایند: وجود تعریف بردار نیست زیرا در ذات خود مرزی ندارد تا مطابق آن مرز در ذهن خود از آن تصویری بسازیم. ماهیات را می توان تعریف کرد زیرا جنبه های عدمی پدیده ها و موضوعات را می نمایاند. حال اگر خواستیم آن موضوع را تعریف کنیم چون با جنبه ی عدمی آن، آن را تعریف می کنیم، عملاً آن را در حجاب برده ایم، از این جهت باید حق بدهیم که در رجوع غیر وجودی به موضوعات و پدیده ها آن طور که باید با آن پدیده ها روبه رو نخواهیم بود که منجر به تفاهم بشود و هر کدام نگاه دیگری را تصدیق کند، بلکه برعکس، در نگاه به ماهیت موضوعات هر کدام نگاه دیگری را نفی می کند زیرا متوجه ربط و تعلق موجودات به حضرت حق نیستند. حاجی سبزواری در بحث إصالة الوجود می فرماید:

لَوْ لَمْ يُؤْصَلْ وَحَدَّهُ مَا حَصَلَتْ

إِذْ غَيْرُهُ مَثَارٌ كَثْرَهُ أَتَتْ

در شرحش آورده: بیانه آنه لو لم یکن الوجودُ أصیلاً لم یحصُلْ وحده أصلاً، لَانَّ المَاهِیَةَ مَثَارٌ الكثرة. اگر وجود اصیل نباشد، وجودِ رابط هم که قسمی از آن است اعتباری خواهد بود، در این صورت حمل در قضایا صورت نمی گرفت. بنابراین تباین در وجود به خاطر خود وجود، غیر معقول است زیرا وجود، حقیقتِ واحدِ بسیطی است که تنها ذومراتب است و نه متباین و به همین جهت می توان گفت کثرتش عین وحدتش است.

در موضوع خدا اگر همه ی شما رجوع وجودی به حضرت حق داشته باشید همه واقعاً با او روبه روئید، هر چند ممکن است شدت توحید شما نسبت به توحید دیگری متفاوت باشد ولی یکی از شما در خطا نیستید و دیگری در صحت. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بر همین اساس فرمودند اگر پیامبران با هم یک جا جمع می شدند اختلافی نداشتند. چون همه با حضور قلب و با نگاه توحیدی به یک حقیقت که عین کمال است، نظر می کردند و قرآن در همین رابطه می فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (بقره/۲۵۳) آن رسولان را بعضی بر بعضی برتری دادیم. یعنی در عین آن که همه معصوم اند و همه به یک حقیقت و حدانی رجوع دارند تفاوتشان در شدت و ضعف توحیدشان بود و لذا اسم حیّ در منظر وجود مقدس حضرت موسی علیه السلام همان اسم حیّ است که در منظر وجود مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و آله هست. تفاوت در شدت حضور است نه آن که یکی درست ببیند و دیگری غلط. این در مورد نظر به هر موضوعی صادق است

ص: ۲۱۹

و اگر ما به موضوعات و پدیده‌ها نگاه وجودی داشته باشیم دیگر یکی درست نمی‌بیند و دیگری خطا، تا گرفتار عدم تفاهم نسبت به آن موضوع شویم. از این جهت عرض کردم اگر موضوعات و پدیده‌ها با نگاه حصولی فهم شوند مفاهمه ایجاد نخواهد شد ولی اگر در عین نگاه حصولی به موضوعات و پدیده‌ها از نگاه وجودی به آن‌ها غفلت نشود، نه تنها تفاهم حاصل می‌شود بلکه در تحلیل نظر افراد به موضوعات به خودآگاهی می‌رسیم و خاستگاه نگاه افراد را نیز می‌فهمیم.

موانع تفاهم قدسی

این مقدمات برای آن بود که روشن شود تفاهم قدسی یعنی چه و چگونه می‌توان از طریق نظر به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به آن تفاهم قدسی رسید. مضافاً این که تفاهم هر جا صورت گیرد حتماً آن تفاهم قدسی است، زیرا در نگاه غیر قدسی و غیر وجودی تفاهمی واقع نمی‌شود به همان دلیل که ماهیات مثار و خاستگاه کثرت اند. چون در نگاه غیر وجودی ما چیزی نمی‌بینیم تا بخواهیم بر اساس آن به تفاهم برسیم، حدّ وجود که خارجیت ندارد، اعتبار ذهن است تا انسان بتواند ما فی الضمیر خود را برای بقیه تعریف کند، موانع تفاهم قدسی در اصالت دادن به کثرت و ماهیات است. (۱)

ص: ۲۲۰

۱- البته از آن جا که ماهیات، ظهور وجود در اذهان است، عقل می‌تواند با نظر به جنبه‌ی وجودی ماهیات یک نحوه ارتباط وجودی با ماهیات پیدا کند و به این معنا کثرت را در وحدت بنگرد و به خلق در حق نظر کند. در این حال ماهیات، حجاب حقیقت نیستند بلکه مظهر وجودند.

در راستای تفاهم قدسی بحث مبادی وجودی پیش می آید که ما باید بدان رجوع کنیم و در تاریخ خود به تفاهم برسیم. امروز «وجود» در کلیت تاریخ ما در چه مظهری تعین دارد که باید به آن رجوع کنیم؟ در اعتقادمان نسبت به اهل البیت علیهم السلام می گوئیم که اینها مظهر کامل اسماء الهی اند و به تعبیر حضرت زهرا^ا اگر به حضرت علی علیه السلام رجوع می شد امت گرفتار اختلاف نمی شد و جهان اسلام در یک تفاهم کامل، ادامه ی حیات می داد. چون حضرت علی علیه السلام و همه ی اهل البیت علیهم السلام مظهر کامل اسماء الهی اند و هرکس به آن ها رجوع قلبی بکند با حقیقت مرتبط می شود. مگر حضرت صادق علیه السلام نمی فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^(۱) به خدا سوگند ما اسماء حسنا ی الهی هستیم؟ و از آن جهت که ما تنها باید اسم جامع الهی یعنی حضرت الله را بپرستیم تا بندگی ما پذیرفته شود، ائمه علیهم السلام خلیفه الله هستند و مظهر کامل اسم الله می باشند. به همین جهت حضرت صادق علیه السلام در ادامه ی روایت می فرمایند: «الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»^(۲) اسمای حسنا یی که عملی از بندگان قبول نمی شود مگر به معرفت ما.

بنده معتقدم این روایت از آن روایت های پس فردایی است که به این زودی آن طور که قابل فهم عموم باشد ظهور نمی کند. درست است در دستگاه علم حصولی خود از آن استفاده ها کرده ایم اما روح روایت با مقدمه و مؤخره ای که دارد فوق درک فهم هایی است که در سایه ی

ص: ۲۲۱

۱- - الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- - الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

تمدنی غیر از تمدن الهی زندگی اسلامی دارند. این نوع روایات برای دیندارانی است که قلب و جان خود را به صحنه می آورند تا خدا را با نظر به مظاهر کاملش عبادت کنند. می پرسید چرا روایت می فرماید: هیچ عبادتی قبول نمی شود الا با معرفت به اهل البیت؟ برای این که عبادت حقیقتاً رجوع به الله است و رجوع به الله غیر از تعقل و تفکر نسبت به الله است و مشکل همین جا است و با وهابی ها هم همین جا مشکل داریم که متوجه نیستند رجوع به الله فقط با رجوع به مظاهرش که اسمای الهی را می نمایانند ممکن است و از آن جایی که ائمه خلیفه الله و مظهر کامل اسمای حسنی الهی هستند، با رجوع به آن ها به حضرت الله رجوع کرده ایم و گرنه به جای رجوع به الله، صرفاً به الله فکر کرده ایم. بعضی ها از نظر فکری اگر به خود آیند وهابی اند و موانع تفاهم قدسی در این روحیه ها پنهان است. از این جهت که نمی دانیم چرا نمی شود بدون اهل البیت علیهم السلام به خدا رجوع کرد، لایه ای از وهابیت در ما هست.

عبادت وقتی قبول است که به حضرت الله رجوع کنیم، از طرفی حضرت حق فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۱) برای خدا اسماء حسنیایی هست، از طریق اسماء حسنا او را بخوانید. یعنی شما باید برای رجوع به الله و خواندن او، به این اسماء حسنا نظر کنید، و اسماء حسنیای خداوند در مظاهرش ظهور دارد و در رابطه با این آیه است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» از آن جهت باید به اهل البیت علیهم السلام رجوع داشته باشیم تا به الله رجوع کرده باشیم زیرا الله در

ص: ۲۲۲

مظاهرش حضور و وجود دارد و اگر در غیر مظاهرش بخواهیم به او نظر کنیم به مفهوم خدا در ذهن و اندیشه ی خود نظر کرده ایم که به قول مولوی:

هر چه اندیشی پذیرای فناست

وانکه در اندیشه ناید آن خداست

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در رابطه با آیت کبری بودن امامان معصوم علیهم السلام می فرماید: انسان کامل مَثَلِ اَعْلَیِّ الهی و آیت کبرای او و نبأ عظیم است و اوست که بر صورت حق آفریده شده و کلید معرفت خداوند است. هر کس او را بشناسد، در حقیقت خدای سبحان را شناخته است، زیرا انسان کامل با هر یک از اوصاف و جلوه های وجودی خود آیتی از آیات الهی است. (۱)

امیدوارم به این جمله دقت کافی بفرمائید تا تصور نشود می توان بدون نظر به مظاهر اسمای الهی، به خدا رجوع کرد، چرا که در آن صورت به جای رجوع به خدا به فکری که از خدا داریم رجوع کرده ایم و نه به خدای واقعی. (۲)

عزیزان من خدا اسماء حسنا دارد، کجا دنبال خدا می گردید؟ می خواهی خدا را بخوانی باید او را در اسمای حسنائش

ص: ۲۲۳

۱- ر. ک: شرح دعای سحر (ترجمه فارسی)، ص ۹۱.

۲- در رابطه با رجوع به خداوند از طریق مظاهر متعین آن حتی عرفایی که متوجه اهل البیت علیهم السلام نیستند، سعی می کنند قطبی را مد نظر داشته باشند تا رجوع آن ها به خداوند صرفاً ذهنی نباشد، در حالی که باید بدانند قطب مورد نظر آن ها نهایتاً مظهر چند اسم از اسماء الهی است، آن هم به صورت نازل و تا به امامان معصوم علیهم السلام که مظهر جامع همه ی اسماء الهی به صورت کامل هستند، رجوع نداشته باشند به حضرت «الله» رجوع نکرده اند و به معنی واقعی همه ی نیاز خود به معبود مطلق را جواب نداده اند.

جستجو کنی که در مظاهر او نمایان می شوند، پس باید مظاهر کامل اسماء الهی را پیدا کنی تا خدا را پیدا کرده باشی. در همین رابطه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي إِذَا سُئِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا أَجَابَ» (۱) مائیم آن اسماء حسنایی که وقتی از خدا با نظر به آن اسماء تقاضایی شود، جواب داده می شود. یعنی باید به آن اسماء حسنا رجوع کنید تا خداوند به شما رو کند.

کافی است شما به خدا معرفت لازم را داشته باشید در آن صورت به حضور و وجود خدا در عالم نظر می کنید و نه به خدایی که در ذهن و فکر دارید، وقتی بخواهید به خدایی که در عالم حاضر و ظاهر است نظر کنید متوجه مظاهر حضرت حق می شوید و این که مظاهر تام و اتم حضرت حق، وجود مقدس اولیاء معصومین علیهم السلام هستند.

تا نکته ی مهم فوق در شیعه حل نشود نمی تواند تاریخ تشیع را ادامه بدهد و شیعه نمی تواند تاریخی بسازد که به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ختم بشود. و اگر جامعه و ملتی نظر به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نداشته باشد رجوعی به حق نداشته بلکه زندگی آن ها جان کندن است بی هدف و بی انگیزه چون عملاً به مظاهر حق رجوع نداشته است و علت آن که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برای ادامه ی انقلاب اسلامی مباحث عرفانی خود را به میراث گذاشت آن است که از طریق معارف عرفانی می توان نگاه وجودی را به جامعه برگرداند و در مسیر نگاه وجودی، به اسماء حسنای الهی نظر

ص: ۲۲۴

کرد و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را که مظهر کامل اسماء الهی است، در منظر خود یافت.

در راستای تفاهم قدسی که عرض شد، بحث مبادی وجودی پیش می آید و نه مبادی مفهومی. به این معنا که وقتی می خواهید به حضرت حق رجوع کنید تا در واقع به «وجود» رجوع کرده باشید، این رجوع با رجوع به مظاهر متعین معنا دارد که آن مظاهر در کلّ عالم اهل البیت علیهم السلام هستند و در این زمان وجود مقدس مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد و به صورت جزئی تر که مربوط به این تاریخ خاص باشد، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است. زیرا اگر که در این تاریخ برای مهدی «صلوات الله علیه» مظهري نیاید عملاً بی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شده اید و در تاریخ دیروز و فردا و امروز زندگی کرده اید و تاریخ پس فردایی در منظر شما قرار نمی گیرد تا از ظلمات این دوران رهایی یابید.

رجوع وجودی به خداوند

نظر بنده این است که خداوند در این زمان و در این تاریخ شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را به صحنه آورده است تا بتوانیم به خداوند رجوعی وجودی داشته باشیم و ندای او را بشنویم و در مفهومات و کثرات و عدم تفاهم سرگردان نباشیم. و از طرفی همه چیز شاهد آن است که امام «رضوان الله تعالی علیه» خود را طوری ساخته و دغدغه هایی را از سر سوز اسلامی در خود ایجاد کرده که به عنوان نایب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف محل ظهور انوار وجود مقدس حضرت مهدی «صلوات الله علیه» شده اند.

بنده فکر می‌کنم نمی‌توان از این نکته راحت و سرسری گذشت. وقتی شما معتقدید که در حال حاضر مقام معظم رهبری در حرکات و گفتار و سکنااتشان همان نوری را ظاهر می‌کنند که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اراده کرده اند و عقیده‌ی شما به ادله‌ی مختلف این است که ایشان نایب امام زمان اند، باید روشن کنید چه جایگاه وجودی برای این عقیده‌ی خود قائلید؟ این یک عقیده است با نظر به مبادی نفس‌الأمری و یا تنها یک اعتبار اجتماعی سیاسی است؟ آیا تجربه نکرده‌اید که امروز رهنمودهای مقام معظم رهبری درست همان سخن حقی است که در این زمان و در این تاریخ باید زده می‌شد و با دنبال کردن نظرات ایشان راه حل همه‌ی مشکلات پیدا می‌شود؟ آیا این نوع رهنمودها که ایشان به ما می‌دهند توسط واسطه‌ی فیضی از طرف خدا اظهار می‌شود و یا مقام معظم رهبری با ذهن بشری خود به این نتایج می‌رسند؟ وقتی حضوری همه‌جانبه در این رهنمودها در میان است و رهنمودهایی این چنین همه‌جانبه از ایشان صادر می‌شود می‌توان یقین کرد این حضور همه‌جانبه باید مربوط به واسطه‌ی فیضی باشد که واسطه‌ی فیض همه‌ی عالم است که از طریق نایب ظهور می‌کند و معنای نایب امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بودن به این معنا است. بنده نمی‌خواهم عقیده‌ی ای را به شما تحمیل کنم، بلکه تنها تذکر می‌دهم که متوجه معنای نایب امام زمان بودن رهبری باشید تا عقیده‌ی شما محدود به جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی نباشد و از جایگاه نفس‌الأمری آن غفلت شود.

در صدر اسلام بعضاً مشکلی پیش می‌آمد که مسلمانان انتظار داشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله با نظر خود راهنمایی لازم را ارائه فرماید. می‌رفتند خدمت

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که چه کار باید کرد؟ حضرت می فرمودند منتظم و وحی نازل شود. چون بنا نیست کسی که تسلیم و وحی الهی است جز آنچه از طریق و وحی به قلبش می رسد چیز دیگری را ارائه دهد. اصحاب یک مرتبه می دیدند آیاتی برای حضرت نازل شد که به صورتی معجزه آسا جواب همه ی ابعاد مشکلات بود و همه چیز را حل می کرد و امکان ادامه ی تاریخی که شروع شده بود فراهم می شد زیرا آن پیام و راهنمایی از طرف حضرت حق بر قلب مبارک کسی که قلبش عین طهارت است، به مردم رسیده بود نه از طرف کسی که به عنوان یک انسان، جزئی از این نظام است.

آیا رهنمودهای مقام معظم رهبری حکایت از آن ندارد که اولاً: این رهنمودها همه ی جوانب ممکن را مد نظر دارد؟ و ثانیاً: آیا روشن نمی کند که باید توسط واسطه ی فیضی که هدایت لازم را از خدا می گیرد این رهنمودها القاء شده باشد؟ و ثالثاً: اگر ما نظر به انسانی که مظهر و تعین و نایب آن واسطه ی فیض است، نداشتیم چگونه در این تاریخ وظیفه ی الهی خود را می یافتیم و ندای خدا را در این تاریخ می شنیدیم؟ حال متوجه باشید مقام معظم رهبری خودشان اظهار می دارند در زیر سایه ی روحانیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» توانسته اند این مسیر را تا این جاها طی کنند و مبادی فکر خود را از سیره و سنت حضرت امام گرفتند و از این جهت شما احساس می کنید قلب ایشان زمینه ی رهنمودهای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شده است. علت این که عرض می کنم باید شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را مبانی فکر خود قرار داد بدین جهت

است. حتی امروز خدا هم به نور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ولی از طریق امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با ما سخن می گوید.

امروز ما در شرایطی هستیم که می توانیم باب این نگاه وجودی به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را در خود باز کنیم و با سرمایه ای که در نگاه به امامان معصوم داریم به حضرت امام خمینی نظر کنیم تا در امروز تاریخ خود، حضرت الله را در مظاهر امروزینش ببینیم و اشاره ی آن مظاهر را به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف احساس نماییم.

آیا در این عصر و زمانه شایسته ترین انتخاب آن نیست که سرنوشت خود را به انقلاب اسلامی گره بزنیم و به تفکری مناسب تقدیری که خداوند اراده کرده است نزدیک شویم و امیدوار به گشایش راه های جدیدی در مقابل خود باشیم و با شرکت در تاریخ تجدد به اهدافی موهوم دل نبندیم و به راهی پای نگذاریم که سراسر پوچ است و هیچ؟

برکات نگاه حُبّی و سیر وجودی

عنایت دارید که چگونه حضرت باقر علیه السلام فرهنگ نگاه وجودی به خدا را از طریق نظر به ملکوت ائمه به ما متذکر می شوند، آن جایی که می فرمایند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَّبِرْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتَمْ بِالْإِيمَانِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ» (۱) هر که می خواهد بین او و خدا حجابی نباشد، تا او خدا را ببیند و خداوند نیز او را مشاهده کند، باید

ص: ۲۲۸

آل محمّد علیهم السلام را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد، اگر در چنین شرایطی قرار گرفت خداوند به او نظر می کند و او نیز به خدا می نگرد.

با محبت به آن ذوات مقدس، رجوع قلبی خاصی به آن ها صورت می گیرد و شما نور اسماء حسناى الهی را در آینه ی وجود آن ها می نگرید، همان طور که عاشق، به زیبایی های معشوق نظر دارد. در این حالت است که می فرمایند: با محبت به آل محمد بین او و خدایش هیچ حجابی در میان نخواهد ماند و «ینظر الی الله» به خدا نظر می کند، در حالی که «لایکونَ بینه وَ بَینَ الله حِجَاب» در آن حال بین او و بین خدا هیچ حجابی نیست، خدا را بی حجاب نگاه می کند و خدا هم به این بنده اش بی حجاب نگاه می کند.

صحبت این است که این چه نوع رجوعی به امام است که حاصل آن این اندازه گرانقدر است. یک وقت برای آن که به بهشت برویم ائمه علیهم السلام را دوست می داریم و به آن ها احترام می گذاریم، این کار خوبی است، ولی این روایت حرف بالاتری دارد، می گوید اگر می خواهید خدا را بی حجاب ببینید به اهل البیت علیهم السلام رجوع داشته باشید و انگیزه و رویکردتان در محبت به آن ها و در دشمنی با دشمنان آن ها، برای رؤیت حضرت حق باشد تا خدا را بی حجاب ملاقات کنید. از این روایت به خوبی برمی آید که اهل البیت علیهم السلام مظاهر اسماء حسناى خدایند. به این معنا که ما می توانیم آن ها را با نگاه خاص قلبی ببینیم و به نور خدا منتقل شویم و با اسماء الهی در آینه ی وجود آن ها روبه رو گردیم. در عرفان نظری مبنای این سخنان به خوبی مورد بررسی قرار می گیرد.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در شرح سوره ی حمد روشن کردند چگونه می توان نور الله را در سماوات و ارض مشاهده کرد، چون قرآن نفرمود آسمان ها و زمین به نور الهی منوراند، بلکه فرمود نور آسمان ها و زمین همان الله است. که می توانید در این رابطه به تفسیر حمد حضرت امام رجوع فرمایید.

تا حال توانستیم به این مرحله برسیم که اهل البیت علیهم السلام در کل عالم، ظهور تام و تمام حضرت حق اند و از آن جایی که ما تنها با رجوع به حق می توانیم به تفکر حقیقی برسیم، پس در عمل با نظر به اهل البیت علیهم السلام که مظاهر حق هستند به تفکر حقیقی می رسیم و در زیر سایه ی چنین تفکری - که تفکری است حضوری- به تفاهم لازم دست می یابیم و در زمان حاضر که امام حیّ ما غایب اند با نظر به تعین خارجی او می توانیم به تفکر لازمی که نیاز این زمانه است برسیم و تفاهم مورد نیاز را به دست آوریم و این تعین در شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» کاملاً قابل درک است.

ممکن است سؤال بفرمایید چگونه باید به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» رجوع کرد تا رجوع ما اولاً: وجودی باشد و ثانیاً: ما به آن تفاهم قدسی که مورد نیاز است برسیم؟ جواب این سؤال را باید در فرهنگ رجوع به اهل البیت علیهم السلام بیابید از آن جهت که در نگاه حنبی به آن ها، عملاً از نگاه حصولی به نگاه وجودی سیر می کنید و می توانید اسماء حسناى الهی را در آن ها بیابید. اهل البیت علیهم السلام یک حقیقت وجودی به عنوان واسطه ی فیض بین ارض و سماء اند، این رابطه ی وجودی با

حضرت حق است که آن‌ها را مظهر همه‌ی حقیقت انوار اسماء حسنا‌ی الهی کرده و قرآن فرمود: برای رجوع به حضرت الله که همه‌ی اسماء حسنا از اوست، «فَادْعُوهُ بِهَا» او را از طریق اسماء حسنا‌یش بخوانید و به اسماء حسنا‌یش نظر کنید در حالی که آن اسماء حسنا تنها در آینه‌ی انسان کامل ظهور کرده است. در نتیجه اگر می‌خواهید به همه‌ی حقیقت برسید باید به امام معصوم برسید تا به همه‌ی حقیقت رسیده باشید، حقیقتی که جامع همه‌ی اسماء است یعنی حضرت الله. از طرفی همه‌ی شما بحمدالله می‌دانید بین ذات و صفات الهی اتحاد هست و این یکی از ظریف‌ترین معارف بشری است که بدانید نمی‌شود ذات الهی از صفات کمالیه اش خالی باشد، در نتیجه یک خدا ندارید و یک صفتی به نام علیم، بلکه خداوند عین علم است. پس وقتی اسماء و صفات الهی در میان است، ذات الهی در آینه‌ی آن صفات در صحنه خواهد بود. حالا ائمه علیهم السلام می‌فرمایند: ما یمیم آن صفات و اسماء. یعنی می‌توانید در آینه‌ی جمال آن‌ها بی‌واسطه به حضرت حق نظر کنید. با توجه به این فرهنگ و با پروریده شدن در چنین نگاهی به حق، در این زمان باید بتوانیم به شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نگاهی وجودی پیدا کنیم و در زیر سایه‌ی این نگاه، که عین رسیدن به تفکری است که باید در این زمان داشت، به تفاهم مورد نیاز رسید، و إلاً با نگاه ماهیت نگر و کثرت گرا همچنان در عدم تفاهم و دوگانگی نسبت به همدیگر به سر می‌بریم. این که در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» عرض شد حضرت امام می‌توانند آن مبادی وجودی که برای تفکر امروزمان نیاز داریم، باشند بر

همین اساس است که عرض کردم و در تاریخ معاصر این نوع رجوع و آن نوع تفکر را در دوران دفاع مقدس تجربه کردیم.

اتحاد بین مُحِبِّ و محبوب

اساساً جنس نگاه حُبّی، وجودی است. آن جا که قلب باید عشق بورزد، رجوع انسان به محبوب، رجوع وجودی است. وقتی رجوع، وجودی شد انسان با تجلیات انوار کمالی روبه رو می شود که در آن صورت، محبوب انسان مظهر آن انوار است و از آن طریق یک نحوه اتحاد حقیقی بین محبّ و محبوب به صحنه می آید به همان شکلی که امام صادق علیه السلام به مفضل فرمودند: «يَا مُفَضَّلُ شَيْعَتُنَا مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْ شَيْعَتِنَا»^(۱) شیعیان ما از ما و ما از آن هائیم. و یا حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند: «من أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ جَاءَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَاتَيْنِ وَ قَرَنَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ»^(۲) کسی که ما را برای خدا دوست بدارد، ما و او مانند این دو انگشت می باشیم. یعنی یک نحوه اتحاد در عین شدت و ضعف در میان می آید و شعور این افراد با نور شعور امام معصوم در یک راستا قرار می گیرد و رهبری انقلاب نشان داده اند در ازاء چنین رجوعی به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چگونه منشأ حکمت های عملی و سیاست های معنوی در این دوران شده اند.

با توجه به عرایضی که از ابتدا تا این جا داشتیم می خواهیم عرض کنم برای ارتباط با شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» دو وجه را باید

ص: ۲۳۲

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۱.

۲- سید مرتضی فیروز آبادی، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۷۹.

مدّ نظر قرار داد: یکی نظر به تقدیری که در عالم جاری است و دیگر ارتباط وجودی با ملکوت حضرت امام که مقدمه ی آن ارتباط، معرفت نفس با رویکرد وجودی به نفس است.

پیشنهاد بنده این است که بر روی روایت هایی که موضوع تقدیر را مطرح کرده تأمل بفرمایید زیرا بصیرت بزرگی به شما می دهد و متأسفانه این روایات از ترس نتیجه گیری جبری، در معارف ما به حاشیه رفته است، در حالی که تأکید ائمه علیهم السلام آن بوده که همواره متوجه تقدیر و مقادیری که حضرت حق در عالم جاری کرده، باشید و در متن آن مقادیر مسائل را ارزیابی کنید و بهترین عمل را انجام دهید.

می فرمایند: عاقل آن کسی است که این مقادیر را بفهمد و بر طبق آن عمل کند و سخن بگوید و یا حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ»^(۱) آن کس که زمان را می شناسد، از استعدادهای آن غافل نمی شود و در جای دیگر می فرمایند: «أَعْرِفُ النَّاسَ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَخْبَادِهِ»^(۲) آگاه ترین مردم به زمان، کسی است که از تحولات آن به شگفت نیاید و به خوبی متوجه مسیر و نهایت هر حادثه ای باشد.

ص: ۲۳۳

۱- - أمالی الصدوق، ص ۳۲۱.

۲- - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸۰.

پس اگر تقدیری را که در عالم جاری است درست پیدا نکنید به اشتباه می افتید، همان طور که عبدالله بن الحسن بن الحسن توصیه ی امام صادق علیه السلام را نشنید و به اشتباه افتاد و بنی الحسن را به کشتن داد.

در زمان امام صادق علیه السلام خلافت از دودمان اموی به دودمان عباسی منتقل شد. علویین دو دسته بودند: بنی الحسن که اولاد امام مجتبی علیه السلام هستند، و بنی الحسین که اولاد سیدالشهداء علیه السلام بودند. بنی الحسین که در رأسشان حضرت صادق علیه السلام هستند غالباً از فعالیت در راستای تصاحب حاکمیت در آن زمان ابا می کردند. مکرر حضرت صادق علیه السلام دعوت شدند و پذیرفتند. سفاح و منصور و برادر بزرگ ترشان ابراهیم امام با محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن، معروف به «نفس زکیه» بیعت کردند، چون هدفشان از این بیعت، دنیا بود و چیزی جز مقام و ریاست و خلافت نمی خواستند. حضرت صادق علیه السلام از اول از همکاری با این ها امتناع ورزیدند. وقتی همه با عبدالله محض بیعت کردند، در خبر داریم: «فَقَالَ جَعْفَرٌ: لَا تَفْعَلُوا». امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: این کار را نکنید. «فَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَأْتِ بَعْدُ، إِنْ كُنْتَ تَرَى (یعنی عبدالله) أَنَّ ابْنَكَ هَذَا هُوَ الْمَهْدِيُّ فَلَيْسَ بِهِ وَلَا هَذَا أَوَانُهُ». آن مسأله ی مهدی امت که پیغمبر خبر داده، حالا وقتش نیست. ای عبد الله! تو هم اگر خیال می کنی این پسر تو مهدی امت است، اشتباه می کنی. این پسر تو مهدی امت نیست و اکنون نیز وقت آن مسأله نیست. «وَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُخْرِجَهُ غَضَبًا لِلَّهِ وَ لِيَأْمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَأَنَا وَاللَّهِ لَا نَدْعُكَ فَإِنَّتَ شَيْخُنَا وَ نُبَايِعُ ابْنَكَ فِي الْأَمْرِ».

حضرت موضع خود را بسیار روشن کرده، فرمودند: اگر شما می خواهید به نام مهدی امت با این فرد بیعت کنید من بیعت نمی کنم، دروغ است، این فرد مهدی امت نیست، وقت ظهور مهدی هم اکنون نیست؛ ولی اگر قیام شما جنبه ی امر به معروف و نهی از منکر و جنبه ی مبارزه ضدّ ظلم دارد، من بیعت می کنم. نوشته اند: عبدالله ناراحت شد و گفت: خیر، تو برخلاف عقیده ات سخن می گویی، خودت هم می دانی که این پسر من مهدی امت است و تو به خاطر حسد با پسر من این حرف ها را می زنی. «فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا ذَاكَ يَحْمِلُنِي وَلَكِنْ هَذَا وَ اٰخُوْتُهُ وَ اِبْنَائُهُمْ دُونَكُمْ، وَضَرَبَ يَدَهُ ظَهْرَ اَبِي الْعَبَّاسِ...». امام صادق علیه السلام دست به پشت ابوالعباس سفّاح زدند و گفتند: خدا می داند این و برادرانش به خلافت می رسند و شما و پسرانتان نخواهید رسید. بعد هم دستشان را به شانه ی عبدالله بن حسن زدند و فرمودند: «ایه (این کلمه را در حال خوش و بش می گویند) مَا هِيَ اِلَيْكَ وَ لَا اِلَى اِبْنَيْكَ» این خلافت به تو نمی رسد، به بچه هایت هم نمی رسد، آن ها را به کشتن نده، این ها نمی گذارند که خلافت به شماها برسد، و این دو پسر هم کشته خواهند شد. بعد حضرت از جا حرکت کردند و در حالی که به دست عبدالعزیز بن عمران زُهری تکیه کرده بودند، آهسته به او گفتند: «ارَأَيْتَ صَاحِبَ الرِّدَاءِ الْأَصْفَرِ؟» آیا آن که قبای زرد پوشیده بود را دیدی؟ (مقصودشان ابوجعفر منصور بود) گفت: بلی.

فرمودند: به خدا قسم ما دورانی را درک می کنیم که همین مرد در آینده بچه های این را خواهد کشت. (۱)

درست همان طور شد که حضرت صادق علیه السلام پیش بینی می کردند و عملاً سادات حسنی از مسیری که می توانستند فعالیت خود را در زیر سایه ی امام صادق علیه السلام ادامه دهند، باز ماندند، در حالی که حضرت صادق علیه السلام با وقت شناسی خود توانستند پایه گذار تشیعی باشند که همیشه در تاریخ منشأ حرکات بزرگ و صحیح بوده است. عین این توصیه را به زید بن علی بن الحسین کردند و او نیز نپذیرفت و آن شد که شد. (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «إِنَّكَ إِِنْ صَبَرْتَ جَزَتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَ أَنْتَ مَيَّاجُورٌ وَ إِنَّكَ إِِنْ جَزَعْتَ جَزَتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَ أَنْتَ مَأْزُورٌ» (۳) اگر صبر کنید مقدرات در باره شما جاری خواهد شد و شما مأجور می شوید، ولی اگر صبر نکنید و بی تابی نمائید مقدرات خواهد گذشت و شما گناه کار محسوب می گردید. از خود روایت برمی آید که مقادیری در این عالم جاری است و اگر توانستی در کنار تقدیری که در عالم جاری می شود صبر پیشه کنی، در مسیر بندگی قرار گرفته ای و به اجر و ثواب می رسی. ولی اگر بی صبوری و جزع کردی و خواستی به زمین و زمان اعتراض کنی عملاً از مسیر بندگی خدا خارج می شوی و گرفتار گناه

ص: ۲۳۶

۱- - مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۶۵. به کتاب ارشاد، ج ۲، ص ۱۹۲ رجوع شود.

۲- - در این مورد می توانید به کتاب «امام و امامت در تکوین و تشریح» مبحث اهل البیت و زمان شناسی، از همین مولف رجوع فرمایید.

۳- - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۹۲.

می‌گردد. مثل آن که سلطنت طلب‌ها می‌گفتند ما نمی‌خواهیم شاه برود. بخواهند یا نخواهند همان‌طور که حضرت امام فرمودند شاه رفتنی بود و یقیناً انقلاب اسلامی پیروزشدنی، ولی آن‌ها در موضعی قرار گرفتند که عملاً آن موضع، موضع مقابله با اراده‌ی الهی بود، برعکس نیروهای انقلابی که توانستند در تاریخ خود به هویت مطلوب خود دست یابند.

روایتی که عرض شد وجه دیگری است از آن روایت که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بر عاقل است که بر مقادیر اعتراض نکند زیرا مقادیر قرار گرفتن شیء است در جای خودش. در جلسات قبل عرض شد که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرماید: این قرن، قرن نابودی ابرقدرت‌ها است. و مقام معظم رهبری فرمودند: این قرن، قرن اسلام است. و این نوع سخن گفتن با نگاهی ممکن است که بالاتر از نگاه امروزی و دیروزی باشد. با نگاه «پس فردایی» که ماوراء نگاه مدرنیته است، این تقدیر دیده می‌شود و این که بر تقدیر زمانه تأکید می‌کنند با ورود در زیر سایه‌ی فرهنگ اهل البیت علیهم السلام ممکن است. باید در خانه‌ی اهل البیت علیهم السلام را که بسته شده باز کنید تا توان فهم تقدیرهایی که در عالم جاری است پیدا شود و گرنه با امام و رهبری هم‌زمان نمی‌شویم و نمی‌توانیم بفهمیم این بزرگان به کجا اشاره دارند تا آن تفاهم قدسی که نسبت به همدیگر باید داشته باشیم ظهور کند.

ارتباط با اهل البیت علیهم السلام آن هم ارتباط حقیقی و وجودی، هنر درک تقدیر زمانه را که حقیقتی است وجودی به شما می‌دهد و تفکر به همان معنایی که عرض شد به جامعه برمی‌گردد و هم‌زمانی با امام و رهبری ظهور

می کند و در ذیل ولایت آن عزیزان، همدیگر را می فهمیم و «وجود» که از یک جهت امری است ناپیدا، ظهور می کند و از این طریق انسان ها محرم اسرار همدیگر می شوند و ظاهر را در کنار باطن و یا بگو در متن باطن می نگرند. اگر خود را در معرض اراده ای قرار دهیم که خداوند در این تاریخ جاری کرده، در منظر خود شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را احساس می کنیم، آری احساس می کنیم.

راز استحکام امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

می پذیرم که عرایض هنوز مقدماتی نیاز دارد تا از ابهام در آید، ولی با ذکر این مقدمات، خواستم روشن شود ما برای این که با شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» ارتباط پیدا کنیم اولاً: باید مقادیر و تقدیرهایی را که در این عالم در حال جاری شدن است بشناسیم تا روشن شود جایگاه حضرت امام در این تاریخ در کجا است و این مرد چرا این طور حرف می زند. چرا این قدر افق برایش روشن است، چرا دلواپس این همه توطئه در مقابل انقلاب اسلامی نیست و این طور محکم ایستاده است، چرا خلاف معادلات زمانه راه دیگری را به میدان آورده و به پیروزی خود اطمینان کامل دارد؟ در حالی که در بعضی از برهه های تاریخ این انقلاب همه چیز حکایت از آن داشت که دیگر کار تمام است؟

در جنگ حنین جریانی اتفاق افتاده که می تواند در این رابطه راهنمای ما باشد. ما در جنگ حنین ابتدا به شدت شکست خوردیم در حدی که حاکم نیشابوری در روایتی که درباره ی جنگ حنین با سند صحیح از ابن

عباس نقل می کند می گوید: تنها کسی که در جنگ حنین با رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند و استقامت کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و همه پا به فرار گذاشتند. (۱) قرآن کریم در این باره می فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّذَبِّرِينَ» (۲) خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد و بر دشمن پیروز شدید؛ و در روز حنین نیز یاری نمود؛ در آن هنگام که فزونی جمعیتان شما را مغرور ساخت، ولی این فزونی جمعیت هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه ی وسعتش بر شما تنگ شد؛ سپس پشت به دشمن کرده، فرار نمودید! سپاه مسلمین که به سختی مورد حمله واقع شده بود، از هم متفرق شد و هر کس سراسیمه به سویی می دوید. پیامبر به عمویشان عباس فرمودند به مردم بگو: «ای انصار که پیامبر را یاری کردید و ای کسانی که با او بیعت کردید! به کجا می گریزید؟ رسول خدا اینجاست. (۳)

ظاهراً جنگ در حدی صورت مغلوبه داشت که ابوسفیان هم که به ظاهر مسلمان شده است و در این جنگ شرکت کرده، وقتی صحنه را می بیند می گوید آنچنان مسلمانان ترسیدند و فرار کردند که اگر ابن عباس صدای شان نمی زد تا دریا می دویدند. با توجه به چنین شرایطی، تاریخ گواهی می دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در این صحنه آنچنان محکم و امیدوارند که گویا هیچ مشکلی پیش نیامده، با این که قرآن

ص: ۲۳۹

۱- -المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۱۱۱.

۲- -سوره ی توبه، آیه ی ۲۵.

۳- -ترجمه ی تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۲۳.

صحنه را این طور توصیف می کند که «ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ» و زمین با آن همه وسعت برای آن ها تنگ شده بود. به این معنا که هر کدام به دنبال جایی بودند که در آن جا پنهان شوند و پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان محکم ایستاده بودند. مورخان می گویند: در شرایطی که همه ی تحلیل ها حکایت از آن داشت که کار اسلام تمام است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خوبی حس می کردند اسلام دارد ادامه می یابد و این بدان جهت بود که حضرت صلی الله علیه و آله خودشان و با اراده خودشان وارد این تاریخ نشده بودند که حالا از نظر شخصی احساس کنند در محاسبه به خطا رفته اند بلکه متوجه حضور تقدیری هستند که حضرت حق اراده کرده است. عین این مسئله را ما در رابطه با حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در تاریخ معاصر ملاحظه می کنیم که بر خلاف همه ی تحلیل ها و معادلات جهانی متوجه حضور تقدیر دیگری هستند که بنا است در عالم ظهور یابد.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»؛ مظهر اراده ی الهی

بنده می خواهم عرض کنم باید شما حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را به عنوان مظهر اراده ی الهی در این زمان بنگرید و از این جهت نیاز است که رابطه ی وجودی با او برقرار کنید، زیرا شناخت مقدرات عالم همیشه با این رویکرد برای انسان ها پیش می آید و آن ها باید تقدیرات را به این صورت احساس کنند. با نگاه اشراقی و نظر به تقدیری که بنا است در عالم جاری شود، می یابید که این مرد مطابق یک اراده ی الهیه دارد عمل می کند و گرنه وقتی همه چیز خبر از شکست این جریان می داد - مثل آنچه در

ابتدای دفاع مقدس هشت ساله ظاهر بود- نباید با این همه امید نهضت را ادامه دهند.

شما الحمدلله دفاع مقدس هشت ساله را حس کردید، عبرت های زیادی در دل این دفاع به عنوان آینه ی نمایش سنت الهی در این عصر، نمایان است. ممکن است عزیزان تصور کنند جنگی بود و تمام شد، در حالی که اگر بخواهیم در آینده، تفصیل انقلاب اسلامی را پیدا کنیم آینه ی دفاع مقدس، آینه ی خوبی است. بنده بحمدالله معتقدم در آینده ی تاریخ توحیدی ما که با انقلاب اسلامی شروع شده حقایقی ظاهر می شود که هنوز وقت ظهور آن نرسیده، در آینه ی حرکات و سیره ی شهداء، آن آینده خود را به خوبی می نمایاند. سیره ی تفصیلی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را باید در آینه ی شهداء دنبال کرد تا آن سیره گم نشود. همان طور که سیره ی تفصیلی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در ائمه علیهم السلام می یابید و در همین رابطه وقتی به زیارت هر کدام از ائمه علیهم السلام می روید ابتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام می کنید. زیرا حقیقتاً هر کدام از امامان آینه ی نمایش سیره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و شیعه از این طریق توانست نور رسول خدا صلی الله علیه و آله را در طول تاریخ دنبال کند و گرفتار بن بست تاریخی نشود. شهداء نگاه ما را به آینده ی متعالی تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی معطوف می دارند و به ما مدد می کنند تا در این راه بمانیم و جلو برویم. شهداء نگذاشتند اسلام در قشری گری متوقف شود و توحید واقعی را که فنای فی الله و بقاء بالله است، در میان آوردند و در زیارت شهداء و در زیارت محل شهادت آن ها، به آن توحید ناب نظر می شود و همان طور که حضرت سلمان باب

اللّٰه هستند، شهداء باب اللّٰه اند و ما را با حضرت حق مأنوس می کنند. البته باید بدانیم اول باید از عقل جزئی عبور کرد و سنت جاری در هستی را که مافوق زمان است درک نمود تا همچون شهداء متوجه شویم اراده ی خدا در این زمان، غلبه ی نور توحید بر ظلمات استکبار است و خود را در مسیر اراده ی الهی قرار دهیم. این را ساده نگیرید که حضرت امام خمینی «رضوان اللّٰه تعالی علیه» می فرماید: «خدا می داند که راه و رسم شهادت کورشدنی نیست، و این ملت ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود».^(۱)

چطور شد درست در زمانی که همه چیز نشان از شکست ما داشت خداوند خود را در حرکات و سکنات و گفتار و سیره ی شهدا به آن شکل نشان داد که تا قیامت بشر می تواند از این چشمه، آب حیات بنوشد؟ جز این بود که حضرت امام توانستند خود و ملت را در مسیر تحقق تقدیر الهی در این زمان قرار دهند؟ وقتی صدام حمله کرد و در یک روز هواپیماهای او تا فرودگاه مهرآباد آمد و هواپیماهای ما را در آن فرودگاه بمباران کرد، حضرت امام «رضوان اللّٰه تعالی علیه» در حالی که در بیمارستان بستری بودند در روی تخت بیمارستان با این که خیلی سخت می توانستند سخن بگویند، فرمودند: یک دیوانه ای سنگی انداخته و فرار کرده است. احتمالاً همه ی تحلیل گران سیاسی و استراتژیست های دنیا به این حرف خندیدند که این پیرمرد از همه جا بی خبر چه می گوید! گمان شان این بود که

ص: ۲۴۲

حضرت امام از تاریخ عقب است، در حالی که تنها او در تاریخ حاضر بود و همه از آن بی خبر بودند. باید خودتان در آن تاریخ حاضر می بودید تا بفهمید درک سنت الهی چگونه از حضرت امام، انسانی ساخت که به عنوان یک نفر از همه ی مردم کره ی زمین درست تر فکر می کرد و چون تقدیر الهی را در زمانه ی خود می شناخت ماوراء همه ی انسان ها متوجه حقیقتی بود که در عالم در حال وقوع است. امروز هم شما موظف اید نگذارید با این تحلیل های سطحی که روشنفکرانِ پروریده شده در ذیل غرب به زبان می آورند، حقیقت انقلاب اسلامی در حجاب برود. حقیقتی جز این نیست که یک تقدیری برای شروع تاریخ توحید از طریق این مرد شروع شده، مردی که قلبش محل تجلی تقدیر الهی بود، این جا دیگر باید پس فردایی شد و محل تجلی تقدیر الهی گشت و جایگاه آن تقدیر را شناخت و محکم ایستاد و خود را محل ظهور آن تقدیر نمود و خدمت شایانی به بشریت کرد. مثل کاری که اهل البیت علیهم السلام انجام دادند و ما به پاس چنین لطفی با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد از خدا می خواهیم همواره لطف خود را بر آن ها ارزانی دارد.

محل تفصیل نور امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

وقتی رسیدیم که تقدیری الهی و اراده ای رحمانی در یک شخص متعین شده و بر خلاف همه ی تحلیل های انسان های امروزی، آن اراده ی الهیه است که در عالم اعمال می شود، نگاه ما به حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی درست می گردد و می فهمیم برای نگاه به حقیقت این

حضور تاریخی باید نگاه مان نگاه اشراقی بشود. وقتی خود را در تاریخی حاضر کردید که در آن تاریخ تجاوز صدام به کشور و انقلاب ما شروع شد و آنچه بر ذهن تحلیل گران آن زمان می گذشت را بررسی کردید و بعد قطعه قطعه مسائلی را که در این هشت سال ظهور کرد درست دیدید، به رازی پی می برید که بین شهداء و حضرت امام برقرار بود و در نسبت شهداء و امام، حقیقتی را می یابید که ما امروز برای ادامه ی خود شدیداً به آن نیاز داریم. در آینه ی مصفای سیره ی شهداء قلب هایی را می بینید که محل تفصیل نور حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بود.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشکل مسلمانان آن بود که نتوانستند نسبت امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله را درست ببینند، گمان کردند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز یکی از صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است مثل بقیه ی اصحاب. در حالی که آن قلب، قلب دیگری بود، قلبی بود که ذیل محمد صلی الله علیه و آله محل تفصیل نور محمدی بود تا آن نور را به عالم بیفشاند و حقیقت اسلام با همان نورانیتی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله اظهار فرمودند، ادامه یابد و این فرق می کند با کسی که به طور ساده به اسلام ایمان آورده باشد. ممکن است ما در این زمان نیز گرفتار آن خطا بشویم و ندانیم نگاه ما به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» چه نگاهی باید باشد، در حالی که تنها آن طور که عرض کردم با نگاه «پس فردایی» که یک نگاه حضوری است می توانیم خود را با انقلاب ادامه دهیم، نگاهی که ما باید مسائل مان را از افق دیگری غیر از افقی که غرب در جلو ما قرار داده، دنبال کنیم. این چیزی نیست که بشود راحت از آن گذشت.

عرض کردم؛ برای ارتباط با شخصیت اشراقی حضرت امام دو وجه را باید مد نظر قرار داد. یکی آن که باید نظر به تقدیری داشت که در عالم جاری است و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» توانستند خود را مسیر تحقق آن قرار دهند و از این طریق خدمت شایانی به بشریت کردند. و دیگر این که با ارتباط وجودی با ملکوت حضرت امام - که مقدمه ی آن معرفت نفس است با رویکرد وجودی به نفس - می توان آن ارتباط اشراقی را به فعلیت درآورد و در نقطه ای جلوتر از زمان خود ایستاد و معنای سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام این است و تنها از طریق چنین سلوکی تاریخ جدید در مقابل ما گشوده می شود. ما باید در چنین روزگاری زندگی کنیم تا در بیرون تاریخ خود نباشیم. به برکت چنین حضوری که بر آن تأکید دارم همه ی بن بست ها بی معنا می شوند و همه ی راه ها ظهور می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «لَمَا تَجْهَلُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ» مواظب باش به خود جاهل نباشی، زیرا هر کس به خود جاهل بود، به هر علم و معرفتی جاهل است و هیچ چیزی را درست نمی شناسد. چون جایگاه حقیقی علم و معرفت، قلب مبارک امام معصوم است و فقط از طریق نگاه وجودی می شود قلب مبارک امام معصوم را درک کرد و از طرفی معرفت به نفس به عنوان تنها حقیقت وجودی که در پیش ما است، راهی است برای احساس وجود. نه اسم شما وجودی است، نه جنس شما. تنها وجودی که در نزد شما است و می توانید حسّ

کنید نفس تان است إلا این که طوری با نفس تان برخورد کنید که آن را هم به صورت حصولی و مفهومی در نظر آورید که دیگر پنجره‌ی احساس «وجود» را در همه‌ی ابعاد در مقابل خود بسته‌اید. این که ائمه علیهم السلام این قدر بر معرفت نفس و خودشناسی اصرار دارند چون از این طریق نگاه ما به عالم و آدم وجودی می‌شود و در آینه‌ی مخلوقات نظر به اسماء الهی می‌کنیم. این خودشناسی که اهل البیت علیهم السلام توصیه می‌کنند زمین تا آسمان با آن که سقراط می‌گوید فرق دارد. هرچند آن سخن نیز در جای خود ارزشمند است، ولی از آن جایی که سقراط یک فیلسوف است و نگاه فلسفه به موضوعات نگاه‌ی حصولی و مفهومی است، سخن او در مقایسه با سخن اهل البیت علیهم السلام که معارفشان سراسر قلبی و حضوری است دارای دو رویکرد است. در نگاه سقراط ما با نفس خود به عنوان یک مفهوم مرتبط هستیم نه به عنوان پنجره‌ای که ما را به «وجود» رهنمون می‌شود. همین ضعف و حتی شدیدتر از آن در سخن معروف دکارت یا در کوژیتوی دکارت است که می‌گوید: «من فکر می‌کنم پس هستم» دکارت خودی را که در فکر خود دارد، اصیل می‌داند و همه چیز را با این خودی که به آن فکر می‌کند، ارزیابی می‌نماید و همین موجب ظهور بشرِ خودبنیاد شد که می‌خواهد با اتکای به خود و بدون توجه به خدا، همه کاره‌ی عالم شود. می‌گوید: «من فکر می‌کنم پس هستم» باید پرسید «فکر»، این وسط چه کاره است؟ مگر برای درک هستی خود باید فکر در میان باشد؟ این جا محل نظر به حقیقت است و نه نظر به فکر نسبت به خود یا به هر چیز دیگر. این تذکر را عرض کردم تا عزیزان بین آنچه معرفت نفس می‌گوید با این

سخنانی که آقایان می فرمایند خلط نکنند که آن ها چیز دیگری می گویند و ما چیز دیگری. با معرفت نفس که رویکرد وجودی به موضوع دارد نظرها به اسماء الهی می افتد و جامعیت اسماء را در آینه ی وجود اهل البیت علیهم السلام می یابید و از این طریق ما به در خانه ی اهل البیت علیهم السلام رجوع کرده ایم و إن شاء الله دری که بسته شده است دوباره باز می شود و تاریخ جدیدی که به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منتهی می شود گشوده می گردد، تاریخی که دیگر بشر از علم حصولی به عنوان تنها منبع معرفت، جلوتر می رود و باز اتحاد علم و عمل به صورتی برتر از گذشته و در علم حضوری ظهور می کند و غرب همچون گردی از گردونه ی تاریخ خارج می گردد. این است آن حضوری که عرض می کنم به برکت آن همه ی بن بست ها بی معنا می شود و همه ی راه ها ظهور می کنند.

در نزدیکی علم و عمل در صدر اسلام همین بس که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس را بیشتر از قرآن بهره مند بود، ارجمندتر می داشتند و برای انتخاب فرمانده می پرسیدند از قرآن چه می دانی؟ جوانی خردسال تر از همه گفت: من سوره ی بقره را می دانم. حضرت فرمودند: امیر برای این سپاه تو هستی. سال خوردگان گفتند ای رسول خدا آیا جوانی را بر ما پیران فرماندهی می دهی؟ حضرت فرمودند: «مَعَهُ سوره البقره» او سوره ی بقره را به همراه دارد. یعنی فرمانده ی سپاه با کسی است که صاحب فکر است. (۱)

این مربوط به تاریخی است که عمل انسان ها عین علم آن ها بوده، ولی امروز در زمانه ای به سر می بریم که عمل ما با آنچه می دانیم منطبق نیست.

ص: ۲۴۷

این شعر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را شنیده اید که می فرمایند:

در میخانه گشائید به رویم شب و روز

که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

همه ی شما می دانید که آن مرد هرگز نه از مدرسه بیزار شد، نه از مسجد. پس معلوم است حرف دیگری دارد و منظورش از مسجد و مدرسه چیز دیگری است. تصور بنده آن است که می خواهند بفرمایند طالب روح دیگری هستم ماورای مشهورات زمانه و باید به آن روح نظر کرد تا بتوانیم تقدیری را که در عالم جاری شده است در وقت حضور خودمان احساس کنیم و معلوم است احساس تقدیری که در عالم جاری می شود با نظر به «وجود» ممکن خواهد بود. اهل البیت علیهم السلام بدون آن که در جایی درس خوانده باشند به جهت نوری که در خود داشتند تقدیرات عالم را احساس می کردند و معرفت نفس برای هر کس نظر به نور وجودی است که مطلق آن وجود خدا است و نفس ناطقه ی هر کس مظهري از آن وجود است. در فرهنگ غربی نظر به این جنبه از انسان که همان جنبه ی یمین انسان است، مورد غفلت قرار گرفت و تنها جنبه ی یسار انسان که جنبه ی شوم و مشئمه ی اوست مد نظرها واقع شد.

معرفت نفس علم به مفهوم نفس به صورت علم حصولی نیست، بلکه شما در این معرفت، «وجود» خود را به علم حضوری حس می کنید و از آن جایی که در علم حضوری، وجود معلوم عِنْدَ الْعَالِمِ است، وجود خودتان را حس می کنید، در این حالت «وجود» را در محدوده ی خودتان حس می نمایید. حال اگر با همین حالت احساس «وجود» به عالم نظر

نمایید، الهامی را در خود احساس می کنید که حامل نحوه ی چگونگی تقدیر زمانه است و در راستای تصدیق آن الهام، برای تقویت و تحکیم آن، نظر به شواهد و قرائن می نمایید. مثل آن که می یابید آمریکا در این سال های اخیر هر اقدامی که می کند نسبت به طمع می شود و در نتیجه آن الهامی را که امام در اثر آن می فرمودند: این قرن، قرن نابودی ابرقدرت ها است، تصدیق کنید.

اگر شما وجود خودتان را به صورت حضوری و وجودی حس کنید راه حس تقدیر زمانه و احساس الهامات فرشتگان برایتان باز می شود. چون تقدیر زمانه یک حقیقت وجودی است که از اراده ی الهی ناشی می شود. تقدیر زمانه یعنی اراده ی خاص حضرت حق در این تاریخ و از طرفی اراده ی حق از ذات او جدا نیست پس حق با تجلی این اراده ی خاص در صحنه ی امروز ما حضور و ظهور می یابد و شما می توانید شعوری پیدا کنید که حضرت حق را در این اراده ی خاص احساس نمایید تا تقدیر این زمان را حس کرده باشید و در وقت حضور خود با حق، ندای حق را در آینه ی این زمان بشنوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسِيْرُهُ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اٰمَنَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْاِيْمَانِ» (۱) برای من در آن حالت معراجی، «وقتی» حضوری با خدا بود که نه ملک مقرب و نه پیامبر مرسل و نه بنده ای که قلبش به ایمان آزموده شده بود، هیچ کدام در آن جا جای نداشتند. این یعنی یک رجوع بدون واسطه و به صورت وجودی. اگر کسی توانست معرفت نفس را وجودی

ص: ۲۴۹

مدّ نظر قرار دهد و وجود خود را حس کند، چون وجود در ذات خود، تشکیکی است در هر مرتبه ای از وجود که باشد از یک جهت در همه ی آن حاضر است با این تفاوت که نسبت به اولیاء الهی در حضور ضعیف تری قرار دارد و نه در حضور ناقص تری و لذا مثل اولیاء الهی تقدیر زمانه را احساس می کند، هرچند ضعیف تر و لذا اگر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند» این کلام را در مرتبه ی خود تصدیق می کند زیرا حضرت امام مطابق احساسی که نسبت به تقدیر زمانه داشتند این کلام را اظهار کردند و نه بر اساس تحلیل هایی از جنس تحلیل استراتژیست های دنیا.

اگر تمام عالم جمع بشوند و تمام کارهایی را که به نظرشان می رسد انجام دهند تا تقدیری را که اراده شده است تغییر دهند که مثلاً آمریکا شکست نخورد، ممکن نخواهد بود و حضرت امام به جهت حضور تقدیر الهی در این امر به تنهایی یقین دارد که آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند و هر روز از روز قبل ناکام تر می شود. (۱) ملاحظه کرده اید تنها چیزی که

ص: ۲۵۰

۱- - واقعیت این است که میان «قدرت» و «اعتبار» رابطه الزامی وجود ندارد. یک فرد در عین قدرتمند بودن می تواند معتبر نباشد کما اینکه یک فرد ممکن است در عین عالم تر بودن و یا ثروتمندتر بودن، «معتبر» نباشد. از سوی دیگر، فرد می تواند بدون قدرت و علم و ثروت، معتبر شمرده شود. برخی از صاحب نظران معتقدند افول قدرت آمریکا از اوایل دهه ۱۹۶۰ شروع شده است. از اوایل این دهه کم کم برای قدرت های اروپایی و آسیایی آشکار شد که طرح های اقتصادی نظیر اصل ۴ ترومن و طرح مارشال نه با هدف کمک که با هدف استیلای درازمدت آمریکا بر کشورهای جهان طراحی و دنبال شده است و لذا نوعی احتیاط در مقابل طرح های آمریکا شروع شد و متقابلاً از سرعت اقتصاد آمریکا کاسته شد. اما در عین حال اگر به سیر حوادث نگاه کنیم درمی یابیم که تا پایان دهه ۱۹۸۰، آمریکا کماکان یک ابرقدرت تمام عیار به حساب می آمد از این مقطع به بعد و به خصوص طی دو دهه ی اخیر، آمریکا شرایط متفاوتی را تجربه کرده است و با بحران پذیرش به عنوان یک ابرقدرت کامل مواجه گردید. همه می دانند که معتبر بودن وقتی محقق می شود که دیگران آن را معتبر به حساب آورند. کارشناسان معتقدند برای آن که یک ابرقدرت بتواند به حیات خود ادامه بدهد باید چهار عنصر را به اندازه کافی در خود داشته باشد؛ ۱- ابرقدرت باید قدرت تجمعی داشته باشد به گونه ای که با تجمیع عناصر قدرت حول خود بتواند، مسایل را آنگونه که می خواهد، فیصله دهد. ۲- ابرقدرت باید قدرت فیصله دهنده داشته باشد یعنی در زمان کوتاه بتواند یک بحران را مطابق منافع خود حل و فصل نماید. ۳- ابرقدرت باید بتواند قدرت اخلاقی ایجاد کند به این معنا که قدرت «اقناع کنندگی» آن بالا باشد به گونه ای که رفتار آن از سوی اکثریت کشورها به عنوان رفتاری قابل پذیرش مورد توجه قرار گیرد. ۴- ابرقدرت باید بتواند دشمنان و رقبای خود را تحت کنترل درآورده و رفتار آنان را «پیش بینی پذیر» نماید. بنابراین ابرقدرت زمانی ابرقدرت است که این چهار ویژگی را تا حد زیادی در خود جای داده باشد. وقتی به آمریکا و حوادث و شرایط مرتبط با آن نگاه می اندازیم، درمی یابیم که آمریکا در اکثر یا همه ی این شاخص ها دچار مشکل اساسی شده است. آمریکا نمی تواند اکثر کشورها را حول محور برنامه های خود جمع کند و از این رو از یک قدرت «آمره» به یک قدرت هماهنگ کننده تبدیل شده که در این نقش نیز با نقصان هایی مواجه می باشد. آمریکا قدرت فیصله بخشی به بسیاری از پرونده های بین

المللی را ندارد. نمونه هایی از این موضوع عبارتند از: پرونده ی فلسطین، پرونده ی لبنان، پرونده ی سوریه، پرونده ی عراق، پرونده ی افغانستان و پرونده ی اوکراین. آمریکایی ها یک دوره ی ۹ ماهه را برای انعقاد یک توافق بین دو طرف اسرائیلی و فلسطینی تعیین کردند. ملاحظه می کنید که این دوره به پایان رسید اما مناسبات میان دولت نیم بند محمود عباس در رام الله و دولت نتانیا هو در تل آویو هیچ نشانه ای از بهبود نشان نمی داد. تفاهم فلسطینی - فلسطینی میان فتح و حماس که در هفته ی گذشته صورت گرفت عمق شکست آمریکایی ها را برملا کرد. پرونده ی سوریه و سه سال تلاش آمریکا برای کنار زدن جبهه مقاومت و دولت دمشق نمونه دیگری از عدم توانایی آمریکا در فیصله دادن به یک پرونده است. در مورد این که آمریکا در ایجاد اقطاع و پذیرش اخلاقی نیز با دشواری های زیاد مواجه می باشد، کافی است به میزان مخالفت کشورها در دو سطح ملت ها و دولت ها با سیاست ها و عملکرد آمریکا نظر بیاندازیم. گفته می شود میزان نفرت از آمریکا در دهه ۱۹۷۰ در دنیا تنها ۱۹ درصد بوده و حالا متوسط نفرت از آمریکا در جهان ۷۰ درصد است. کما اینکه هر سال بر تعداد کشورهایایی که راه خود را از آمریکا جدا می کنند افزوده می شود. در مورد توانایی آمریکا در کنترل دشمنان و رقبای خود کافی است به صحنه های مختلف نگاه کنیم تا ببینیم نه تنها آمریکا قادر نیست در اکثر موارد رقبای خود را کنترل کند بلکه اکثر برنامه های مهم آمریکا توسط رقا و دشمنانش قبل از آن که به نتیجه ای برسد، خنثی می شود. با این دقت کاملاً آشکار است که میان «آمریکای قدرتمند» و «آمریکای ابرقدرت» فاصله افتاده است و لذا می توان گفت، میان گزاره هایی که در اول یادداشت به آن ها اشاره شد، تناقضی وجود ندارد. پذیرش این نکته ما را به یک نتیجه مهم رهنمون می شود: «اینک راه های متعددی برای حل مشکلات و حرکت به سمت پیشرفت وجود دارند و «واشنگتن» بهترین راه نیست، این درس به خصوص برای کشورهای خاورمیانه از موضوعیت بیشتری برخوردار است چرا که در میان حوزه های جغرافیایی، خاورمیانه از یک سو بیش از همه از سیطره ی آمریکا رنج برده و از سوی دیگر بیش از همه توانایی شکل دهی به یک قدرت در درون خود دارد. اگرچه اجتماع کشورهای خاورمیانه بسیار مطلوب است اما در عین حال برای کسب موفقیت لازم نیست به انتظار اجتماع کشورهای این منطقه مهم حول اهداف مشترک باشیم. کشوری نظیر ایران می تواند با به هم رساندن تعدادی از کشورها این قدرت درون خاورمیانه ای را شکل بدهد کما این که طی ۱۰ سال اخیر با برخورداری از یک جبهه منطقه ای توانسته است اکثر طرح های منطقه ای آمریکا را با شکست مواجه کند و یک قدرت درون منطقه ای را پایه گذاری نماید. تحولات همین روزها و تجربه برگزاری چندین انتخابات که با محوریت متحدین ایران انجام شده یا در آستانه انجام است به خوبی نشان می دهد که یک قدرت منطقه ای منهای آمریکا در این منطقه «نهادینه» شده است. این قدرت یک بعدی نیست بلکه دارای توانمندی های زیاد در عرصه های سیاست، فرهنگ، اقتصاد، ارتش و... است و بشارت دهنده برپایی یک تمدن تمام عیار است. غلبه این جبهه حول محور ایران در بحران های عراق، سوریه، لبنان، یمن و... به خوبی نشان می دهد که منطقه خاورمیانه از شکل بسته تحت فرمان آمریکا به شکل فعال درآمده و هویت مستقلی را شکل داده است. البته این جبهه دشمنان خبیثی نیز دارد. به قتل رساندن روزانه ده ها کودک و زن و مرد در سوریه، عراق و... که توسط تروریست های تحت فرمان غرب و بعضی از سران دولت های عربی انجام می شود اگرچه خطرناک بودن تجربه مقاومت را برای آنان تداعی می کند ولی افق درخشان آینده را نیز نمایان می سازد.

شما نمی توانید به آن شک کنید این است که خودتان، خودتان هستید. به این که خودتان خودتان هستید شک نمی کنید چون رابطه ی وجودی با خودتان برقرار کرده اید و به «وجود» نظر دارید. احساس تقدیر عالم از این جنس است، برای همین هم مؤمن هیچ وقت به اراده ی الهی شک نمی کند. مقام معظم رهبری دائم می فرمایند: «ما تردیدی نداریم که آینده ی روشنی داریم». این سخن را آدمی می گوید که در اظهار نظر خیلی محتاط است، پس معلوم است که موضوع را در افقی دیگر که قابل شک و تردید نیست می بیند چون تحقق آن حادثه را در ظرف «وجود» می نگرند و لذا یقین به یک موضوع و تحقق آن موضوع یکی می شود و به یک معنا علم، عین عمل می گردد. به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: حضرت عیسی علیه السلام روی آب راه می رفته است. حضرت فرمودند: «لَعَزَّادَ يَقِينُهُ لَمَشَى فِي السَّمَوَاتِ» (۱) اگر یقینشان بیشتر بود در هوا راه می رفتند، چون هرچه علم حقیقی شدیدتر باشد عمل، محقق الوجودتر خواهد بود.

بحث یقین که به میان بیاید و موضوع مد نظر موضوع وجودی شود، علم به آن عین تحقق آن است مثل علم به خودتان که همان حضور و وجودتان است در صحنه، دو تا نیست یکی عالم و دیگری معلوم، بلکه علم و عالم و معلوم یکی است.

ص: ۲۵۱

- عوامل ورود به عالم بقیت الهی
- اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- امام و امامت در تکوین و تشریح
- امام و مقام تعلیم به ملائکه
- خویشتن پنهان
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
- هنر مردن
- راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه
- تمدن زایی شیعه
- حقیقت نوری اهل البیت
- بصیرت و انتظار فرج

• آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی

• سلوک ذیل شخصیت امام خمینی

• رمضان دریاچه رؤیت

ص: ۲۵۲

شما نمی توانید به آن شک کنید این است که خودتان، خودتان هستید. به این که خودتان خودتان هستید شک نمی کنید چون رابطه ی وجودی با خودتان برقرار کرده اید و به «وجود» نظر دارید. احساس تقدیر عالم از این جنس است، برای همین هم مؤمن هیچ وقت به اراده ی الهی شک نمی کند. مقام معظم رهبری دائم می فرمایند: «ما تردیدی نداریم که آینده ی روشنی داریم». این سخن را آدمی می گوید که در اظهار نظر خیلی محتاط است، پس معلوم است که موضوع را در افقی دیگر که قابل شک و تردید نیست می بیند چون تحقق آن حادثه را در ظرف «وجود» می نگرند و لذا یقین به یک موضوع و تحقق آن موضوع یکی می شود و به یک معنا علم، عین عمل می گردد. به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: حضرت عیسی علیه السلام روی آب راه می رفته است. حضرت فرمودند: «لَعَزَّادَ يَقِينُهُ لَمَشَى فِي السَّمَوَاتِ» (۱) اگر یقینشان بیشتر بود در هوا راه می رفتند، چون هرچه علم حقیقی شدیدتر باشد عمل، محقق الوجودتر خواهد بود.

بحث یقین که به میان بیاید و موضوع مد نظر موضوع وجودی شود، علم به آن عین تحقق آن است مثل علم به خودتان که همان حضور و وجودتان است در صحنه، دو تا نیست یکی عالم و دیگری معلوم، بلکه علم و عالم و معلوم یکی است.

ص: ۲۵۳

عنایت دارید که امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در هر قرنی انسان متعادلی از این امت می آید که دین را به تعادل برمی گرداند. مطابق آن روایت و شواهدی که مقدمتاً عرض کردم، می توان گفت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» همان انسان متعادل و عدول این قرن است که نظرها را به عمیق ترین قله های معرفت می اندازد و انسان ها را از ظلمات زمانه که مانع تمدن حقیقی الهی است، می رهاند. در این رابطه در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» از کتاب «چهل حدیث» حضرت امام، یک شاهد آورده ام و آن موضوعی است که اکثراً با آن آشنایی دارید که آیا ما ذات خدا را می توانیم حس کنیم یا نه؟ روایت هایی هم در این رابطه داریم که معصوم می فرمایند: «لا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ» در ذات خدا تفکر نکنید. این که عرض می کنم حضرت امام راهی است تا ما را از ظلمات در آورد به دلیل این است که ایشان بر اساس دقتی که روی آن روایات دارند می فرمایند این روایت نمی خواهد بگوید در ذات خدا به معنای واقعی فکر نکنید. در کتاب «چهل حدیث»، باب تفکر، حدیث شماره ی ۱۲ می فرمایند:

«نظر در ذات برای اثبات وجود توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده است.

می گویند: پیغمبران آمده اند تا ما نظر به ذات حضرت حق بکنیم. همه ی آرزوی عرفا این است که بتوانند با نظر به ذات و با فنای ذاتی خود جایگاه حقانی مخلوقات را بنگرند. سپس ادامه می دهند:

«قرآن کریم و احادیث شریف مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء الهی است و هیچ کتابی از کتب حکما و متکلمین بیشتر از کتاب کریم الهی و کتب معتبره اخبار مثل اصول کافی و توحید صدوق غور در اثبات ذات و اسماء و صفات ننموده لیکن مصیبت در آن است که در قرون اخیر بعضی جاهلان در لباس اهل علم پیدا شده که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را در این بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته برای رواج بازار خود نظر در معارف را که غایت مقصود انبیاء و اولیاء است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل البیت مشحون از آن است را حرام شمرده و هر ناسزایی و تهمتی را از آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه ی کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده و از او اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست متشبث شود به حدیث «لا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ». این بیچاره ی جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آن که گمان کرده حکما تفکر در ذات می کنند. با آن که تفکر در ذات و اکتناه آن را ممتنع می دانند».

در حکمت و عرفان روشن می شود اگر کسی پرسد ذات خداوند چه جنسی است، هیچ معرفتی به خداوند ندارد. حکما و عرفا ثابت می کنند «وجود»، تعریف بردار نیست «لَا حَيْدٌ لَهُ وَلَا رَسْمٌ لَهُ». چون برای وجود، جنس معنا نمی دهد. اگر جنس داشته باشد که ماهیت است. حضرت امام در ادامه می فرمایند: [این افراد] معنی حدیث را ندانسته گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود.

این را به عنوان شاهد آوردم تا ملاحظه کنید چگونه حضرت امام به عنوان انسانی که می خواهند ما را به معارف بالاتر از معارف معمولی برسانند اقدام می کنند و چگونه معارف پس فردایی را مد نظرها قرار می دهند. می فرمایند غایت ارسال انبیاء این بوده است که ما باید راجع به ذات فکر کنیم نه این که بگوییم آن ذات چه جنسی است و کُنه آن چگونه است، بلکه متوجه باشیم حضرت حق حقیقتی است که عین حیات و عین علم است و باید با نگاه وجودی به حق رجوع نماییم. در باره ی این که خدا را به عنوان ذات می توان نگریست از هشام بن سالم آمده است که؛ «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي أَتَنَعْتُ اللَّهَ؟ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ هَاتِ. فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. قَالَ: هَيْدِهِ صَمَهُ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ. قُلْتُ: فَكَيْفَ نَنَعْتُهُ؟ فَقَالَ هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ، وَ حَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ، وَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ، وَ حَقٌّ لَا بَاطِلَ فِيهِ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ النَّاسَ بِالتَّوْحِيدِ» (۱)

به محضر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم، از من پرسیدند آیا می توانی خدا را وصف کنی؟ عرض کردم بلی. فرمودند: وصف کن. گفتم: او سمیع است و بصیر. فرمودند: این که صفتی است مشترک بین خدا و مخلوقات او. عرض کردم چگونه او را وصف کنم؟ فرمودند: او نوری است که ظلمتی در او نیست و حیاتی است که مرگی در او نیست و علمی است که جهلی در او نیست. هشام بن سالم می گوید در حالی از محضر آن حضرت خارج شدم که عالم ترین مردم به توحید بودم.

ص: ۲۵۶

چنانچه ملاحظه می شود حضرت می فرمایند؛ بگو او نور است، و بگو او حیات است، نه این که او چیزی است که حیات دارد و معنی توجه به ذات همین است که قلب انسان متوجه «عین حیات» و «عین علم» و «عین نور» شود و از این طریق مصداق نور و علم و حیات را شهود کند و این تنها با نگاه وجودی ممکن می گردد.

حضرت امام در حدیث ۱۲ کتاب «چهل حدیث» با این حدیث شروع می کنند که امام صادق علیه السلام می فرمایند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي آيَاتِهِ»^(۱) بالاترین عبادت، ادامه دادن تفکر در مورد خدا و در آیات و نشانه های اوست.^(۲)

آری! یک جایی باید به مردم بگویند نمی خواهد راجع به خدا فکر کنید، به آن ها باید گفت همین که می بینید اثری هست نشان می دهد مؤثری باید باشد. اما یک جا هم می گویند در مورد خدا فکر کن و خداوند را جدای از صفاتش ندان. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ی اول نهج البلاغه می فرمایند: «كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» کمال اخلاص آن است که صفات را از او نفی کنی و خود ذات را عین صفات بدانی. اصطلاح عرفانی اش هم این است که سالک به جایی می رسد که همه چیز را به حق می بیند آن طور که حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ»^(۳) ندیدم چیزی را مگر آن که قبل از آن چیز و با آن چیز و بعد از آن چیز، «الله» را دیدم. یعنی حضرت هر چیزی

ص: ۲۵۷

۱- - کافی، ج ۳، ص ۹۱.

۲- - کتاب چهل حدیث از امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، حدیث شماره ی ۱۲، باب تفکر.

۳- - ملا محسن فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

را در نور حقانی اش می نگرند و به حق آن چیز را می بینند و نه مستقل و جدا از حق، زیرا در عین این که مخلوق غیر از خالق است، دوگانگی بین حق و خلق معنا ندارد. حضرت در خطبه ی اول نهج البلاغه می فرماید: «مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَاً فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ» هر کس بگوید خدا در کجاست، در واقع خدا را در ضمن چیزی قرار داده و هر کس بگوید خدا بر چه چیزی است، آن چیز را از خدا تهی دانسته. در حالی که هیچ کدام از آن دو فرض برای خدا معنا ندارد و موجب دوگانگی بین خدا و مخلوق می گردد.

موانع حضور در تاریخ توحیدی آینده

از جمله مسائلی که باید در آن وارد شوید؛ توجه دادن این نسل است به نگاه حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نسبت به موضوعات معرفتی که معارف بسیار فوق العاده ای را به بشر امروز گوشزد می کنند. این نسل نسلی نیست که با حرف های سطحی و تکراری قانع شود، این نسل می خواهد با حقیقت روبه رو بشود، می خواهد نور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را ببیند. مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یعنی جامع همه ی کمالات اولیاء و انبیاء در سیره و شخصیت یک انسان. این نوع دین، چشم دیگری می خواهد و در تاریخ دیگری غیر از تاریخ علم حصولی به صحنه می آید و به کمک سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» این حضور ممکن است. هر چه ضربه می خوریم از طریق کسانی است که نمی توانند با نگاه حضوری و وجودی عالم و آدم را بنگرند و با یک نوع مقدس مآبی به کلی به حقیقت پشت

کرده اند. حضرت امام در این رابطه می فرمایند: «در حوزه های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله فعالیت دارند. امروز عده ای با ژست مقدس مآبی چنان تیشه به ریشه ی دین و انقلاب و نظام می زنند که گویی وظیفه ای غیر از این ندارند، خطر تحجرگرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه های علمیه کم نیست.» (۱)

وجود این افراد را ساده نگیرید. یک وقت کسی عقیده ای دارد که ضرر به اسلام نمی زند و کسی هم با او کاری ندارد. ملاصدرا می گوید بعضی ها معاد جسمانی را معاد خاکی و مادی تصور می کنند. می گوید این عقیده، عقیده ی سالمی است هرچند صحیح نیست. چون عقیده ای نیست که تیشه به ریشه ی اسلام بزند ولی عده ای هستند که با ژست مقدس مآبی تیشه به ریشه ی دین و انقلاب و نظام می زنند.

ملاحظه می کنید که تعبیر فوق تعبیر تندی است، امام تعبیراتی مثل احمق را خیلی دیر به کار می برند ولی این جا می فرمایند خطر تحجر و مقدس نمایان احمق در حوزه های علمیه کم نیست. این جملات از آخرین صحبت های حضرت امام در اسفند سال ۶۷ است. ملاحظه کنید امام دارند کجا را نشان می دهند و چگونه منور به بصیرتی شده اند که به خوبی موانع حضور در تاریخ توحیدی آینده را می شناسند و به همین جهت می توانیم بگوییم حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» مصداق آن کسی است که امام رضا علیه السلام در وصفش می فرمایند: «إِنَّ الْعَبِيدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صِدْرَهُ» (تحف العقول، ص ۴۴۳) اگر خداوند بنده ای از بندگانش را جهت

ص: ۲۵۹

امور بندگان انتخاب کرد، سینه ی او را گشاده می گرداند تا به خوبی مشکلات را بشناسد و به بهترین شکل رفع کند. حضرت ابتدا در این روایت متذکر می شوند که مردم علم لازم جهت شناخت و انتخاب امام معصوم را ندارند، سپس در یک قاعده ی کلی سخن فوق را می فرمایند که مصداق کامل آن، امام معصوم است ولی مطلب را به طور کلی مطرح می کنند و لذا شامل هر کسی که خداوند برای مدیریت امور بندگانش انتخاب کرده می شود. حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: اگر خدا کسی را برای امور بندگانش اختیار کرد اولاً: با شرح صدری که به او می دهد وسعت خاصی به او می بخشد و دیگر این که: «فَلَمْ يَعْى بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ» شما او را در جواب به مشکلات ناتوان نمی بینید و غیر از آنچه مصلحت است از او صادر نمی شود. از این جهت بنده معتقدم باید نسبت به حضرت امام خمینی و شخصیت ایشان در این زمانه یک نگاه خاص داشته باشیم زیرا به تعبیر امام رضا علیه السلام او از همان هایی است که: «فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَيِّدٌ مُؤَيَّدٌ» مورد تأیید حضرت حق است تا جامعه ی بشری را از سرگردانی و بازی خوردن توسط مستکبران عالم نجات دهد و هرچه دشمنی مستکبران با انقلاب بیشتر باشد نشانه ی حضور بیشتر سیره ی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در آینده ی تاریخ است. جریانی که هنوز جای شرح دادن آن هست، منشوری است با انوار مختلف که با نظر به آفاق و انفس، خود را می نمایاند و جوامع انسانی را از کودنی فرهنگی که حاصل روح مادی مدرنیته است، رها می سازد. امیدوارم بتوانم در جلسه ی بعد عرایضم را تکمیل کنم ولی معتقدم اگر عزیزان مطالب را با دقت

کامل دنبال کنند تا این جا به این نتیجه رسیده اند که اگر شخصیت اشرافی حضرت امام را مبادی تفکر خود قرار دهند، نظام فکری منسجمی را در نزد خود می یابند و منور به فکری می شوند که امکان مفاهمه و تفاهم در آن موجود است.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

ص: ۲۶۱

جلسه ی ششم: هویت ما در تاریخی که شروع شده

اشاره

ص: ۲۶۳

فهم شئون تاریخی

وظیفه دارم توجه مخاطبان خود را به زوایای مختلف مطلبی جلب کنم که در راستای نظر به آن مطلب، به هوشیاری لازمی که امروز و در این عصر و زمان نیاز است دست یابیم و آن این است که اولاً: عزیزان بیابند تاریخی با خصوصیات خاص خود و در راستای اهدافی بسیار متعالی شروع شده است. ثانیاً: انسان می تواند مطابق شئون تاریخی خود مقدمه ی رسیدن به آن اهداف را فراهم کند.

در عین آن که می دانم فهم و درک شئون تاریخی کار آسانی نیست، ولی اگر کسی به آن درجه از هوشیاری رسید که وقتی خداوند اراده کرده است تاریخ دیگری را ظهور دهد، می توان یک تنه همچون پیامبران در مقابل جاهلیت دوران خود ایستاد و حتماً پیروز شد، خود به خود به یک ابر قدرت تبدیل می گردد به طوری که تمام این عالم را - به جهت رویکرد کفرآمیز آن- نادیده می گیرد. به گفته ی مولوی:

هر که از خورشید باشد پشت گرم

سخت رو باشد، نه بیم او را، نه شرم

هر پیمبر سخت رو بُد در جهان

یک سواره کوفت بر جیش شهان

رو نگردانید از ترس و غمی

یک تنه تنها بزد بر عالمی

با توجه به بحث گذشته به نظر می آید توجه عزیزان تا اندازه ای به چند نکته معطوف گشت؛ یکی آن که تاریخی با هویتی خاص شروع شده و باید راه کار بهره مند شدن از آن تاریخ را بدانیم تا نه تنها آرام آرام آن تاریخ را به فعلیت خودش نزدیک کنیم بلکه بتوانیم آن را از وابستگی هایی که نسبت به تمدن غربی در این زمان دارد، آزاد نماییم.

ص: ۲۶۵

اگر در این موضوع دقت لازم را نداشته باشیم نمی‌توانیم از فرهنگ مدرنیته درست عبور کنیم و به عنوان یک جریان افراطی زمینه‌ی دفن خود را فراهم می‌کنیم. مثل کاری که فرقه‌ی اسماعیلیه در مقابل خلفاء انجام دادند. اسماعیلیه از نظر فکری به خصوص در امور باطنی، مطالب خوبی را فهمیده بودند و از نظر توجه به امامان معصوم، تا امام صادق علیه السلام را پذیرفته‌اند ولی با روشی که پیشه کردند و برخوردهای تنیدی که داشتند نه تنها نتوانستند اندیشه‌ی خود را در آن زمان درست نشان دهند بلکه امروز به عنوان بازیچه‌ی دست انگلستان گرفتار انجام برنامه‌هایی هستند که هیچ نسبتی با پایه‌گذاران آن ندارد و به معنای یک حضور فعال در تاریخ هیچ اثری ندارند.^(۱)

در

ص: ۲۶۶

۱- - امروز رئیس فرقه‌ی اسماعیلیه جزء ثروتمندترین خانواده‌ها در دنیا محسوب می‌شود. نقطه عطفی که در تاریخ این فرقه به وجود آمد و آن‌ها را به انگلیسی‌ها ربط داد، شورش حسنعلی شاه برای از دست ندادن حکومت کرمان است و انگلیسی‌ها که در قرن نوزدهم پیش از پیش به دنبال تجزیه ایران بودند و چندین فرقه و امام برای ایرانیان ساختند، وقتی دیدند حتی علم کردن محمدعلی باب هم برایشان نتیجه ندارد، به سراغ حسنعلی شاه رفتند، از او حمایت کردند و پس از درگیری‌هایی او از ایران گریخت و به افغانستان و از آن جا به هند رفت و این آغاز تاریخ اسماعیلیان آقاخانی در دوران معاصر است. تاریخی که همراه با مستمری دائم این فرد و اعقابش از دولت انگلستان است و به مراسم سالانه وزن کشی آقاخان‌ها با طلا و بعد از آن با الماس می‌رسد! یعنی آقاخان را به عنوان امام اسماعیلیان وزن می‌کنند و هم وزنش از پیروانش طلا و الماس می‌گیرند! در این خاندان پسر بعد از پدر با مشهورترین زنان هالیوودی ازدواج کرده و طلاق می‌گرفتند همچنین این فرقه به علت ثروت بسیار زیاد و حمایت کشورهای غربی از آن‌ها ارتباطات گسترده با کشورهای همسایه دارند. مهم‌تر از آن این که رسانه‌های غربی این خان‌ها و پرنسس‌های پی‌در پی آنان را به عنوان نمونه و الگویی امروزی شده از مسلمانان شیعه به دنیا معرفی می‌کنند و برایشان کف می‌زنند و برنامه‌ها و جوایزشان را پوشش خبری می‌دهند.

حالی که شیعه در زیر سایه ی حضرت صادق علیه السلام روز به روز چهره ای از نور منشور وجود خود را به صحنه می آورد و بدین لحاظ با اندک تحقیق در سیره ی اهل البیت علیهم السلام از یک طرف و با دقت در وضع موجود جهان از طرف دیگر می توان به این نتیجه رسید که یقیناً آینده از آن فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است و هر کس در گذشته هم متوجه این مطلب بوده و آینده ی تشیع را می فهمیده، عملاً در آن تاریخ درست زندگی کرده و گرفتار روزمَرگی دوران نشده است. پس اولاً: باید نسبت به نحوه ی حضور تاریخی که شروع شده با همدیگر صحبت کنیم تا معلوم شود راه کار برخورد درست این تاریخ با جهان چگونه باید باشد و ما با تاریخی که شروع شده چگونه باید برخورد کنیم. ثانیاً: متوجه باشیم اگر در ساختن این تاریخ و به یک معنا در به فعلیت آوردن استعدادهای آن، خود را سهم نکنیم گرفتار بی هویتی جانکاهی می شویم. ما یا باید این تاریخ را به عقب بکشانیم - کاری که امثال سلطنت طلب ها در سر دارند- و یا باید با درک و فهمی مناسب وارد آن بشویم که این هم کار ساده ای نیست و نمونه هایی

از افرادی که ابتدا وارد انقلاب شدند ولی ریزش کردند جلو چشم ما است.

راز ریزش‌ها

اگر راز ریزش‌ها از انقلاب اسلامی برای ما درست روشن نشود معلوم نیست ما سرنوشتی جدای از آن‌ها داشته باشیم. موضوع ریزش‌ها و راز آن‌ها یک نکته‌ی عمیق معرفتی است و نه یک موضوع سیاسی. کسانی که متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی نشدند و برکات سهیم شدن در تحقق اهداف انقلاب را نفهمیدند و در صدد بر نیامدند که با ورود در زیر سایه‌ی انقلاب، خود را از بی‌هویتی دوران نجات دهند، در زمره‌ی ریزش‌های انقلاب قرار گرفتند.

حقیقتاً فهم حضور در تاریخ این دوران، کار آسانی نیست، نیاز دارد به نگاهی وجودی به تقدیری که خداوند اراده کرده است. برای همین تأکید بنده این است که عزیزان بدانند شروع تاریخ جدید برای هر کس محسوس نیست هرچند اگر افراد بخواهند می‌توانند شواهدی را پیدا کنند که نشان می‌دهد باید خبری در عالم به وقوع پیوسته باشد که می‌بیند تمدن غربی مانند قبل اموراتش نمی‌گذرد و «واقعیات جامعه‌ی جهانی بر طبق خواسته‌ها و نیاز آمریکا به پیش نمی‌رود».^(۱)

آیا نمی‌توان به این موضوع فکر کرد که واقعیات جدیدی در معادلات سیاسی در حال وقوع است

ص: ۲۶۸

بی رابطه با نظام عالم تکوین نیست و خبر از آن می دهد که بستر اراده ای خاص از طرف حضرت حق در حال تحقق است؟

در سوره ی جن آمده است که جنیان با بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله به همدیگر می گویند: نمی دانیم در عالم چه واقعه ای رخ داده است؟ آیا خدا اراده ی خیری برای اهل زمین پیش آورده یا اراده ی شرّی؟ «وَأَنَا لَمَّا نَدَرِي أَشَرُّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا» (۱) می گویند قبلاً می رفتیم در آسمان - مراتب پایین عالم غیب - خبر می گرفتیم ولی حالا با نگرهبانانی سرسخت و شهاب هایی روبه رو هستیم که مانع ما می شوند، «وَأَنَا لَمَشِينَا السَّمَاءَ فَوَجَّحْنَاهَا مُلْتَثَّ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا» (۲) جنیان می رفتند خبرهایی را که هنوز زمینه ی ظهورش در زمین واقع نشده بود برای جادوگران می آوردند و بساط کاهنان و جادوگران را رونقی داده بودند به طوری که مردم برای کاهنان و ساحران جایگاه انبیاء الهی را قائل بودند و عملاً جهان آن روز را کاهنان مدیریت می کردند. ولی با ظهور نور نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ، نظام تکوینی عالم طوری تغییر کرد که وقتی جنیان می خواستند برای خبرگیری به آسمان صعود کنند فرشتگان آن ها را با شهاب می زدند. می گویند: «وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا» (۳) ما قبلاً در محل های شنیدن خبر مستقر می شدیم و خبر می گرفتیم ولی حالا هر کس بخواهد خبری بشنود، با شهاب هایی که در کمین است

ص: ۲۶۹

۱- - سوره ی جن، آیه ی ۱۰.

۲- - سوره ی جن، آیه ی ۸.

۳- - سوره ی جن، آیه ی ۹.

روبه رو می شود. شهاب به معنای شهابی که ما شب ها در آسمان می بینیم نیست بلکه تجلیاتی است از طرف فرشتگان که مانع نفوذ جنیان به عالم معنا می شوند. (۱) این چند آیه را شاهد آوردم تا روشن شود وقتی تاریخی آغاز می گردد چگونه در نظام تکوین نیز شرایط جدیدی در راستای تحقق آن تاریخ پیدا می شود، در آن حدّ که شیاطین نتوانستند مثل قبل فعالیت کنند، امروز نیز میدان مانور شیاطین در عالم تنگ شده است هرچند آن ها نمی توانند بپذیرند و نهایت تلاش خود را می کنند که اوضاع را به حالت قبل برگردانند.

روایت داریم که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الوَحْيِ عَلَيْهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و من صدای ناله ی شیطان را وقتی که وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد شنیدم، «فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَـذِهِ الرَّنَّةُ؟» گفتم ای رسول خدا این صدای ناله چه بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ» این صدای ناله ی شیطان بود و مأیوس شد از این که مردم او را پیروی کنند - زیرا با گرویدن مردم به اسلام، مردم از اطاعت شیطان دور میشوند - سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى» تو میشنوی آنچه را من میشنوم، و میبینی آنچه را که من میبینم. (۲)

یعنی با آمدن توحید محمدی صلی الله علیه و آله در عالم

ص: ۲۷۰

۱- - برای روشن شدن معنای ممانعت فرشتگان می توانید به تفسیر سوره ی حجر در تفسیر المیزان و شرح آن از همین مؤلف رجوع فرمایید.

۲- - خطبه ی ۱۹۲، نهج البلاغه ی عبده، و ۲۳۴ نهج البلاغه ی فیض الاسلام

از آن به بعد با عالمی روبه رو خواهید بود که شیطان مثل گذشته نقش آفرین نیست.

همین قدر می خواستم با تذکر به آیات فوق استفاده کنم که در تاریخ جدید توحیدی، نظام تکوین نیز به مدد شما می آید و به همین جهت نظام استکباری در حيله هایش با ناکامی های زیادی روبه رو خواهد شد.

باز تأکید می کنم وقتی بخواهیم به تاریخ جدید توحیدی بنگریم، در حالی که عادت کرده ایم با نگاه فرهنگ و تمدن حاکم به همه چیز نظر کنیم، به راحتی حضور آن را احساس نمی کنیم، مگر با نگاهی ماوراء نگاه فرهنگ حاکم. آقای دکتر طه حسین (۱) در کتاب «علی و ابنائه» می گوید: چه کسی باور می کرد وقتی آن نوجوان ۱۱ ساله - منظورش حضرت علی علیه السلام است - با پیغمبر بیعت کرد و دست های خود را در دست آن مرد چهل ساله گذاشت، تاریخ جدیدی شروع خواهد شد؟ این مسئله ای است که باید در شناخت تاریخ جدید توحیدی جدی گرفته شود. اصلاً بحث شیعه و سنی مطرح نیست بلکه نظرانداختن به افقی مطرح است که ایمان به مرور دارد جای فرهنگ سکولار را می گیرد و اراده ی معطوف به قدرت برای برآوردن هواهای نفس اماره، جای خود را به اراده ی معطوف به حق، برای برآوردن اهداف فطری انسان ها می دهد و به وضوح پایان ابرقدرتی

ص: ۲۷۱

۱- - دکتر طه حسین نویسنده و سخنور مصری که در عین آن که سنی مذهب بود انصاف را در آثارش نسبت به علی علیه السلام در مقابل معاویه و حسین علیه السلام نسبت به یزید رعایت کرده. در نوامبر سال ۱۸۸۹ متولد شد و در سال ۱۹۷۳ رحلت کرد.

فرهنگ مدرنیته ظهور خواهد کرد. بدین لحاظ باید منتظر باشید که چهره ی عالم تغییرات اساسی بکند و قدرت تفکر به عالم برگردد.

اگر ما و شما در آن صحنه ای که حضرت علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند حاضر بودیم، چه می دیدیم؟ اگر ظاهر صحنه را ببینیم که یک نوجوان ۱۰ یا ۱۱ ساله با یک مرد ۴۰ ساله اولین بیعت را انجام می دهد، معلوم نبود حضوری جدی برای آن دو در آینده ی تاریخ قائل می بودیم ولی اگر متوجه تقدیر جدیدی بودیم که حضرت حق اراده کرده و این بیعت ظهور آن تقدیر است و قلب این دو بزرگوار مملو از عزم تحقق آن تقدیر است، صحنه را طور دیگری تحلیل می کردیم و در دل این بیعت سقوط ایران و روم را می یافتیم، چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان جنگ احزاب گوشزد فرمودند.

آینده ی ما چه آینده ای است؟

جایگاه تاریخی جنگ احزاب را حتماً متوجه اید که چگونه همه ی جریان کفر متحداً برای هدم اسلام، مدینه را به مدت یک ماه محاصره کردند، حرفشان این بود که می خواهند شرّ اسلام را بکنند. حتی وقتی ابوسفیان با جماعتی از بزرگان بنی النضیر به مذاکره نشستند با این نیت گفتگو کردند که کار اسلام را تمام می کنند، همه با همدیگر برای چنین هدفی متحد شدند و از این طرف هم مسلمانان به پیشنهاد جناب سلمان موضوع کندن خندق را در دستور کار قرار دادند و با پشت کاری مثال زدنی به کار مشغول شدند. عمر بن عوف می گوید: در آن قسمت که

مربوط به گروه سلمان بود از شکم خندق صخره ای بسیار بزرگ و سفید و گرد، نمودار شد، هرچه کلنگ زدیم کلنگ ها از کار افتاد و آن صخره تکان نخورد، به سلمان گفتیم برو بالا و به رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان را بگو، یا دستور می دهد آن را رها کنید، چون چیزی به کف خندق نمانده، و یا دستور دیگری می دهد، چون ما دوست نداریم از نقشه ای که آن جناب به ما داده تخطی کنیم. سلمان از خندق بالا آمده، جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت و عرضه داشت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! سنگی گرد و سفید در خندق نمایان شده که همه آلایت آهنی ما را شکست و تکانی نخورده، حتی خراشی هم بر نداشت، نه کم و نه زیاد، حال هر چه دستور می فرمایی عمل کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق سلمان به داخل خندق پایین آمد و کلنگ را گرفته ضربه ای به سنگ فرود آورد و از سنگ جرقه ای برخاست که دو طرف مدینه از نور آن روشن شد، به طوری که گویی چراغی در دل شبی بسیار تاریک روشن کرده باشند، رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیری گفت که در همه ی جنگ ها در هنگام فتح و پیروزی به زبان جاری می کرد، دنبال تکبیر آن جناب همه ی مسلمانان تکبیر گفتند، بار دوم ضربتی زد، و برقی دیگر از سنگ برخاست، بار سوم نیز ضربتی زد، و برقی دیگر برخاست.

سلمان عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، این برق ها چیست که می بینیم؟ فرمود: اما اولی نویدی بود بر این که خدای عز و جل به زودی یمن را برای من فتح خواهد کرد، و اما دومی نوید می داد که خداوند شام

و مغرب را برایم فتح می کند و سومی نویدی بود که خدای تعالی به زودی مشرق را برایم فتح می کند. (۱)

عرض بنده آن است که جایگاه این قضیه کجاست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیری را در متن آن حادثه می بیند که شاهدهی است بر پیروزی اسلام در آینده ی تاریخ، در حالی که در همان زمان دشمن بنا دارد از همه ی جهات آن ها را محاصره کند و مسلمانان برای دفع آن خطر بزرگ مجبور می شوند خندق حفر کنند. این نمونه ای است از درک چگونگی تحقق تاریخ جدید و فهم ظریفی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به تحقق آن از خود نشان دادند.

عنایت داشته باشید همیشه حضور تاریخ جدید را باید با شواهد و قرائن متوجه شد و خود را در تحقق آن سهیم کرد و گرنه وقتی آن تاریخ تحقق یافت، نقش تاریخی را که می توانستید برای خود داشته باشید دیگر نمی توانید به دست آورید. درست است ما به قدر توانایی تاریخی خود از عهده ی کارها برمی آییم، ولی اگر آن توانایی را بشناسیم در تاریخ خود حاضر می شویم و جان تازه ای می گیریم و فکری مناسب زمانه در ما شکوفا می شود و در آن حال است که می فهمیم در عین آن که هرکاری و هر فکری وقتی و جایی دارد، جای ما کجا است و ما بر چه موضوعاتی باید تأکید کنیم. در نگاه به تقدیر تاریخی خودمان می فهمیم مسائل ما غیر از مسائل جهان غرب است و می توانیم به آینده ی خودمان فکر کنیم.

ص: ۲۷۴

در راستای ریزش های انقلاب، مشکل امثال دکتر سروش و آقای کدیور و آقای مهاجرانی در آن است که در عین حضور در انقلاب می خواستند خود را در ادامه ی تمدن غربی پیدا کنند. برعکس شهداء و بسیجیان که خود را در تاریخ توحیدی که شروع شده یافتند. آقای دکتر سروش و آقایانی که نام برده شد همه مذهبی و انقلابی بودند، بنده حدود ۴۰ جلسه در مورد حرکت جوهری با آقای دکتر سروش جلسه داشتم، خیلی هم طرفدار انقلاب بود، حتی قبل از ریاست جمهوری آقای بنی صدر می گفت بنی صدر آدم خطرناکی است و توصیه می کرد به آقای دکتر حبیبی رأی بدهیم. آقای کدیور هم همین طور و آقای مهاجرانی را هم که کتاب هایش را شما دیده اید. پس مشکل در مذهبی بودن آن ها نیست، مشکل در آن است که تاریخی را که ماورای تاریخ غربی شروع شده متوجه نیستند، می خواهند خود را در عین مذهبی بودن، در ادامه ی تاریخ غربی پیدا کنند. این ها اسلامی را پذیرفته اند که تنها جواب نیازهای فردی ما را بدهد، بدون آن که داعیه ی تمدن سازی داشته باشد. برعکس شهدا و بسیجیان که خود را در تاریخی وارد کردند که در متن آن تاریخ صدای توحید شروع به وزیدن می کند و ملاحظه کردید آن آقایان چگونه با اصالت دادن به تمدن غربی، در محاسبات خود به خطا افتادند و وارد جریان فتنه ی سال ۸۸ شدند و در اتاق فکر آن فتنه ورود پیدا کردند، به گمان این که تمدن غربی به عنوان تمدنی ریشه دار و اصیل باید جایگاه هر فکر و جریانی را تعیین کند. امثال آن آقایان نتوانستند بفهمند که انقلاب اسلامی یک تاریخ جدید است. چطور می شود آدم های با سوادی مثل

این‌ها در آن حدّ مسئله دار شوند که مقابل انقلاب اسلامی قرار گیرند؟ این‌ها دآدم

با سلطنت طلب‌ها فرق می‌کنند، سلطنت طلب‌ها که روبه روی انقلاب ایستادند برای این که منافعشان از دست رفته بود ولی این آقایان انقلابی و مبارز بودند. سرنوشت این افراد نمونه‌ی خوبی است تا ما متوجه شویم اگر جایگاه تاریخ توحیدی این انقلاب را به عنوان تقدیری خاص در این عصر، نفهمیم عملاً در ذیل فرهنگ مدرنیته قرار می‌گیریم که لازمه اش تقابل با انقلابی است که ادعای تمدن‌سازی دارد. یک طرف این تقابل می‌تواند بسیاری از مذهب‌های باسواد باشند - مثل آقای بازرگان - که اصالت را از جهت تمدنی به غرب می‌دهند. برداشت بنده نسبت به رویش‌های انقلاب، آن است که افرادی که به خوبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب هستند برای معنابخشیدن به خود، انقلاب اسلامی را می‌پذیرند و روز به روز حضور چنین افرادی اضافه می‌شود به خصوص با بصیرتی که این افراد نسبت به انقلاب اسلامی به عنوان حضور مشیت الهی در این عصر و زمان دارند.

نحوه‌ی ظهور تمدن‌ها در تاریخ

یکی از منتقدین در رابطه با بعیددانستن تحقق تمدن اسلامی حرفشان به بنده این بود که برخلاف آنچه شما می‌گویید واقعیت جامعه‌ی ما این را نشان نمی‌دهد و نمونه‌هایی از ضعف‌های موجود در جامعه را در همه‌ی سطوح مطرح کردند.

ص: ۲۷۶

در جواب ایشان گفته شد: تأمل بر نحوه ی ظهور سنت های بزرگ در تاریخ می تواند مقدمه ی مناسبی باشد برای آن که بدانیم آینده چگونه شکل می گیرد. این که شاه به عنوان مظهر خودباختگی یک ملت نسبت به تفکر غربی، رفت و این که در حال حاضر آمریکا هر تصمیمی که با روحیه ی استکباری اش می گیرد موفق به انجام آن - آن طور که او تصمیم می گیرد- نمی شود و این که روح مردم جهان به سوی معنویت گرایش پیدا کرده؛ حکایت از آن دارد که خداوند تقدیر دیگری را برای ما رقم زده، هر چند برای ظهور فعلیت آن تقدیر باید فرایندی طی شود. بنده نمی گویم آنچه در حال وقوع است بدون تفکر در منظر دید همگان قرار می گیرد تا شما بفرمایید چرا قابل رؤیت نیست. مگر آن زمانی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «شاه رفتنی است» در ظاهر جامعه چیزی نمایان بود؟ یا وقتی از شکست مارکسیسم لنینیسم خبر دادند، از ظاهر حرکات کشور شوروی و مردم آن می شد چنین شکستی را دید؟ اگر بتوانیم ماوراء آنچه ظاهر است، با آنچه تفکر حضوری در اختیار ما می گذارد مانوس شویم، در تاریخ زمانه ی خود حضوری از تقدیر الهی را احساس می کنیم که مانند هوایی تازه می خواهد تاریخ جدیدی را بسازد و ما در صورتی از حضور در این فرآیند محروم نمی شویم که احساس خود را از چهارچوب مفهوم، به چیزی بالاتر معطوف داریم که آن «وجود» است. در آن حال در منظر خود انسانی مدّ نظر ما قرار می گیرد و ما با او سخن می گوئیم که در حال ظهور است و نه با انسانی که دوره اش گذشته،

و آن وقت برایتان روشن می شود چگونه حرکتی که مربوط به این دوره از تاریخ نیست نمی ماند همان طور که حرکات شاه و صدام نماند.

به نظر شما چه کسی در دوران خود زندگی می کند؟ آن کسی که با وضع موجود هم‌رنگ است یا آن هایی که نسبت خود را با تاریخی که شروع شده، تعریف کرده اند؟ شهدای عزیز ما سنت جاری شده در تاریخ را با تذکر حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» شناختند و هم‌رنگ تاریخی شدند که با وجود خود باید احساس می کردند و البته احساس کردند. آن ها چون می خواستند باشند، متفاوت از ظاهر زمانه ی خود شدند و مسئولیت تحقق تاریخی را که شروع شده است به گردن دیگری نینداختند، مسئولیت دوران خود را به تنهایی به دوش کشیدند. این درک دیگری است از زمانی که در آن زندگی می کنیم.

خواستم روشن کنم سایر سنت ها و تمدن هایی هم که در تاریخ شروع شده اند در ابتدا چندان ملموس نبوده و تمدن حاکم مانع از آن بوده که به خوبی دیده شوند ولی در دل همان نطفه ی اولیه ی خود رشد می کردند و عالم گیر می شدند. وقتی حضرت علی علیه السلام به عنوان نوجوانی ۱۱ ساله با آن انسان ۴۰ ساله بیعت کردند، در ابتدا در آن فضای حاکمیت فرهنگ جاهلیت، اصلاً حسابی روی آن ها باز نمی شد ولی حقیقتاً اگر امیرالمؤمنین علیه السلام نبودند آیا اسلام پا می گرفت؟ یا درست در نقطه های عطفی که فرهنگ جاهلی همه ی توان خود را آورده است تا کارها را تمام کند، علی علیه السلام است که موازنه را به نفع اسلام تغییر می دهد؟

در جنگ خندق عمرو بن عبدود آمده است این طرف خندق و عربده می زند کسی بیاید با من بجنگد، می گوید خسته شدم از بس عربده زدم و هیچ کس برای مبارزه با من نیامد. ملاحظه کنید در این فضا تنها امیرالمؤمنین علیه السلام است که بلند می شود و کار را به نفع اسلام تمام می کند. به همین جهت زهرای مرضیه^ا در آن خطبه ی مشهور می فرمایند: «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» هرگاه که آتش جنگ برافروختند، خدا خاموشش فرمود. «أَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّيْطَانِ» یا هر هنگام که شاخ شیطان سربر آورد. «أَوْ فَعَزَتْ فَاغْرَهَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» یا ازدهایی از مشرکین دهان باز کرد. «قَدَفَ اخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا» رسول خدا صلی الله علیه و آله برادرش علی علیه السلام را در کام ازدها و گلوگاه آن افکند.

عرضم این جا است که تأمل بر نحوه ی ظهور سنت ها در تاریخ کمک می کند تا ما به موضوع حضور انقلاب در آینده با تأمل بیشتری فکر کنیم و گمان نبریم اگر حاکمیت تمدن مدرن در نظام ما نفوذ کرده پس آینده از آن فرهنگ مدرنیته است. تجربه های تاریخ گذشته نشان می دهد می باید نسبت به آینده امیدوار بود.

حوادثی که در عالم در حال وقوع است مثل رفتن شاه ایران و گرایش مردم جهان به سوی معنویت، همه و همه آیا حکایت از آن ندارد که خداوند تقدیر دیگری برای بشر امروز رقم زده است؟ هرچند برای حاکمیت آن تقدیر باید فرایندی طی شود و این احتیاج به زمان دارد تا قلعه ی تمدن مدرن آرام آرام بی سکنه گردد و شما آرام آرام با تمدنی

روبه رو شوید که نظر به ملکوت عالم دارد و به ابعاد متعالی انسان ها توجه می کند.

در جلسات قبل در معنای فرایندی بودن هر انقلابی عریضی داشتیم و روشن شد واژه ی فرایند یعنی یک شروع طولانی، و عرض شد حتی تمدن غربی که نسبت به تمدن های گذشته از نظر زمانی نزدیک ترین تمدن به ما است، در طول ۲۰۰ سال ظهور کرد و حالا بعد از چهارصدسال شما با فرایند سقوطش روبه رو شده اید. ابتدا دویست سال قبل از رنسانس یک فضای تاریخی ایجاد شد تا آن که فرانسیس بیکن در سال ۱۶۲۷ کتاب «آتلانتیس نو» را نوشت و آرام آرام آرمان های آن تاریخ ظهور کرد و آنچه در ابتدا به عنوان یک آرمان مطرح بود به مرور به فعلیت رسید. در مورد تمدنی هم که با انقلاب اسلامی ظهور می کند، بنده نمی گویم بدون تفکر حضوری در منظر دید همگان قرار می گیرد تا شما بفرمایید چرا قابل رؤیت نیست بلکه عرض بنده آن است که ملاحظه کنید چگونه در زیر پوست این ظاهر، سستی در حال وقوع است که آن سنت، ادامه ی فرهنگ غربی نیست. باز تأکید می کنم؛ مگر آن زمانی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «شاه رفتنی است» در ظاهر جامعه چیزی نمایان بود؟ یا وقتی از شکست مارکسیست و لنینیسم خبر دادند از ظاهر حرکات کشور شوروی و مردم آن چیزی پیدا بود؟ اتفاقاً گورباچف آمد تا پروستاریکای مارکسیسم لنینیسم را احیاء کند و شتاب بخشد، با یک امیدی هم آمد، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» همان وقت برایش نوشتند دیگر باید سراغ مارکسیسم و لنینیسم را در موزه ها گرفت. چون امام با شعورِ حضوری

خود متوجه تقدیری شده بودند که در آن تقدیر دیگر مارکسیسم لنینیسم امکان ادامه یافتن نداشت و این بصیرت با نگاه «وجودی» به عالم قابل درک است.

انسانی که در حال تولد است

اگر بتوانیم ماوراء آنچه ظاهر است شواهدی را بیابیم که خلاف روح مدرنیته در حال وقوع است و آن شواهد را با آنچه تفکر در رابطه با سنتِ ظهور و سقوط تمدن‌ها در اختیار ما می‌گذارد ارزیابی کنیم، حضور خاصی در تاریخ زمانه‌ی خود احساس می‌کنیم که چون هوای تازه‌ای می‌خواهد تاریخ جدیدی را بسازد و شما می‌توانید از حضور در این فرایند محروم نشوید به شرطی که درک خود را از چهارچوب مفهوم‌ها به چیزی بالاتر معطوف دارید که آن «وجود» است. در آن حال نگاه شما به انسانی می‌افتد که در حال ظهور است و از هم اکنون او را مورد خطاب قرار می‌دهید، چون متوجه حضور جدی انسانی هستید که دیگر در فضای اصالت دادن به فرهنگ مدرن تنفس نمی‌کند و در همین رابطه به شما صادقانه عرض کنم بنده سعی دارم مخاطب خود را انسان دیگری قرار دهم که بتواند ماورای اصالت دادن به فرهنگ مدرنیته فکر کند، هرچند می‌دانم چنین انسان‌هایی امروز زیاد نیستند، ولی مطمئن هستم در حال تولد می‌باشند.

مخاطب ما انسان‌هایی نیستند که دوره‌شان گذشته و در تاریخی که باید حضور داشته باشند قرار ندارند. این جمله را همه شنیده‌اید که قبل از

پیروزی انقلاب، امام فرمودند: شاه رفتنی است. قبل از قبول قطع نامه ی ۵۹۸ هم فرمودند: صدام رفتنی است. ممکن است ساده از این دو جمله بگذریم در حالی که با کم ترین دقت متوجه می شوید این ادبیات، ادبیات مرسوم نیست و این جملات نشان می دهد ایشان نظر به سنتی دارد که در عالم در حال وقوع است. آدمی مثل حضرت امام که در اظهار جملات، اهل شعار دادن و سیاسی بازی نیست، این جملات را با این ادبیات و با آن قاطعیت اداء کردند که اگر محقق نمی شد برای مکتب تشیع آبرویی نمی ماند ولی چون متوجه حضور سنتی خاص در این تاریخ هستند این طور سخن می گویند و به همین جهت وقتی آن زمان فرمودند شاه رفتنی است، کسانی که امام را می شناختند فهمیدند یعنی قصه ی حاکمیت شاه تمام است و شما دیدید در دل آن بصیرت و شناختی که نسبت به زمانه داشتند فرمودند صدام رفتنی است و شما بعداً با سقوط صدام روبه رو شدید.

آنچه بنده بر آن تأکید دارم این است که رفقا متوجه احساسی بشوند که این مرد الهی داشته و سعی کنند در این احساس با او مشترک شوند و این غیر از آن است که از او تبعیت و اطاعت کنند، بلکه همان طور که عرض شد باید اشراق امام را پیدا کرد و عجیب است که هنوز بعضی از دوستان سؤال می کنند چگونه؟ در حالی که اساساً موضوع مورد بحث یک موضوع حصولی نیست که با سؤال و جواب حل شود. حضرت خضر به حضرت موسی «علیهماالسلام» گفتند جهت رسیدن به این علمی که بنا است در کنار من به دست آوری، سؤال نکن، این طور هم نباشد که آنچه من می کنم تو هم باید انجام بدهی، فقط دنبال من بیا. ملاحظه کردید که خود

حضرت خضر آن کودک را به قتل رساند و خود حضرت، کشتی را سوراخ کرد. نمی شود که حضرت خضر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام بگوید من به عنوان شیخ تو به تو دستور می دهم کشتی را سوراخ کن، این نوع مریدبازی ها در کار نبود. باید حضرت موسی علیه السلام به بصیرتی که حضرت خضر علیه السلام داشت می رسید و مطابق بصیرت خودش عمل می کرد. روش حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» این طور بود که به بسیجی ها بصیرت لازم را می دادند و سرداران ما با یک شعور فوق العاده از جنس بصیرت حضرت امام در تاریخ حاضر شدند، باز تأکید می کنم باید به آن بصیرت و احساسی که حضرت امام داشتند می رسیدند تا بتوانند آن گونه عمل کنند که کردند. به گفته ی شهید آوینی:

«اینان، بسیجی ها، جنود خدا و مجاری تحقق اراده ی حق در سیاره ی زمین هستند و بار دیگر زمان در انتظار واقعه ای عظیم است. آن ها خود را به پناه حق می سپارند و پای در عرصه ای می گذارند که در عرصه ی تحقق بزرگ ترین واقعه ی تاریخ است.»

و با توجه به این که بسیجی متوجه تحقق بزرگ ترین واقعه ی تاریخ است، مرحوم شهید آوینی در توصیف بسیج می گوید:

«بسیج مدرسه عشق است، بسیجی خود را در نسبت میان مبدأ و معاد می بیند و انتظار موعود، با این انتظار، هویت تاریخی انسان را باز می یابد، او آسایش تن را قربانی کمال روح می کند و خود را نه در

روز و ماه و سال و شهر و کوچه و خیابان، که در فاصله ی میان مبدأ و موعود تاریخ باز می شناسد و برای مبارزات فردا آماده می شود.»(۱)

سرداران دفاع مقدس، این بسیجیان واقعی، با بصیرت اشراقی خود توانستند جایگاه تاریخی انقلاب را احساس کنند و این با پرسیدن و جواب گرفتن حل نمی شود، رابطه ای دیگر باید در میان آید که از پرسیدن و جواب گرفتن آزاد شوید. در عرفان واقعی، اطاعت مرید به معنای تقلید از شیخ معنی ندارد که شیخ دستور بدهد و مرید عمل کند، شیخ باید مرید را به شعوری برساند که شخصیت خود را مطابق شعور استاد اقامه کند و در اشراق شخصیت استاد مثلاً صد بار ذکر «لا إله إلا الله» بگوید. همان طور که اهل بیت علیهم السلام کاری می کردند که شیعیان نشان در ذیل محبت به آن ها در احساسی مشترک با امامشان قرار گیرند و در جلسه ی قبل به این موضوع اشاره شد که حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: «من أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ جَاءَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَاتَيْنِ، وَ قَرْنَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ»(۲) کسی که ما را برای خدا دوست بدارد، ما و او مانند این دو انگشت می باشیم، و دو انگشت خود را کنار هم گذاشتند.

چه کسی در دوران خود زندگی می کند؟

با توجه به این که حضرت امام فرمودند: «صدام رفتنی است» و ملاحظه کردید سرنوشت او چه شد، به نظر شما چه کسی در دوران خود زندگی

ص: ۲۸۴

۱- همان

۲- سید مرتضی فیروز آبادی، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۷۹.

می‌کند؟ آن کسی که با وضع موجود هم‌رنگ است یا آن‌هایی که نسبت خود را با تاریخی که شروع شده تعریف کرده‌اند؟ شهدای عزیز ما معنای جدید خود را در تاریخی که شروع شده - با تذکرات حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» - شناختند و هم‌رنگ تاریخی شدند که آن را با تمام وجود خود باید حس می‌کردند. آن‌ها چون می‌خواستند باشند متفاوت از ظاهر زمانه‌ی خود شدند. بنده بر روی این جمله‌ی اخیر وقت نمی‌گذارم ولی شما زود از آن نگذرید. ما در دنیا دو نگاه داریم؛ یکی نگاه سوژکتیویته **subjectivity** که انسان‌ها در ذیل آن نگاه با ذهنیات خود زندگی می‌کنند و سعی می‌کنند همان ذهنیات را در دنیای خود صورت بدهند و دیگری نگاهی که به «وجود» رجوع دارد. سوژکتیویته **subjectivity** نگاهی است که نسبت به «وجود» و بقای خود در تاریخ دغدغه‌ای ندارد، در عین بی‌آیندگی همین که فعلاً خوش باشد برایش کافی است. ولی شهدای ما نگاهی از جنس نگاه اهل البیت علیهم السلام دارند و همه‌ی تلاششان آن است که با حقیقت زندگی کنند و در آینده در تاریخی که خدا اراده کرده حضور یابند. فاطمه زهرا^ا در رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گریه می‌کردند، زیرا حضرت زهرا^ا می‌بینند زمانه به طور شگفت‌آوری عنود و کنود شده و همه چیز بر ضد امیرالمؤمنین علیه السلام در حال رقم خوردن است، بقیه‌ی مؤمنین با این دقت متوجه جریان‌های پشت پرده نبودند، تازه وقتی واقع شد با فضایی روبه‌رو شدند که آن فضا نمی‌گذاشت مردم علی علیه السلام را پیدا کنند. گریه‌ی حضرت زهرا^ا در زمان احتضار رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهت در حجاب رفتن مکتب وحی محمدی صلی الله علیه و آله

است که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهور می کند. تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زهرای مرضیه^۱ خبر دادند جریانی که بعد از رحلت ایشان حاکم می شود نمی تواند اسلام را به کلی در حجاب ببرد، فرمودند: مهدی این امت از ما است. به نظرم یک تاریخ حرف در این مژده نهفته است و خبر از آن دارد که جریان ها نمی توانند افق اسلام را در حجاب ببرند و تاریخی را که شروع شده متوقف نمایند یا به عقب برگردانند و در همین راستا بنده نگران نیستم از این که انقلاب به عقب برگردد یا در حجاب کسانی که اصالت را به مدرنیته می دهند قرار گیرد. مهم آن است که متوجه باشید در این مرحله از حضور اسلام، چه روحی حاکم است و وظیفه ی خاصی که به عهده ی ما است چیست؟ طرح و حل مسئله منوط به درک امکانات و راهی است که می توانیم در آن قدم بگذاریم. برای ادامه ی انقلاب و خروج از تنگنای تاریخی خود، باید پیوستگی امور را در نظر گرفت و بدانیم هدفی که باید دنبال کنیم در جلو ما است و با مبادی خاصی که غیر از مبادی تمدن غربی است، می توان به آن نزدیک شد، هرچند به آسانی نمی توان حضور دیگری غیر از حضور تفکر و رسوم غربی برای خود تصور کرد. ولی باز تأکید می کنم آیا می توان آثار و شئون تاریخی را که شروع شده است بر مبنای تاریخ دیگری قرار داد؟ و یا باید تلاش کرد مبنای تاریخ خود را که شخصیت اشراقی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» است، دریابیم؟

عرض کردم؛ «شهداء و سرداران ما چون می خواستند باشند متفاوت از ظاهر زمانه ی خود شدند و مسئولیت تحقق تاریخی را که شروع شده است

به گردن دیگری نینداختند». روح انقلاب و روحیه ی انقلابیون واقعی در این جمله توصیف شده. اولاً: متوجه بودند چگونه گرفتار پوچی و بی آیندگی نشوند. ثانیاً: متوجه بودند نسبت به انقلاب تماشاگر نباشند زیرا این ننگ بزرگی است که اگر بر پیشانی کسی بخورد و در درون انقلاب، احساس مسئولیت نکند، به هیچ آینده ای نمی تواند امیدوار باشد. بنده خودم ناظر فرومایه شدن این افراد بوده ام.

در ابتدای انقلاب که نور الهی همه را فرا گرفته بود، همه احساس می کردند این انقلاب متعلق به آن ها است و خداوند بصیرتی به آن ها داده بود که آرمان های خود را در به فعلیت رساندن اهداف انقلاب جستجو می کردند و لذا وقتی تجاوز دشمن بعثی شروع شد متوجه بودند باید در صحنه ی دفاع از انقلاب تا پای جان بایستند و نشان دادند در تاریخ و در زمان خود زندگی می کنند. ولی اگر انسان از این بصیرت الهی محروم شد و غفلت کرد که در چه تاریخی زندگی می کند، خود را ناظر و تماشاگر صحنه ها می یابد و در نتیجه هیچ بهره ای از حضور در این تاریخ تعالی بخش نمی برد، حتی کارش به رانت خواری نسبت به انقلاب می کشد و به جای فداکاری برای انقلاب اسلامی، کارش تا میراث خواری از انقلاب جلو می رود.

شهداء و سرداران چون می خواستند باشند متفاوت از ظاهر زمانه ی خود شدند یعنی از پوسته ی تربیت نظام شاهنشاهی که انسان را گرفتار اکنون زدگی می کرد در آمدند و دیگر ناظرِ روزمژگی خود نبودند و توانستند مسئولیت تحقق تاریخی را که شروع شده بود به گردن بگیرند و

در زیر سایه ی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» مسئولیت دوران خود را به تنهایی به دوش کشیدند و این زیباترین و دقیق ترین درکی است که انقلاب به یاران خود داد و آن ها را به وسعتی رساند که توانستند به وسعت همه ی حقیقت در همه ی تاریخ خود حضور یابند. اگر خواستید درخشش این انسان را برای خودش احساس کنید روحیه ی او را مقایسه کنید با روحیه ی افراد و جریان هایی که آمده اند تا اثر خود را از انقلاب بگیرند و بر روی ایثار شهداء کاخ خودخواهی و خودبینی خود را بنا کنند. خداوند با علاقه ای که در دل آن ها نسبت به غرب و فرهنگ مدرنیته انداخت بزرگ ترین غضب خود را بر آن ها اعمال کرد.

عقلی که برای حضور در آینده نیاز است

جواب بنده به عزیزانی که متوجه حضور تاریخ توحیدی در این زمانه نیستند آن است که اول بگو چه درکی از زمانه ی خود داری، تا بگویم آیا در آینده ی تاریخ حضور داری یا نه. اگر هنوز ماورای آنچه در مقابل چشمانت هست چیز دیگری نمی بینی، نمی توانی در آینده حاضر باشی.

امروز برای حضور در تاریخ توحیدی، عقلی نیاز است که آن عقل نه تنها عقل ریاضی و کمیت گرا نیست، حتی عقل انتزاعی و مفهوم گرا نیز نمی باشد. عقلی نیاز است که باید به کمک آن خدا را و تقدیرات الهی را و اسمای حسنا ی او را احساس کنیم. قرآن در آیه ی ۱۸۰ سوره ی اعراف پس از آن که فرمود همه ی اسمای حسنا از آن خدا است و با نظر به اسمای حسنا به او رجوع کنید، می فرماید: آن هایی را که از نظر به اسمای الهی

پهلوی تهی می کنند و فاصله می گیرند، رها کنید، آن ها به زودی جزای این کارشان را خواهند دید. (۱)

زیرا با عقلی در این عالم زندگی می کنند که آن عقل به حضور خدا و تقدیرات الهی نظر ندارد و صاحبان آن عقل عملاً به باطل نظر می اندازند و به جای آن که ظلمات کفر زمانه را به نور اسمای الهی درک کنند، به سوی ظلمات زمانه جذب می شوند و به همین جهت فرمود به زودی نتیجه ی کارشان را می یابند.

تا ما احساس نکنیم ظلمات دوران، ظلماتی است که می توانیم با نور تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی از آن عبور کنیم، خداوند توفیق شخصیت توحیدی را به ما نخواهد داد و نمی توانیم امیدوارانه در تاریخ حضور توحید الهی حضور یابیم و با آن متحد شویم و این بزرگ ترین محرومیت این دوران است.

ما برای این که گرفتار محرومیت بزرگ این دوران نگردیم حضور دیگری غیر از حضوری که مدرنیته برای ما تعریف کرده می خواهیم که با عقل و احساس دیگری می توانیم آن حضور را درک کنیم و همه ی تأکید بنده در این جلسات آن است که آن عقل با رجوع به شخصیت قدسی و اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به ما برمی گردد، هرچند روشنفکران مذهبی از یک طرف و اصول گرایی سنتی از طرف دیگر هنوز در پذیرفتن این سخن، این پا و آن پا می کند و می پرسند چگونه؟ با همه ی ابهاماتی که بحث دارد نظرم این است که این بحث یک بحث عملی و

ص: ۲۸۹

۱- «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِقُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره ی اعراف، آیه ی

(۱۸۰)

حضور است و به جای سؤال از آن، باید به موضوعی که اشاره می شود نگاه کرد، جای سؤال کردن نیست.

اگر کسی به جای دیدن چیزی که باید دید، از آن چیز سؤال کند در واقع دارد با مفهوم زندگی می کند و به قول معروف در ذیل ارسطو قرار دارد، ما معتقدیم تاریخ امروز مدرنیته ادامه ی ارسطو است و ما را در مفاهیم نگه می دارد، در حالی که با عبور از مفاهیم و حضور در عالم وجود، چهره ی حقیقت نمایان می شود. همین طور که اگر به جای نظر به خدا دائماً پرسیم خدا چگونه است، هیچ بهره ای از اُنس با خدا نمی بریم. برای نظر به سنت توحیدی حضرت حق نیز اگر از چگونگی آن سؤال کنیم هیچ بهره ای از حضور در تاریخ توحیدی زمانه نمی بریم و گرفتار بی تاریخی می گردیم.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نظر به تاریخ جدیدی دارند که به قول خودشان فوق مسجد و مدرسه است و با اشاره به تاریخ جدید راه کار به ما نشان می دهند. ابتدا لازم است به این آگاهی رسیده باشیم که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» یک نوع حضور متعالی را در این تاریخ حس کردند و می دانند کاری شروع شده و دارد جلو می رود و ما را دعوت می کنند که در این حیات و حضور متعالی قرار بگیریم که ملاحظه کردید چگونه نگاه ایشان درست بود و کارشان جواب داد و خیلی هم خوب جواب داد و معلوم شد ایشان درست تشخیص داده بودند که نه تنها شاه رفتنی است بلکه قرن، قرن سقوط ابر قدرت ها است و شرایط حاکمیت اسلام فراهم شده است. یکی از فضیلهای حوزه می فرمایند:

«از همان ابتدا برخی افراد کوتاه نظر حتی از میان حوزه های علمیه بانگ برآوردند، تشکیل حکومت کجای اسلام آمده و...؟ امام در پاسخ فرمودند: به کدام اسلام استناد می کنید؟ و از همان ابتدا مقصود و مقصد خود را شفاف کردند و فرمودند: حکومت و این حرف ها در اسلام هست اما کدام اسلام؟ امام حرکت خود را مبتنی بر اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله گذاشت و اسلامی را که مورد استناد آقایان بود اسلام استکباری و اسلام استثماری و... نامید - و بعدها فرمودند اسلام آمریکایی - ایشان برای بیان تفاوت اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و اسلام آمریکایی به مثال مشهوری اشاره کردند که در دوره ی استعمار انگلیس وقتی که کشورهای اسلامی مستعمره بودند و سفیر کبیر انگلیس در ایران همه کاره بود و حتی بر شاه حکومت می کرد، روزی سفیر با همراهانش از محله ای عبور می کرد صدای اذان به گوشش خورد دید کسی رفته بالای مناره. آقای سفیر از مشاور ایرانی خود سوال کرد ایشان چی می گفت؟ آقای مشاور شروع کرد فلسفه ی اذان را توضیح دادن؛ سفیر حوصله نکرد گفت: خلاصه کن، این چیزی که این طرف اون بالا - می گفت برای منافع بریتانیای کبیر ضرری دارد یا نه؟ مشاور گفت: خیر! سفیر گفت: پس بگذارید آنقدر بگوید تا حلقومش پاره شود!!! امام ضمن اشاره به این مثال بیان فرمودند که تفاوت اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله با اسلام استکباری همین است، آن اسلام نه تنها برای منافع ابرقدرت ها ضرری ندارد بلکه موجب منافع آن ها می شود.»(۱)

ص: ۲۹۱

اسلامی که خداوند در همه ی دوران ها اراده کرده، اسلام نفی صورت های گوناگون شرک است و امروز آن اسلام به صورتی که مربوط به این تاریخ است در شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با تحقق انقلاب اسلامی ظهور کرده و غفلت از آن انقلاب، غفلت از اسلام است.

رابطه ی انقلاب اسلامی با تاریخ سازی حکمت متعالیه

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در عین آن که بر تحقق حکومت اصرار داشتند ولی حکومت را ظهور اسماء الهی در روابط انسانی می دانستند و سخت به حضور دین در تاریخ و در روابط بین انسان ها معتقد بودند و بر آن تأکید می کردند و در راستای تحقق چنین هدفی ملاصدرا را به صورت های گوناگون و با تعبیرات خاصی توصیف می کنند، از جمله این که می فرمایند: «و ما ادراک ما الملاصدرا». یا می فرمایند: «صدر الحکماء والمتألهین و شیخ عرفای کاملین». این تجلیل ها در رابطه با نگاهی است که حضرت امام به استعداد حکمت متعالیه برای تحقق حیات تاریخی اسلام دارد. امام می دانند حکمت متعالیه حکمت تاریخ سازی است. بنده در همین رابطه می خواهم باب این بحث را با شما باز کنم که اگر ما بخواهیم وارد تاریخ جدید بشویم نمی توانیم نسبت به حکمت متعالیه بی تفاوت باشیم و نمی توانیم موضوع حکمت متعالیه را ساده بگیریم. در کتاب سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عرایضی در این مورد داشته ام و جا دارد آن موضوع را در آن جا با دقت دنبال

بفرمایید. شما با اعتقاد به وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و ظهور آن حضرت برای تحقق تمدن و تاریخ آینده، عملاً تقابل با فرهنگ مدرنیته را کلید زده اید و تقابل ما با مدرنیته به جهت اعتقاد به انقلاب مهدوی است. و در همین راستا ما رویکرد غرب به عالم و آدم را نمی پذیریم، چون نحوه ی دیگری از زندگی را می شناسیم که در عین الهی بودن قابل تحقق در این دنیا است.

اگر موضوع مهدویت را نتوانید به عنوان نظر به امامی که حیّ و حاضر است اثبات کنید، تمام مهدویت می شود یک باور خیالی و واردشدن در سوژکتیویته ای که هیچ رجوعی به واقعیت ندارد. یک امام زمان خیالی که هرکس می تواند با او خوش باشد و بقیه را نیز به او دعوت کند بدون آن که دغدغه ی حضور جدّی او را در آینده ی تاریخ خود داشته باشد. این طور نظر به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف داشتن، خیلی خطرناک است و عملاً مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف واقعی را که حیّ و حاضر است از ما می گیرد. با همین روحیه ی خوش بودن با مهدی خیالی دکتر سروش با تمام مثنوی مأنوس خواهد بود و با پیغمبر خیالی خود - که از نظر او به عنوان پیامبر، واقعیت خارجی ندارد - زندگی می کند، چون می خواهد فقط با آن خوش باشد، اصلاً کاری ندارد که در بیرون از ذهن ها هست یا نیست. (۱) سوژکتیویته یعنی

ص: ۲۹۳

۱- - آقای سروش اخیراً یعنی سال ۱۳۹۲ بحث هایی تحت عنوان «محمد صلی الله علیه و آله راوی رؤیای رسولان» مطرح کرده است که نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را یک رؤیای اصیل می داند و آیات قرآن حاصل آن رؤیا است که با اُنس با خدا حاصل شده. ایشان در این نگاه نسبت به نگاه قبلی خود یک نوع بازخوانی انجام داده ولی باز تأکید دارد و حی محمدی صلی الله علیه و آله یک تجربه ی شخصی است و به گفته او: «یعنی خدا سخن نگفت و کتاب نوشت، بل انسانی تاریخی به جای او سخن گفت و کتاب نوشت و سخنش همان سخن او بود.» آقای سروش باز در این جا از بند سوژکتیویته رهایی نیافته، به خصوص که به هیچ وجه متوجه نیست پروردگار عالم به اقتضای ربوبیت اش رسول خدا صلی الله علیه و آله را مبعوث می گرداند تا بشریت را به سوی معبود و پروردگارشان هدایت کند.

این و بهتر است که عزیزان این روح و روحیه را بشناسید تا جایگاه اصالت وجودی که جناب ملاصدرا مطرح می کند روشن شود و متوجه شوید چرا ملاصدرا بر «وجود» به عنوان یک حقیقت تشکیک بردار تأکید دارد و از اصالت دادن به مفهوم و ماهیت ما را می رهاند تا از دام سوپژکتیویته و زندگی با خیال برهاند و ما را به «وجود» که عین کمال است متصل کند تا واقعاً از نظر وجودی و کمالی شدت پیدا کنیم.

وقتی شما وارد فرهنگ غرب امروز می شوید به کلی جا می خورید که چگونه همه ی مردم تلاش شان آن است تا با عقایدی بهداشتی و به ظاهر زیبا خوش باشند. با عقایدی که هیچ دغدغه ای برای واقعی بودن آن در خارج ندارند. معلوم است اگر دغدغه ی واقعی بودن در ما نباشد و سعی کنیم با خیالات خود خوش باشیم و آرام بگیریم و زندگی را همین بدانیم و بس، حتماً ما هم به همین غرب می رسیم و این که بشر تنها باید تلاش کند با تعاملی که با خود پیدا می کند روانش را آرام نماید، حتی اگر توانست در عین عدم باور به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله با آن حضرت یک نوع تعامل روحی داشته باشد و با او خوش باشد و او را بزرگ بشمارد. مگر آقای سروش نمی گوید حضرت محمد صلی الله علیه و آله می پنداشت پیامبر است. خوب حالا- به نظر شما اگر کسی می پندارد پیامبر است باید به او ایمان آورد یا نه؟! ما چون برای باورهایمان دغدغه ی واقعیت داریم به چنین

کسی که می پندارد پیامبر است، ایمان نمی آوریم اما اگر کسی سوپژکتیویته را پذیرفته باشد به او ایمان می آورد و با او و با سخنان او در یک تعامل روحی قرار می گیرد. مثل تعامل با مولوی و یا شکسپیر، بدون آن که بخواهد قدمی از عالم ذهنی و خیالی که برای خود ساخته، بیرون بگذارد. این غیر از آن رجوعی است که شیعیان حضرت سید الشهداء علیه السلام به آن حضرت می کنند و با امام خود مأنوس می شوند، چون آن ها اولاً: متوجه فطرت خود به عنوان جنبه ی بالقوه ی خود می باشند. ثانیاً: امام را صورت فعلیت یافته ی فطرت خود می نگرند و به همین جهت امام را از خود می دانند و فدای امام می شوند تا خود مادون را در مقابل خود مافوق خود قربانی کرده باشند. امام حسین علیه السلام را مظهر انوار جامع اسماء الهی می دانند نه این که عزاداری آنان برای آن حضرت صرفاً جنبه ی ذهنی داشته باشد.

از یک جهت توصیه ی بنده آن است که؛ غرب و مبنای فکری آن را مورد مطالعه قرار دهید و از جهت دیگر، عرض می کنم مواظب باشید گرفتار نگاه غربی به عالم و آدم نشوید. لازم است عمق سوپژکتیویته S علیه السلام bjectivity را بفهمید، مشروط به این که در فهم اصالت وجود به عنوان یک حقیقت تشکیکی، فربه شده باشید، چون ممکن است قصه ی شما قصه ی آن کسی شود که رفته بود آب بیاورد، آب او را برده بود و ما از این نوع افراد کم نداریم.

می خواهم عرض کنم؛ امام زمانی که شما بحمدالله به عنوان یک وجود متعالی و واسطه ی فیض بین ارض و سماء، معتقد به وجودشان

هستید، بدون نظر به اصالت وجود، قابل اثبات برای طرف مقابل نیست و نمی توانید تمدنی را که می خواهید در زیر سایه ی مهدویت بنا کنید، درست معرفی نمایید. امروز از یک طرف بدون طرح مهدویت نمی توانید تمدنی را که مدّ نظر داریم پایه گذاری کنیم و از طرف دیگر نمی توانید بدون اصالت وجودی که ملاصدرا با طلوع غرب مبتنی بر سوژکتیویته مطرح کرد، مهدویت را اثبات و از غرب عبور نماییم. راه کار تقابل با غرب، تأکید بر اصالت وجود است و اگر خداوند در آن زمان آن بصیرت را به قلب ملاصدرا الهام نفرموده بود ما امروز در مقابل غرب در زیر سایه ی نظر به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امکان به وجود آوردن تمدنی را که مدّ نظر داریم، نداشتیم، هر چند می پذیریم عرایض احتیاج به توضیح دارد و باید با ارائه ی مقدمات مناسب به این نتیجه ای که مطرح کردم رسید. با این همه با اندکی تأمل بر روی نگاه غرب به عالم و آدم بر اساس سوژه کردن همه چیز بعد از رنسانس از یک طرف و اصالت وجود ملاصدرا از طرف دیگر می توان متوجه بود اصالت وجود دقیقاً در مقابل تبلیغات مستشرقین غربی که در دربار صفوی رفت و آمد داشتند و ملاصدرا متوجه اصل حرف آن ها بوده، ارائه گردیده است. ملاصدرا با آن نبوغ و هوش سرشارش خیلی زود فهمید تاریخ با حضور دکارت عوض شده و تاریخی که در آن علم و عمل متحد بود به حاشیه رفته و علم معنای دیگری پیدا کرده و غربی شروع شده که در نگاه آن، دانایی عین عمل نیست. تقید به عبودیت در ذیل ایمان به وجود خدا در محاق خواهد رفت تا آن جا که آن فرهنگ در اوج خود از طریق «پوپر» بحث

جدایی «هست» از «باید» را مطرح کرد و پیوند بین «وجود حق» و «حضور اوامر حق» در زندگی بشر از هم گسست. زیرا باوری از خداوند مطرح شد که تنها کافی است در ذهن خود به آن خدا باور داشته باشی ولی درک لوازم آن باور، کار انسان بصیری چون ملاصدرا بود تا ثابت کند هویت هست‌ها عین تعلق به هست مطلق است و این تعلق در موطن روح انسانی با عبودیت و پذیرفتن بایدهای الهی از واقعیت و هست انسان جدایی ناپذیر است.

این که تعجب می‌کنید چگونه قبلاً اگر عالم یا دانشمندی مطلبی را اثبات می‌کرد دیگر دغدغه‌ی عمل مطابق آن نبود بلکه آن علم به خودی خود عمل را به همراه می‌آورد، به جهت آن بود که روحی مثل روح مدرنیته در آن زمان حاکم نبود و ملاصدرا تاریخی را که منجر به سوژکتیویته می‌شد خوب فهمید. سوژه یعنی آنچه که در ذهن من است، «من» را تشکیل می‌دهد، «من» همان دانایی ام هستم. در صورتی که دانایی در عمل معنا داشت و عالم بی عمل مورد تنفر بود.

مهدویت‌ی که در واقع ادامه‌ی تشیع است با این تفکری که ملاصدرا مطرح می‌کرد از خطر سوژه شدن رهید و شیعه در ذیل اعتقاد به اصالت وجود، با غرب هم زبان نخواهد شد، چون می‌تواند ثابت کند مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یک حقیقت وجودی است که به عنوان خلیفه‌ی بالفعل خداوند جامع همه‌ی کمالات الهی می‌باشد. این عقیده با اصالت وجود، قابل طرح برای عقل بشریت است. شما اگر امروز اصالت وجود را به میدان نیاورید، مهدویت تنها یک باور خواهد شد که عده‌ای آن را پذیرفته‌اند و عده‌ای

هم آن را نپذیرفته اند، بدون آن که این دو رجحانی بر همدیگر داشته باشند. در نهایت می توان گفت: اعتقاد به مهدویت باور خوبی است. مثل آن که فویرباخ در مورد خدا و معاد می گوید که البته خدا و معادی نیست ولی باورهای خوبی است. این همان سوژه شدن عقاید است. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با تأکید بر روی مکتب ملاصدرا و اصالت وجود، متوجه هستند تاریخی که با توحید شروع شده نیاز به چنین پشتوانه ی فلسفی دارد.

توصیه ی بنده آن است که عزیزان متوجه باشند بهترین نحوه ی زندگی وقتی شروع می شود که بتوانید اندیشه ی خود را به تقدیری که در عالم جاری شده گره بزنید و بیرون از تاریخ زندگی نکنید و گرنه در خلأ و پوچی و بی هویتی گرفتار می شوید. در کنار زندگی در ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه»، توجه به حکمت متعالیه ی ملاصدرا، زندگی در تاریخی است که در مقابل ظلمات غرب نظر به تمدن مهدوی دارد. هرچند می دانم حضور در تاریخی که بیرون از تاریخ تجدد است کار مشکلی است و با تذکر مدام و حضور در ماوراء زمانه ممکن است. گفت:

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

ریشه ی بصیرت تاریخی

در رابطه با این که اهل ایمان وقتی متوجه حضور تقدیر الهی و شروع تاریخ جدید می شوند، بر خلاف فضای فرهنگ حاکم، جایگاه هر

ص: ۲۹۸

حرکتی را به خوبی درک می کنند، نظر عزیزان را متوجه آیات ۱۸ و ۱۹ سوره ی احزاب می کنم زیرا قرآن در این آیات نکته ی بسیار دقیقی را مطرح کرده است:

در سال پنجم هجری، احزاب یعنی همه ی جبهه ی کفر جزیره العرب، همراه با یهودیانی که از مدینه اخراج شده بودند، در جبهه ای متحد برای از بین بردن اسلام به طرف مدینه آمدند و وقتی با خندق روبه رو شدند به مدت یک ماه مدینه را محاصره کردند، قصدشان هم این بود که کار اسلام را تمام کنند. سوره ی احزاب بعد از جنگ احزاب برای بازخوانی آنچه در این یک ماه گذشت، نازل شد. قرآن خطاب به مسلمانان می فرماید: ما شما را با باد و لشکریانی که «لَمْ تَرَوْهَا» آن ها را نمی دیدید، مدد کردیم. و بالاخره «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا...» (احزاب/۲۵) و خداوند کفار را در عین آن که ناراحت بودند از این که به اهدافشان نرسیدند، بازگرداند. حال قرآن آمده آن جنگ را بازخوانی می کند تا روشن شود در تاریخی که با ظهور اسلام شروع شد و دشمنان با آن همه تهدید و تحریم و محاصره به جایی نرسیدند، چه پیش آمد. مسلمانان پیروز شدند در حالی که نه تنها دشمنان بیرونی حتی بنی قریظه ای که با مسلمانان در داخل مدینه اتحاد داشتند، از پشت به آن ها خنجر زدند به طوری که پیامبر خدا مجبور شدند ۵۰۰ نفر از لشکر ۳۰۰۰ نفری خود را وارد شهر مدینه کنند تا با بنی قریظه بجنگند، از طرف دیگر منافقان در درون جبهه و در بین مسلمانان روحیه ها را خراب می کردند و ضعیف الایمان ها را از ادامه ی کار مأیوس می نمودند. سوره ی احزاب با

این آیه شروع می شود که «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» ای پیامبر با حفظ تقوای الهی کافران و منافقان را که می خواهند با فشار روانی تو را مجبور کنند مطابق میل شان تصمیم گیری کنی، اطاعت مکن. منافقین در گرماگرم دفاعی که مسلمانان در مقابل احزاب داشتند، جو ساختند «...يا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا...» (احزاب/۱۳) ای اهل یثرب این جا نمانید، از پشت خاکریز به شهر برگردید. عده ای از مسلمانان که همان ضعیف الایمان ها بودند و قرآن تعبیر «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» را در موردشان به کار برده و علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» می فرمایند این هایی که قرآن در موردشان می فرماید در قلب هایشان مرض بود، همان ضعیف الایمان ها بودند. آن ها به خدا و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اعتقاد داشتند اما به تمدن اسلامی در مقابل تمدن جاهلیت معتقد نبودند، به همین جهت یک نحوه نزدیکی با منافقان و کفار در خود احساس می کردند و لذا به راحتی تحت تأثیر منافقان قرار می گرفتند و دل به جنگ نمی دادند. در این فضا قرآن می فرماید: مؤمنین واقعی وقتی با تهدید و محاصره ی احزاب روبه رو شدند متوجه گشتند آن وعده ای که خداوند در تحقق تاریخ توحید داده، در حال وقوع است. در فضایی که همه متحد شدند تا مسلمانان را به تاریخ گذشته برگردانند و همه چیز حکایت از این می کرد که مسلمانان شکست می خورند، عده ای به جهت بصیرت تاریخی، چیز دیگری می دیدند. می فرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» (احزاب/۲۲) و چون مؤمنین با احزاب روبه رو شدند گفتند

این همانی است که خدا و رسولش وعده داده و خدا و رسولش راست گفتند و در این رابطه بر آن ها چیزی افزوده نشد مگر ایمان و تسلیم. چون آن ها متوجه بودند بستر حضور اسلام در آن تاریخ، تقابل جدی اسلام با مجموعه ی کفر است و از این طریق حضور تاریخی اسلام شروع می شود.

کافی است شما اعتقاد داشته باشید زمانه، زمانه ی تحقق تمدن اسلامی است و لذا جایگاه هر پیش آمدی را که در تقابل با تمدن اسلام رخ می دهد می توانید درست تشخیص دهید و ملاحظه کرده اید بعد از جنگ احزاب دیگر جنگی که لازم باشد مسلمانان از خود دفاع کنند نداشتند و در جنگ سرنوشت ساز احزاب هم همین اندازه کافی بود که مسلمانان اعتقاد به حضور تاریخی خود داشته باشند و تحت تأثیر آن هایی که هنوز در گذشته زندگی می کردند قرار نگیرند. خداوند در آیه ی ۱۸ سوره ی احزاب ما را متوجه معوقین بی تاریخ می کند که بعد از شکست احزاب باز باور نمی کردند احزاب رفته اند زیرا هنوز در گذشته زندگی می کردند و از این جهت در اوج بی فکری بودند. می فرماید: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا» خداوند معوقین شما را که نظر به گذشته دارند می شناسد و نیز آن هایی را هم که به برادرانشان که در دفاع شرکت کرده اند می گویند به سوی ما بیاید و خودشان آن طور که لازم است در دفاع شرکت نمی کنند، می شناسد.

«معوقین» تعبیر دقیق و لطیفی است برای افرادی که می خواهند ما را به عقب برگردانند تا از حیاتی که با نور اسلام شروع شده فاصله بگیریم و با این که در بین رزمندگان قرار داشتند و قیافه ی حزب اللهی و انقلابی هم

ممکن است به خود بگیرند ولی «وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا» برای آن که بخواهند تاریخ کفر را عوض کنند به طور جدی وارد مقابله با دشمن نمی شوند. و در ادامه می فرماید: «أَشَدَّ حَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّسِنِ حِدَادٍ أَشَدَّ حَةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (احزاب/۱۹) نسبت به شما بخل می ورزند و چنانچه خطری برای جامعه ی اسلامی پیش آید این ها آنچنان می ترسند که شما می بینید مثل کسی که در حال احتضار، مرگ او را احاطه کرده، به شما می نگرند، پس چون خطر و ترس برطرف شود با انواع سخنان و تحلیل ها به شما طعنه می زنند. این ها چون دل در گرو تمدن گذشته دارند برایشان سخت است که شما موفق شوید. می فرماید: معوقین با این که از نظر عبادت فردی ایمان آورده بودند و مطابق شریعت اعمال فردی خود را انجام می دادند، ولی به واقع ایمان نیاورده اند و در نتیجه بهره ای از اعمالشان برایشان نمی ماند، همه ی آن اعمال را خدا حبط می کند و این استبعادی ندارد و برای خدا آسان است.

ملاحظه می فرمایید که در دل آیه ی فوق آنجا که می فرماید: «فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ» خبر از رفتن تحریم ها و تهدیدها می دهد. این که مقام معظم رهبری «حفظه الله» می فرماید: مطمئن باشید شما پیروزید، به استناد این نوع آیات است که هر تهدیدی که جبهه ی کفر بر جبهه ی توحیدی اعمال کند حتماً رفتنی است، هرچند بعد از رفع تهدید و تحریم با انواع طعنه های تیز و شمشیرگونه عقده گشایی خواهند کرد. این طعنه زنندگان کسانی اند

که به ظاهر در کنار شما هستند ولی تقابل جدی با جبهه ی کفر ندارند و در صدداند شما را به زیر یوغ فرهنگ کفر برگردانند.

عرض بنده از طرح این چند آیه آن است که متوجه باشید در بین شما جریانی است که نمی پذیرد تاریخ جدیدی بیرون از اردوگاه کفر و استکبار، شروع شده و چشم دیدن پیروزی های شما را که می خواهید تاریخ توحیدی را به فعلیت برسانید، ندارند و به تعبیر قرآن: «أَشَدَّحَةً عَلَى الْخَيْرِ» نسبت به خیری که به شما می رسد بخل دارند. می فرماید تصور نکنید چون این ها کنار شما بوده اند به آرمان های شما ایمان داشته اند و اعمالشان مورد قبول خداوند است، خیر، این ها چون به حاکمیت کفر و به ادامه ی حاکمیت آن فرهنگ راضی بوده اند و تقابل جدی با آن فرهنگ و تمدن نداشته اند، نه ایمان شان قبول است و نه اعمال شان برایشان ثمری خواهد داشت. «فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ» شما با دقت در این قسمت از آیه می فهمید جهت گیری آن ها با آن همه سابقه ی فعالیت، پوچ و بی ثمر بوده چون تاریخ توحیدی را به رسمیت نمی شناسند و هنوز چشم ها به ابوسفیان است. عجیب آن نکته ای است که در آیه ی ۲۰ سوره ی احزاب به میان آورده و می فرماید: «يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْتَأْذِنُ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا» آن گروهی که در کنار شما هستند و به ظاهر ایمان آورده اند ولی باور به حضور تاریخی اسلام ندارند، با این که احزاب از محاصره ی مدینه دست برداشته و رفته اند، باورشان نیامده که احزاب رفته اند. چون هنوز در تاریخ گذشته زندگی می کنند.

این آیات به بنده و به شما می گوید: در تاریخی که پیش روی دارید بدانید بعضی ها در عین آن که در جبهه ی خودی هستند ولی نمی فهمند چه چیزی واقع شده است و شما مواظب باشید مثل آن ها گرفتار توهمات خود نباشید. شما با اندکی دقت می توانید حس کنید تاریخ توحیدی جدید به میدان آمده و اگر متوجه این موضوع نباشید در اوج بی فکری قرار می گیرید، چون ملاک تفکر و بی تفکری در فهم و عدم فهم تقدیر زمانه است و فهم و درک تقدیر زمانه بدون سلوک ذیل شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» محال است، زیرا ما با صورت متعین تاریخ توحیدی خود یعنی حضرت امام می توانیم تاریخ خود را بفهمیم و مطابق آن عمل کنیم تا جزء معوقین نباشیم و آن شور و شعفی را که عرفا همیشه با حس تاریخی خود برای خودشان داشتند از دست ندهیم و به تعبیر حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بتوانیم راه صدساله را یک شبه طی کنیم. مشروط بر این که به جای آن که پرسید چگونه در این تاریخ حاضر شوید، نظر کنید و بیابید. نور را باید دید و با فکر کردن به نور هرگز با آن نور درخشانی که در مقابل شما است مرتبط نمی شوید. این حضور با گفتن و شنیدن حل نمی شود، باید متذکر شد و نظر کرد. لازم است به عقل و درک جدیدی ورود پیدا کنیم. گفت:

چون گهر در بحر گوید بحر کو

وآن خیال چون صدف دیوار او

گفتن آن کو، حجابش می شود

ابرتاب آفتابش می شود

نکته ای که در آخر این شاء الله کمک می کند تا متوجه معنای حضور تاریخی خود باشیم، توجه به این سخن قرآن است که قرآن برای جامعه و قوم و ملت شخصیت خاص قائل است و این بدین معنی است که هر جامعه ای حضور خاصی در تاریخ دارد و پیامبران به عنوان برادران آن قوم از طرف خدا مبعوث می شدند تا مردم حضور تاریخی خود را درست درک کنند. مرحوم شهید مطهری «رحمه الله علیه» در آخرین اثر خود که شهادتش مانع شد آن را تمام کنند، یعنی در کتاب «جامعه و تاریخ» به تاسی از علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» در المیزان می فرماید:

قرآن برای «امت»ها (جامعه ها) سرنوشت مشترک، نامه ی عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قائل است. (۱)

بدیهی است که «امت» اگر وجود عینی نداشته باشد، سرنوشت و فهم و شعور و طاعت و عصیان معنی ندارد، این ها دلیل است که قرآن به نوعی از حیات قائل است که آن، حیات جمعی و اجتماعی است. حیات جمعی صرفاً یک تشبیه و تمثیل نیست، یک حقیقت است، همچنان که مرگ جمعی نیز یک حقیقت است. در سوره ی اعراف آیه ی ۳۴ می فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْجِرُونَ» هر امتی (هر جامعه ای) مدت و پایانی دارد (مرگی دارد). پس آن گاه که پایان کارشان فرا رسد، ساعتی عقب تر یا جلوتر نمی افتند. در این آیه سخن از یک حیات و زندگی است که لحظه ی پایان دارد و تخلف ناپذیر است، نه پیش افتادنی است و نه پس افتادنی و این حیات به «امت» تعلق دارد نه به

ص: ۳۰۵

افراد. بدیهی است که افراد امت نه با یکدیگر و در یک لحظه بلکه به طور متناوب و متفرق حیات فردی خود را از دست می دهند. در سوره ی مبارکه ی جاثیه، آیه ی ۲۸ می فرماید: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا» هر امت و جامعه ای به سوی «کتاب» و نوشته ی خودش برای رسیدگی خوانده می شود.

پس معلوم می شود نه تنها افراد، هر کدام کتاب و نوشته و دفتری مخصوص به خود دارند، جامعه ها نیز از آن جهت که در شمار موجودات زنده و مکلف و قابل تخاطب هستند و اراده و اختیار دارند، نامه ی عمل دارند، و به سوی نامه ی عمل خود خوانده می شوند. در سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۸ می فرماید: «زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» عمل هر امتی را برای خود آن ها زیبا قرار دادیم.

این آیه دلالت می کند که یک امت، شعور واحد، معیارهای خاص، طرز تفکر خاص پیدا می کند، و فهم و شعور و ادراک هر امتی مخصوص خود آن است. هر امتی با معیارهای خاصی قضاوت می کند (لا اقل در مسائل مربوط به ادراکات عملی). هر امتی ذوق و ذائقه ی ادراکی خاص دارد، بسا کارها که در دیده ی امتی زیبا و در دیده ی امتی دیگر نازیباست. جو اجتماعی امت است که ذائقه ی ادراکی افراد خود را اینچنین می سازد. در سوره ی غافر، آیه ی ۵ می فرماید: «وَهُمْتُ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ» و هر امتی آهنگ پیامبر خویش کردند که او را بگیرند و به باطل با او جدل کردند تا حق را به این وسیله بشکنند. و چون چنین کردند من آن ها را گرفتم. پس

چگونه بود عقاب من؟ در این آیه سخن از یک تصمیم و اراده‌ی ناشایسته‌ی اجتماعی است، سخن از تصمیمی اجتماعی برای معارضه‌ی بیهوده با حق است و سخن در این است که کیفر چنین آهنگ و تصمیم اجتماعی، عذاب عمومی و اجتماعی است.

مرحوم شهید مطهری در این رابطه در ادامه می‌فرماید:

«در قرآن کریم مواردی دیده می‌شود که کار یک فرد از افراد یک اجتماع را به همه آن اجتماع نسبت می‌دهد و یا کار یک نسل را به نسل‌های بعدی نسبت داده» و مطلب را به المیزان، جلد ۴، صفحه ۱۰۲ ارجاع می‌دهند. (۱)

نیازهای مشترک اجتماعی و روابط ویژه زندگی انسانی، انسان‌ها را آنچنان به یکدیگر پیوند می‌زند و زندگی را آنچنان وحدت می‌بخشد که افراد را در حکم مسافرانی قرار می‌دهد که در یک اتومبیل و یا یک هواپیما یا یک کشتی سوارند و به سوی مقصدی در حرکت‌اند و همه با هم به منزل می‌رسند و یا همه با هم از رفتن می‌مانند و همه با هم دچار خطر می‌گردند و سرنوشت یگانه‌ای پیدا می‌کنند.

چه زیبا مثلی آورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنجا که فلسفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را بیان می‌کرد و فرمود: «گروهی از مردم در یک کشتی سوار شدند و کشتی سینه‌ی دریا را می‌شکافت و می‌رفت. هر یک از مسافران در جایگاه مخصوص خود نشسته بودند. یکی از مسافران به عذر

ص: ۳۰۷

۱- - به جامعه و تاریخ (مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی - جلد پنجم) صفحه ۲۹ رجوع شود.

این که اینجا که نشسته ام جایگاه خودم است و تنها به خودم تعلق دارد، با وسیله ای که در اختیار داشت به سوراخ کردن همان نقطه پرداخت. اگر سایر مسافران همان جا دست او را گرفته و مانع می شدند، غرق نمی شدند و مانع غرق شدن آن بیچاره نیز می شدند»^(۱).

این نوع تأکیدها همه حکایت از آن دارد که باید واقع بینی را در تقدیر زمانه ی خود دنبال کنیم و از طرف دیگر از شخصیتی که صورت تعیین یافته ی سرنوشت امتی است که خداوند برای آن امت اراده کرده است نباید غفلت کرد و تنها با ارتباط با ملکوت آن شخصیت که محل اراده ی الهی است، می توان زندگی را معنا کرد و آن شخصیت را مبنای تفکر خود قرار داد، تفکری که با رجوع و جودی به آن شخصیت به حضور و ظهور می آید.

البته باز تأکید می کنم ممکن است گمان کنید ساختن جامعه و تمدنی که مدّ نظر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است دشوارتر از آن است که در ابتدا به ذهن می آید ولی نباید فراموش کرد که این تنها راه به معنارساندن زندگی در این عصر و زمانه است و لذا هر قدمی که جهت زیرساخت های آن هدف برداریم یک قدم به معناداری خود افزوده ایم و در این رابطه باید متوجه باشید کار نظری به مراتب بیش از کار عملی کارساز است. و ما فعلاً وظیفه داریم خود را و جامعه ی خود را با سلوکی خاص، برای فهم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی آماده کنیم.

ص: ۳۰۸

«والسلام عليكم ورحمته وبركاته»

ص: ٣٠٩

جلسه ی هفتم: انقلاب اسلامی؛ حقیقت قدسی تاریخ ما

اشاره

ص: ۳۱۰

حرف اصلی بنده در این جلسه این است که روشن شود در این عصر و زمانه شواهدی در روبه روی ما است حاکی از ظهور اراده ی خاص الهی که با انقلاب اسلامی ظهور کرده و ما وظیفه داریم آن را بشناسیم تا در اتحاد با آن به قرب الهی دست یابیم.

برای آن که بتوانم دلایل سخن خود را در راستای شناخت جایگاه تاریخی، تکوینی انقلاب اسلامی درست بیان کنم عرایض خود را در ده فراز تنظیم کرده ام که هر کدام از فرازها را می خوانم و مختصری شرح می دهم.

شواهدی بر ظهور اراده ی خاص الهی

۱- وقتی در تاریخ با جبهه هایی روبه رو شدیم که در یک طرف، جبهه ی وضع موجود آن تاریخ در صحنه است - که در عین ظلمانی بودن، با تمام تجهیزات و عُمَدَه و عُيُدَه ی خود به میدان آمده - در طرف دیگر گروه قلیلی صف آرای کرده که تنها نگاه توحیدی آن ها موجب تقابل با وضع ظلمانی موجود شده و با این همه، جبهه ی توحید بر خلاف عرف زمانه در این مقابله پیروز شد، معلوم می شود اراده ای ماوراء آنچه قابل

مشاهده در فرهنگ جاری است، به میان آمده و حضرت حق می خواهد تاریخ جدیدی را به صحنه بیاورد.

این اولین نکته ای است که باید در نگاه به انقلاب اسلامی مد نظر قرار دهیم و نسبت به آن اسمی که از طرف خدا بنا است تاریخ ما را معنا کند، فکر کنیم.

در رابطه با نکته ی فوق در قرآن داریم: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» (احزاب/۲۲) و چون مؤمنین در جنگ خندق با احزاب - که عبارت بودند از اتحاد جبهه ی کفر- روبه رو شدند، گفتند این است آن وعده ای که خدا و رسولش به ما داد - تا با همه ی کفر روبه رو شویم و حتماً پیروز گردیم- و خدا و رسول او راست گفتند، آن ها در این تقابلی که پیش آمد نه تنها خود را نباختند بلکه ایمان شان افزون و سرسپردگی شان نسبت به اسلام چند برابر شد. زیرا در آن تقابل نابرابر که منجر به پیروزی جبهه ی توحید شد حضور خدا را یافتند.

قرآن در مورد جنگ بدر که مسلمانان قصد داشتند در یک درگیری مختصر با کاروان قریشیان، زهر چشمی به آن ها نشان دهند، می فرماید خداوند آن ها را وارد معرکه ای نابرابر کرد تا در آن منطقه بنیاد کفر را براندازد. می فرماید: «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِخْرَاجَ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَيِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» (انفال/۷) و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه [کاروان تجاری قریش، یا لشکر مسلح آن ها] نصیب

شما خواهد بود؛ و شما دوست می داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید)؛ ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه ی کافران را قطع کند؛ از این رو شما را بر خلاف میل تان، با لشکر قریش درگیر ساخت، و آن پیروزی بزرگ را نصیبتان کرد.

در این جا شما متوجه قاعده ای در این عالم هستید که چگونه حضرت حق با اراده ای خاص در تاریخ ظهور می یابد و حرف بنده این است که وقتی در تاریخ، دو جبهه روبه روی هم ایستادند؛ یکی جبهه ای که می خواهد وضع موجود را حفظ کند و بر فرهنگ استکباری خود تأکید دارد و دیگری جبهه ای که بر خلاف عرف جهانی به میدان آمده است تا توحید را بنمایاند، خداوند در چنین شرایطی خود را نشان می دهد. زیرا آن جبهه ای که در صدد حفظ وضع موجود جهان است به خاطر سابقه ی تاریخی اش همه ی ساز و کارها را با خود دارد، قوای نظامی منظمی برای خود شکل داده، تجهیزات تبلیغاتی تعریف شده را در دست دارد و نهادهای جامعه همه در راستای اهداف آن عمل می کنند. ولی جبهه ی مقابل هیچ یک از توانایی های آن نظام را ندارد. حال اگر دیدید در چنین فضایی جبهه ای که تنها حرفش تأکید بر توحید است، بر جبهه ی مقابل پیروز شد، یقیناً به این فکر می روید که باید اراده ای ماورای اراده های معمولی زمانه در صحنه آمده باشد و بنا است تاریخ جدیدی در عالم شروع شود. بنده دو نمونه از این رویارویی را متذکر شدم و سعی می کنم آن را شرح دهم و بقیه را به عهده ی خودتان می گذارم.

همان طور که عرض شد یکی از نمونه های تقابل جبهه ی کفر و استکبار با جبهه ی توحید در جنگ بدر اتفاق افتاد. جنگ بدر نقطه ی شروع تقابل اسلام با کفر است، و نمونه ی دیگر آن جنگ احزاب بود که نقطه ی انتهایی تقابل نظامی اسلام با کفر و استکبار در جزیرهالعرب بود. ما بعد از جنگ احزاب دیگر برخورد نظامی با جبهه ی کفر در آن منطقه نداریم و از آن به بعد برخورد فرهنگی آن ها با اسلام شروع می شود.

ملاحظه کردید که قرآن در توصیف تقابلی که بین مسلمانان و احزاب یعنی جبهه ی متحد کفر و استکبار در آن زمان پیش آمد می فرماید: وقتی که مؤمنون، یعنی متدینینی که معتقد به اهداف بزرگ اسلام بودند، اتحاد جبهه کفر را دیدند، خوشحال و امیدوار شدند و گفتند: این همان وعده ی خدا و رسول است. چون می دانستند اگر بخواهند تاریخ توحیدی خود را شروع کنند باید با کلیت کفر بیفتند. اگر دو گروه ساده با هم درگیر شوند تاریخی شروع نمی شود، باید همه ی کفر بیاید تا هویت کفر به صورت کامل ظهور کرده باشد و مؤمنین این مطلب را در جنگ احزاب می فهمیدند که وعده ی خدا در ظهور تاریخی اسلام فرارسیده و ملاحظه فرمودید که حقیقتاً هم در جنگ احزاب بود که ریشه های اسلام برای ادامه ی حیات خود محکم شد. قرآن می گوید چون این ها متوجه ی آن اراده ی خاص شدند که بنا است آن اراده با اتحاد همه ی کفر ظهور کند. با روبه روشن شدن با احزاب «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» به جای آن که رعب آن ها را بگیرد، زیاد نشد مگر ایمان و تسلیم شان. در این حرف برای عزیزی که می خواهند متوجه ی حضور اراده ی الهی در تاریخ

باشند و به آن شور ایمانی که نیاز است برسند؛ نکته ی دقیقی نهفته است. مؤمنین معمولی هرگز متوجه ی چنین حضوری از اراده ی الهی در تاریخ نمی شوند. این نوع ایمان یک جنس دیگری از ایمان است و با نظر به حضور اراده و مشیت الهی که یک نوع نگاه سلوکی است، برای بعضی ها پیش می آید و الفبای خاص خود را دارد، همین اندازه فکر کنید این چه نوع ایمانی است که صاحبان آن وقتی تقابل همه ی کفر با جبهه ی توحید را می بینند، می فهمند وعده ی الهی جهت نابودی کفر فراهم شده است.

جریان جنگ بدر را هم در همین راستا می توانید ارزیابی کنید. آیه ی ۷ سوره ی انفال بعد از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، به مسلمانان یادآوری می کند که یادتان هست خدا در ابتدای امر که راه های مقابله با جبهه ی کفر را در جلوی شما قرار داد، یکی مقابله با کاروانی بود که می خواستید بروید و با آن درگیر شوید و از این طریق نه تنها حضور خود را در منطقه اعلام کنید بلکه با مصادره ی اموال آن کاروان، ثروتی جهت ادامه ی کار به دست آورید؟ و راه دیگر آن بود که با قوای نظامی مکه درگیر شوید و شما می خواستید فقط با کاروان تجاری درگیر شوید ولی یادتان هست که خدا می خواست شما حضور بزرگ تری در تاریخ پیدا کنید و ریشه ی کفر در آن منطقه به دست شما کنده شود، و خدا شما را وارد آن جبهه کرد و به صورتی غیر قابل پیش بینی پیروز شدید؟

جبهه ی مقابل مسلمانان حدود هزار نفر بودند با اسب و شمشیر و تجهیزات کامل و این طرف حدود سیصد و سیزده نفر بدون هیچ تجهیزاتی. خداوند می فرماید: «وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِخْدَى الطَّائِفَتَيْنِ» وقتی که

خدا به شما وعده داد به دو گروه، گروهی که غیر مسلح بودند و شما مایل به برخورد با آن بودید و گروهی که خداوند با تقابل شما با آن‌ها می‌خواست «أَنْ يُحَقَّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» تا حق حاکم شود و ریشه‌ی کفر قطع گردد و در آن درگیری برخلاف عرف آن زمان، آن تقابل به نفع جبهه‌ی توحید تمام شد.

حرف بنده با شما عزیزان این است: یک وجه از اراده‌ی الهی در آن زمان با جنگ بدر ظهور کرد و یک وجه از آن با جنگ احزاب و پس از آن خداوند از مسلمانان خواست سعی کنند با عبور از فرهنگ کفر و نفاق جایگاه خود را در تاریخ تثبیت کنند. آیا امروز ما نمی‌توانیم همان نوع از حضور حضرت حق را در عالم احساس کنیم؟ اگر امروز می‌بینیم جبهه‌ی روبه‌روی ما قرار دارد که مجهز به همه‌ی امکانات نظامی و فرهنگی است در حالی که امکانات ما نسبت به آن‌ها زیر صفر است و با این همه توان مقابله داریم، آیا این کافی نیست تا متوجه شویم بنا است خداوند از طریق انقلاب اسلامی با مشیت خود، تاریخ دیگری را به صحنه آورد؟ این جا دیگر بحث پیروزی یک جبهه بر دیگری نیست، این جا بحث تاریخی است که در حال شروع است. این اولین حرف بنده بود که لازم دیدم خدمت عزیزان عرض کنم. امیدوارم توانسته باشم از یک واقعیت بزرگ تاریخی خبر دهم، واقعیتی که با چشم‌های عادت کرده به ارزش‌های دنیای استکبار دیده نمی‌شود.

۲- در نظر به تقدیرات زمانه و بهترین رویارویی با آن‌ها، اولیای الهی توصیه‌های گرانقدری دارند، آن توصیه‌ها به ما کمک می‌کند تا بهترین برخورد را با انقلاب اسلامی داشته باشیم. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوْائِسُ»^(۱) دانشمندی که زمانه خویش را بشناسد، مسائل اشتباه‌انگیز او را غافلگیر نمی‌کند. یعنی اگر تحلیل درستی از آنچه در زمانه‌ی ما پیش آمده نداشته باشیم نمی‌توانیم تصمیمات درستی بگیریم و به راحتی از مشکلات عبور کنیم. حضرت صادق علیه السلام در جایی دیگر می‌فرماید: در حکمت داود هست: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِلْسَّانِيهِ»^(۲) انسان عاقل باید زمانه خود را بشناسد، به وظیفه‌ای که در شأن او است روی آورد و زبان خود را حفظ کند و چیزی که زمان آن نرسیده است بر زبان نراند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ مَرِيضَ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمَّا يَغْفُلُ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ»^(۳) آن کس که ایام و زمانه را می‌شناسد، از استعدادها و ظرفیت‌های آن غافل نمی‌شود. و در جای دیگر می‌فرماید: «أَعْرِفُ النَّاسَ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ يَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِهِ»^(۴) آگاه‌ترین مردم به زمان، کسی است که از پیش آمده‌های آن به شگفت نیاید و به خوبی متوجه مسیر و نهایت هر حادثه‌ای می‌باشد. و همان

ص: ۳۱۹

- ۱- - الکافی، ج ۱، ص ۲۷.
- ۲- - الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶.
- ۳- - أمالی الصدوق، ص ۳۲۱.
- ۴- - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸۰.

حضرت می فرمایند: «لَيْسَ عَلَى الْعَاقِلِ اعْتِرَاضُ الْمَقَادِيرِ إِنَّمَا عَلَيْهِ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي حَقِّهِ» (۱) برای انسان عاقل شایسته نیست که نسبت به تقدیرهای زمانه معترض باشد زیرا ظهور آن ها قرار گرفتن چیزها در جایی است که باید قرار گیرند. در متون دینی روایت های متعددی نسبت به تقدیر زمانه و آگاهی نسبت به چگونگی آن تقدیرات هست که بسیار راه گشا است (۲).

مقام معظم رهبری می فرمایند: «ما تردیدی نداریم که آینده ی روشنی داریم؛ البته این که این آینده زود باشد یا دیر باشد، دست من و شما است: اگر خوب حرکت کنیم، آینده زودتر خواهد رسید؛ اگر چنانچه تنبلی و کوتاهی و خودخواهی و دنیاپرستی و دل دادن به این ظواهر، چشم ما را یک قدری پُر کند، ما را ساقط کند، در درون خودمان ریزش

- چه

ص: ۳۲۰

۱- - کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲- - از نمونه های تأکید ائمه علیهم السلام نسبت به تقدیر زمانه و آگاهی به آن عبارت است از سخن حضرت عسکری علیه السلام که می فرمایند: «... فَمَا صَبِرَ حَتَّى يَفْتِيحَ اللَّهُ لِمَكَ بَاباً يَسِيَهُلُ الدُّخُولُ فِيهِ، فَلَا تَعْجَلْ عَلَى ثَمَرِهِ لَمْ تُدْرِكْ وَ إِنَّمَا تَنَالُهَا فِي أَوَانِهَا- وَ اعْلَمْ أَنَّ الْمُدَبِّرَ لِمَكَ اعْلَمَ بِالْوَقْتِ الَّذِي يَصِلُحُ حَالُكَ فِيهِ- فَنِقْ بِخَيْرَتِهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ يَصِلُحُ حَالُكَ- وَ لَا تَعْجَلْ بِحَوَائِجِكَ قَبْلَ وَقْتِهَا- فَيَضَيِّقَ قَلْبَكَ وَ صَيِّدُكَ وَ يَخْشَاكَ الْقُنُوطُ- وَ اعْلَمْ أَنَّ لِلْسَخَاءِ مَقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَيَرْفُ- وَ إِنَّ لِلْحَزْمِ مَقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ تَهَوُّرٌ- وَ اخِذْ كُلَّ ذِكْوَى سَاكِنِ الطَّرْفِ- وَ لَوْ عَقَلَ أَهْلُ الدُّنْيَا خَرَبَتْ». صبر کن تا خداوند دری را بگشاید که به آسانی وارد آن شوی، پس نسبت به ثمره و حاصلی که به تو نرسیده عجله نکن، چون هرگاه وقتش برسد، بدان خواهی رسید. بدان آن کسی که کارگردان تو است بهتر می داند که چه وقتی برای تو مناسب تر است، بنابراین، به اختیار و انتخاب او در تمام کارهایت اعتماد کن تا حالت اصلاح شود و در حاجات خود، قبل از رسیدن زمانش، تعجیل ننما که در این صورت، قلبت گرفته، سینه ات تنگ خواهد شد و ناامیدی تو را در بر می گیرد.

ریزش شخصی در درون، چه ریزش اجتماعی - پیدا بکنیم، البته دیرتر به دست خواهد آمد؛ اما بدون تردید به دست خواهد آمد و این به برکت مجاهدت ها و فداکاری ها است» (۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با نوع برخوردی که باید با مقدرات عالم داشته باشیم، می فرمایند: «إِنَّكَ إِذَا صَبَرْتَ جَرَتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَأَنْتَ مُجُورٌ وَإِنَّكَ إِذَا جَزَعْتَ جَرَتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ» (۲). اگر صبر کنید مقدرات در باره شما جاری خواهد شد و شما مأجور می شوید، ولی اگر صبر نکنید و بی تابی نمائید مقدرات کار خود را می کند ولی شما گناه کار محسوب می شوید.

زبانی در راستای عبور از مدرنیته

عزیزان عنایت داشته باشند، اگر تاریخی شروع شده است و ما از آن غفلت کنیم، عملاً از حضور خاص خداوند در این زمان غفلت کرده ایم. ولی اگر متوجه تقدیری باشیم که از طرف حضرت حق در زمانه ی ما مقدر شده، وسعتی به وسعت مشیت الهی در عالم در ما ایجاد می شود و در آن صورت هیچ چیزی برای ما مبهم نخواهد بود. ملاحظه کنید که چگونه حضرت صادق علیه السلام متذکر این امر می شوند و چگونه با نظر به علم به زمانه و قواعدی که هر زمانی مخصوص به خود دارد، از راز بزرگی پرده

ص: ۳۲۱

۱- - بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۹۲/۰۶/۲۶.

۲- - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۹۲.

برمی دارند. حضرت دو نکته را متذکر می شوند: اولاً؛ این که هر کس باید عارف به زمان خود باشد. ثانیاً؛ در سایه ی چنین آگاهی است که انسان گرفتار بی تحلیلی نسبت به حوادث نمی شود. حساسیت روی این مطلب است که دینداری با زمان شناسی باید همراه باشد و گرنه انسان گرفتار خطای در محاسبه می شود و نمی تواند از ابهامات زمانه خارج شود. در همین رابطه در روایت بعد داریم که امام می فرمایند: عاقل کسی است که به مقادیر و تقدیراتی که حضرت حق در آن زمان اراده کرده آگاه گردد و متوجه جایگاه و جهت آن مقادیر باشد تا به جای اعتراض به آن مقادیر، متوجه باشد آنچه باید بشود در حال انجام است. حال با توجه به آن که با ظهور انقلاب اسلامی، تاریخی و تقدیری شروع شده و بنا است تمدنی غیر از آنچه که در دوران مدرنیته جاری بود ظهور نماید، عاقلانه ترین کار آن است که از آنچه در حال وقوع است ساده نگذریم و در این راستا با زمانه بر اساس وظیفه ای که در شأن ما است روبه رو شویم. این از ظرائف روایت دوم است. یعنی اگر شما زمان شناس شدید مسلّم در مقابل هر حادثه ای بی تفاوت نیستید تا آن جا که می فرمایند: «حافظاً لِّلسانه» زبان خود را از هر گونه سخنی حفظ می کند، و سخنی را که در راستای شعوری که نسبت به زمانه ی خود پیدا کرده، بر زبان می آورد. زیرا می فهمد تاریخی شروع شده که هر سخنی شنیده نمی شود. آیا حضرت در این فراز نمی خواهند بگویند اگر کسی زمانه ای را که در آن زندگی می کند درست بشناسد، گفتمانش گفتمان خاصی است و می فهمد چه تفکری در صحنه است و زبان مخصوص آن تفکر را به میدان می آورد؟ گاهی زبان جلسات امروز

ما شبیه زبان جلساتی است که دویست سال پیش مطرح بوده و بعد می‌گوییم چرا نسبت به سخنان ما کسی فکر نمی‌کند. مگر با زبان تفکر امروز تاریخ، خود را ارائه داده ایم تا قابل تفکر باشد؟ وقتی حضرت در آخر چنین روایتی که بحث از شناخت زمانه می‌کنند می‌فرمایند: «حافظاً لِّلسانه» یعنی کسی که عارف به زمانش باشد می‌فهمد با چه زبانی سخن بگوید که بیرون از تقدیری نباشد که در آن تاریخ ظهور کرده است. باید عزیزان به این موضوع به صورتی جدی فکر کنند که اگر امروز تاریخ جدیدی شروع شده، زبان جدیدی می‌طلبد که آن زبان ظرفیت اظهار روح این تاریخ را داشته باشد و گرنه شما با زبانی که مربوط به تفکر دوران قبل است نمی‌توانید انقلاب اسلامی را تبیین کنید و عملاً گرفتار فرهنگ مدرنیته خواهید بود.

ملاحظه کنید چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام روشن می‌کنند هر زمانی استعداد خاصی دارد و آن کسی که روزگار و زمانه را بشناسد متوجه استعدادهای روزگار و ایام خود می‌شود. می‌فرمایند: کسی که ایام را بشناسد از استعدادهای تاریخی خودش غافل نیست. شما نمونه‌ی این را در شخص حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ملاحظه کردید که چقدر خوب متوجه بودند «مردم» یعنی چه و چگونه در این تاریخ از توانایی‌های مردم آگاه بودند و یا در راستای تشخیص استعدادی که این دوران دارد، چرا مقام معظم رهبری این قدر تأکید دارند که ما آینده داریم؟ حقیقتاً استعدادهای عجیبی در تاریخی که ما شروع کرده ایم نهفته است، به شرطی که بتوانیم

آن استعدادها را به فعلیت آوریم و این مشروط بر آن است که زمانه ی خود را بشناسیم.

راز تقابل تمام قد نظام استکباری با ما

بعضاً ملاحظه می کنید نیروهای مذهبی نمی دانند چه کار کنند و دست و دلشان در کارها جلو نمی رود، این به جهت آن است که جایگاه تاریخی انقلاب را نمی شناسند تا استعدادهای نهفته ی آن را دریابند. اگر شما در صدر اسلام در جنگ احزاب حاضر بودید و می دیدید دشمن با تمام قدرتش آمده تا شما را محاصره کند و از بین ببرد و از این طرف هم در داخل جبهه، یهود بنی قریظه از پشت به شما حمله می کرد و از طرف دیگر منافقین در حال تبلیغات مسموم بودند، چه می کردید؟ به طور کلی مسلمانان در آن جنگ سه هزار نفر بودند و باید در دو جبهه ی داخلی و خارجی می جنگیدند. ظاهر قضیه این است که با وجود چنین شرایطی ما شکست می خوریم، ولی چرا آن گروهی که عرض شد، این قدر به تحقق پیروزی امیدوارند؟ جز این است که متوجه استعداد زمانه ی خود شده اند و در نتیجه نه هیبت احزاب و نه خیانت بنی قریظه و نه جو سازی های منافقین داخلی و ضعیف الایمان ها، هیچ کدام هیچ تأثیری بر روحیه ی آن ها نگذاشت؟ این است معجزه ی شناخت زمانه، و شما در تاریخی که انقلاب اسلامی ظهور کرد از طریق حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» معجزه ی شناخت زمانه را ملاحظه کردید.

در همین رابطه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث بعدی روشن می کنند چگونه آن هایی که از همه بیشتر به زمانه ی خود و اراده ای که در آن زمان مقدر شده است آگاه اند و از حوادث به ظاهر غیر قابل پیش بینی جا نمی خورند، به طوری که هیچ حادثه ای آن ها را به تعجب و انگیز ندارد، چه حمله ی صدام به ایران باشد و چه حمله ی جریان های تکفیری به سوریه و عراق، و چه حمله ی اسرائیل به غزه، چون می دانند استکبار باید همه ی چهره های خود را در زیر هر عنوانی که باشد، بنمایاند تا به تمامیت برسد لذا منتظرند تمام امکانات استکبار بر ضد ما به صحنه بیاید تا همه ی ناتوانی اش ظهور کند پس حتماً بانک مرکزی ما را نیز بایکوت می کنند تا همه ی امکانات نظام استکباری به صحنه آید و ناتوانی آن در مقابل جبهه ی توحید از همه ی ابعاد ظهور کند. و در رابطه با همین بصیرت است که رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» می فرماید:

«وجود چالش، انسان های آگاه و بصیر و شجاع را نگران نمی کند؛ وجود چالش، انسان های متعهد را به نگاه به ظرفیت های موجود و احیاناً معطل مانده وادار می کند، این چالش ها بر اثر این است که در نظام جمهوری اسلامی، توان پیشرفت، توان استحکام، توان اقتدار روزافزون بسیار است»^(۱).

شما چالش هایی را که روبه روی این انقلاب ایجاد می شود به اراده ی الهیه برگردانید. از آن جهت که حضرت حق می بیند در این زمان این انقلاب می تواند در یک حضور برینی، توانایی های توحیدی خود را ظاهر

ص: ۳۲۵

کند، لذا شرایطی فراهم می کند تا کمالات انقلاب ظهور کند. در نتیجه درست وقتی ما بعد از انقلاب خواستیم به شهرهایمان سر و سامان بدهیم و به اقتصادمان رونق ببخشیم تا جبران عقب ماندگی های گذشته بشود، انواع درگیری ها را در کردستان با ضد انقلاب و در جنوب با صدام ایجاد می کند در حالی که به ظاهر مایل بودیم این درگیری ها ایجاد نشود ولی بعد می بینید با پشت سر گذاشتن آن مزاحمت ها، با حضوری بسیار شدیدتر وارد تاریخ شدیم و به جای این که یک کشور عادی در کنار سایر کشورها باشیم، مدیریت تاریخ زمانه ی خود را در دست گرفتیم. حضرت مولی الموحدين عليه السلام می فرمایند: آگاه ترین مردم به زمان آن هایی اند که از حادثه هایی که برایشان پیش می آید تعجب نمی کنند. زیرا می فهمند وجود آن چالش ها به معنای حرکت به سمت جلو است و وجود چالش ها انسان های متعهد را به نگاه به ظرفیت های موجود و احیاناً معطل مانده، وادار می کند.

دوباره به روایت بعدی نظر کنید که چگونه حضرت بین جایگاه حادثه ها و تقدیر زمانه رابطه برقرار می کنند و این که در این دیدگاه دیگر هیچ حادثه ای - حتی تهاجم نظامی صدام - بی حساب نیست و عاقل کسی است که نسبت به تقدیرهایی که پیش می آید اعتراضی ندارد، زیرا در دل آن مقادیر است که ظرفیت هایی برای آن تاریخ ظهور می کند. در حال حاضر خودتان را در نظر نگیرید، اگر قبل از این که جنگ ما با عراق شروع می شد بودید و متوجه چنین روایاتی نبودید و یک مرتبه با آن حمله ی همه جانبه ی صدام از زمین و هوا و دریا روبه رو می شدید، چه

می کردید؟ بنده صادقانه عرض می کنم در آن شرایط که می خواستیم کشورمان را بسازیم و دغدغه ی عدالتخواهی داشتیم و در صدد بودیم مسائل آموزشی کشور را در راستای انقلاب سر و سامان بدهیم، وقتی با حمله ی صدام روبه رو شدم فکر کردم همه چیز از دست رفت، در حالی که وقتی امروز موضوع را بازخوانی می کنم معتقدم ما می خواستیم ایران را در حدّ یک جزیره به سر و سامان برسانیم و حالا- در زیر سایه ی دفاع مقدسِ هشت ساله، ایران در قامت یک ابر قدرت در تاریخ حاضر شده و می رود تمام معادلات جهان را به نفع مستضعفین و بر علیه استکبار تغییر دهد. لذا حالا می فهمم چه رازی در سخن امام معصوم هست که می فرمایند: عاقل کسی است که مقادیر و تقدیرها را در یک حیات فعّال الهی بنگرد و متوجه باشد همه ی آن ها روی حساب است و سعی کند جایگاه حادثه ها را که قرار گرفتن آن ها در جای خودشان است، بنگرد و این دیگر یک توصیه ی اخلاقی نیست، این یک بصیرت است. سخنان مقام معظم رهبری را نیز در راستای این بصیرت معنا کنید که چرا با این همه چالش که در اطراف ما وجود دارد می فرمایند: «ما تردید نداریم که آینده ی روشنی داریم». پس به جای جاخوردن نسبت به این چالش ها باید صبر و مقاومت پیشه کرد تا نتیجه ی کامل را بگیریم و مأجور باشیم.

بهترین نگاه به انقلاب اسلامی

۳- شواهد زیادی به چشم می خورند حاکی از آن که انقلاب اسلامی به عنوان یک حقیقت قدسی وارد تاریخ ما شده است و بدین لحاظ باید

ص: ۳۲۷

همواره منتظر ظهور چهره های عمیق تر حقیقت قدسی انقلاب باشیم و افق را برای تحقق تمدن نوین اسلامی به معنای خاص آن که حضرت امام بر آن تأکید داشتند، فراهم نماییم (۱).

و شاید این جلسه بتواند کمک کند که ما چگونه به انقلاب اسلامی نظر نماییم تا مثل سایر حقایق قدسی که با غفلت ملت ها در حجاب می رود، انقلاب اسلامی با غفلت ما به حجاب نرود. و به همین جهت است که می گوئیم اگر تعریف درستی از انقلاب اسلامی در راستای آرمان هایش داشته باشیم دیگر نسبت به جریان های مختلفی که انقلاب اسلامی را پذیرفته اند نگرانی نخواهیم داشت و احساس خطری نسبت به حضور آن ها در مراکز تصمیم گیری پیش نمی آید زیرا ما نسبت آن ها را با اهداف انقلاب تعریف می کنیم و نه با خودمان.

اگر ملاحظه بفرمایید بنده در این قسمت و در قسمت های بعدی می خواهم روشن کنم اولاً: چرا می گوئیم انقلاب اسلامی یک حقیقت قدسی است. ثانیاً: چرا باید منتظر چهره های مختلف حقیقت قدسی انقلاب بود. ثالثاً: یعنی چه که می گوئیم انقلاب اسلامی به تمدن نوین اسلامی ختم می شود؟ و این تمدن نوین اسلامی چیست و چه خصوصیتی دارد؟ در پاورقی همین قسمت تعریفی از اهداف انقلاب اسلامی و تمدن نوین

ص: ۳۲۸

۱- - در رابطه با اهداف انقلاب اسلامی باید نسبت به سیر «از اعتبار به حقیقت» و از «اخلاق به سلوک» و با مدّ نظر قرارداد «وحدت وجود» حساس بود و به نوعی از خودسازی برای ملت فکر کرد که بتواند در مقابل کفر جهانی که با همه ی حیل و حقه های شیطانی اش به صحنه آمده است، بایستد. و از این لحاظ باید تمدن اسلامی را به صورتی کامل معنا کنیم و گرنه وارد تاریخی که باید شروع شود، نشده ایم و با تکرار نگاه های محدود گذشته، گرفتار یک نوع کودنی فرهنگی می شویم.

اسلامی شده است، این جا نمی توانیم به آن بپردازیم ولی انتظار این است که عزیزان بر روی آن بحث کنند. عرض شده تمدن نوین اسلامی سه شاخصه ی مهم دارد یکی عبور از مجاز به حقیقت، و دیگر عبور از اخلاق به سلوک با رویکرد وحدت وجودی و سوم ایجاد انسانی که ماورای تمام ساختارهای تمدن غربی بتواند در تاریخ حضور پیدا کند.

ما در این جلسه گرد هم آمده ایم تا بفهمیم چگونه به انقلاب اسلامی نظر کنیم، زیرا به نظر می رسد اگر درست به انقلاب اسلامی نگاه کنیم، می پذیریم این انقلاب بسیار جدی تر از این هاست که ما آن را یک اتفاق تاریخی بدانیم و عرض بنده با شما عزیزان نیز در این رابطه است که اگر رسیدید به این که انقلاب اسلامی یک حقیقت قدسی است، باید با همان دیدی که سایر حقایق قدسی را می بینیم به آن نظر کنیم.

در نظر بگیرید اگر از کسی که هیچ تصور درستی از خداوند ندارد پرسیم خدا هست یا نیست؟ جواب او چه مثبت باشد و چه منفی بسیار فرق می کند با جواب کسی که متوجه ی خدایی است که انبیاء و اولیاء معرفی می کنند، خدایی که انبیاء معرفی می کنند خصوصیاتش طوری است که تنها اگر انسان روحش را آماده کند برایش ظهور می کند و اگر پرخوری کند و یا نسبت به مؤمنین کینه داشته باشد، غیبت می نماید، و از این جهت سخن از بودن یا نبودن خدا خیلی مهم نیست، بلکه سخن در ظهور و خفای خدا است، خدایی که شما در درس معارف رسمی دانشگاه وجودش را اثبات می کنید چندان در زندگی و رفتار شما تغییر ایجاد نمی کند. باید مشخص شود خدا یک حقیقت است، مثل لیوان نیست که

ماهیت داشته باشد و شما بخواهید آن را تعریف کنید بلکه باید بتوانید به آن نظر کنید. خداوند به عنوان یک حقیقت، طوری در عالم حضور دارد که با توجه به شخصیت و عقاید و اخلاق ما، نسبت خود را با ما تعیین می کند و بر اساس حضور ما در محضرش، خود را به ما می نمایاند و به همین صورت در عالم و در حادثه ها می توان متوجه ظهور او بود. وقتی روشن شد خداوند یک حقیقت وجودی است و نسبت به انسان ظهور و خفا دارد، می فهمیم چطور باید به خداوند نظر کرد. عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی نیز به عنوان مظهر اراده ی الهی در این عصر، یک حقیقت وجودی است و همان طور که اراده ی الهی یک حقیقت تشکیکی است و دارای شدت و ضعف و ظهور و خفا است؛ انقلاب اسلامی نیز همین طور است. آیا انقلاب اسلامی یک حادثه ی عادی در تاریخ است یا یک حقیقت است که در تاریخ ما ظهور کرده، از جنس همان حقیقتی که انبیاء الهی در زمان خودشان به ظهور رساندند؟ اگر این انقلاب از جنس اراده ی الهی در عالم است، باید به همان صورتی که به اراده ی الهی نظر می کنید به آن نظر کنید. شما اگر بخواهید به حضور اراده ی الهی به آن صورت خاصی که در هر دوره از تاریخ در عالم ظهور می کند نظر کنید باید از منظر وجودی به مظاهر آن اراده نظر نمایید و به حقیقت آن منتقل شوید و اگر کسی متوجه «وجود» در عالم نباشد و تنها ماهیات در منظر او باشد و به ماهیات اصالت بدهد، نمی تواند معنای حضور اراده ی الهی را در عالم بفهمد. ابتدا باید مشکل او را حل کنیم تا به اراده ی الهی به عنوان یک حقیقت وجودی نظر کند و متوجه تشکیکی بودن آن نیز بشود و دیگر

این که بداند تشکیکی بودن اراده ی الهی نسبت به ما است، چون ما در نظر به حضور اراده ی الهی در عالم، همواره در یک حالت نیستیم.

این که عرض کردم شاید این جلسه بتواند کمک کند تا ما آن طور که باید به انقلاب اسلامی نظر نماییم، از آن جهت است که وقتی می بینیم نسبت ما با انقلاب اسلامی بعضاً شدید و بعضاً ضعیف است، می فهمیم انقلاب اسلامی مثل سایر حقایق قدسی که بعضاً با غفلت ملت ها در حجاب می رود، خود را از بعضی ها پنهان می کند و آن ها را از حضور شایسته ای که باید در محضر نورانی انقلاب اسلامی، به عنوان حضور در زیر سایه اراده ی خاص الهی در این زمان داشته باشند، محروم می کند. این به جهت آن است که آن ها تحت تأثیر حجاب های ظلمانی این روزگار قرار گرفته اند و در همین رابطه می گوئیم اگر تعریف درستی از انقلاب اسلامی در راستای آرمان هایش داشته باشیم دیگر نسبت به فعالیت جریان های مختلفی که انقلاب را پذیرفته اند نگرانی نخواهیم داشت و احساس خطری نسبت به حضور آن ها در مراکز تصمیم گیری نمی کنیم زیرا می توانیم بین جریان هایی که حجاب انقلاب هستند با جریان هایی که در عین تفاوت سلیقه ای که با ما دارند، حجاب انقلاب نیستند، تفکیک کنیم.

ص: ۳۳۱

یکی از وظایف اصلی نیروهای انقلاب در حال حاضر این است که باید از انقلاب اسلامی درک درستی داشته باشند تا آن را در مظاهر مختلف بشناسند. گفت:

دیده آن باشد که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

وقتی روشن شود که انقلاب اسلامی به عنوان مظهر اراده‌ی الهی، یک حقیقت وجودی است و مثل سایر حقایق در مظاهر مختلف ظهورات مختلف دارد، ولی همه‌ی آن مظاهر به یک حقیقت اشاره دارند، دیگر تعارض بین نیروهای اصیل انقلاب پیش نمی‌آید، حال چه آن نیروها به عنوان مظاهر انقلاب، اصول گراها باشند و چه اصلاح طلبان و چه هر جریانی که خود را منسوب به انقلاب می‌داند. همان طور که سالک *إلی الله اسم ربّ* را در مظاهر مختلف می‌شناسد و به همان شکلی که در رزق خود حضرت ربّ را حاضر می‌بیند، در مصائب خود نیز نور اسم ربّ را می‌بیند و می‌گوید:

در بلا هم می‌چشم الطاف او

مات اویم، مات اویم، مات او

کسی که نگاه وجودی به انقلاب اسلامی داشته باشد و آن را یک حقیقت وجودی بداند، تعریف درستی از آن خواهد داشت و در هر جا اثری از آن دید آن را در آن اثر می‌شناسد و دیگر به اشتباه نمی‌افتد که اگر جریانی متفاوت با سلیقه‌ی او در انقلاب حاضر است، آن را بیرون از انقلاب قلمداد کند. جریان‌ها را با حقیقت انقلاب و با نسبتی که با اهداف انقلاب دارند، می‌سنجد و نه با برداشتی که خودش از انقلاب دارد و نه با

وظیفه ای که خودش نسبت به انقلاب برای خود تعریف کرده است. چنین فردی به خوبی بین حجاب های انقلاب و مظاهر انقلاب فرق می گذارد و این وظیفه ی بسیار حساسی است برای نیروهای انقلاب و در این رابطه کارهای زمین مانده ی بسیاری داریم تا نیروهای انقلاب به عنوان جریان های فکری متفاوت، مسیر خود را از جریان هایی که حجاب انقلاب اند و به غرب اصالت می دهند، جدا کنند و هر گروه تنها برداشت خود از انقلاب را حقیقت انقلاب نداند، بلکه برعکس بگوید:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

ما اگر مشخص کنیم انقلاب اسلامی چیست معلوم می شود چرا با بعضی از جریان ها، انقلاب در حجاب می رود و با بعضی از جریان های فکری به ظهور می آید و با کدام دولت به حجاب می رود و با کدام دولت به ظهور می آید و یا اجمال آن به تفصیل در می آید و کدام جریان نسبت به انقلاب بی تفاوت است و نمی تواند خود را در تاریخی که انقلاب شروع کرده است حاضر کند و هنوز در گذشته ی خود زندگی می کند. عین آن نگاهی که در توحید از جهت ظهور و خفای انوار الهی باید داشته باشید باید به انقلاب اسلامی داشت. وقتی از حقیقت وجودی انقلاب غفلت کنیم گرفتار خط بازی و حزب بازی می شویم و یک جریان فکری سیاسی را که با مواضع حزبی ما هماهنگ نیست دشمن انقلاب می پنداریم، در حالی که درست است بعضی از جریان ها نمی توانند تفصیل انقلاب باشند ولی حجاب انقلاب هم نیستند. وقتی نظر به حقیقت وجودی انقلاب داشتیم و متوجه شدیم انقلاب می تواند از پنجره ی جریان های مختلف

ص: ۳۳۳

ظاهر شود، می‌توانیم بفهمیم کدام جریان وجهی از انقلابمان را نشان می‌دهد و نه همه‌ی انقلاب را و در عین آن که وجهی از انقلاب را نشان می‌دهد می‌توانیم آن را با آن جریانی که به کلی نمی‌تواند از هیچ جهت تابلوی انقلاب باشد، متفاوت بنگریم.

یکی از مشکلات امروز ما در هویت‌شناسی نیروهای انقلاب است که بر مبنای شناخت حقیقت انقلاب باید در این موضوع وارد شویم. درست است که این موضوع احتیاج به بحث دارد ولی حداقل تلاش کنید در این وادی فکر کنید. زیرا اگر انقلاب اسلامی به دلیلی که عرض شد مظهر خاص اراده‌ی الهی در این عصر است حتماً باید نگاهمان را نسبت به شناخت انقلاب در همین راستا قرار دهیم و گرنه از یک طرف همچنان با ریزش‌های انقلاب روبه‌رو می‌شویم زیرا نتوانسته‌ایم هویت اصلی انقلاب را به نسل جدید بشناسانیم و از طرف دیگر نمی‌توانیم از تعارضاتی که بین نیروهای انقلاب پیش می‌آید عبور کنیم.

انقلاب اسلامی؛ چهره‌ی آشنای مردم

۴- در نگاه به انقلاب اسلامی از موضوعی بنا است سخن بگوییم که بیش از آن که در یک تفکر حصولی بتوان آن را تعریف کرد، باید با یک نگاه حضوری به دنبال آن بود تا انقلاب اسلامی بتواند چهره‌ی اصلی خود را بنمایاند. و لذا می‌توان گفت: انقلاب اسلامی از یک جهت بسیار ناآشنا است - اگر بخواهیم با تعریف حصولی و مفهومی، آن را معرفی کنیم - و از جهت دیگر بسیار آشنا است - اگر بتوانیم با نگاه وجودشناسانه و

حضور به آن بنگریم- به همین جهت اگر مباحثی که بنا است با عزیزان در میان گذاشته شود با ادبیاتی غیر از ادبیات مأنوس ارائه می شود، به جهت نوع نگاه به موضوعی است که تنها با زبانی خاص می توان از آن گفتگو کرد.

وقتی از «چیستی» انقلاب اسلامی که ظهور اراده ی الهی برای تحقق تاریخ جدید است، سؤال کنی، رُخ برمی بندد و با تو بیگانه می شود. ولی وقتی در نظر به آن از غلبه ی ذهنی که به دنبال چیستی ها است، آزاد شوی، چون آشنایان رخ می نمایاند و خود را در پنجره ی حوادث آشکار می کند.

در این فراز باید متوجه باشیم از چه جهت انقلاب اسلامی برای مردم ما آشنا است و چرا به خوبی می فهمیدند حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» چه می گویند و چرا جریان روشنفکری نتوانست حقیقت انقلاب را درک کند. برای جواب به این سؤال باید به هویت و حقیقت انقلاب نظر کرد و این که با چه روحیه و رویکردی باید به آن نظر نمود. آری بیش از آن که بتوان آن را در یک تفکر حصولی تعریف کرد باید با یک نگاه حضوری به آن نظر کرد تا چهره ی اصلی خود را بر جان ما نمایاند و از این جهت مردم ما سخن حضرت امام را سخنی آشنا یافتند و درک می کردند که امام به چه چیزی اشاره دارد. مثل نگاه شما به این نوری که در این سالن هست. این نگاه را با نگاهی که به یک لیوان می اندازید مقایسه کنید. در نگاه به لیوان نظرتان به ماهیت لیوان و شکل آن است و لذا می توانید به راحتی به آن اشاره کنید، ولی در نگاهتان به نور نمی توانید به آن اشاره کنید زیرا به ماهیت آن نظر ندارید، به وجود آن نظر می کنید و در نتیجه

اگر بنده از شما در باره ی نور درون اطاق سؤال کنم، شما نمی توانید مثل لیوان که به آن اشاره می کنید آن را نشان دهید، بلکه باید خودم در حضور نور قرار گیرم تا آن را ببایم، نه این که بیرسم نور چیست و از شما انتظار داشته باشم مثل لیوان آن را به من نشان دهید.

وقتی کسی در سؤال خود گرفتار استیلاهی چیستی باشد هیچ وقت چیزی که «وجودی» است در منظر او قرار نمی گیرد و انقلاب اسلامی نیز از آن جهت که یک حقیقت وجودی است برای کسی که می خواهد با سؤال از چیستی و ماهیت آن، آن را بشناسد، هرگز ظهور نمی کند. حتی اگر به ظاهر طرفدار انقلاب هم باشد، باز باید منتظر ریزشش باشید زیرا نتوانسته است به هستی انقلاب نظر کند، مثل این که کسی از شما پرسد خدا چیست؟ و به جای تلاش برای آن که از این سؤال آزاد شود، چون خداوند چیستی و ماهیت ندارد؛ بر سؤالش اصرار بورزد. این شخص بالاخره هرگز نمی تواند با خداوند ارتباط برقرار کند تا با قلبش به او ایمان آورد، زیرا او به دنبال چیزی به نام خدا می گردد که چنین خدایی نیست. اگر خدا چیستی داشته باشد که محدود به ماهیت خود می باشد و دیگر خدا نیست. این فرد باید نگاهش را عوض کند تا از این سؤال یعنی استیلاهی چیستی در مورد خدا، آزاد شود و نسبت خودش با خدا را در ساحت دیگری بیابد. در مورد انقلاب اسلامی هم از آن جهت که انقلاب اسلامی اراده ی الهی است در این عصر و از جنس «وجود» است، باید نسبت خود را با انقلاب ببایم نه این که با استیلاهی چیستی، مرتب از خود پرسیم انقلاب چیست و کتاب بخوانیم تا انقلاب اسلامی را بفهمیم. دقیقاً

مشکل در همین جا است و بنده تلاش می‌کنم در حدی که وقت اجازه می‌دهد عرایضی در این رابطه داشته باشم که چرا انقلاب برای بعضی از افراد بسیار ناآشناست؟ عرض کردم اگر کسی بپرسد این نور که سراسر سالن را پر کرده است، کو؟ چنین فردی از این منظر هرگز نور را نمی‌بیند و از این جهت نور برای او ناآشنا محسوب می‌شود، اما اگر به جای این که بپرسد نور کو، منظر خود را عوض کند و با منظری دیگر به نور نگاه کند می‌یابد که نور سراسر سالن را پر کرده است.

در نگاه به انقلاب اسلامی نیز بناست از موضوعی سخن بگوییم که ماوراء تفکر حصولی است و به جای نظر به ماهیت آن، با نگاه حضوری به آن نظر کنیم و آن را در مناظر مختلف به تماشا بنشینیم و از آن طریق به حقیقت آن منتقل شویم و گرنه انقلاب، خود را برای ما بسیار ناآشنا می‌نمایاند.

انقلاب اسلامی، حقیقتی ذو مراتب

۵- انقلاب اسلامی به عنوان ظهور اراده‌ی الهی در این تاریخ، یک حقیقت وجودی و تشکیکی است و به همین جهت هر اندازه بتوانیم با آن بیشتر انس بگیریم، بیشتر به عمق آن پی می‌بریم.

ما باید در نسبت با همه‌ی حقایق به خصوص در رابطه با نسبتی که باید با خدا داشته باشیم، متوجه رابطه‌ی وجودی خود با خدا باشیم و گرنه اگر با غلبه‌ی ذهنی که به دنبال چیستی‌ها است به حقایق و به خداوند فکر کنیم و

همان طور که چیزی به نام شدت دینداری نسبت به خدا برایمان معنا نخواهد داشت، موضوع شناخت بیشتر انقلاب برایمان بی معنا می شود.

ماهیات چیزی نیستند که دارای شدت و ضعف باشند و در رویارویی با آن ها تلاش کنیم تا مراتب شدیدتر آن را بشناسیم، ولی حقایق وجودی دارای مراتب هستند و می توان با ارتباط دقیق تر با آن ها به مراتب بالاتر آن ها نزدیک شد. انقلاب اسلامی از آن جایی که یک حقیقت وجودی است دارای مراتب می باشد و یک حادثه ی عادی نیست که برای شناخت آن رجوع به معلم تاریخ کافی باشد و بصیرت امثال مرحوم شهید چمران در شناخت انقلاب نیاز نباشد. از این جهت تأکید می کنیم اگر کسی رابطه ی خود را با حقیقت روشن نکرده باشد نمی تواند رابطه ی صحیحی با انقلاب برقرار کند و همان طور که درجه ی خداشناسی ها بین مؤمنین متفاوت است، درجه ی فهم انقلاب اسلامی نیز برای طرفداران انقلاب متفاوت است. در صورتی که اگر خداوند یک چیزی مثل سایر پدیده ها و اشخاص بود دیگر تفاوتی در شناخت او در بین افراد نبود و شناخت حضرت علی علیه السلام از خدا با شناخت یک مسلمان عادی یکسان بود. از آن جهت شناخت حضرت علی علیه السلام از خدا با شناخت یک مسلمان عادی متفاوت است که وجود خداوند، وجودی مثل وجود ماهیات و اشیاء نیست بلکه یک حقیقت است که هر اندازه ما توان نزدیکی به او را در خود بیشتر ایجاد کنیم، بیشتر به او نزدیک می شویم و شناخت بهتری از او خواهیم داشت و او در شرایط مختلف، ظهورات مختلفی برای ما خواهد داشت. عمده آن است که متوجه باشیم برای شناخت حقایق باید از ذهنی

که به دنبال چِستی همه چیز است آزاد شویم و گمان نکنیم ارتباط با هر موجودی تنها از طریق چِستی اش ممکن است و خود را از ارتباط وجودی با حقایق محروم گردانیم.

عرض بنده آن است؛ وقتی روشن شود انقلاب اسلامی به عنوان مظهر خاص اراده ی الهی، در این عصر به تاریخ ما وارد شده برای شناخت آن باید همان راهی را طی کنید که برای سایر صفات الهی طی می کنید و با آن صفات در مظاهر گوناگون مرتبط می شوید و در دینداری خود معنای شدت و ضعف دینداری را تجربه می نمایید، موضوع شناخت انقلاب نیز از همین قرار است و می توانیم تلاش کنیم تا با شدت بیشتری انقلاب را درک کنیم و این شروع ارزشمندی در شناخت انقلاب است و لازمه ی آن تلاشی است که در اثر آن تلاش در شرایطی از نظر روحی و سلوکی قرار گیریم که بتوانیم بیشتر متوجه عمق انقلاب اسلامی شویم.

اتحاد شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی

۶- اگر انقلاب اسلامی تجلی اراده ی خاص الهی است که برای ظهور توحید در این عصر بر قلب حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تجلی کرده است، باید با نگاهی خاص و عقلی مخصوص، که هر حقیقت وجودی را مدّ نظر قرار می دهیم، آن را مدّ نظر قرار داد و به همان معنایی که ما نمی توانیم مالک «وجود» باشیم بلکه می توانیم به آن تعلق داشته باشیم، می توانیم تنها به انقلاب اسلامی تعلق داشته باشیم نه آن که گمان کنیم می توانیم مثل یک «ماهیت» آن را تعریف کنیم و در اختیار بگیریم.

بدان جهت ذات انقلاب اسلامی محسوس نیست که به عنوان اراده ی الهی، یک حقیقت «وجودی» است و باید در حضور آن قرار گرفت، و شواهدی را که اشاره به او می کنند از منظر دور نداشت.

به نظر می رسد تا این جا برای عزیزان روشن شده باشد که انقلاب اسلامی یک حقیقت اشراقی است و معلوم است که حقایق اشراقی بر قلب تجلی می کند نه آن که افراد با فکر به آن برسند. از طرفی آن کسی که باید آن حقیقت به قلب او اشراق شود باید شایستگی اتحاد با آن حقیقت را داشته باشد و هیچ گونه دوگانگی بین شخصیت او و آن اشراق در میان نباشد و گرنه قلب او ظرفیت پذیرش آن حقیقت اشراقی را نخواهد داشت. در موضوعات فکری همیشه این طور نیست که شخصیت انسان عین افکارش باشد، بعضاً خلاف آنچه می داند و عقلاً قبول کرده، عمل می کند، ولی موضوع در مسائل قلبی فرق می کند، تا انسان شخصیت خود را مناسب آن تجلیاتی نکند که به قلبش تجلی کرده، آن حقایق بر قلب او تجلی نمی کند. با توجه به این امر می خواهیم نتیجه بگیریم انقلاب اسلامی به عنوان تجلی اشراقی اراده ی الهی بر قلب حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، عین شخصیت حضرت امام است.

خدای مطلوب عرفا

همان طور که می دانید وجود مقدس حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف یک حقیقت اند در جمال یک شخص. حضرت مانند یک دانشمند و یا یک فیلسوف نیستند که در عین آن که ممکن است آن فیلسوف افکار بلندی

داشته باشد، معلوم نباشد شخصیت او هم شخصیت بزرگی است و اعمالش منطبق بر افکارش باشد. ولی از آن جایی که قلب حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف محل همه ی حقایق عالم است، شخصیت ایشان عین همه ی حقایق است و به همین جهت شما امام خود را مظهر کامل آن حقایق می دانید. (۱)

در رابطه با یگانگی شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با انقلاب اسلامی نیز قضیه از همین قرار است و به همین جهت اگر توانستیم با شخصیت اشرافی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و از طریق ملکوت ایشان، ارتباط وجودی برقرار کنیم با حقیقت انقلاب ارتباط برقرار کرده ایم و از آن طریق متوجه اراده ی خاص الهی در این عصر و در این عالم می شویم و با خدایی که در عالم ظهور کرده است ارتباط برقرار کرده ایم و این است آن خدایی که مطلوب همه ی عرفا و اولیاء الهی است.

تذکر بسیار مهمی که در ادامه ی متن شماره ی ۶ هست، موضوع تعلق یافتن به انقلاب اسلامی است و نه در تملک خود قرارداد آن. از

ص: ۳۴۱

۱- قرآن در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزول قرآن بر قلب حضرت می فرماید: «وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (شعراء / ۱۹۲ تا ۱۹۴) آن قرآن فرود آمده ای است از طرف پروردگار عالم که توسط روح الامین بر قلب تو نازل شد تا تو از بیم دهندگان باشی. و از طرف دیگر در آیه ۲۲۵ سوره ی بقره می فرماید: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ» یعنی خداوند به جهت هر سوگندی شما را نمی گیرد ولی شما را به جهت آنچه قلب هایتان کسب می کنند می گیرد. چون آنچه بر قلب هر کس می گذرد شخصیت او را تشکیل می دهد و از این جهت قلب و شخصیت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله عین قرآن است و قلب و شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عین انقلاب اسلامی است.

آن جایی که تنها راه ارتباط ما با حقایق وجودی، تعلق داشتن به آن ها است و گرنه با ذهنیات خود ارتباط برقرار کرده ایم و نه با حقایق، در رابطه با انقلاب اسلامی هم باید این قاعده را رعایت کرد و حریم انقلاب اسلامی را پاس داشت و گرنه مثل سیاسی کارهایی که گمان کردند می توانند به عنوان مالکان انقلاب هر تصمیمی برای انقلاب بگیرند و انقلاب آن ها را از تاریخ خود بیرون انداخت، از انقلاب اسلامی یعنی از راه اُنس با خدا در این عصر، بیرون می افیم. آری باید در حضور انقلاب قرار گرفت و آماده بود تا از طریق انقلاب اسلامی در این عصر راه ارتباط با خدا برای ما گشوده شود. هنر ما باید آن باشد که مواظب باشیم ارتباط ما با انقلاب به هم نخورد. البته اگر جایگاه وجودی انقلاب اسلامی برایمان روشن نشود موضوع تعلق به انقلاب معنای حقیقی پیدا نمی کند تا در حضور انقلاب قرار گرفتن معنای خود را آشکار کند. شما نسبت بین مردم با انقلاب را در مراسمی مثل روز ۲۲ بهمن مشاهده می کنید که چگونه مردم در آن روز و یا در ۱۴ خرداد یعنی روز رحلت حضرت امام، با انقلاب و امام به عنوان حقایق زنده تجدید عهد می کنند و چون متوجه انقلاب اسلامی و حضرت امام در این عصر و زمانه هستند، در این صحنه ها حاضر می شوند. مثل آن که در زیارت امامان معصوم علیهم السلام در حرم آن ها در محضر آن ها قرار می گیرند و رابطه ی وجودی با امام معصوم برقرار می کنند و با شعوری کامل با امام درد و دل می نمایند.

همان طور که حرم حضرت رضا علیه السلام مظهر نوری از انوار الهی است که در جمال آن حضرت ظهور کرده، در این زمان و در محدوده ی این عصر،

انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مظهر نوری از انوار الهی است و خداوند افراد شایسته را از آن بهره مند می کند و عقوبت بعضی از افراد همین است که از این تعلق و این حضور محرومند.

نظر به انقلاب اسلامی با کدام عقل؟

۷- عقلی که برای حضور در تاریخ توحیدی و برای انس با خدا در این عصر نیاز است، نه عقل ریاضی کمیت گرا است و نه عقل انتزاعی و مفهوم گرا. به عقلی نیازمندیم که تقدیرات الهی و اسماء حسناى او را احساس کند. این عقل با رجوع به شخصیت اشراقی و متعین حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به میان می آید، این عقل از جنس عقل نظر به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است همان انسانی که شخصیتش عین انس با حقیقت است.

از نکته های مهمی که متأسفانه با عالم گیرشدن فرهنگ مدرنیته مورد غفلت قرار گرفته، نظر به عقلی است که غیر از عقل کمیت گرا و یا عقل مفهوم گرا است. عقل کمیت گرا، عقلی است که در ریاضیات و علوم تجربی با آن سر و کار دارید و در آن میدان با ابعاد مختلف آن عقل روبه رو می شوید و عقل مفهوم گرا بیشتر در علوم انسانی و به خصوص در مباحث فلسفی به میدان می آید و ما را از واقعیات غیر محسوس سنت های جاری در عالم آگاه می کند. ولی ما در قرآن علاوه بر این عقل ها متوجه عقلی هستیم که می تواند ما را در متن تاریخ و در حرکات و سکانات انسان ها متوجه حقایق وجودی کند. به عنوان مثال آن جا که در آیات ۴۵ و ۴۶ سوره ی حج نظر ما را به آثار باقی مانده از ملت هایی می اندازد که همه

نابود شده اند، می خواهد ما با قلب هایی آن حادثه ها را تعقل کنیم که متوجه وجود سنت های جاری در این عالم می شود به طوری که آثار باقی مانده ی اقوام به هلاکت رسیده را مظهر حقیقت وجودی آن سنت ها ببینیم. می فرماید: «فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبُئِرٌ مُعْتَلَةٌ وَ قَصِيرٌ مُشِيدٌ \$ أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ». چه بسیار از اقوام و تمدن هایی که ما هلاک کردیم در حالی که ظالم بودند پس سقف خانه های آن ها فرو افتاد و چاه های رها شده و قصرهای تو در تو همه حکایت از حضور سنت خدا در آن صحنه ها دارد. آیا ای پیامبر! این منکرانِ دوران تو در زمین سیر نمی کنند تا برایشان قلب هایی ظهور کند که از طریق آن ها تعقل کنند یا گوش هایی که از طریق آن گوش ها بتوانند سخن حق را بشنوند؟ حقیقت این است که چشم آن ها نابینا نیست لکن قلب های آن ها که در سینه هایشان هست و با آن می توانند حقایق را در مناظر مختلف بنگرند، نابینا است.

منظور عرضم از آوردن این آیات آن است که ملاحظه کنید عقلی هست که می تواند در مظاهری خاص متوجه حقایقی خاص گردد. این عقل است که متوجه حضور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در عالم می شود و می فهمد شخصیتی در این عالم هست که شخصیتش عین اُنس با حقیقت است و قلبش چیزی جز حقیقت عالم نیست همان طور که آیات ۴۵ و ۴۶ سوره ی احزاب در وصف رسول خدا چنین جایگاهی قائل است. زیرا

می فرماید: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \$ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»؛ ای پیامبر خدا! ما تو را فرستادیم به سوی مردم در حالی که نمونه ی کامل حقیقت دین هستی و به نتایج دینداری بشارت می دهی و از خطرات جداشدن از دین انذار می نمایی و در عین آن که به اذن الهی دعوت کننده به خداوند هستی، خودت همانند چراغی روشن می باشی که همه ی شخصیت ات نمونه ی کامل دین است.

وقتی روشن شد می توان با عقلی خاص حقایق عالم را در شخصیت اولیاء معصوم دید، در همین رابطه با چنین عقلی می توان به حقیقت انقلاب اسلامی در شخصیت اشراقی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نظر کرد.

مردم ما انقلاب را با قلب خود در کلمات حضرت امام یافتند و با انقلاب اسلامی عهدی قلبی و حضوری بستند. ولی وقتی متفکران ما خواستند آن را تبیین کنند با علم رسمی زمانه ای تبیین کردند که سخت حصولی و بی روح بود و لذا انقلاب در مراکز آکادمیک ما در حجاب رفت در نتیجه ما باید متوجه باشیم برای ارائه ی چهره ی حقیقی انقلاب وظیفه داریم به همان روحی برگردیم که در کلمات حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بود. ما هنوز قالب مناسب آن حضور را در یافت حصولی علم خود نساخته ایم و برای چنین علمی به عقل خاصی نیازمندیم.

بهترین نگاه به انقلاب اسلامی

۸- ما بر «وجود» مسلط نیستیم و «وجود» از آن جهت که در ذات خود تشکیکی و دارای شدت و ضعف است، گاهی خود را بر ما آشکار

ص: ۳۴۵

می کند و گاهی از ما پنهان می شود و تنها به اندازه ای که برای ما در مظاهری خاص ظهور می کند ما آن را احساس می کنیم و از آن جایی که «وجود» تنها در مظاهر و در اسماء حُسنای الهی خود را می نمایاند، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مظهر متعین انقلاب اسلامی شد و هر اندازه به ملکوت آن مرد الهی نزدیک شویم به حقیقت انقلاب اسلامی که همان ظهور اراده ی الهی به صورت توحید خاص این دوران است، نزدیک شده ایم.

ملکوت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» محل تجلی اراده ی الهی جهت تحقق تاریخ توحیدی این عصر است و مقام معظم رهبری «حفظه الله» به عنوان کسی که متوجه این امر می باشند می فرمایند: «واقعاً امام «رضوان الله تعالی علیه» انسان عجیبی بود، اصلاً پیدایش و وجود این انسان با آن ابعاد، هیچ قابل تحلیل نیست جز این که بگوییم تفضل الهی بود برای این که چرخشی در تاریخ و در حرکت قافله ی عظیم بشری به وجود آورد، دستی باید از غیب ظاهر می شد، خدای متعال این دست را ظاهر کرد» (۱/۳/۶۹).

در رابطه با بهترین نگاه به انقلاب اسلامی باید قواعد نگاه صحیح به «وجود» را بدانیم و متوجه باشیم معنای تشکیکی بودن وجود یعنی چه. به خصوص که «وجود» در ذات خود تشکیکی است و شدید و ضعیف بودن آن مربوط به خودش است و نه آن که عاملی خارجی آن را شدت و ضعف بخشد. وقتی شدت و ضعف در ذات وجود نهفته است پس این خاصیت وجود است که گاهی خود را برای ما آشکار می کند و گاهی از ما پنهان می شود و در همین رابطه ما ظهور آن را در مظاهرش

می یابیم. و از آن جایی که شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مظهر حقیقت انقلاب اسلامی است می توانیم انقلاب اسلامی را در شخصیت حضرت امام به تماشا بنشینیم، همان طور که خدا را در مظاهرش به خصوص در مظاهر کاملش مثل انسان های کامل، به تماشا می نشینیم. بی حساب نیست که مقام معظم رهبری در وصف حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: «امام عزیز ما آن مرد عظیمی که بلا شک خداوند لمعه ای و لمحہ ای از انوار طیبہ ی نبوت ها را در وجود او قرار داده بود». (۱) به

نظر بنده این عمیق ترین و دقیق ترین نگاهی است که به امام انداخته شده است، زیرا همان طور که در نبوت، شریعت الهی به قلب نبی الله تجلی می کند و شخصیت نبی الله عین آن شریعت می گردد، وقتی لمعه وانوار طیبہ نبوت بر قلب حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» متجلی گردد با نظر به سیره ی او، متوجه آن نوری می شویم که در قلب او تابیده و او مظهر آن نور خواهد بود.

راز ریزش های انقلاب

۹- اگر ما بتوانیم حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» را درست پیدا کنیم، انقلاب اسلامی را پیدا کرده ایم و اگر توانستیم با انقلاب اسلامی رابطه ای وجودی برقرار کنیم وارد تاریخی شده ایم که حضرت حق برای ما در این عصر مقدر کرده است، و تنها در این رابطه است که توانسته ایم با خداوند ارتباطی واقعی پیدا کنیم و از طریق تجلی اسماء حسنا ی او که در این عصر در انقلاب اسلامی ظهور کرده، بندگی خدا را در جان خود به

ص: ۳۴۷

فعلیت برسائیم و این آن جایگاه تاریخی است که انقلاب اسلامی در آن قرار دارد و اگر جایگاه انقلاب اسلامی را نسبت به تاریخی که مقدر شده است احساس نکنیم، سرنوشتی جدای از سرنوشت ریزش های انقلاب نخواهیم داشت. راز ریزش ها را باید در عدم شناخت جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و عدم شناخت تقدیری دانست که حضرت حق در این عالم اراده کرده است که آن دیگر ادامه ی مدرنیته و بسط آن نیست.

ابتدا باید بدانیم تنها راز سعادت هر کس در اُنس با خدا است و از طریق مظاهر الهی می توان با خدا مأنوس شد و از خدای ذهنی به خدای عینی رجوع نمود. با توجه به این امر است که عرض می کنم در آینه ی انقلاب اسلامی به عنوان مظهر خاص اراده ی خداوند در این دوران، می توان با حضرت حق مأنوس شد و با اسماء حسنا ی او ارتباط و جودی پیدا کرد، زیرا وقتی با حضرت حق از طریق اُنس با اراده ی او مرتبط شدید، از آن جایی که بین حضرت حق و صفات او وحدت هست، با همه ی اسماء او مرتبط شده اید و از آن جایی که اسم اعظم الهی، اسمی است که همه ی اسماء را به صورت کامل دارا است با رجوع به انقلاب اسلامی توانسته اید با اسم اعظم الهی مرتبط شوید و اعظم اراده ی او را که در انقلاب اسلامی ظهور کرده، آینه ی تماشای همه ی اسماء او به صورتی اعظم قرار دهید. زیرا حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» اسلام را با همان جامعیتی که در صدر اسلام به صحنه آمد در این تاریخ ظهور داد و تنها کسانی می توانند با این انقلاب ارتباطی واقعی برقرار کنند که به دنبال همه ی جوانب اسلام باشند و بنا دارند همه ی ابعاد انسانی خود را به فعلیت

در آورند، ابعادی از انسانیت که محل تعلیم همه ی اسماء الهی بود و لذا نه صوفیان تک بُعدی می توانند در زیر سایه ی انقلاب اسلامی قرار گیرند، و نه سیاست زدگان محبوب از حقایق قدسی. با توجه به این دیدگاه از همین حالامی توانید پیش بینی کنید چه کسانی تا آخر با انقلاب اسلامی خواهند بود و چه کسانی دیر یا زود ریزش خواهند کرد.

عبور از رنج بی تاریخی

۱۰- امروز هرکس باید هویت خود را با حضور در تاریخی معنا کند که حضرت حق با اراده ای خاص به صحنه آورده و گرنه در رنج بی تاریخی گرفتار می شود که عین عدم ارتباط با خدایی است که امروز به صحنه آمده و تنها این خدا، خدای ما است و تنها با اسماء حسنا ی او که امروز ظهور کرده می توان با او ارتباط برقرار کرد. زیرا خودش فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (اعراف/۱۸۰) خدای را اسماء حسنایی هست، او را به اسماء حسنا یش بخوانید.

رنج بی تاریخی بلای دوران مدرن است و با انقطاع بشر از عالم قدس و معنویت پدید آمد و همچنان ادامه یافت. رنج بی تاریخی یعنی عدم احساس حضور در آنچه خداوند برای بشر در هر زمان و زمانه ای اراده کرده است و این عین بی هویتی است و شما امروز در اکثر ملت ها شاهد آن هستید و تنها راه درمان آن برگشت به هویتی است که از طریق انقلاب اسلامی به بشر عرضه شده است، تا هرکس در حوزه ی زندگی و اقلیمی که در آن زندگی می کند، به آن پردازد. زیرا همچنان که مستحضرید ما

برای رجوع به خدا و نجات از بی هویتی باید به اسماء الهی رجوع کنیم و اسماء الهی با مظاهری که دارند معنا پیدا می کنند و یکی از مظاهر اسماء الهی تاریخی است که هرکس در آن زندگی می کند و غفلت از اسمائی که از طریق تاریخ برای بشر ظاهر شده، غفلت از رجوع به خدایی است که هرکس با رجوع به او به معنای واقعی خود دست می یابد و امروز آن تاریخی که هرکس به آن رجوع کند به خدا رجوع کرده، انقلاب اسلامی است که ظهور متعین اسماء الهی جهت نجات بشر امروز از بی تاریخی و بی هویتی است و عامل برگرداندن نشاط سلوک معنوی به دورانی است که گمان دارد دوران انسان های قدسی به پایان رسیده است. چگونه می توان نسبت به چنین انقلابی در شخصیت اشراقی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» چشم بر هم نهاد؟

«والسلام علیکم و رحمهاالله و برکاته»

ص: ۳۵۰

انقلاب اسلامی و وظیفه ای که در پیش رو داریم

اشاره

ص: ۳۵۱

بعد از شناخت گوهر و ذات انقلاب و بعد از آن که بحمدالله عزیزان متوجه جایگاه تاریخی و وجودی انقلاب اسلامی شدند، وظیفه ی ما در ظهوردادن آن است در عالم، که این راه کار خاص خود را می خواهد و بحث مفصلی را می طلبد، و لذا سعی شده تا آنچه را باید در ظهور انقلاب مدّ نظر قرار دهیم به صورت سرفصل و هرکدام از سرفصل ها را با عنوانی خاص خدمت عزیزان ارائه دهیم تا تذکری باشد برای به صحنه آوردن آن عقلی که در آن عقل امکان ادامه ی انقلاب نهفته است و إن شاءالله موجب تفکر می گردد.

تأکید این جانب آن است که خوانندگان محترم؛ قسمت اخیر را بعد از آن که مطالب قبلی را مطالعه فرمودند، مدّ نظر قرار دهند زیرا در این قسمت اشاراتی به میان آمده که بر مباحث گذشته مبتنی است و با توجه به موضوعاتی که مورد بحث قرار گرفت معنای خود را می نمایانند و بیشتر جواب سؤال خوانندگان مباحث قبل است برای بهترین تصمیم. در مجموع مطالبی که در صفحات بعد پیش می آید روشن می کند نیروهای وفادار به انقلاب اسلامی چگونه باید عمل کنند تا در انتظار تاریخی باشند که مدّ نظر انقلاب اسلامی است.

هرکس نسبت به انقلاب اسلامی و نسبت به آینده ی آن امیدوار باشد و متوجه هزینه های عظیمی باشد که برای تحقق آن شده است، نمی تواند نسبت به ظلم هایی که در فضای انقلاب اسلامی به این مردم می شود راحت باشد و ببیند عده ای بر عده ای دیگر به بهانه های مختلف از نظر اقتصادی و سیاسی ظلم روا می دارند. این کار نه تنها زیر پا گذاردن عدالت است، بلکه آینده ی تمدنی این انقلاب را تیره و تار می کند. همه ی سعی ما باید این باشد که این نوع ظلم ها که در درون جامعه ی ما رخنه کرده است به صورتی عاقلانه از بین برود تا ما در آینده ی جهان جایی برای اظهار اندیشه ی انسانی تشیع داشته باشیم. درست مقابل کاری که اندیشه ی تکفیر نسبت به آینده ی خود انجام می دهد.

باید با نظر به اهداف انقلاب اسلامی در نسبت مان با همدیگر تحولی اساسی رخ دهد تا دقیق ترین تفکر و فرهنگ که در متن انقلاب اسلامی نهفته است به ظهور آید. مهم ترین فداکاری ها - بیشتر از آنچه در دفاع مقدس پیش آمد - از این به بعد خواهد بود که مهم ترین سرمایه های ما را به میان خواهد آورد که از جمله ی آن ها فرهنگی است که در دعای شریف «مکارم الأخلاق» نهفته است. اگر با رویکرد تمدن سازی به آن دعا نظر شود و این که چگونه آن دعای شریف تکلیف جریان های مخالف همدیگر را در ذیل اسلام معلوم می کند، می فهمیم توصیه آن دعا چه اندازه کارساز است و چه اندازه رویکرد تمدنی دارد.

هنوز آن نوع بزرگی که اسلام از خود نشان دهد رخ نداده تا ما علت وقایع آینده ی تاریخ به سوی اهداف مقدس باشیم و این بدان جهت است که هنوز ما خود را آن طور که باید در راستای تحقق متعالی نظام اسلامی، به خطر نینداخته ایم، آن طور که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در آخرین پیام خود به آن اشاره کردند و فرمودند: «ما هنوز در قدم های اول مبارزه جهانی خود علیه غرب و شرقیم. مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهانخواران شکست می خوریم و نابود می شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می کنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذ ایادی قاتل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه های دار می روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم» (۱).

در این پیام راهی را به ما نشان دادند که برای ورود در آینده ی بزرگی که در مقابل تشیع است، باید آمادگی از دست دادن همه چیز را، حتی آبروی خود را در شبکه های اجتماعی نظام استکباری، داشته باشیم. دوراندیشی اقتضا می کند ما برای رسیدن به اهداف خود خطری از جانب این نوع تهدیدات احساس نکنیم. آری

ص: ۳۵۵

کسی که حقیقت را حمل می کند هیچ گاه اعتنایی به آن هایی که چشمان خود را به نگاه کردن به باطل عادت داده اند نمی نماید.

وظیفه ی بزرگ

وظیفه ی بزرگ کسانی که می خواهند عظمت انسان را بنمایانند آن است که اولاً: ظرفیت های زمان خود را بفهمند، ثانیاً: بفهمند به خطر انداختن خود در این زمان با نفی هر گونه آناتیت و هر شهرت و عنوانی ممکن است، همان عنوان هایی که در زیر سایه ی گروه و کانون و حزب برای خود شکل داده اند. در این صورت است که آینده آن طور که خداوند اراده کرده، در منظر جان ما ظهور خواهد کرد و دیگر گرفتار فروبستگی عالم غیب و معنا در مقابل خود نیستیم.

نه آن خطر کردنی که از حکمت دور باشد

هرگز روا نیست دوره ای مانند دوران ما که آستان حوادث بزرگ است و آینده ی جهان در آن در حال رقم خوردن است، بدون حساسیت های لازم که انقلاب اسلامی بدان نظر دارد جلو رود، باید وارد صحنه شد و آنچه باید گفت بگوییم و آنچه باید انجام داد انجام دهیم و در این راه از خطر کردن نباید هراسید، ولی نه خطر کردنی که از حکمت به دور باشد و به جای نظر به آینده ای که باید ظهور کند، چشم ها را فقط به امروز بدوزیم. وقایع بزرگ با نگاه های وسیع و حکیمانه دیده می شوند و نیاز به انضباط روحی خاصی دارد. این انضباط روحی تنها در پرتو آگاهی به چگونگی آن واقعه ی بزرگ روی می دهد.

نه در جزیره ای به نام ایران

ما هنوز گمان می کنیم با تحقق انقلاب اسلامی امری ساده به وقوع پیوسته که می توانیم در جزیره ای به نام ایران با آن به سر ببریم و به همین جهت نیازی نمی بینیم تا نسبت خود را با اطرفیانی که در یک گروه قرار داریم و با دیگر جریان ها بازتعریف کنیم. در این صورت باید بپذیریم ما با خیالات خود در این واقعه ی عظیم یعنی انقلاب اسلامی وارد شده ایم و هرگز نباید برای خود امید پیروزی داشته باشیم. زیرا نه خود را مجهز به سعه ی صدری کرده ایم که در آینده سخت به آن نیازمندیم و نه تلاش می کنیم جامعه را از دو قطبی بودن بین جناح هایی که به اهداف انقلاب معتقدند، خارج کنیم، همچنان اسیر جناح بندی های گذشته هستیم. زیرا معنای حضور در آینده ای را که در میان سایر ملت ها برای ما رقم خورده است متوجه نمی باشیم.

انقلاب اسلامی در تار و پود آینده

پیروزی انقلاب اسلامی در آن شرایط خاص که عملاً عبور از نظام استکباری به حساب می آمد، چیزی نبود جز نوید پیروزی بزرگی که محدوده ی آن از مرزهای ایران بیرون است و لذا باید یاد بگیریم خود را در میدانی به وسعت انقلاب اسلامی ظاهر کنیم با همه ی مشکلاتی که در پیش روی ما است. ولی باید بدانید انقلاب اسلامی و ایران اسلامی در تار و پود آینده ی سایر کشورها تنیده شده و نمی توان به انقلاب طوری نگاه کرد که گویی تنها محدود به جزیره ای است به نام ایران، کشورهای دیگر

آینده‌ی خود و جهان را در آینده‌ی انقلاب اسلامی جستجو می‌کنند و این انتظار، کار را برای انقلاب اسلامی و برای ما مشکل‌تر می‌کند. این‌ها همه موضوعاتی است که با انقلاب اسلامی به وقوع پیوسته و ما به ندرت می‌توانیم عظمت این موضوع را درک کنیم. ولی این زمان نه وقت سرمستی است و نه وقت جشن پیروزی، وای به حال کسی که در حال حاضر که تنها جهان آماده‌ی تحولی بزرگ می‌باشد، خود را در آغوش پیروزی احساس کند. ما تنها در نفی نظام شاهنشاهی پیروز شده ایم، در حالی که ظرفیت انقلاب اسلامی برای پیروزی‌های با شکوه‌تر بسیار بیشتر است.

خطری که گروه‌های فرهنگی را تهدید می‌کند

همین اندازه می‌توان گفت مسائلی پیش آمده که سرنوشت قرن آینده را تعیین می‌کند و بزرگ‌ترین خطری که گروه‌های فرهنگی را تهدید می‌نماید، جدی نگرفتن این مسائل است و این که با سطحی‌نگری دینی، وضع را ساده بیندارند و نسبت به اهداف نسل آینده تعمق لازم را به کار نیندند.

کامیابی قطعی ماوراء آنچه پیش آمده

انقلاب اسلامی در ظهور گردبادی از حضور مردم پیروز شد، در حالی که دارای دو عنصر «قوت» و «ضعف» بود. قوت حضور مردمی که تاریخ جدید را در زیر سایه‌ی دین و رهبری دینی پایه‌گذاری کردند و ضعف عدم درک همه جانبه‌ی حضور انقلاب در تاریخ جدید. هر سال

واقعه‌ی پیروزی انقلاب را جشن می‌گیریم و باید بگیریم زیرا حادثه‌ی بزرگی به وقوع پیوست ولی باید آن را با کامیابی قطعی که با شناخت ابعاد قدسی انقلاب ظهور می‌کند، یکی نپنداریم. زیرا تاریخ جای احساساتی بودن نیست، بلکه جای انسان‌های حکیمی است که نسبت به احساسات بی‌تفاوت نیستند.

معنای بی‌عالمی

گروه‌های فرهنگی که به فعالیت‌های خود مشغولند، به ندرت متوجه‌اند چه نقص‌هایی نسبت به آینده در مقابل خود دارند و چه بسا گرفتار هرج و مرج‌های سیاسی شوند و در آن هرج و مرج‌ها منحل گردند و یا بدون هیچ نتیجه‌ای در وضع ابتدایی خود بمانند. همین قدر می‌دانند وضع در حال تغییر است ولی نمی‌دانند چگونه. اگر متوجه چگونگی به حاشیه رفتن نظام حاکم جهانی نباشیم در هیچ عالمی از عوالم فکر حاضر نیستیم و این است معنای بی‌عالمی.

تعهدی نانوشته

قاعده این است که پس از پیروزی اولیه‌ای که با رویکرد توحیدی انجام می‌گیرد اگر به عمق آن پیروزی دست نیابیم در حالت خماری، نتایج بزرگ آن پیروزی را در سقیفه‌ی بنی‌ساعده از دست می‌دهیم و به یک تغییر سیاسی ساده راضی می‌شویم و ناظر روی کارآمدن کسانی خواهیم بود که چشم در افق‌نهایی آن پیروزی ندارند و در نفی نفس‌آماره‌ی خود قدم‌های اساسی برداشته‌اند. باید پیش از آن که دیر شده

باشد، یعنی درست همین حالا، با هوشیاری و خونسردی متوجه وظیفه ای شد که تنها با فرزاندگی امکان انجام آن هست. تنها فرزاندگان اند که حادثه های قدسی را در وسعت آینده به نظاره می نشینند و سعی ندارند برداشت خود از انقلاب اسلامی را برداشت اصلی بدانند و سایر نگاه ها را نادیده انگارند. تنها این تعهدهای نانوشته است که به آینده ی انقلاب نوید ثبات می دهد.

پرورشی که باید آغاز شود

ما برای حضور در آینده ی انقلاب به پرورشی نیاز داریم که جایگاه افراد و افکار و جریان ها را در تمدن اسلامی تعیین می کند و نه در تاریخی محدود و در جزیره ای جدا از همه ی ملت ها. عادات و ملکاتی که قبلاً با آن زندگی می کردیم برای ادامه ی کار کافی نیست، شخصیت هایی را باید مدّ نظر آورد که آن ها از یک طرف بر نفس خود مسلط اند و تحمل رقبای خود را دارند و تنها ایده های ایمانی را مدّ نظر قرار می دهند و از طرف دیگر به وسعت حضور انقلاب اسلامی در آینده ی جهان فکر می کنند. آن کسی که این حرف ها را با برنامه های سفارشی و رسمی یکی می گیرد ابداً متوجه سخن ما نیست و هنوز متوجه پرورشی که باید آغاز کند، نشده است. ابتدا باید جایگاه تاریخی و قدسی انقلاب را بفهمند تا سنجیه و خصلتی را که برای ادامه ی انقلاب نیاز داریم در خود بیورانند. باید دورتر از امروز را دید تا در امروز به درستی تصمیم بگیریم و عمل کنیم. این است راه عبور از بلای اکنون زدگی.

انتقادی که واجب است

کسی که متوجه چگونگی حضور انقلاب اسلامی در این تاریخ شده و می داند ریشه های الهی آن چه اندازه محکم و اساسی است، باید به وظیفه ی خود که انتقاد به اموری است که با اهداف انقلاب همخوانی ندارند، عمل کند تا از آنچه باید از طریق این انقلاب واقع شود غفلت نگردد و بدانیم ما باید در مسیر به فعلیت رساندن اهداف انقلاب پیش برویم، چه بعضی ها بخواهند و چه نخواهند ولی بدون آن که سر جنگ با کسی داشته باشیم، میدانی که در پیش داریم را خالی نمی کنیم.

استقبال از خطر

خطر همیشه هست و خواهد بود، انقلابی که بنا دارد بشریت را از ظلماتی سخت عمیق و همه گیر برهاند، بدون خطر جلو نمی رود، ولی اگر مقدرات الهی را در این مسیر مدّ نظر قرار دهیم با چشمانی باز از خطر استقبال می کنیم و جرأت لازم را از خود نشان خواهیم داد، زیرا چشم بر آینده ای داریم که به اراده ی الهی در افق تاریخ طلوع کرده است.

بزرگ ترین وظیفه ی ما

به دست گرفتن زمام امور اجرایی مردم توسط دولت ها با نظر به اهداف انقلاب اسلامی، با هر سلیقه ای که باشند خطرناک نیست، خطر در آن روحیه هایی است که نمی توانند جایگاه دولت های مختلف را نسبت به آرمان های جهانی انقلاب اسلامی تحلیل کنند و این خطر ریشه در

سال هایی دارد که انقلاب را یک واقعه دانستیم و خواستیم با کنارزدن رقیب، انقلاب را تصاحب کنیم و یا با پیروزی رقیب سیاسی خود گمان کردیم شکست خوردیم و در هر حال نفهمیدیم در چه آستانه ای از تاریخ قرار داریم و باید خود را برای مواجهه با چه مسائلی آماده کنیم. بزرگ ترین وظیفه ی ما آن است که بدانیم در چه آستانه ای از تاریخ قرار داریم و این که انقلاب اسلامی آمده است تا نسبت بشر امروز را با خدا و با خود بازخوانی کند.

شیعه یعنی راه کار زندگی

باید متوجه باشیم شیعه امروز یک گروه اقلیت نیست که بخواهد برای حفظ هویت خود سایرین را نفی کند. شیعه امروز یعنی راه کار زندگی در جهانی که عزم دارد از مدرنیته عبور کند. با توجه به این امر به جای تأکید بر حاکمیت تشیع و متهم شدن به نگاه فرقه ای، باید روحی را در جهان بی روح امروز دمید که تشیع متذکر آن روح است و جهان را از بحران سطحی نگری به حضوری متعالی تر در عالم دعوت می کند تا بیش از پیش به اهمیت زندگی پی ببرد و از عالم خیال به واقعیات هستی نظر کند.

آزادی مطلوب

اگر ما بنا است از لیبرالیسم بگذریم که آزادی را حق بشر می داند ولی با رویکرد اباحه گری و بی قیدی، باید در ذیل اسلام به سلیقه های متفاوت با خود، اجازه ی ظهور و بروز بدهیم و این نوع آزادی را نهادینه کنیم تا درهای برکت به سوی جامعه ی امروز و فردای ما گشوده شود.

تحولاتی هولناک تر از حمله ی چنگیز

آیا امروز در این کشور نباید منتظر انسان هایی بود که آگاه به تحولاتی هستند که در سر تا سر جهان در حال وقوع است و خود را برای حضور در آن تحولات آماده می کنند؟ تحولاتی که اگر از یک جهت هولناک تر از حمله ی چنگیزاند ولی آن تحولات به گونه ای نیستند که در مسیر آنچه جهان استکباری بر انسان ها تحمیل کرده قرار داشته باشند، تحولاتی که به تقدیری ماورای فرهنگ استکباری نظر دارند. باید منتظر انسان هایی بود که وسیع تر از دایره ی تنگ کار و بار روزانه به زندگی نگاه می کنند.

آری باید منتظر انسان هایی بود که فلاکت های گذشته را در کوه بینی و نظرات عامیانه ی حاکمان تاریخ گذشته ببینند، حاکمانی که گمان می کردند به سادگی می توان هر مشکلی را مرتفع کرد بدون آن که متوجه اهداف بزرگ بود.

باتلاق گنبدیده ی آرمان های کوتاه

آنچه ما را تهدید می کند تسلیحات اتمی دشمنان حقیقت و عدالت نیست، آنچه ما را تهدید می کند باتلاق گنبدیده ی آرمان های کوتاه و به سربردن با آرزوهای موهوم است، آرزوهای مبهمی که نه راه آسمان را به سوی ما می گشاید و نه زمین را آنچنان که باید برای زندگی هموار می کند تا ما از کاخ های خیالی خارج شویم. اگر نتوانیم آرزوهای موهوم را درست تفسیر کنیم حتماً از زندگی باز می مانیم و دیگر نمی توانیم آینده ای را که برای ما تقدیر شده درک کنیم، زیرا نتوانسته ایم چیزهایی

را که در این عصر رخ داده است درست ببینیم. در نتیجه از جریان تاریخی خود بیرون می افتیم و تنها همچون کبک، سر خود را در برف آرزوها و امیدهای خود فرو می بریم. ولی باید بدانیم آن تاریخی را که انسان های مصمم می سازند، اعتنایی به این آرزوها نمی کند.

نگاهی زندگی ساز

ما هنوز در عصری زندگی می کنیم که رؤیای زندگی غربی سراسر ذهن انسان ها را پر کرده و داشتن یک زندگی را که با کار و تلاش و ایمان و مسئولیت باید همراه باشد تحقیر می کنیم. در حالی که تنها با نگاهی که از رؤیای زندگی غربی عبور کرده آینده ی ما ساخته می شود به شرطی که بدانیم این نگاه هرگز به آسانی حاصل نمی شود. هیچ چیز ابلهانه تر از آن نیست که گمان کنیم با هوس های دوران گذشته می توانیم آینده ی خود را رقم بزنیم و تنها به قالب انقلاب اسلامی دل خوش باشیم.

زندگی های کاغذی

آن هایی که از تحقق امور مسلم سنت های الهی و قواعد تاریخی خوف ندارند، بخواهند یا نخواهند آینده ی درخشانی را نمی توانند برای خود شکل دهند. این ها گمان می کنند می توانند اساس تاریخ را هرطور خواستند برای خود طراحی کنند. آن ها از جدیت حضور سنن الهی غافل اند و معنای خستگی ناپذیری انبیاء و اولیاء الهی را در ساختن خود و جامعه در زیر سایه ی آن سنت ها نمی شناسند در نتیجه با آرزوهای بی پایه زندگی خود را خراب می کنند، این ها از عهده ی زندگی بر نمی آیند.

زندگی کار زنده ها است که خود را در مسیر سنت های زنده ی مطلق یعنی خدا قرار داده اند. آرزوهایی که روی کاغذ ایجاد شده آنچنان بی روح است که هرگز صورت واقعیت به خود نمی گیرد و تنها زندگی های کاغذی می سازد که با تحریک خیالات شکل گرفته. در حالی که مقدرات نظام عالم بسته به مقدمات و شروط دیگری است. با بلندپروازی آرزوها هیچ چیزی ساخته نمی شود، تنها انسان هایی ساخته می شوند که از همدیگر متنفرند، زیرا هر کدام ناکامی خود را در دیگری می بیند. در صورتی که همه ی آن ها مقصرند چون بیش از حد در همه ی عمر بچه مانده اند. بدون آن که به خود انتقاد کنند تلاش می کنند خود را فریب دهند و حس اقدام را به حاشیه برانند و زورکی خود را راضی می کنند تا هرگز تصمیمی فراتر از آنچه هستند نداشته باشند تا روح فداکاری درونی خود را به صحنه آورند، این ها هرگز افتخار تاریخ سازی که با انقلاب اسلامی شروع شده است را برای خود رقم نمی زنند.

انسان های کامل، اصول پایدار انسانیت

وقتی احساسات به جای حکمت و شریعت به میدان آمد، ساختن و ایجاد کردن به معنای خراب کردن است و منجر به ساختن جامعه ی بسیار بد قباره ای می شود که اعضاء آن هیچ تجانسی با هم ندارند زیرا بر هیچ شخصیت مقدسی تکیه نکرده اند تا در زیر سایه ی آن شخص در آرامش به سر برند. اصول پایدار انسانیت انسان ها، انسان های کامل اند، آن ها باید در منظر ما قرار گیرند تا احترام و خضوع به معنای حقیقی پیدا شود.

آدمک های دارای احساسات، جای انسان های قدسی می نشینند و خشونت را نهادینه می کنند و با انواع بدبینی همدیگر را تحقیر می نمایند و در نتیجه گرفتار زندگی بسیار خسته کننده ای خواهند شد. معنای عبور از فرهنگ ظلمانی دوران با نظر به انسان های قدسی یعنی رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام تحقق می یابد و فهم این نکته یکی از مسئولیت های ما در این دوران است.

دیگر بشر نمی خواهد در بستر بزدلی استراحت کند

اگر ملاک های الهی در میان نباشد و انسان ها نتوانند خود را درست تعریف کنند، هر کس که باشد در تشخیص اوضاع جهان به اشتباه می افتد و آشتی های همراه با بی فکری و رفاه همراه با بی هدفی را زندگی می پندارد و این اساس بشریت را متزلزل می کند و از او توانایی تحمل مصائب را سلب می نماید و هیچ کس نمی تواند در طولانی مدت آن را تحمل کند زیرا همه با انسان های بدعادت و نادان روبه رو هستند که هر کدام به تلف کردن قوای دیگران مشغول اند و از این جاست که باید منتظر موفقیت راهی شد که انقلاب اسلامی به بشر عرضه کرده، راهی که به چنین وضعی پشت کرده است و جهان را آستن مقدراتی دیگر می بیند که بر فراز مدرنیته به وقوع می پیوندد. کیست که وقتی فهمید انقلاب اسلامی چه می گوید از آن استقبال نکند؟ با فروریختن تبلیغات دروغ جهان ظلمانی منتظر دنیای دیگری باشید. دیگر بشر نمی خواهد در بستر بزدلی استراحت کند بدون آن که به چیزی اطمینان داشته باشد. زندگی

جدی بی خطر نیست ولی واقعی و اطمینان بخش است و طلوع آن به جدی گرفتن آن زندگی است.

نقشه ی راه

انقلاب اسلامی از طریق حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» نشان داد؛ امروز روز کسی است که برای اهداف مقدس، خود را به خطر می اندازد. امروز روز کسی است که جرأت دارد استکبار را در زیر لعاب مدرنیته آن طور ببیند که واقعاً هست. به زمانی نزدیک می شویم که دیگر برای آرمان های ضعیف و دل های ترسو جایی نمی ماند، زمانی که آرمان های ضعیف به چشم حقارت نگریسته می شوند. روح های خسته و ترسوی گرفتار رفاه غربی، جرأت درک آینده ای را که با رنج گذار همراه است ندارند و این جا است که گوهر روح های توانا از ناتوان تفکیک می شود. چرا فراموش کرده ایم زندگی تنها در جایی جریان دارد که روحیه ی مقاومت و خطر کردن برای متدینین در میدان بوده است. دست تقدیر الهی برای خلق حوادث تاریخی بزرگ، تنها چنین انسان هایی را برمی گزیند و از این جهت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در آخرین روزهای عمر نقشه ی راه را چنین به ما هدیه کردند و فرمودند: « مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهانخواران شکست می خوریم و نابود می شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می کنند؟». (۱)

آری چابکی ما در آینده ی تاریخ به اندازه ی توجه به این نقشه ی راه است که سرچشمه ی

ص: ۳۶۷

سعادت ما است. باید تا انتهای خطر کردن جلو رفت تا اهداف مقدس طلوع کند.

خطر زمین گیری انقلاب اسلامی

نگرانی از آن جا است که انقلاب اسلامی در آغاز کار خود زمین گیر آرزوهای کهنه ی دوران گذشته گردد و از تحرک لازم باز ماند در حالی که این انقلاب نو پا هنوز در حال تکوین مقدمات خود می باشد و میان آغاز آن تا رسیدن به اهدافش حتماً حدود دویست سال زمان نیاز دارد تا هر چیزی تعریف خود را پیدا کند.

ما هنوز نمی دانیم تفاوت برخورد با آن کسی که انقلاب را پذیرفته ولی معاند نیست، با آن کسی که معاند است چگونه باید باشد.

ما هنوز نمی دانیم تفاوت برخورد با جریان هایی که انقلاب را قبول دارند ولی از خطر کردن می گریزند، با جریان هایی که خطر کردن را جهت تحقق اهداف انقلاب پذیرفته اند، چگونه باید باشد.

ما هنوز نمی دانیم با خودمان چگونه رفتار کنیم که حرمت اهل ایمان حفظ شود. ما هنوز نظام اداری خود را بر اساس جنبه ی قدسی انسان های جامعه تنظیم نکرده ایم.

ما هنوز تئوری صحیحی نسبت به تبیین جایگاه انقلاب اسلامی تنظیم نکرده ایم که بتواند عقل بشر امروز را مخاطب قرار دهد؛

و هزاران هزار کارهای مانده ای که ما هنوز با آن روبه رو نشده ایم تا تصویری از آن ها داشته باشیم و این است آن خطری که انقلاب اسلامی را

در آغاز کارِ خود زمین گیر آرزوهای کهنه می کند و از تکوین خود در مسیری که حدود دویست سال فرصت نیاز دارد، باز می دارد. آیا نباید متوجه این امر بود؟

مواظب باش عقب نمایی

وقتی که در متن انقلاب اسلامی انسان هایی متولد شدند که زندگی را تنها ماندن و خوردن نمی دانند باید از خود پرسید در آینده، یک کشور بزرگ با چنین انسان هایی چگونه باید باشد؟ اسلحه و رفاه برای کسانی ساخته می شود که ماندن و خوردن را زندگی پنداشته اند. برای مردانی که ماوراء خوردن و ماندن، ظهور کرده اند آینده نمی تواند ادامه ی وضع موجود باشد و تدبیرهای پیمان کارگونه برای ایجاد حُسن تفاهم های رنگ و رو رفته نمی تواند قابل اعتماد باشد. این انسان ها کسانی نیستند که فرهنگ غربی بتواند آن ها را فریب داده و عادت کرده باشد تا بی معنایی زندگی را تحمل نمایند. این ها بنا دارند از طریق انقلاب اسلامی به زندگی معنای دیگری ببخشند تا دیگر سایه ی سیاه بیکاری مردان و بی ثمری دختران و حرص ثروتمندشدن بر روح جامعه غالب نباشد. این اراده ای است که متولد شده و هر روز بیش از پیش جای خود را در این تاریخ باز می کند. مواظب باش عقب نمایی و مواظب باش با حُسن تفاهمی رنگ و رو رفته و غیر جهادی و انقلابی با این انسان ها رفتار نکنی.

تغییر مفهوم نظام بین المللی

سیاست مداران واژگون که موقعیت تاریخی انقلاب اسلامی را نمی شناسند، بخواهند و یا نخواهند خود را به حوادثی می سپارند که فرهنگ غربی ساخته و پرداخته و لذا آن امر بزرگی که باید با انقلاب اسلامی به وقوع بپیوندد، واقع نمی شود و از این جهت بی اعتباری ما ادامه می یابد مگر آن که تولدی دیگر صورت گیرد و آداب و سنن دیگری به میدان آید و جهان در پرتو انقلاب اسلامی شکل تازه ای به خود بگیرد، بدان شکل که ماوراء نهادهای بین المللی اراده ی خود را به صحنه آورده و تصمیم بگیریم و کاری کنیم تا ملت ها و دولت ها روحاً به جای دیگری نظر کنند و در نتیجه مفهوم نظام بین المللی که امروز چیزی جز آنارشی گری نیست، تغییر کند. این آن روحی است که انقلاب اسلامی آرام آرام بر کالبد نظام بین المللی خواهد دمید.

ظهور جنبه ی یمینی انسان ها

امروز خلأ رهبری در جهان بی رهبر، کار را به هرج و مرج کشیده و مردم به این هرج و مرج که با حاکمیت ابرقدرت ها شکل گرفته، عادت کرده اند. زیرا آن دولتی را که در ذیل قوانین قدسی و انسان های مقید به دستورات الهی تحقق می یابد، در منظر خود نمی یابند تا بدان امیدوار باشند و ما نیز ایده ی مبهمی از دولت ایدآلی که می تواند روحاً رهبری جهان را به عهده گیرد، از خود نشان داده ایم. مسئولیت تاریخی ما تلاش برای شکل دادن و به فعلیت رساندن نظامی است که در ذیل قوانین قدسی،

جامعه ای بسازد که جنبه ی یمین انسان ها در آن ظهور کند تا از این همه شرایط سخت گیرانه در اداره ی نظام اجتماعی رهایی یابیم و جامعه ی حقیقی در منظر بشر قرار گیرد.

یک کشور واقعی مانند هر موجود زنده ای دارای نظمی درونی و آلات و ابزار مختلف و اعضاء و جوارح بسیاری است و اگر در سایه ی رویکردی توحیدی اداره نشود، مانند موجود فلجی می شود که در عین زنده بودن هیچ کاری نمی تواند بکند. مسئولیت ما آن است که هرچه بیشتر نسبت اعضاء و نهادهای جامعه را با رویکردی توحیدی تقویت کنیم تا در دنیایی که همه ی جوامع در ناکارآمدی کامل در حال دست و پا زدند، نمونه ای از کارآمدی جامعه ی توحیدی را به نمایش بگذاریم.

جوامع ناقص الخلقه

جوامع غربی سعی کردند کمیت را به جای کیفیت بنشانند و تنها چیزهایی را که از طریق حس ادراک می شود به رسمیت بشناسند و عملاً از استعدادهای متعالی مردم خود بازماندند زیرا همه چیز را در جدول اعداد جستجو کردند و در نتیجه در همه چیز به بن بست رسیدند و خواستند با دموکراسی یعنی عقل توده ی مردم بن بست ها را بکشایند، بدون آن که نظری به تئوکراسی یعنی حاکمیت عقل الهی بیندازند. در حالی که توده ها به تنهایی و بدون یک قانون مدون الهی هرگز نمی توانند بر خود حکومت کنند، همان طور که هیچ ارتشی نمی تواند خودش را رهبری کند. آن هایی که بدون نظر به رهبران الهی از حاکمیت توده ها سخن می گویند

می خواهند توده ها را همچون ابزار به کار گیرند و در مقابل هیچ کس و هیچ چیز موظف و مسئول نباشند و ما با انقلاب اسلامی باید عمق فاجعه ی حاکمیت کمیت ها بر کیفیات را و لوازم آن را نشان دهیم. اگر کمیت ها در مدیریت کیفیت ها قرار نگیرند، همچون بدنی بی روح، جامعه ای بی ریخت و بی شکل خواهیم داشت. دموکراسی منهای ولایت فقیه، یعنی جامعه ای ناقص الخلقه و چلاق که از ارکان خود جدا شده و بر خرابه های سنت های الهی می خواهد خود را حفظ کند.

گله های بزدل یا لشکریانی فداکار

این روشن است که هیچ کشوری بدون قدرت دفاعی لازم به عنوان کشوری مستقل، امکان ادامه ی حیات ندارد و این نیز روشن است که یکی از عوامل مهم قدرت، لشکریانی هستند که آماده ی فداکاری باشند و این ممکن نیست مگر آن که افسران و سربازان لشکرها با عقایدی زنده و ایمانی استوار بتوانند از خود شجاعت و جسارت لازم را ظهور دهند و امروز تنها در فضای حاکمیت ولایت فقیه می توان به وجود چنین لشکریانی امیدوار بود و گرنه مثل سایر کشورها به جای لشکر، گله های بزدل و زبونی را می یابیم که از سر ترس، سر تا پا مسلح شده اند بدون آن که تحمل کوچک ترین سختی ها را داشته باشند، زیرا کمیت بر کیفیت و ماشین بر زندگی غلبه کرده است. و مسئولیت ما در راستای حفظ انقلاب اسلامی، و در گرد پیشوایی الهی، شناخت این موضوع و پرداختن به آن است.

وقتی پول جای دین را بگیرد

فراموش نکنیم در عرشه ی کشتی، ناخدا است که شخص اول است و با مدیریت او کشتی به مقصد می رسد و نه آن تاجری که کالاها متعلق به اوست. دولت نیز وقتی فرو می ریزد که اُبَهِت ناخدای جامعه که حامل سنت های الهی است فروکاسته شود و سیاست و رهبری جامعه گماشته ی اقتصاد گردد. اگر تجارب تلخ گذشته ما را متوجه این امر مهم کرده باشد می فهمیم چرا آینده ی هر ملتی با حضور رهبری قدسی که متذکر سنت های الهی است امکان پذیر است. ولی اگر صاحبان سرمایه و متخصصان خواستند رهبری جامعه را به عهده گیرند وضع بسیار بدتر از آن می شود که هست و جامعه گرفتار بیغوله ی هولناک جنگ طبقاتی می شود و این یعنی کشمکش. در نتیجه کسانی که کار می کنند در حقیقت بی کارند زیرا پول جای دین را گرفته است.

آنچه نازگی دارد

در قرن گذشته و تا قبل از انقلاب اسلامی کمیت بر کیفیت حاکم بود و قدرت اسلحه ها و کثرت لشکرها اراده ی ملت ها را محکوم خود می نمود، ولی با طلوع انقلاب اسلامی و پیروزی خون بر شمشیر، تاریخ دیگری شروع شد و به جای اسارت و ماندن، آزادی و شهادت ظهور کرد و از این جهت کاملاً روشن است که فرهنگ غربی که با قدرت و نیروی اسلحه بر ملت ها حکومت می کند، اهمیت خود را روز به روز از دست می دهد و قدرت به جاهایی منتقل می شود که بر کیفیت در کنار کمیت

اهمیت می دهند و این است آن زندگی که در تاریخ جدید تازگی دارد و آبستن تمدن دیگری است که هنوز عبارات ما در وصف آن تمدن نارسا است و هنوز مردم ما وقوف کافی نسبت به آن ندارند و این وظیفه ی ما را سنگین تر می کند.

آینده ای پایدار

در عصر بی تاریخی حاکمیت فرهنگ مدرنیته که هرج و مرج و شرایط ناپایدار به حدّ اعلای خود رسیده، تمایلات و تغییر مسیر و نظر به آینده ای که ادامه ی فرهنگ مدرنیته نباشد در حال شکل گرفتن است و آثار آن نیز نمودار شده و از این جهت دست تقدیر الهی عالم را مستعد ساخته تا زمام امور جهان از دست افرادِ نالایق به در آید. در چنین شرایطی تنها یک جریان است که می تواند به معنای جهت دهنده به جهان، به صحنه آید، جریانی که در عمل نشان داده باشد دارای خط و مشی تعریف شده ی مشخصی است، خط و مشی ای جدای از آنچه در رنسانس به عنوان پرده ی نقاشی آینده ی جهان به بشر نشان دادند و بشر در مقابل «کمّیت» زانو زد و بین دلار و نیروی حیات تفاوت قائل نشد.

جریانی که در عین داشتن خط مشی مشخص و جدا از فرهنگ مدرن، نظر به «کیفیت» نیز دارد، تنها اسلامی است که شیعه متذکر آن است و نشان داده توانایی مقاومت در هر عصر و زمانی را در عین حفظ آرمان های الهی دارد. آیا غیر از فرهنگی که شیعه متذکر آن است، فرهنگ دیگری

را می توان برای آینده ی پایدار جهان مدّ نظر قرار داد؟ آیا ما نباید در این راستا احساس مسئولیت بزرگی را در خود شکل دهیم؟

رقیب را با چشم ننگرید!

آینده ای که انقلاب اسلامی برای بشریت ترسیم کرده کاملاً معلوم است و از این جهت مقدمات آن نیز بدون هر ابهامی در جلو چشم ما است، مگر آن که تصور درستی از ذات انقلاب نداشته باشیم. زندگی آرمانی که انقلاب اسلامی برای بشر ترسیم کرده عدالتی است که رویکرد معنوی دارد، بنابراین بر آن نوع زندگی که به کلی شکل اقتصادی دارد و انسان ها را به همان اندازه سطحی بار می آورد، تأکید نمی کند.

انقلاب اسلامی متوجه مقدرات بزرگی است که خداوند برای بشر تقدیر کرده و در این راستا انسان هایی را پرورش می دهد که خود را آزاد از سنن الهی نمی دانند تا گرفتار زندگی آلوده به مُد باشند که هر لحظه آماده ی از بین رفتن است. غفلت از سنن الهی کار را برای انسان های خیانت پیشه آسان می کند، انسان هایی که تنها می خواهند به هر قیمتی گلیم خود را از آب بالا بکشند.

وظیفه ی ما است که متوجه جایگاه انقلاب اسلامی در آینده ی تاریخ بشریت باشیم و رقیب را با چشم ننگریم و بدانیم قدرت رقیب ما دیگر آن قدر نیست که از جلورفتن ما ممانعت کند، فرهنگ غرب اکنون فرهنگ فرتوت و خسته ای است، حسّ اقدام در آن، در حال احتضار است. آن روحیه ی جوانی که تمدن غربی را به پا کرد به کلی به پستی و

سقوط گراییده و نسلی که جانشین این نسل می شود هیچ هویتی را برای خود نمی شناسد. ورزش را کار و شغل و زندگی گرفته و همچون «دون کیشوت» پیر، سرمایه ی طلای دنیا را جمع کرده و تا بُن دندان مجهز است، هر سلاحی که تصور کنید به خود آویخته و غلام و نوکرهای مسلح نیز گرد او ایستاده و خانه ی خود را نیز به صورت یک قلعه ی محکمی در آورده که به ظاهر نفوذناپذیر است. با این حال وقتی از دریچه ی قلعه به بیرون نگاه می کند از سایه ی هرکسی که حتی یک چماق هم به دست ندارد بر خود می لرزد و دیوانه وار داد و فریاد می کشد و رفقای دیروز خود را به کمک می طلبد. پایان کار ملّتی که در مقابل کمّیت زانو زد جز این نیست. تمدن غربی با چنین روحیه ای، جای هیچ انتخابی برای خود باقی نگذاشته است. ما در چنین فضایی باید مسؤلیت خود را آزاد از نگاهی که غرب به ما تحمیل کرده، نسبت به آینده ی انقلاب اسلامی تعریف کنیم.

روحي در ميان آمده!

در پشت پرده وقایعی که روبه روی ما است و در حال خودنمایی است، اراده ای از مردم در حال شکل گیری است که متوجه شده اند سعادت خود را نمی توانند با ادامه ی وضع موجود به دست آورند. این مردم با حضور انقلاب اسلامی در این عصر آرام آرام از ارتباط خود با یکدیگر آگاه می شوند و به اهداف مشترک خود آشنا می گردند و روحی در میان آن ها قوت می گیرد که آن ها را از بلا تکلیفی و سرگردانی رهایی می بخشد و

لزوم تصمیم‌نهایی را که با نظر به تمدن اسلامی عملی است، پیش می‌آورد.

در فضایی که آن روح تازه به صحنه آمد برای مردم روشن می‌شود آن اصطلاحات معمولی که حوادث و مسائل تاریخی را در بستر ادامه‌ی وضع موجود تفسیر می‌کرد دیگر ناکافی است و این جا است که با اطمینان کامل می‌توان پیش‌بینی کرد دوران جاه‌طلبان سیاسی که با واژه‌های خاص، مردم را فریب می‌دهند و نسبت به ثروتِ بدون زحمت حریص‌اند، به سر آمده و اگر تا دیروز در نهادهای بین‌المللی در باب جنایات خود، خودشان قضاوت می‌کردند و یکدیگر را تبرئه می‌نمودند و در سایه‌ی حفظ منافع شخصی، اصلاحات اساسی و جدی را نقش بر آب می‌کردند، امروز روحیه‌ای در حال شکل‌گرفتن است که متوجه این حيله‌ها شده و می‌فهمد نهادهای بین‌المللی به بهانه‌ی احترام به افکار عمومی، در حال تضعیف حقوق مردم‌اند و در این راستا است که حضرت روح‌الله «رضوان‌الله تعالی علیه» فرمودند:

اعلامیه‌ی حقوق بشر را اینهایی امضا کرده‌اند که سلب آزادی بشر را در همه‌ی دوره‌هایی که کفیل بودند و دستشان به یک چیزی رسیده است، کرده‌اند. اینها می‌گویند آزادند بشر! برای تخدیر توده‌ها، که حالا دیگر نمی‌شود تخدیرش کرد. قضیه‌ی این چیزهایی که می‌گذرانند، که یکی‌اش هم همین اعلامیه حقوق بشر است، این برای اغفال است نه این که یک واقعیتی دارد. یک چیز خیلی خوش‌نمای با زرق و برقی را می‌نویسند، سی‌ماده می‌نویسند که همه‌اش موادی

ص: ۳۷۷

است که خوب به نفع بشر است و یکی اش را عمل نمی کنند! در مقام عمل، یکی اش عمل نمی شود. این اغفال است. (۱)

یا می فرمایند:

دستگاه های خارجی، از قبیل سازمان ملل و غیره، جز اشخاص دست نشانده نیستند که برای مصالح ممالک بزرگ و اغفال ممالک کوچک ایجاد شده است و اشخاص سیاسی از ممالک اسلامی که در خارج زندگی می کنند، تماس با آنها به صلاح روحانیت و اسلام نیست. (۲) همین سازمان ملل، همین جلساتی که در خارج هست، شورای امنیت، همه ی این ها در خدمت ابرقدرت ها هستند و برای بازی دادن سایر کشورهاست. (۳)

معنای تمدن حقیقی

آنچه در حال ظهور است ابتدا با وضع موجود ربطی ندارد. مدت مدیدی است با ظهور مدرنیته زندگی حقیقی یعنی آن نوع زندگی که بر مبنای یک تمدن زنده اداره شود، فراموش شده و آن فرهنگی که همچون یک موجود زنده باید مناسبات بشریت را مدیریت کند دستخوش تجزیه قرار گرفته است. هیئت درونی زندگی ها از هم پاشیده شده زیرا آن نیرویی که موجب می شود تا اعمال انسان ها در یک وحدت و یگانگی نسبت به همدیگر قرار داشته باشند از میان رفته و کشش کلی و عمومی

ص: ۳۷۸

۱- ر. ک: صحیفه ی امام، ج ۳، ص ۳۳۲. بهمن ۱۳۵۶.

۲- ر. ک: صحیفه ی امام، ج ۲، ص ۶۵. بهمن ۱۳۴۴.

۳- ر. ک: صحیفه ی امام، ج ۱۳، ص ۱۹۰.

که نحوه ی فعالیت افراد را تحت تأثیر خود قرار می دهد، از ضمیر وجدانی افراد جامعه به حاشیه رانده شده است. مسائل اقتصادی در حدی بزرگ گشته، که نفوذ افراد، به موضوع اقتصاد گره خورده و معنای زندگی، در ثروت و بهره مندی از دنیا جستجو می شود و ثروت، مترادف با شرافت تلقی شده، بدون نظر به روح زندگی. تجسم عینی این نوع برداشت از زندگی، ظهور «شهرهای بزرگ» و کنده شدن دهقانان از آب و خاک اجدادی و مجتمع شدن در شهرها شد.

در این دنیای سنگی و سنگ شده یعنی شهرها، توده های انسانی که باید آن را به توده ی بی شکل شن شبیه دانست، به وضع هولناکی کنار هم جمع شده اند. از این ماده یعنی توده ی شنی مردم، می توان هرگونه ترکیب تصنعی که خیلی زود در معرض تجزیه واقع می شوند، پدید آورد. از آن ها می توان حزب درست کرد و آرمان های زودگذر خیالی را پیش چشمشان آورد و مشغول تشکیلات ساختگی شان کرد.

در این شن زار انسانی، دیگر آن گونه نیروی طبیعی که سبب نشو و نمای عقل و عاطفه ی انسانی شود، به کلی مرده است. در این شن زار انسانی، دیگر انسان هایی به چشم نمی خورند که زندگی را برای ما به معنای واقعی آن معنا کنند و روشن کنند چرا کشش و کوشش برای ادامه ی خانواده از میان رفته و ازدیاد نسل و فرزند که بارزترین نشانه ی جامعه ی سالم است، اسباب دردسر و تمسخر شده است.

ساکنان شهرهای بزرگ اتم وار استقلال پیدا نموده اند و خودخواهانه تنها به خود فکر می کنند. با این که نه در توده ی اتم ها زندگی هست و نه

در توده‌ی انسان‌های منفرد از یکدیگر آن نوع زندگی به چشم می‌خورد که در جمع انسان‌های وارسته در جریان بود و در ذیل اهداف قدسی، در زیر سایه‌ی همدیگر زندگی می‌کردند. آنچه از شهرهای سنگی و از ریگ‌زارهای انسانی بیرون می‌آید «مد» روز است یعنی تصورات بی‌پایه‌ی روزمره‌گی‌ها که ابداً روح و بقاء ندارند.

در مقابل آنچه در بالا گفته شد تمدن حقیقی قرار دارد که با ارتباط با عالم قدس و معنویت مانند یک موجود زنده می‌روید و قدمی کشد و دارای تقسیماتی مثل ریشه و تنه و برگ است، گل می‌دهد و به میوه می‌نشیند و هر کدام از اعضاء در جای خود مطمئن و راضی هستند. هر اندازه آن تمدن واقعی‌تر باشد و مبتنی با آموزه‌های الهی شکل گرفته باشد، بیشتر قدمی کشد و یال و کوپال پیدا می‌کند و اعضاء آن بهتر در جای خود قرار می‌گیرند و دقیق‌تر جای دیگران را درک می‌کنند و سنن و آداب تکوینی و تشریحی دقیق‌تر در آن جاری می‌باشد.

تمدن حقیقی عبارت از نظامی است که در عین مراتب مختلف که در بین اعضاء آن هست هیچ کدام از اعضاء نسبت به هم احساس حقارت نمی‌کنند زیرا آنچه عامل کرامت و شرافت می‌باشد تقوا است.

در تمدن حقیقی، متانت در کلیه‌ی حرکات و سکانات با تعریفی معنوی که محصول پرورشی است مطابق آداب محکم و متقن الهی، چون خون جاری است، زیرا آن حرکات و سکانات ریشه در حقایق عالم دارد و عملاً آن جامعه را با هزاران وظیفه‌ی ناگفته و تعهدات نانوشته اداره می‌کند و به جهت نظر به آن حقایق علوی امور جامعه سر و سامانی غیر

قابل تصور می‌یابد. جامعه‌ای که به حقایق علوی نظر دارد به صورت طبیعی دارای نوعی متانت و آداب محکم از زندگی است که همه‌ی مردمان تحت نفوذ غیر محسوس آن قرار دارند و چون با فطرت آن‌ها هماهنگ است، آن‌ها را در نوعی از یگانگی و حیاتی واحد قرار می‌دهد که افراد آن جامعه از حدود فردیت خود فراتر رفته، معنای خود را در گستره‌ی تمدنی جستجو می‌کنند که شرف و شرافت و غیرت را معنای قدسی می‌بخشد و در آن حال عناوین قدسی در سراسر زندگی افراد بیشتر از عناوین اجتماعی نفوذ کرده است. شرف شخصی در چنین جامعه‌ای عبارت است از احساس وظیفه‌ی هر فرد در مقابل تمدنی که در آن زندگی می‌کند. زیرا هر فرد در چنین فضایی حیات اجتماعی خود را احساس می‌کند و با حیات آن تمدن قدسی زندگی را معنا کرده و لذا وجود دیگران را که در آن تمدن زندگی می‌کنند، وجود شخص خود می‌پندارد. همان چیزی که شما در صدر اسلام ملاحظه کردید تا آن جایی که خداوند در وصف چنین روحیه‌ای فرمود: «يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر/۹) آن‌ها آنچه بود را به دیگران ایشار می‌کردند در عین آن که خودشان به آن نیاز داشتند.

تمدنی که ما مدّ نظر داریم

در تمدنی که ما در ادامه‌ی انقلاب اسلامی مدّ نظر داریم، هر فرد پیرو اندیشه و روش خود نیست، بلکه مسئول جامعه‌ی خود است و همه‌ی مسئول روش و اندیشه‌ی واحدی هستند که آن جامعه‌ی قدسی اقتضای آن را

دارد. اساس و جوهر چنین جامعه ای از تعهد معنوی انسان ها سرچشمه می گیرد و تعهدی که افراد نسبت به همدیگر دارند. در چنین جامعه ای عدم شرافت مربوط به کسانی است که تنها به خود می اندیشند. هر کسی به جهت تعلقی که به آن جامعه دارد شرافت دارد، مگر آن کسی که به شرافت دیگران توجه نمی کند که خود به خود به او به عنوان انسانی فرومایه نگاه می شود. در تمدن الهی تنها چنین افرادی فرومایه اند و گرنه ثروتمند نبودن، مغایر شرافت نیست. انسان های حسود امروزی که در فرهنگ غربی تنفس می کنند تصور می کنند ناداری یک نوع عدم شرافت است، زیرا این ها به زندگی شریف حساس نیستند و کشش طبیعی آن ها از شرافت واقعی منحرف شده است.

این همان جدایی از نیستان است

ایران شیعه قبل از ورود فرهنگ غرب فارغ از آنچه در دربار شاهان می گذشت، به عنوان یک دولت نامرئی نسبت به دولت رسمی، مناسباتی را بر اساس آموزه های دینی بین افراد جامعه ی خود ایجاد کرده بود و امروز می توان گفت در آن شرایط و با آن محدودیت ها یک تمدن قدسی به حساب می آمد ولی متأسفانه به جای آن که ادامه یابد و تمدنی مقابل تمدن غرب شود، حاکمان خودباخته و تازه به دوران رسیده ی قاجار با شیفتگی نسبت به غرب، مانع ادامه ی آن شدند. همین امر موجب شد امروز شما با شرایطی روبه باشید که نه تنها هیچ کس در جای خود نباشد، بلکه ارزش و شرافت انسان ها بر محور ثروت و مقام اداری و اجتماعی آن ها بنا

شده باشد. این همان جدایی از نیستان است که صدای آن از گذشته ی تاریخ ما به گوش می رسد، این درد هجران از آن روح ظریفی است که زمانی ما را به هم پیوند داده بود و زمینه ی ریزش الطاف الهی را بر جامعه ی ما فراهم می کرد و هرکس نسبت به جای جای آن جامعه احساس مسئولیت می نمود. با ورود فرهنگ مدرنیته و طرح آرمان های فرومایه ی دنیایی، آن پیوند به حاشیه رفت و ما امروز در ادامه ی گذشته ی توحیدی خود قرار نداریم، باید در راهی که صدساله ی اخیر طی کرده ایم، تجدید نظر کنیم. زندگی آینده ی ما مدیریت زمین است از طریق آسمان با نفی خودخواهی هایی که باید آن ها را زیر پا گذارد. اکنون آن زمان فرا رسیده که ما به آنچه می توانیم باشیم نظر کنیم و تصمیم نهایی را اخذ کنیم و پای در راهی بس طولانی گذاریم که تنها راه سعادت ما است.

به اسم تساوی حقوق

به اسم تساوی حقوق - که سخن حقی است - جایگاه افراد به هم ریخت و آن کس که باید نقش ریشه را به عهده گیرد در جایگاه شاخه قرار گرفت و به جای یک نظام طبیعی، نظامی تصنعی به پا شد و ساختمان اجتماع آشفته گشت و از واژه ی مقدس آزادی معنای بی قیدی فرهنگی و تمدنی و بی اعتنایی به هرگونه آداب قدسی ظهور نمود و تفاوت استعدادها و جایگاه افراد که با تمام متانت به جهت آموزه های دینی تحمل می شد، به حقارت یکی و آقایی دیگری تبدیل گشت. حال؛ انقلاب اسلامی با درک چنین مشکلاتی رویکرد تمدنی خود را شکل داده تا هر عضو از اعضای

جامعه با کمال سکون و آرامش و عزت نفس و فداکاری در راه انجام وظیفه به صحنه آید، چیزی که ما در دفاع مقدس هشت ساله به خوبی با آن روبه رو بودیم و آن را تجربه کردیم.

در دفاع مقدس هشت ساله، عظمت در تحمل مقدرات و مصائب، حس مسئولیت، کارآمدی و هزاران صفت برجسته ظهور کرد تا معلوم شود اگر هدفی مقدس در مقابل شیعه قرار گیرد ظرفیت به فعلیت رساندن این فضائل را به خوبی دارد. هرکس در هرکاری بود آن کار را بزرگ می داشت و بقیه نیز او را و کار او را بزرگ می دیدند زیرا هرکاری که در ذیل وظیفه الهی انجام شود بزرگ است و هرگز در میان رزمندگان این نوع هو و جنجال های حزبی و سیاسی نبود زیرا به چیزی ماوراء ملائک قرارداد افکار عمومی نظر داشتند. این است که باید در ادامه ی انقلاب اسلامی امیدوار به تمدنی بود که دارای لطائف خاص خود می باشد و انسان هایی را پرورش می دهد که قدرت درک لطائف آن تمدن را داشته باشند. آن ها با درک فطری خود، بود و نبود و هستی خود را صرف تحقق آن تمدن می نمایند همان کشش و درکی که هرکس نسبت به آثار متعالی دارد.

ما تمدنی در پیش داریم که زن و مرد آن به صورتی همه جانبه و غیر قابل تصور تربیت شده اند، زندگانی ظریف، شخصیت های عاطفی و در عین حال جدی، با سیماهایی جذاب و قدسی و عقیف و با حياء. اینان در عین آن که از ایام تعطیل خود جهت آسایش و آرامش روح خود استفاده می کنند، آرامش و طمأنینه و وقار دینی را از دست نمی دهند و به جای آن

داد و فریاد راه نمی اندازند و به حرکات افراطی که حکایت از نوعی نیست انگاری است، دست نمی زنند.

کدام دارایی؟

یکی از عوامل ایجاد تمدن، پدید آمدن امکاناتی است که مردم بتوانند با تحرک لازم، اهداف متعالی آن تمدن را فعلیت بخشند و این با کمیتِ دارایی ها تفاوت اساسی دارد و عموماً بین این دو خلط می شود. داشتن امکانات مالی برای یک تمدن همچون اسلحه هایی است که هر کشوری برای دفاع از خود بدان نیاز دارد و این نوع دارایی به کلی با حرص و حب مال و ریخت و پاش هایی که تازه به دوران رسیده ها بدان مبتلا هستند، فرق می کند. متأسفانه انقلابیون عموماً بین آن نوع دارایی تعریف شده که باید تجار در یک تمدن بدان مجهز باشند با ثروتی که موجب تکبر و بی عدالتی است، فرق نمی گذارند.

صحبت از آن نوع دارایی است که حامل سنن تمدنی است و اساس فرهنگ و تمدن های غیر دستوری را در متن جامعه پدید می آورد. آن نوع دارایی که با خردمندی همراه است و به اشیاء جان تازه ای می دهد و آن ها را به ثروت ملی تبدیل می کند. این نوع دارایی را نباید با ارزش پول قیاس کرد و گرنه مفهوم ارزشمند دارایی را آلوده کرده ایم.

دارایی هایی که در زیر سایه ی تمدن اسلامی شکل می گیرد با تعهد آن شخصی که آن دارایی را به وجود آورده متحد است. اموال واقعی چیزهایی هستند که انسان های دارای آن اموال با آن ها زاینده و پرورش

یافته اند و خود را در ذیل رسالتی که جهت استفاده ی درست از آن اموال به عهده گرفته اند معنا می کنند، مانند یک جنگجو که با اسلحه اش در موقعیت دفاع از انقلاب است و مانند یک دهقان که با قطعه زمین خود که پدران او نیز در آن کار می کردند، متعهد به تأمین نیاز جامعه است و مانند یک تاجر سنتی که پدران او و فرزندانش مشغول توزیع مایحتاج مردم شهر و کشور هستند. ارزش این نوع دارایی ها با پول قیاس نمی شود، بلکه این گونه دارایی ها با جان و روان یک تمدن به هم پیوسته است که اگر آن را به هم بزیم زندگی یک جامعه را به هم زده ایم و از این لحاظ دارایی حقیقی به معنای واقعی آن همیشه غیر منقول است و با تمدن یک ملت به هم پیوسته است.

در منظر تمدن اسلامی دارایی عبارت از آن نوع ثروتی نیست که بتوان آن را به معنای کمیّت گرفت، بلکه آن دارایی دارای وطن است در حالی که ثروت، بی وطن است و می توان آن را از جایی به جایی دیگر انتقال داد و از همین جا می توان تفاوت میان تمدن واقعی و تمدن ماشینی را روشن نمود.

پول صرفاً مقداری از ارزش است که فقط با حساب ریاضی می توان به آن نظر کرد و یگانه لطف و جاذبه ی آن در این است که می توان فوراً در اختیار افراد گذاشت و آن را بدون زحمت از خود جدا کرد و خرج نمود و این نوع ثروت برای انسان های تازه به دوران رسیده، چشم پرکن است. این قبیل افراد دارای فرهنگ و تمدنی نیستند، بلکه در فضای فرهنگ

لیبرالیسم تنها به دنبال لذات سطحی و زودگذرند و مخالف فرهنگ و تمدن واقعی می باشند.

یک تمدن واقعی همیشه عامل وفور نعمت و ثروت است ولی نه آن نوع ثروتی که در بالا-عرض شد که زندگی را گرفتار تجمل و تبختر نماید و از هنر و زیبایی های واقعی که صاحب دلان و اهل بصیرت به دنبال آن هستند محروم نماید. دارایی که در دست علاقمندان به تمدن حقیقی است همیشه عامل پرورش نسل های متعهد و برجسته و لایقی بوده که در تولید ثروت ملی پیش قدم بوده اند، بدون آن که زندگی های ساده و همراه با قناعت را برای اهلش تلخ کنند، آن ها طوری عمل می کنند که صاحبان زندگانی ساده از رونق آن نوع دارایی ها برای صاحبانش اظهار مسرت می کنند و طوری تقسیم کار شده که صاحبان زندگی ساده احساس می کنند هرگاه آن ها را از آن وضعی که دارند بیرون آورند خوشبخت نخواهند بود، زیرا هر که بامش بیش تر است، برفش بیشتر خواهد بود و از این جهت در فضایی که تمدن اسلامی ایجاد می کند و در آن فضا هر کس بر اساس توانایی و امکاناتی که دارد با آن تمدن عهدی بسته است، اختلافی میان «چیزدار» و «بی چیز» نخواهد بود تا آن که جنگی میان آن ها ایجاد شود.

این است یک وجه از وجوهی که در رابطه با تمدن اسلامی باید از نظر دور نداشت تا آن تمدن طلوع کند و پایدار بماند و این یکی از حساس ترین نکاتی است که باید دوستان انقلاب از نظر دور ندارند تا به جامعه ای با ساختار طبیعی نزدیک شویم که نه پول داران تازه به

دوران رسیده، که از کار و فعالیت شانه خالی می کردند و با رانت ثروتمند شده اند، جامعه را آلوده کنند و نه از ترس پول داران، امکان فعالیت آن هایی که با جدیت و دارایی خود موجب ثروت ملی می شوند به حاشیه روند.

تشکیلات سیاسی و انقلاب اسلامی

باید مواظب بود در تمدنی که در راستای انقلاب اسلامی در پیش است آن نوع تشکیلات که عامل کینه ی افراد جامعه نسبت به همدیگر باشد در آن شکل نگیرد که خود به خود آن تشکیلات حجاب تحقق تمدن اسلامی خواهد بود و با تبلیغات زهر آگین، روح برادری را به حاشیه می برد. به یقین تشکیلاتی که بخواهد در جامعه جنگ طبقاتی راه اندازی کند با روح انقلاب اسلامی هماهنگی ندارد، بلکه وسیله ای است در دست سیاست بازان که هیچ تعهدی نسبت به تمدن اسلامی ندارند و تنها می خواهند غوغا راه بیندازند و افراد جامعه را از مسائل اصلی خود باز دارند و از مردمان دلسوز جامعه انتقام بگیرند.

آن هایی که نسبت به تحقق تمدن اسلامی متعهدند باید بدانند حزب بازی که معمولاً در فرهنگ مدرنیته مطرح است، با روح اهدافی که انقلاب اسلامی به دنبال آن است، ناسازگار می باشد، زیرا انقلاب اسلامی روح انسانی را مهم تر از رأی انسان ها می داند و سعی در تعادل روح ها دارد تا در کثرت رأی ها. بعضی ها می خواهند دفتر حزب را جایگزین محراب عبادت کنند و انقلاب اسلامی در صدد است محراب های عبادت را تا متن

زندگی اجتماعی افراد وسعت بخشد. این ها می خواهند اتحادیه ها با همان روحیه ی برتری طبقاتی به جای قداست سرداران بزرگ و بی ادعای ما بنشینند و سیاسی کاری جای خود را به تلاش های جدی افرادی بدهد که نان خود را با عرق جبین به دست می آورند. احزاب سیاسی ترجیح می دهند نانی را که دیگران با عرق جبین به دست آورده اند با انواع رانت و امتیازات من درآوردی از دست شان به در آورند و ما این را در بعضی از مراحل انقلاب تجربه کردیم و مقام معظم رهبری «حفظه الله» تحت عنوان «ثروت های بادآورده» که این افراد برای خود دست و پا کردند، این انحراف را متذکر شدند. (۱)

احزاب سیاسی و یا حزب های بازی خورده، طوری عمل می کنند که اگر مثل کارگر صنعت گری با پشتکار و ابتکارات خود صاحب کارخانه شد، مورد کینه ی بقیه قرار گیرد، زیرا به تمدن اسلامی فکر نمی کنند تنها به تشکیلات خود نظر دارند و هرکس غیر خود را رقیب قدرت خود می دانند.

خودپرستی فردی یا تشکیلاتی و جمعی از موانع بزرگ تحقق تمدن اسلامی است زیرا اینان زندگی اقتصادی دیگران را تنها مخزنی می دانند که آن ها با جدیت کار کنند و اینان با انواع حيله ها حاصل کار آن ها را برابند و آن هایی که مسئولیت تحقق تمدن اسلامی را در خود پرورانده اند باید از این موضوع ساده نگذرند زیرا صاحبان تشکیلات حزبی چندان نگران از هم پاشیدن انقلاب اسلامی نیستند. شخصیت آن ها طوری است

ص: ۳۸۹

که به راحتی با فرهنگ غربی کنار می آیند و زندگی در آن دیار را برای خود آزاردهنده نمی دانند. هدف آن ها ساختن بنای تازه ی ماوراء تمدن غربی نیست، منظور جدی تشکیلات، کودپاشیدن بر مزرعه ی احساسات مردم عادی است تا با رأی بیشتر رقیب خود را از صحنه بیرون کنند و از نظام اسلامی امتیاز بیشتر مطالبه نمایند. اینان می دانند که اگر بخواهند اعضای تشکیلات خود را متحد نگه دارند باید در روح و روان آن ها نسبت به رقیب شان کینه ایجاد نمایند، هرچند این کار موجب دوقطبی شدن جامعه و ایجاد تعارضات زندگی برانداز شود و کلیت نظام را به خطر اندازد.

بی حساب نیست که مقام معظم رهبری «حفظه الله» در جمع دانشجویان در کرمانشاه فرمودند: ما با تحزب مطلقاً مخالفی نداریم و معتقدیم تحزب با وحدت جامعه منافاتی ندارد؛ به شرط آن که با نگاه درست ایجاد شود. اگر حزبی برای کانال کشی و کادرسازی و هدایت فکری جامعه در زمینه های سیاسی، دینی، عقیدتی و دیگر عرصه ها به وجود آید و قصد خود را در دست گرفتن قدرت قرار ندهد، کاری خوب و مورد تأیید است که البته اینگونه احزاب، اگر در رقابت های سیاسی هم وارد شوند، به طور طبیعی برنده می شوند. برای نظام باشد و در هدایت فکری و زمینه های سیاسی و عقیدتی فعالیت نماید. ولی برخی احزاب مانند احزاب کنونی غرب در واقع باشگاه هایی برای کسب قدرت هستند و سعی می کنند از هر طریق، از جمله زد و بند سیاسی به قدرت برسند که ما این گونه تحزب را

تأیید نمی کنیم اما اگر کسانی با همین نگاه، دنبال تشکیل حزب باشند، جلوی آنها را نمی گیریم. (۱)

زیرا حزب به آن معنا که در فرهنگ غرب مطرح است یعنی همراهی و هم قدمی گوسفندوار همه از دفتر تشکیلات، یعنی کمیت به جای کیفیت، یعنی گله به جای چوپان. حزب بر اساس شعاری که اعضاء با آن تحریک شده تشکیل می شود و یک جمع ایدئولوژی زده است که امور کشور را از پایین و بر اساس منافع خود می نگرد در نتیجه مسائل را نیمه کاره و بر اساس گرایش گروهی خود حل می کند. معلوم است که تا ما مسائل خود را از بالا و بر اساس اهداف کلی انقلاب اسلامی ننگریم، از دست مدرنیته و احزاب آن چنانی رها نشده ایم و هنوز با تقلید از روش دشمن می خواهیم از دست دشمن رها شویم.

نجات از اکنون زدگی

کسی که نگران کلیت نظام نیست و دغدغه ی تحقق اهداف آن را ندارد به راحتی جنس خود را تا آن جا که می تواند گران می فروشد، بدون آن که نگران نیروی خرید مصرف کنندگان باشد و آن قدر از کارکردن کم مایه می گذارد که هرچه کم تر بهتر، زیرا آن نوع آگاهی را که بتواند به فردای خود و به فردای نظامی که در آن زندگی می کند فکر کند، از دست داده در حالی که تنها با مدّ نظر قراردادن هدف های دور و متعالی می توان این افراد را از این نوع اکنون زدگی نجات داد. امروز روزی نیست

ص: ۳۹۱

که از این نکات غفلت شود، باید افراد جامعه را متذکر وسعتی کرد که می توانند در آن وارد شوند.

آثار سقوط غرب

عده ای هنوز باور نکرده اند که تاریخ فرهنگ مدرنیته و تمدن غربی مدتی است سپری شده است و آنچه می توانسته انجام دهد انجام داده، هرچند آنچه را می خواسته به دست نیاورده است و آن همه سختی و مرارت، لایق این نتیجه ی سراسر خطا و اشتباه نبوده، هرچند جرأت اقرار به اشتباه خود را ندارند.

غرب به دنبال قدرت بود که امروز آن قدرت از هم پاشیده و از تحرک لازم باز ایستاده و طبیعی است که همراه این بی تحرکی آن لایشه ای را که به دست آورد حشرات کوچک تاریخ ریزریز می کنند. لازمه ی درست دیدن غرب کمی دوراندیشی و از بالا نگاه کردن است. دیگر نویدهای بی اساس و دروغ های سرمایه داران، روح ناراضی انسان غربی را که توسط اقتصاد سیاسی شده، چپاول شده، آرام نمی کند.

غرب یک زمانی از آینده ی درخشان بشر صحبت می کرد در حالی که حالا برای همگان روشن است هر جا غرب پا گذاشت استعداد صنعتی و کشاورزی و در یک کلمه استعداد تمدنی آن جا را از بین برد.

حرص و آز که علامت سیر نزولی یک تمدن است در غرب، به خصوص بر حاکمان مستولی شده و در مغز و فکر آن ها لانه کرده است، همه را مقصر می دانند و منافع خود را در کشورهای دیگر تعریف کرده اند

بدون آن که خودشان برای خودشان کاری بکنند. در یک زندگی طبیعی وضع چنین است که هرکس بنا به تصمیم خود و با نظر به توانایی هایش کوشش می کند در مقابل مشکلاتی که پیش می آید مقاومت کند و با تجدید نظر در روش گذشته چاره ای بیندیشد. ولی در فرهنگ غرب دیگر چنین نیست، روح استکباری حاکم بر آن ها چنین تصمیماتی را از آن ها سلب کرده به طوری که همچون حیوان انتظار دارند دیگران به فکر آب و علف آن ها باشند. امروز شما آثار انحطاط این گونه فقدان مسئولیت را در غرب ملاحظه می کنید. به کلی فراموش کرده اند خودشان باید تصمیم بگیرند و تحت فشار و اضطراب و نگرانی واقعی حیات باشند و این، سقوط غرب را مسلم می کند و ما را نسبت به تمدن جایگزین آماده و مسئول می نماید.

تن پروری و سلب استقلال فکری و تنبلی ذهنی، تشکیل مراکز عیش و تفریح های همراه با چشم چرانی، آثار هر جامعه ای است که به غرب نزدیک شده و در نتیجه چنین جوامعی نه تنها ثروت خود را، بلکه اوقات فراغت خود را در غیر جایی که باید مصرف کنند صرف می نمایند و امروز تنها با رجوع به تمدن اسلامی که انقلاب اسلامی بر آن تأکید دارد، می توان جامعه را از این بلایا خلاص کرد.

وقتی شرافت و کیفیت مدّ نظر نباشد

هر تمدنی بیشتر ترقی کرده باشد و هر قدر نیروی متشکله ی آن نسبت به تحقق اهداف اصلی آن تمدن بیشتر خود را آماده کرده باشد، به همان

اندازه مردم نسبت به تفاوت کارهای پر اهمیت و کارهای پوچ آگاهی بیشتری پیدا خواهند کرد و فرهنگ و هنر آن جامعه در جهت هرچه بیشتر معنابخشیدن به زندگی رشد خواهد کرد. زیرا زندگی ممزوج با روان و عاطفه و عقل و قلب، آن نوع زندگی است که انسان را به علو شخصیت می رساند و در آن حال هر کس بنا به استعداد خود هر جا باشد احساس می کند در مرکز هستی قرار دارد، حتی اگر مأمور گرم کردن حمام های صحرایی در جبهه های دفاع مقدس باشد.

کسی که متوجه ابعاد مختلف انسان ها نیست و معنای به فعلیت رسیدن استعدادهای انسانی را نمی فهمد، فرهنگ و تمدن را از پایین و از منظر خودش می بیند و عملاً آن را ادراک نمی کند تا معنای کیفیت امور را در کنار کمیت آن ها درک کند، عملاً کیفیت را بی فایده می داند و در نتیجه تنها اموری را کار می داند که هر کس بدون هرگونه فکری می تواند انجام دهد. وقتی شرافت و کیفیت امور مد نظر نباشد و به اسم تساوی حقوق انسانی، گمان کردیم ارزش کیفی کارها با همدیگر مساوی است، هیچ امیدی نمی توان به تحقق تمدن پایداری که مد نظر انقلاب اسلامی است، داشت. این آن چیزی است که طرفداران تمدن اسلامی نباید از نظر دور بدارند. روحیه ی تپذیر و زیاده روی و خوشگذرانی با روحیه ی تمدن سازی انقلاب اسلامی در تضاد است و موجب تقویت افرادی می شود که مشتری محیط های وقت گذرانی اند، در آن حد که آنچه دیروز از لحاظ خوشگذرانی از جمله آرزوهای دور و دراز افراد بود امروز جزو بدیهیات زندگی شده و فردا از ضروریات زندگی خواهد شد، تا آن جا که اگر

تغییری در این نوع زندگی ها روی دهد آه و ناله و فغان افراد بالا می رود. این با اهداف تمدن اسلامی همخوانی ندارد. سرعت سرسام آور افزایش تولید عموماً از همین زخم های پنهانی که بر پیکر زندگی های ما وارد شده، ریشه می گیرد که با انواع تبلیغات کوشش می کنند تا احتیاجات مردم را بالا ببرند. تحقق تمدن اسلامی را باید در نوعی دیگر از زندگی جستجو کرد.

این نوع زندگی های اشرافی تا وقتی وجود دارد که مردم آن را به عنوان زندگی باور کرده اند، ولی اگر کوچک ترین شک و تردید نسبت به آن در مردم ایجاد شود به کلی ارزش خود را از دست می دهد و با رویکرد به تمدن اسلامی آن نوع شک و تردیدی که باید نسبت به آن نوع زندگی ها به وجود آید شروع می شود و ما برای راحت شدن از این معضلات باید همه ی همّت خود را در ترسیم درست تمدن اسلامی صرف نماییم. تمدنی که کیفیت ها را بی فایده نمی داند تا فقط به کمّیت ها نظر داشته باشد.

عبور از خویشتن فریبی

شرایطی پیش آمده که افراد دیگر نمی توانند چندان به خویشتن فریبی خود پردازند، دیگر قهرمانان زمانه را انسان های بی خیال خوش گذران تشکیل نمی دهند. علامت رقت بار سقوط حاکمان پول پرست خوش گذران که از شاه شروع شد و همچنان ادامه دارد، تاریخ دیگری را مدّ نظر مردم قرار داده تاریخی که ادامه ی وضع موجود نیست. دیگر نمی توان با کلماتی

مثل رفاه و آسایش و رفع بیکاری، مردم را همچنان در آرمان‌ها و رؤیاهای زندگی غربی نگه داشت. امروز معلوم شده همه‌ی مشکلات غیرطبیعی با حضور فرهنگ غربی وارد زندگی‌ها شد. اگر فقر بود، بی‌رحمی و بی‌کاری نبود و اگر سختی بود دیگر کسی از بی‌کسی و بی‌چیزی در کنار خیابان‌ها نمی‌مرد. باید در فضایی که نگاه‌ها به نوع دیگری از زندگی است، از مدّ نظر قراردادن تمدن اسلامی با تعریفی درست و کاربردی غفلت نکنیم.

هرچه بیشتر زمان می‌گذرد، بیشتر معلوم می‌شود که سیل آسا جهان در حال تغییر به سوی زندگی دیگری است، همچون یک قضای آسمانی که نمی‌توان آن را تغییر داد - هرچند می‌توانیم خود را در زیر سایه‌ی آن قضای آسمانی بپرورانیم - هیچ‌یک از تمدن‌های گذشته نیز نتوانسته‌اند از قضایی که برای بیرون راندن آن‌ها از تاریخ، تقدیر شده بگریزند. هرکس گمان کند با تحقق انقلاب اسلامی وظیفه‌ی تاریخی ما به انتها رسیده هنوز معنای انقلاب اسلامی را در این دوران نفهمیده است. همه چیز گواه است عظیم‌ترین تغییر در دهه‌های آینده صورت خواهد گرفت و تنها ملتی لیاقت رهبری این تغییرات را دارد که هرچه بیشتر نسبت خود را از وضع موجود جهان امروز تغییر داده باشد و مسئولیت و جایگاه خود را در مشیّتی که حضرت حق در این دوران اراده کرده، بشناسد.

در تاریخی که بنا است عظیم‌ترین تغییرات صورت بگیرد توصیه به اعتدال در رویارویی با نظام استکباری، آرزویی است که می‌خواهد در این زمان مردم ما به صورت مردم کشور سوئیس زندگی کنند. یعنی

می خواهند از تاریخی که شروع شده کناره گیری کنیم و جامعه و جوانان ما به خیال آن که از تحولات جاری مصون می مانند، از اخذ تصمیمات تاریخی شانه خالی نمایند. دو راه بیشتر در میان نیست؛ یا ماندن در خویشتن فریبی و رؤیاهای زندگی غربی و یا ورود در جاده ای که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در مقابل ما گشود و رهبری عزیز با تأکید بر این که؛ «نظم جهانی در حال تغییر است» در صدر ادامه دادن آن راه هستند.

انسان های تنگ حوصله و تنگ نظر و بی حزم و کم عمق و سطحی، آن آمادگی را ندارند که خود را و جامعه ی خود را از اندیشه ی زندگی براندازِ مدرنیته رها سازند. این ها باید در مقابل تنگنمایی که هر روز بیشتر از روز قبل برای زندگی شان پیش می آید، خود را ملامت کنند. چگونه گمان می کنند نهضتی که شروع شده و هنوز به اهداف نهایی خود نرسیده باید متوقف شود و هرکس آرام و ساکت به زندگی فردی خود پردازد؟ آیا مثل روز روشن نیست که آینده ای در پیش است که هر قدر هم از ما دور باشد، بالاخره زمانی فرا می رسد و ما نمی توانیم چشم از آن برداریم؟

با انقلاب اسلامی و عدم توانایی استکبار در جلوگیری از آن، انقلابی جهانی شروع شد و هرگز نباید در چنین شرایطی انتظار پیروزی کامل آن را در همین نزدیکی ها به تماشا نشست، عمده آن است که متوجه شویم تمدنی که مقابل این انقلاب ایستاده تا کی می خواهد با ترور و وحشت و هول و هراس، خود را سر پا نگه دارد؟

باید از خود پرسید در زمان احتضار فرهنگ مدرنیته و هرج و مرج آن، چه چیز هنوز منهدم نشده و چه پستی و بلندی هایی در پیش است؟ آیا در

غرب چیزی هست که اساس محکمی برای ادامه ی خود داشته باشد؟ یا تنها با حيله گری و ناآگاهی مردم، خود را ادامه می دهد که این هم در درازمدت و در دنیایی که جهان همچون دهکده ای محدود شده، قابل ادامه نیست.

در حالی که تمدن غربی در حال فروپاشی است. اگر ملتی بخواهد «آینده» داشته باشد، باید بتواند از بحران غرب بگذرد و به صورتی حکیمانه سرنوشت خود را از عواملی که موجب افول غرب شده جدا نماید، اعم از موضوعات ضد ارزشی که غرب گرفتار آن شده و یا روحیه ی استعماری و خود برترینی نژادی.

نشانه ی خاموشی یک تمدن

شواهد فراوانی در میان است که نشان می دهد فرهنگ غربی علی رغم ظاهری که برای خود می آراید، تمدنی خسته و وامانده است و از آن عزم و اراده ای که موجب تمدن غربی شد چیزی جز خاکستر باقی نمانده و از آن انعطاف هایی که بعضاً برای ادامه ی خود از خود نشان می داد دیگر خبری نیست. حتی نمی تواند جای نسلی که پیر می شود و می میرد را با ازدیاد نسل و حفظ خانواده جبران کند و با پذیرفتن نظریه ی مبتدل مالتوس در رابطه با خطر ازدیاد جمعیت، گرفتار یک نوع عقیم شدن در آینده ی خود شده در حالی که بر اساس آموزه های دینی زن اصیل و صاحب روحیه ی طبیعی نمی خواهد رفیقه و معشوقه ی مرد باشد، بلکه می خواهد «مادر» باشد، آن هم نه مادر یک فرزند که برایش بازیچه و

سرگرمی است، بلکه مادر فرزندان بی شمار. در تمدن غربی و در شهرهای بزرگی که بر اساس تمدن غربی ساخته شده، رقابت در هرچه بیشتر ارضاء کردن امیال شهوانی مردان است و نه رقابت در مادرشدن و این نشانه‌ی خاموشی یک تمدن است، تمدنی که مردان نمی‌توانند و نمی‌خواهند پسران توانا و زرنگ داشته باشند تا زندگی آن‌ها با ادامه‌ی نسلی توانا همچنان شکوفا بماند.

اضمحلال خانواده به این معنایی که عرض شد نتیجه‌ی وجود شهرهای بزرگ است که دیگر تمدن غربی نمی‌تواند از آن فرار کند و همین امر یعنی بی‌قیدی نسبت به خانواده، به معنای غفلت از داشتن فرزندان زیاد، هر روز اوضاع را بدتر از قبل می‌کند و دیگر هرکس برای خود زندگی می‌کند نه برای آینده و نه برای نسل‌های آینده. آیا این روحیه به تنهایی برای افول غرب کافی نیست؟

وقتی انسان‌ها در فرزندان خود ادامه نمی‌یابند سعی می‌کنند هرچه بیشتر در همین دنیا زنده بمانند هرچند با انواع بیماری‌ها دست به گریبان باشند و با کلکسیون‌های از بیماری‌ها و مجموعه‌ای از داروها دست به دامان پزشکان گردند، در حالی که پزشکان در این حال مرگ را برای آن‌ها طولانی می‌کنند و نه زندگی را.

این مسلّم است که افراد برجسته و مهم به ندرت نخستین فرزندان خانواده‌ها هستند، تقریباً هیچ وقت نیز یگانه فرزند خانواده نیستند. خانواده‌ای که فرزندان محدود به جامعه تحویل می‌دهد تنها از نظر کمّیت به جامعه زیان نمی‌رساند بلکه از لحاظ کیفیت نیز آن جامعه و آن نژاد را ناتوان می‌سازد

زیرا جامعه ی خود را از مردان و زنان ممتاز و برگزیده و هدایت گر محروم کرده است.

تاریخ ما، ما را به جامعه ی امروزینمان تحویل داده تا این سلسله همچنان ادامه یابد، ولی اگر ما سرنوشت خود را از فرهنگ غربی که در حال خاموش شدن است جدا نکنیم، با عقیم شدنی که آینده ی ما را تهدید می کند، فرزندانمان نخواهیم داشت که به تاریخ فردای خود تحویل دهیم.

عاقبت به خیری در بیهودگی؟

معضلاتی که اشاره شد امروز در کل جهان چهره گشوده و ما نیز در متن این مشکلات هستیم. اگر با شروع انقلاب اسلامی هوای ادامه ی زندگی در سر داریم و می خواهیم با تحقق تمدن اسلامی در آینده ی این تاریخ حضوری خاص داشته باشیم باید با تشخیص درست جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و رویکردی که باید به تمدن اسلامی داشت مسیر خود را از ادامه ی زندگی مدرن تغییر دهیم و این با قیافه ی صلح طلبی و ماندن در زیر سایه ی فرهنگ غربی عملی نمی شود و این یک نوع دهن کجی تاریخی است به مشیت الهی که بنا دارد فکر و فرهنگ غربی را از تاریخ بیرون بیندازد. این یک نوع به مردگی زدن شعور باطنی خودمان است که عاقبت به خیری را در بیهودگی جستجو می کنیم.

انسان عاقل و زمان شناس به خوبی می فهمد که امروز، روز صلح با جهان استکباری نیست، در پیشانی انسان عاقل - همچون حضرت روح الله خمینی «رضوان الله تعالی علیه» - می توان خواند که به اذن الهی چگونه همچون شیری

جوان و سرزنده به میدان آمده تا با فرهنگ استکباری غرب که دیگر هیچ چیزی برای دفاع از خود ندارد و نهایتاً دست به تحریم رقیب خود می زند که آن مسخره ترین نوع دفاع است، مقابله کند و از این جهت هرگز حضرت روح الله از شعار صلح طلبی تمدن غربی فریب نخورد و فرمود جنگ تا رفع فتنه باید ادامه یابد، جنگی که با انقلاب اسلامی شروع شد و به عنوان جنگ بین مستضعف و مستکبر و جنگ بین فقر و غنا تا قیام قیامت ادامه خواهد یافت.

آن گاه که دایره ی تصرف دجال تنگ می شود

تمدنی که بنا دارد از تمدن تکنیکی عبور کند و ماوراء آن تاریخ آینده را تغذیه نماید، باید در بستری غیر از فرهنگ لیبرال دموکراسی ظهور کند زیرا غایتی ماوراء برآوردن اهواء نفسانی - که مانع رسیدن بشر به امت واحده است - مد نظر دارد.

در مدینه ای که غایت بشر در آن مدینه، تمتع دنیایی باشد، خواه ناخواه کینه توزی و بهره کشی و بی عدالتی و دروغ و بیگانگی از همدیگر، از اصول آن به شمار می آید، در فضای چنین فرهنگی مردم به آرمان شهری می اندیشند که برای برآورده شدن اهواء نفسانی خود با توهمات خود ساخته اند و مثل سایر توهمات هرگز بدان دست نمی یابند و این برعکس وعده ای است که پیامبران به بشر داده اند تا در زیر سایه ی تقوا در افق انتظار به آرمان واقعی، نظر داشته باشند. در این رابطه است که: «بر عاشقان فریضه بود جستجوی دوست»، چون این دوست زندگی ما را به ساحتی ماوراء وضع موجود می برد و معنای زندگی زمینی و مجاهده به معنای واقعی را با سختی هایی که به همراه دارد بر ما می چشاند و رستاخیزی در عقل های بشر فراهم می آورد که هرگز با ادامه ی مدرنیته محقق نمی شود. شروع دیگری را باید مد نظر قرار داد که آن شروع؛ دایره ی تصرف هیچ دجالی نباشد و انقلاب اسلامی همان شروعی است که باید بدان نظر کرد و آن را شروعی دانست که بستر مجاهدات متعالی انسان ها را فراهم کرده تا شخصیت های دیگری ساخته شوند و به ظهور آیند و تمدن مورد نظر موحدین عالم را شکل دهند.

مهلتی نداریم تا خسته باشیم

برای حضور در چنین محشری که حضرت روح الله به اذن الهی راه انداخت، پرورشی اساسی لازم است تا سربازان این جبهه حقیقتاً هیچ و پوچ بودن خانه ی عنکبوتی جهان مدرن را با چشم قلب بنگرند. به پرورشی نیازمندیم که از نمونه های زنده و فعال تاریخ مان - مثل سرداران بصیر دفاع مقدس - سرچشمه گرفته باشد تا استعداد های نهفته ی این ملت را بیدار کند و خصال عارفان شب و مجاهدان روز را به ما برگرداند و ما را متوجه کند مهلتی نداریم تا خسته باشیم همچنان که حق نداریم کوچک ترین یأس و ناامیدی به خود راه دهیم. شرایط فوق العاده آماده است. دیگر آن زمان گذشت که در مقابل غرب و قدرت استکباری سراسر وجود ما را هول و هراس فرا می گرفت، اکنون به اذن الهی نیرومند شده ایم و روح اسرارآمیز مستضعفان جهان به جنبش افتاده و آماده اند تا به پا خیزند، چیزی که ما به خواب هم نمی دیدیم، اگر دیر بجنبیم ما از تاریخی که شروع کرده ایم بیرون می افتیم. مقام معظم رهبری می فرمایند: «طرفداران نظام جمهوری اسلامی در منطقه، عمق راهبردی ما هستند، ضمن آن که در آمریکای لاتین و قسمت های مهمی از آسیا نیز عمق راهبردی داریم».(۱)

شگفتی های تاریخ ما با چنین افرادی به فعلیت خود می رسد، چیزی که در دفاع پنجاه روزه ی مردم غزه ملاحظه کردید و به

خوبی معلوم شد به نظم نوینی ورود پیدا کرده ایم و قدرت تأثیرگذاری بر جهان را داریم. زیرا شکست اسرائیل که نماینده ی نظام سلطه در غرب آسیا است، شکست نظام سلطه بود و نشان داد خون جدیدی در رگ های مردم جهان به جریان افتاده که دیگر اسلحه های جهان استکباری که ممکن بود قدرت ادامه ی آن را در آینده به آن می داد، تأثیری ندارند و دیگر جهان استکباری امکان تمام کردن حادثه های این عصر را آن طور که خودش می خواهد از دست داده است. این یعنی جهان، منتظر رهبری ملتی است که قاطع ترین تصمیم را در راستای هدف بزرگ تحقق نظامی مبتنی بر دیانت و ارزش های خدامحوری در سایه ی مقاومت، در مقابل نظام استکباری به صحنه آورده و چیزی نمانده تا طلسم افسانه ای قدرت حاکم جهانی را بشکند و شما به سرعت با جهانی دیگر روبه رو شوید. به گفته ی مولوی وقتی آن مرد در آن مسجد مهمان گش ترس بر خود راه نداد و در مقابل صداهای مهیب، خود را نباخت و با فریادی بلندتر جواب آن صدا را در تاریکی داد:

ص: ۴۰۱

۱- - سخنان مقام معظم رهبری، در تاریخ ۱۳/۶/۹۳.

در زمان بشکست ز آوازش طلسم

ز رهمی ریزید هر سو قسم قسم

بل زر مضروبِ ضرب ایزدی

کو نگرده کاسد، آمد سرمدی

وقتی تهدیدهای وهمی را به چیزی نگرفت، پرده ها در مقابلش فرو ریخت و حقایق عالم و آدم برایش آشکار شد و دیگر روحیه ی تنگ دنیادوستی و محدود کردن خود در حدّ دنیا در او نماند، زرهای بصیرت و روشنگری جان او را فراگرفت.

آن زری که دل از او گردد غنی

غالب آید بر قمر در روشنی

شمع بود آن مسجد و پروانه او

خویشتن در باخت آن پروانه جو

وقتی روح مقاومت در ملّتی احیاء شد و از مرگ نهراسید عملاً به روشنایی برتر نظر کرده تا با فرهنگی دیگر زندگی کند. تمدن غربی طوری مقاصد انسان ها را پوچ و بی محتوا کرده که انسان از سایه اش هم می ترسد، کافی است شما نظر خود را به افق های برتر معطوف کنید تا تمدن مطلوبی که مدّ نظر انقلاب اسلامی است طلوع کند و همه ی مقصد همین است.

«والسلام علیکم و رحمہاللہ و برکاتہ»

بحار الأنوار، علامه مجلسی «رحمه الله عليه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمه الله عليه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمه الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین بن عربی

تقریرات فلسفه، امام خمینی «رضوان الله عليه»

دیوان شعر امام خمینی «رضوان الله عليه»

سرّ الصلوه معراج السالکین و صلوه العارفين، امام خمینی «رضوان الله عليه»

مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، امام خمینی «رضوان الله عليه»

شرح دعای سحر، امام خمینی «رضوان الله عليه»

آداب الصلوه، امام خمینی «رضوان الله عليه»

شرح چهل حدیث، امام خمینی «رضوان الله عليه»

تفسیر سوره ی حمد، امام خمینی «رضوان الله عليه»

صحیفه ی امام خمینی «رضوان الله عليه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمه الله عليه»

بنیان مرصوص، آیت الله جوادی

تحلیلی از نهضت امام خمینی «رضوان الله عليه»، سید حمید روحانی

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ی ضیاء الدین دهشیری

سیطره ی کَمیت، رنه گنون، ترجمه ی علی محمد کاردان

انسان شناسی در اندیشه ی امام خمینی، مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی «رضوان الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

کی یر کگور متفکر عارف پیشه، مهتاب مستعان

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه ای

درآمدی بر سیر تفکر معاصر، محمد مددپور

علم جهان، علم جان، ویلیام چیتیک

آراء و عقاید فردید، مفردات فردیدی، سید موسی دیباج

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم

ایران روح یک جهان بی روح، نشرنی، میشل فوکو

کنز العمال، علاءالدین علی بن حسام معروف به متقی هندی

کتاب الغیبه، شیخ طوسی

مجله ی سوره اندیشه

مجموعه آثار، شهید مطهری

علم و دین، ایان باربور

تمهیدات، ایمانوئل کانت

جایگاه تاریخی حادثه ها و هنر اصحاب کربلا

اللهوف

هگل، اعلی اصغر مصلح

منتهی الآمال

اسرار الآيات، ملاصدرا

سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا، دکتر مهدی امامی جمعه

مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام

مجله ی سوره ی اندیشه، شماره ی ۷۶ و ۷۷

پرسش از حقیقت انسان، دکتر اصغر مصلح

خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی

فضائل الخمسه من الصحاح الستة، سید مرتضی فیروز آبادی

المستدرک علی الصحیحین

ترجمه ی تاریخ یعقوبی

"انحطاط غرب"، اسوالد اسپنگلر

ص: ۴۰۳

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

• معرفت نفس و حشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)

• گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی

• علل تزلزل تمدن غرب

• آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین

• جوان و انتخاب بزرگ

• ده نکته از معرفت نفس

• کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)

• زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام

• فرزندانم این چنین باید بود

• فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف

• مبانی معرفتی مهدویت

• مقام ليله القدری فاطمه^ا

• از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)

• جایگاه رزق انسان در هستی

• زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان

• فرهنگ مدرنیته و توهم

• دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

• معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی

• بصیرت حضرت فاطمه^ا

• جایگاه و معنی واسطه فیض

• آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

• صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله ؛عامل قدسی شدن روح

• عوامل ورود به عالم بقیت اللهی

• اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق

• امام خمینی و خود آگاهی تاریخی

• امام و امامت در تکوین و تشریح

• امام و مقام تعلیم به ملائکه

• خویشتن پنهان

• جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم

• مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام

• ادب خیال، عقل و قلب

• عالم انسان دینی

• جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم

• هدف حیات زمینی آدم

• زن، آن گونه که باید باشد

• خطر مادی شدن دین

• چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی

• هنر مردن

• راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

• تمدن زایی شیعه

• حقیقت نوری اهل البیت

• بصیرت و انتظار فرج

• آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی

• سلوک ذیل شخصیت امام خمینی

• رمضان در پیچه رؤیت

ص: ۴۰۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

